

عنمای بقا

در

قاف و قاف

هجرت

حضرت بهاء الله

به سلیمانیه و کوه سرکلو

وقایع دوران بغداد و کردستان

تالیف امیر فرزند ایمانی

نشر دوم

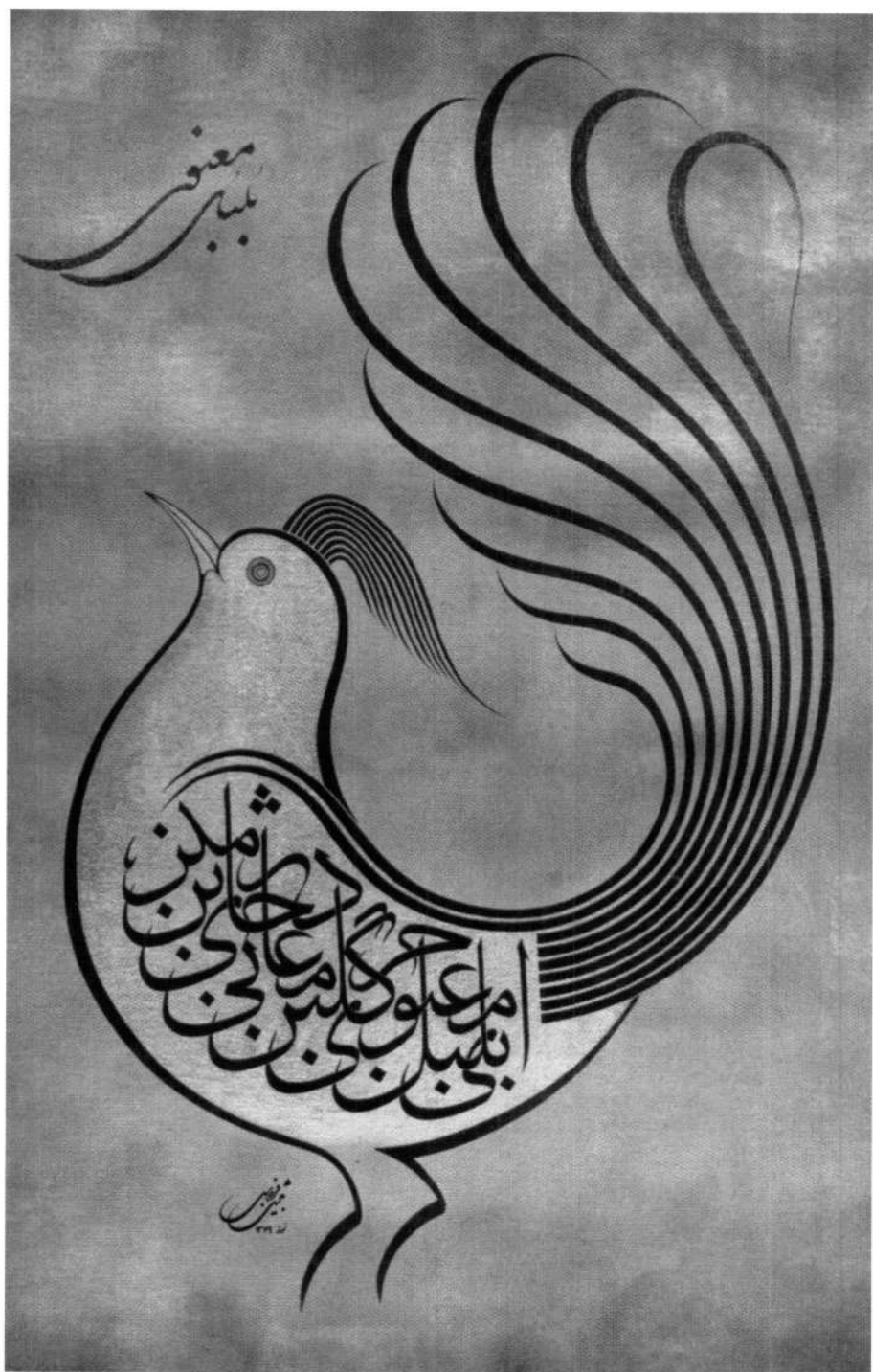


امیر فرهنگ ایمانی

سخنی کوتاه در باره مؤلف کتاب

امیر فرهنگ ایمانی در سال ۱۳۰۵ شمسی برابر سال ۱۹۲۶ میلادی، در خانواده ای بهائی پا به عرصه وجود گذارد و در تحت تعلیمات روحانی پدر و مادر خویش رشد نمود و علاقه وافری به کسب معارف بهائی در خود یافت و از اوان نوجوانی به خدمات باهره روحانیه مألوف گردید. تحصیلات عالی خود را در رشته های علوم اقتصاد و بانکداری، بازرگانی و بیمه، ادبیات زبان انگلیسی و علوم اداری و مدیریت، در ایران و انگلستان و آمریکا پایان رسانید. خدمات کشوری خود را در بانک ملی ایران و بانک تجارت خارجی ایران و بانک مرکزی ایران در سطوح مدیریت و بازرس عالی شورای پول و اعتبار و نیز مدیریت عامل شرکتهای خصوصی طی کرده است و سمت بازرس عالی دولت در شرکت نونهالان و شرکت امناء را عهده دار بوده است.

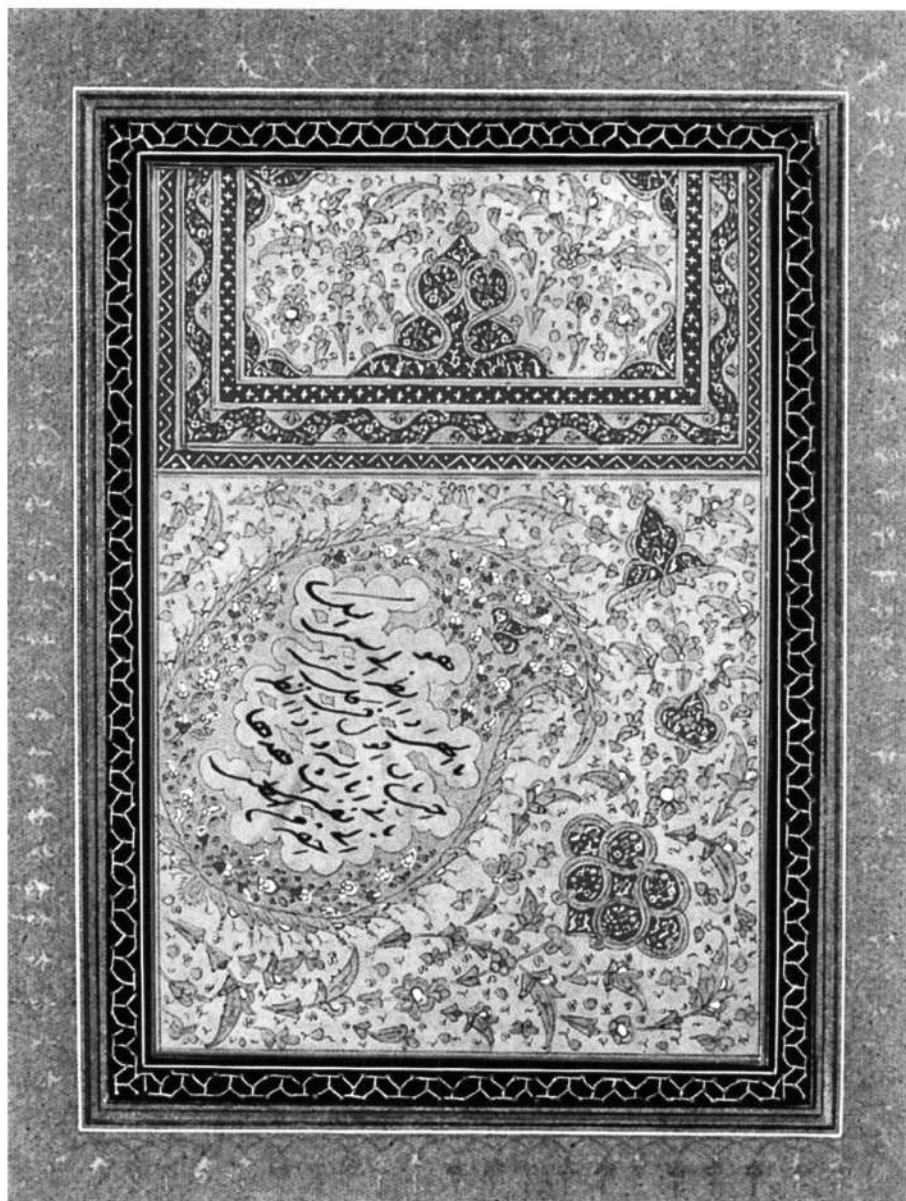
در ایام جوانی در سال ۹۹ بدیع همراه عائله پدر به بغداد و سلیمانیه هجرت نموده و دوسال در آن خطه به مطالعات لازمه پرداخته که انگیزه وی در نگارش این کتاب گردیده است. در ایران در خدمات تربیت امری و اداره کلاسهای معارف بهائی و عضویت در لجنات محلیه و ملیه جوانان، مهاجرت و تبلیغ و همکاری با مجله آهنگ بدیع مشارکت داشته و در اوقاتی که نیت هجرت به افریقا را داشته است به عضویت محفل ملی بهائیان ایران درآمده ولی خدمت در افریقا را ترجیح داده، باتفاق پدر، همسر و سه فرزند خردسال خود عازم ساحل عاج شده است و در داخله آن کشور به نشر نفعات الله در سطح وسیع اقدام نموده و به عضویت محفل ملی بهائیان ساحل عاج درآمده (۱۹۷۴) و به اسفار تبلیغی و نشر نفعات الله در کشورهای مجاور ساحل عاج چون نیجریه و کامرون و ولتای علیا پرداخته که در نتیجه نفوس عدیده ای به ظل شریعه رحمانیه وارد شدند و مراکز و محافل جدیدی تأسیس یافتند. در کشورهای انگلستان و آمریکا در ایام تحصیل و اقامت نیز به نشر نفعات الله و انجام مأموریتهای تبلیغی قائم بوده و از سال ۱۹۷۵ در کشور فرانسه مقیم گردیده و در انتشار مجله پیام بهائی و برخی خدمات روحانیه دیگر همکاری داشته است.



چو کله عنقای بقا از قاف جان
 بر برد او تا هوای لامکان
 هم سبک بر سیر آفاق جان
 کرد از تاید سلطان جان
 باز آمد این زمان از عرش یار
 نغمه های او در دست از شمار
 موج دریا های عشق از موج او
 اوج عنقا های عشق از اوج او
 منوی مبارک

عنقای بقا

اسم دیگر سیمرغ است که کنایه از مظهر امرالله در هر دور و زمان است



فهرست مندرجات

فهرست مندرجات

صفحه

۲۸	پیش گفتار
۳۷	بخش اول
۳۷	تاریخچه کردستان
۳۸	منشاء نژادی کُرد
۴۰	مناطقى که مسکن و موطن کُردها است
۴۰	جغرافیای کردستان و تاریخچه مختصرى از نهضت کُرد
۴۱	کُردهای ترکیه
۴۳	کُردهای ایران
۴۶	نقشه های جغرافیائی مناطق کُردنشین شامل (ایران، ترکیه، عراق، سوریه، ارمنستان و گرجستان)
۴۷	امارات طایفه بابان
۴۷	خاندان بابان
۵۰	وجه تسمیه (نام گزاری) شهر سلیمانیه
۵۲	نقشه منطقه کُردنشین عراق و موقعیت شهر سلیمانیه
۵۳	نقشه خط سیر سرگونی جمال مبارک از طهران تا عکا
۵۴	منطقه و شهر سلیمانیه
۵۵	آب و هوای شهر سلیمانیه
۵۶	لباس مخصوص کُردی
۵۹	موقعیت جغرافیائی شهر سلیمانیه روی نقشه در خاک عراق

- عکسی از تکیه خالدیه
۶۰
- عکس دیگری از بنای خانقاه نقشبندی سلیمانیه که در یکی از
حجره های آن جمال مبارک اقامت داشتند
۶۱
- وضع جغرافیائی قریه سرگلو و موقعیت آن نسبت به قراء مجاور
۶۲
- قریه سرگلو
۶۲
- قریه سردشت
۶۳
- قریه هالادین
۶۳
- قریه شادالا
۶۴
- غار محل اقامت جمال مبارک در کوه سرگلو
۶۴
- عکسی از منظره کوه سرگلو و غارهایی که در آن دیده میشود
۶۶
- نقشه جغرافیائی و موقعیت قریه سرگلو در منطقه سردشت و سلیمانیه
۶۷
- نقشه منطقه سردشت و قریه سرگلو و دهات اطراف آن
۶۸

بخش دوم

- علت سرگونی حضرت بهاء الله از ایران به بغداد (عراق)
۷۰
- اقدامات عائله مبارک که در استخلاص حضرت بهاء الله از زندان سیاه چال
۷۱
- عکس میرزا مجید آهی منشی سفارت روس و شوهر خواهر حضرت بهاء الله
۷۲
- عکسی از داخل سیاه چال طهران، زندان جمال مبارک پس از تجدید بنا
۷۳
- عکس دهانه ورودی سیاه چال
۷۴
- سفر جمال مبارک و عائله به بغداد
۷۵

- ۷۶ عکس ناصرالدین شاه پادشاه ایران
- عکس آقا خان نوری ملقب به اعتماد الدوله دومین صدر اعظم ناصرالدین شاه
و یکی از خویشاوندان دور حضرت بهاءالله و مورد خطاب لوح مبارک
از کردند کرمانشاه
- ۷۸ ورود جمال مبارک از ایران به بغداد
- ۷۹ سخنی درباره بغداد و اهمیت و علو مقام آن در تاریخ
- ۸۰ وجه تسمیه شهر بغداد
- ۸۱ نقاشی دور نمای شهر بغداد سال ۱۸۷۵ میلادی
- ۸۲ هجرت جمال مبارک از بغداد به کردستان و علل آن :
- ۸۲ ۱- جمال مبارک علت اقدام به مهاجرت خویش را بیان میدارند
- ۸۳ ۲- جمال مبارک بنفسه از بلایای وارده با محبوب خویش سخن میگویند
- ۸۴ ۳- فتنه و آشوب و بروز حسد از جانب دشمنان جمال مبارک
- ۸۵ ۴- بحران و انقلاب داخلی در جامعه بابی و سرچشمه آن
- ۸۶ ۵- چه کسانی مسبب این انقلاب و فتنه و بحران بودند
- ۸۷ ۶- سید محمد اصفهانی کیست
- ۸۸ ۷- انحطاط اخلاقی بایبه اقدامات صبح ازل یحیی
- ۸۹ مدعیان من یظهره اللهی
- ۹۳ عکس میرزا عبدالله غوغا شاعر کرمانشاهی
- ۹۴ نبیل روحیه بایبان را تشریح می نماید
- ۹۴ امر بابی در بغداد
- ۹۴ امر بابی در کاظمین

۹۵	اعمال و انحطاط حزب بابی از دیدگاه جمال مبارک
۹۶	تدّتی و انحطاط در روش و سلوک بایان
۹۷	تقویت مفسدین
۹۷	اعمال میرزا یحیی صبح ازل و تلقینات سید محمد اصفهانی
۹۷	احوال میرزا یحیی ازل بعد از شهادت حضرت ربّ اعلی
۹۸	گفتار حضرت عبدالبهاء درباره ازل
۱۰۰	عکس یحیی ازل
۱۰۱	عکس سید محمد اصفهانی
۱۰۲	ورود سید محمد اصفهانی به کربلا
۱۰۲	کلمات نُصَحِیّه و اندازات جمال مبارک به بابیه
۱۰۳	شرح احوال میرزا آقا جان خادم الله، کاتب وحی
۱۰۳	میرزا آقا جان برای نبیل حکایت میکند
۱۰۵	عکس میرزا آقا جان خادم الله کاتب وحی جمال مبارک
۱۰۶	افزایش حسادت بدخواهان بر اثر نزول لوح کلّ الطّعام
۱۰۶	شهرت حضرت بهاء الله آتش حسادت دشمنان را شعله ور کرد
۱۰۷	خشتی شدن مساعی جمال مبارک توسط مخالفین آنحضرت
۱۰۸	بلا اثر ماندن کوشش های اوّلیه حضرت بهاء الله در اصلاح امور بایان

بخش سوم

۱۱۰	جمال مبارک به دردها و رنجها و اندوههای خود اشاره میفرماید
۱۱۲	میرزا آقا جان از آن ایام دردناک سخن میگوید

یادداشت‌های حضرت ورقه مبارک‌ه علیا درباره دلتنگی

۱۱۸

جمال مبارک و ترک بغداد

بخش چهارم

- ۱۲۰ هجرت حضرت بهاء الله به کردستان (سلیمانیه و کوه سرگلو)
- ۱۲۱ ورود جمال مبارک به شهر سلیمانیه و عزیمت بجانب کوه سرگلو و استقرار در آنجا
- ۱۲۳ اقامت جمال مبارک در کوه سرگلو
- ۱۲۶ در کردستان جمال مبارک به درویش محمد شهرت یافتند
- ۱۲۷ اوقات جمال مبارک در کوه سرگلو چگونه گذشته است
- ۱۳۳ چگونه جمال مبارک در کردستان شناخته و معروف شدند
- ۱۳۴ اولین کسی که به ملاقات جمال مبارک مشرف شد
- ۱۳۶ قسمتی از محوطه حیات و حجره های تکیه مولانا خالد در سلیمانیه
- ۱۳۷ واقعه دیگری که سبب شناسائی جمال مبارک گردید
- ۱۳۷ داستانی از نبیل زرنندی برای جناب حبیب افنان
- ۱۳۹ عکس جناب نبیل زرنندی مورخ عالیقدر بهائی
- ۱۴۰ داستانی از حضرت عبداله‌بهاء نقل از خاطرات دکتر ضیاء بغدادی
- ۱۴۱ عکس دکتر ضیاء بغدادی
- ۱۴۲ داستانی از حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع
- ۱۴۲ صلاح الدین ایوبی، سردار بزرگ جنگهای صلیبی
- ۱۴۴ در جستجوی حضرت بهاء الله :
- ۱۴۴ ۱- از خاطرات حضرت ورقه مبارک‌ه علیا

- ۱۴۶ عکس میرزا موسی کلیم برادر با وفای حضرت بهاء الله
- ۱۴۷ ۲- خاطره ای از حضرت عبدالبهاء
- ۱۴۸ چگونه حضرت عبدالبهاء از محل اقامت جمال مبارک مطلع شدند
خاطرات شیخ سلطان، مأمور یافتن جمال مبارک و ذکر
- ۱۴۹ شیوخ عالیمقامی که با حضرت بهاء الله محشور بودند

بخش پنجم

- ۱۵۲ شرح احوال برخی از شیوخ که با جمال مبارک محشور بودند
- ۱۵۲ شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی ته و بله ای
- ۱۵۲ شرح حال شیخ محمد بهالدین نقشبندی
- ۱۵۴ شرح حال شیخ عبدالرحمن نقشبندی «ابوالوفا»
- ۱۵۵ شرح حال شیخ اسمعیل رئیس سلسله قادریه
- ۱۵۵ شرح حال ملا حامد بیسارانی کتاب الاسرار
- ۱۵۵ استفاده شیوخ و علمای کردستان از محضر جمال مبارک
- حل مشکلات کتاب فتوحات مکیه اثر شیخ محی الدین عربی^۴
- ۱۵۶ از جانب حضرت بهاء الله
- ۱۵۷ شرح حال شیخ محی الدین عربی
- ۱۵۸ تألیفات شیخ محی الدین عربی و اعتقاد او به اصل وحدت وجود
- ۱۶۰ رد عقیده اصل وحدت وجود در آثار حضرت رب اعلی و جمال اقدس ابهی
- ۱۶۱ القاب و مقامات و عناوینی که شیوخ برای جمال مبارک قائل شدند
- ۱۶۱ اشارات خفیّه در بیانات جمال مبارک نسبت بمقام حضرتشان

- ۱۶۲ بیان حضرت عبدالبهاء درباره کیفیت هجرت جمال مبارک
- ۱۶۲ حضرت بهاء الله درباره هجرت خود به کردستان با مریم سخن میگویند
- ۱۶۳ شرحی درباره مریم از بستگان جمال مبارک و الواحی که باعزاز او نازل گشته
- ۱۶۵ عکس آقا رضا قلی برادر ناتنی حضرت بهاء الله و شوهر مریم خانم
- ۱۶۶ تصاویر بیت خراب شده جناب میرزا بزرگ عباس نوری
- ۱۶۷ تصویر پدر جمال مبارک جناب میرزا بزرگ نوری
- ۱۶۸ لوح مبارک مریم « هوالمحزون فی حزنی »

بخش ششم

- ۱۷۴ حضرت بهاء الله موعود عرفای صوفیه و درویش
- کیفیت نزول قصیده عزّ ورقائیه درخواست عرفا و مشایخ کردستان
- ۱۷۶ از جمال مبارک دایره به نزول قصیده ای بر سبک و رویه تائیه کبری ابن فارض
- ۱۷۹ تخلص « درویش » در قصائد و سروده های جمال مبارک در سلیمانیه
- ۱۸۰ روش و نظر جمال مبارک نسبت به درویش
- ۱۸۲ بیان حضرت عبدالبهاء درباره درویش
- اظهار عنایت جمال مبارک به درویش صدق علی مخاطب لوح مبارک
- ۱۸۳ « گل مولی » و تخصیص شبی بنام لیلۃ القدس جهت جشن و سرور درویش
- ۱۸۵ شرح احوالی باختصار از برخی درویشانی که به امر مبارک ایمان آورده اند
- ۱- شیخ سعید هندی ۲- بصیر هندی ۳- صائین هندی ۴- درویش قربان علی
- ۵- درویش قهرا الله ۶- درویش مصطفی بیک کردی ۷- درویش عبدالحمید
- ۸- درویش حاجی محمد سیسانی ۹- درویش صدق علی مخاطب لوح

گل مولی ۱۰- درویش طیفور ۱۱- درویش محمد ملقب به درویش یزدی
 ۱۲- درویش میرزا محمد ملقب به عبدالبهاء ۱۳ - درویش گله درّه
 والواح صادره از حضرت عبدالبهاء باعزاز سه نفر از درویش
 (ردیف های ۱۱-۱۲- ۱۳) مذکور، ۱۴- درویش خندان ۱۵- درویش
 حاج آقا ۱۶- درویش غلامحسین ۱۷ - درویش عبدالله غوغا شاعر کرماتشاه
 اسامی سایر درویش که شرح حالشان در دسترس نگارنده نبوده عبارتند از:
 (درویش قلندر همدانی - درویش حاجی نیاز کرمانی - درویش مونس قزوینی
 درویش توانگر - درویش روشن - درویش کر معلی - درویش مسعود قزوینی)
 آقا سید مهدی درویش ۱۴۱

بخش هفتم

- تأثیر دوری جمال مبارک در حضرت عبدالبهاء : ۲۰۶
 داستانی از بدایع الاثار ۲۰۶
 داستانی از دکتر ضیاء بغدادی ۲۰۶
 داستانی از حضرت ورقه مبارکه علیا ۲۰۷
 داستانی از کتاب قرن بدیع و نبیل زرنندی ۲۰۸
 شمایل جوانی حضرت عبدالبهاء ۲۰۹
 خروج جمال مبارک از خانقاه سلیمانیه : داستانی از حضرت عبدالبهاء ۲۱۱
 متن مکتوب جمال مبارک به حاجی رسول نامی در باره خروجشان از خانقاه ۲۱۳
 انشاء تولیت نامه ای از جانب حضرت بهاء الله بدرخواست شیخ احمد اربیلی ۲۱۵

- داستان جالب پیداشدن تولیت نامه
۲۱۷
- متن کامل تولیت نامه
۲۱۸
- مکاتبات جمال مبارک با مشاهیر گُرد
۲۲۲
- مکتوب جمال مبارک در جواب معروضه ملاحامد نازله در سلیمانیّه
۲۲۲
- مکتوب دیگر جمال مبارک در عرفان خداوند خطاب به ملاّ حامد
۲۲۵
- شرح حال ملاّ حامد بیسارانی کاتب الاسرار
۲۳۱
- مکاتبات دیگر جمال مبارک با عرفای سلیمانیّه
۲۳۳
- مکتوب جمال مبارک به عارفی در سلیمانیّه که نام وی ذکر نشده است
۲۳۴
- داستان یکی از عشاق دلباخته جمال مبارک درویش مصطفی بیک کردی
۲۳۵
- شرح حال مصطفی بیک کردی سندجی
۲۳۶
- اشعار مصطفی بیک کردی در وصف جمال مبارک و بشارت به قرب ظهور
۲۳۷
- بند اوّل تا بند هفتم از هفت ترجیع بند اشعار مصطفی بیک کردی
۲۳۹
- شرح احوال آقا ابوالقاسم همدانی - انیس جمال مبارک
۲۴۷
- کشته شدن آقا ابوالقاسم همدانی
۲۴۷
- درخواست شیخ عبدالرحمن از جمال مبارک دائر به ارسال شکایت
نامه ای به مقامات دولت ایران در مورد قتل آقا ابوالقاسم همدانی
۲۴۹
- درج واقعه قتل آقا ابوالقاسم همدانی و وصیتنامه او در روزنامه طهران
سواد مکتوب جمال مبارک به شیخ عبدالرحمن در باره
۲۵۰
- شهادت آقا ابوالقاسم همدانی
۲۵۱

بخش هشتم

صفحه

- ۲۵۹ آثار جذیبه حضرت بهاءالله
- ۲۶۰ آثار جذیبه جمال مبارک نازله در سلیماتیه
- ۲۶۱ نقطه اوج نزول آثار جذیبه جمال مبارک در بغداد
- ۲۶۱ گفتار نبیل زرنندی درباره آثار جذیبه جمال مبارک در بغداد
- ۲۶۲ اشاره ای به قصیده عزّ ورقائیه
- ۲۶۲ شرح احوال ابن فارض سراینده قصیده تائیه کبری و صغری
- ۲۶۴ معروف ترین قصائد دیوان ابن فارض
- ۲۶۵ عکس جناب ملاّ محمد قائنی نبیل اکبر
- ۲۶۶ اشاره ای به تائیه نبیل اکبر محمد قائنی
- ۲۶۶ وجه تسمیه قصیده عزّ ورقائیه
- ۲۶۷ مروری بر مضامین قصیده عزّ ورقائیه
- ۲۷۷ نکاتی چند که باید در هنگام زیارت قصیده عزّ ورقائیه مدّ نظر گرفت
- ۲۸۰ نظری به آثار جذیبه منظوم حضرت بهاء الله نازله به زبان فارسی
- ۲۸۱ گنجینه اذکار و مناجات های نازله حضرت بهاءالله در ایام عزلت و اعتکاف
- ۲۸۲ برخی ابیات و اشعاری که جمال مبارک در هجرت سروده اند
- ۲۸۴ ۱ - عشق از سدره اعلی آمد با شعله فارانی
- ۲۸۵ متن اشعار نازله
- ۲۸۶ ۲- هوالمعنی فی کلّ شأن
- ۲۸۸ متن اشعار نازله
- ۲۹۱ ۳- بت ما آمد با بطی باده
- ۲۹۲ متن اشعار نازله

- ۲۹۶ ۴- هوالعزیز - ساقی بده آبی زان شعله روحانی
- ۲۹۷ متن اشعار نازله
- ۲۹۹ ۵- هوالعزیز - مستند ببلان ز نغمه یاهوی او
- ۲۹۹ متن اشعار نازله
- ۳۰۱ ۶- قصیده ساقی از غیب بقا
- ۳۰۲ متن اشعار نازله
- ۳۰۴ ۷- هوالنّاطق فی لسان العاشق (یعنی: او کسی است که از زبان عاشق سخن میگوید)
- ۳۰۵ متن اشعار نازله
- ۳۰۷ ۸- باز آ و بده جامی این ساقی عطشانرا
- ۳۰۷ متن اشعار نازله

بخش نهم

- ۳۱۰ تصویر جناب طاهره بمناسبت یادی که از ایشان در این کتاب آمده است
- ۳۱۱ شیخ سلطان و عزیمت وی از بغداد به سلیمانیه برای یافتن جمال مبارک
- ۳۱۲ ملاقات جمال مبارک با شیخ سلطان در خانقاه سلیمانیه
- ۳۱۲ قبول جمال مبارک به بازگشت به بغداد
- ۳۱۳ بیان جمال مبارک به مریم در باره بازگشت حضرتشان به بغداد
- ۳۱۵ اوضاع اسف بار بایه در غیبت جمال مبارک
- ۳۱۶ وداع و خداحافظی جمال مبارک از عرفاوشیوخ سلیمانیه
- ۳۱۶ حرکت جمال مبارک از سلیمانیه در معیت شیخ سلطان و ورودشان به بغداد
- ۳۱۷ ایام سکون و آرامش زندگی جمال مبارک

- خاطرات لیدی بلامفیلد از گفته های حضرت ورقه مبارکه علیا‘ درباره
 ۳۱۸ وضع زندگی عائله مبارک در غیاب و بهنگام سفر جمال مبارک به سلیمانیه
 ۳۲۲ عکس لیدی بلامفیلد نویسنده کتاب شاهراه منتخب Chosen Highway
 ۳۲۳ عکس بهیه خانم حضرت ورقه مبارکه علیا
 ۳۲۶ برخی از وقایع امر در بغداد در بازگشت حضرت بهاء الله از سلیمانیه
 ۳۲۷ تجدید اشتهار امر مبارک در بغداد
 عظمت و موقف جمال مبارک در بغداد نزد سایرین‘
 ۳۳۲ از دیدگاه حضرت عبدالبهاء
 اثر بازگشت جمال مبارک از کردستان به بغداد
 ۳۳۳ بر طبق نوشته حضرت عبدالبهاء
 ۳۳۵ خودکشی سیداسمعیل زواره ای ملقب به ذبیح و عواقب آن
 ۳۳۶ استقامت جمال مبارک در برابر بلیات وارده از دشمنان امر
 ۳۳۷ علت قبول مصائب و بلایا از جانب جمال مبارک از دیدگاه حضرت عبدالبهاء
 اقوال مخالفین در ملاحظه و نظاره انوار ظهور و نقش پیروان امر‘
 ۳۳۸ از دیدگاه حضرت عبدالبهاء
 ۳۳۹ اساس دین الله و شریعت الله در ادیان و در امر بهائی از بیانات حضرت عبدالبهاء
 ۳۴۱ آرزوی حضرت عبدالبهاء درباره احبای عراق
 تلخ و شیرین از وقایع حیات روحانی و رسالت جمال مبارک در ایام
 ۳۴۱ ایران و عراق از دیدگاه حضرت عبدالبهاء
 ۳۴۴ عکس سید مهدی دهجی و شرحی در باره عاقبت روحانی او
 ۳۴۵ استقرار جمال مبارک در بیت اعظم

۳۴۶	ظلمهای وارده بر جمال مبارک در عراق واستقامت حضرتشان
۳۴۶	گفتار جمال مبارک درباره بیت اعظم
۳۴۸	شأن و مقام بیت اعظم بغداد

بخش دهم

	برخی از کتب و رسائل والواح وآثار مهمه جمال مبارک که قبل از
۳۵۰	اظهار امر علنی حضرتشان نازل شده است:
۳۵۲	نکاتی چند در باره کتاب مستطاب ایقان
۳۶۴	رساله هفت وادی
۳۷۶	رساله کلمات مکنونه
۳۸۷	رساله جواهرالاسرار
۳۹۲	رساله چهار وادی
۴۰۷	لوح قصیده رشح عماء نازله در طهران
۴۰۸	لوح مبارک نازله در کربند کرمانشاه خطاب به صدراعظم ایران
۴۰۹	تفسیر آیه نور (تفسیر حروف مقطعه)
۴۱۰	حروفات عالین
۴۱۱	لوح حور عجاب
۴۱۱	لوح زیارتنامه اولیاء
۴۱۲	سوره الله
۴۱۳	سوره ذکر
۴۱۳	سوره صبر (لوح ایوب)

۴۱۶	سوره قدیر (سورة القدير)
۴۱۷	سوره نصح
۴۱۸	لوح صحیفه شطیه
۴۱۹	لوح بلبل الفراق
۴۲۰	لوح حق
۴۲۱	لوح حوریه
۴۲۱	لوح سبحان ربی الاعلی
۴۲۲	لوح شکر شکن
۴۲۳	لوح غلام الخلد
۴۲۴	لوح فتنه
۴۲۵	لوح کلّ الطعام
۴۲۶	لوح ملاح القدس
۴۲۸	لوح مدینه التوحید
۴۲۹	لوح مدینه الرضا
۴۲۹	لوح هله هله یا بشارت
۴۳۱	لوح مریم
۴۳۲	نمونه خطّ کاتب حین نزول آیات

بخش یازدهم

۴۳۴	مقام و عظمت ظهور مبارک حضرت بهاء الله
۴۳۴	اشاره ای به آئین حضرت باب مبشر ظهور جمال مبارک
۴۳۵	بیانات حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا راجع به اساس عقاید اهل بها

- ۴۳۵ توصیف موجزی از مقام حضرت بهاءالله- از توفیق حضرت ولی امرالله
- ۴۳۵ ظهور جمال مبارک از دیدگاه انبیای سلف
- ۴۳۶ القاب جمال مبارک در آثار حضرت ربّ اعلیٰ، کتاب بیان
- ۴۳۶ توصیفی از انبیای سلف در باره ظهور حضرت بهاءالله
- ۴۴۰ نمونه ای از اشارات حضرت ربّ اعلیٰ در باره ظهور حضرت بهاء الله
- ۴۴۱ نمونه ای از بیانات حضرت بهاء الله درباره عظمت یوم ظهور حضرتشان
- ۴۴۲ نمونه ای از بیانات حضرت عبدالبهاء درباره ایام الله و عصر جمال مبارک
- ۴۴۳ بیان حضرت ولی امرالله درباره عظمت کور مقدّس که مؤسس آن جمال مبارکند

بخش دوازدهم

- برخی از اشیاء و لوازم و تصاویری از حضرت بهاء الله مربوط به ایام اقامت
- ۴۴۶ حضرتشان در سلیمانیه و شرحی درباره آن تصاویر
- نقوشی از کلاه درویشی و تاج مبارک و کشکول درویشی
- وشعرات حضرتشان که در دارالاثار بین المللی بهائی در ارض اقدس (حیفا) نگهداری
- ۴۵۰ شده است

بخش سیزدهم

صفحه

- ۴۵۶ پیش گفتاری درباره تصوّف و برخی عقاید صوفیه و نظرات بهائی درباره آنها
- ۴۵۶ اقوال مشایخ در تعاریف تصوّف
- ۴۶۰ اهمیّت روابط جمال مبارک با سران صوفیه
- ۴۶۱ تصوّف و متصوّفین از دیدگاه بهائی
- ۴۶۳ برخی عقاید و آداب صوفیان و درویش که در امر بهائی مردود است
- ۴۶۴ قسمتی از یکی از الواح جمال مبارک در ردّ عقیده طرفداران وحدت وجود
- ۴۶۶ بیانی از حضرت ربّ اعلی در ردّ عقیده طرفداران وحدت وجود
- ۴۶۶ فرقه بازی صوفیان و بیان جمال مبارک در این باره
- ۴۶۸ مغایرت نظر بهائی بانادیشه صوفیان در مورد ترک کسب و کار و اقدام به گدائی
- ۴۶۹ بیان حضرت عبدالبهاء اشاره ای بدوره انحطاط تصوّف
- ۴۷۰ باطن گرائی در تصوّف
- ۴۷۱ بیان جمال مبارک درباره تأویل کلمات (بحث در معانی غیرظاهری کلام)
- ۴۷۳ آشنائی با چند فرقه از صوفیه که: ر ایران و هند و عراق مریدانی دارند:
- ۴۷۳ طریقه چشتیه - طریقه کبرویه
- ۴۷۳ طریقه سُهروردی - طریقه نعمت اللّهی
- ۴۷۴ فرقه های صوفیه در کردستان
- ۴۷۴ فرقه قادریه - فرقه نقشبندیّه - فرقه خالدیه
- ۴۷۵ شرح احوال فرقه های صوفیه کردستان
- ۴۷۵ فرقه قادریه
- ۴۷۷ انتشار طریقه قادری در کردستان

۴۷۸	آداب ذکر گفتن فرقه قادری
۴۷۹	فرقه یا سلسله نقشبندیّه
۴۸۱	اصول طریقه نقشبندی
۴۸۲	نقشبندیّه و جنبش های سیاسی بر خاسته از آن
۴۸۳	گسترش طریقه نقشبندی
۴۸۴	سلسله مشایخ نقشبندی
۴۸۵	انتشار طریقه نقشبندی در کردستان
۴۸۷	خلفای نقشبندی در سلیمانیه
۴۸۷	شیخ عثمان ته ویله ای
۴۸۷	شیخ محمد ته ویله ای که در خدمت امور جمال مبارک بود
۴۸۷	شیخ محمد علی حسام الدّین
۴۸۸	شیخ عبدالرحمن کرکوکلی مخاطب رساله چهاروادی جمال مبارک
۴۸۸	شیخ عثمان سراج الدّین
۴۸۸	آداب طریقه نقشبندی کردستان
۴۸۹	ذکریا ختمه در نزد صوفیان نقشبندی
۴۹۰	خصائص مثبت فرقه نقشبندی
۴۹۱	فرقه یا سلسله خالدیه (شعبه ای از سلسله نقشبندیّه)

بخش چهاردهم

۴۹۴	خادمین و مهاجرین امر مبارک در سلیمانیه
۴۹۵	شرح احوال جناب علی صبور

۴۹۶	عکس جناب علی صبور
۴۹۷	شرح احوال جناب نورالدین عباس
۴۹۹	عکس جناب نورالدین عباس
	شرح احوالی از جناب عبدالحسین ایمانی و خاطراتشان
۵۰۰	با چند فقره از توقیعات حضرت ولی امرالله
۵۰۷	تأسیس اوّلین محفل روحانی تاریخی بهائیان سلیمانیه
۵۰۹	عکس اعضای اوّلین محفل روحانی تاریخی بهائیان سلیمانیه
۵۱۰	تاسیس کلاسهای دروس اخلاقی در سلیمانیه
۵۱۱	عکس محصلین کلاسهای دروس اخلاقی و معلّمین آنها
۵۱۲	عکس تاریخی کلیّه مهاجرین سلیمانیه و فرزندانشان در سال ۹۹-۱۰۰ بدیع
۵۱۳	حکم اخراج مهاجرین ایرانی از عراق
۵۱۴	توقیع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل روحانی بهائیان سلیمانیه
۵۱۷	عکس جناب عبدالحسین ایمانی و عائله ایشان
۵۱۸	شرح احوال جناب اردشیر تیرانداز و عائله ایشان
۵۲۱	عکس جناب اردشیر تیرانداز و عائله ایشان
۵۲۲	شرح احوالی از جناب مظفر برجیس و عائله
۵۲۳	عکس جناب مظفر برجیس و قرینه منیره خانم
۵۳۴	تلخیص حیات جناب حسین خدادوست و عائله
۵۳۹	عکس جناب خدادوست و قرینه فروغیه خانم
۵۴۰	سایر مهاجرین و خادمین امر مبارک در سلیمانیه
۵۴۰	شرح احوال جناب فضل الله مجیدی و عائله
۵۴۲	عکس جنابان مجیدی

۵۴۳	جناب نورالدین رأفت و عائله
۵۴۳	جناب ذکرالله میثاقیان و قرینه
۵۴۳	جناب عباس مشادی و عائله
۵۴۵	جناب عطاء الله گهرریز و قرینه
۵۴۷	جناب نورالله حقیقی
۵۴۸	جناب علی اکبر رستمی نژاد
۵۴۸	جناب جمیل ناجی و عائله
۵۴۹	جناب سلمان حلیم و قرینه
۵۴۹	جناب اسعدالحکماء
۵۴۹	جناب سرالدین علائی
۵۵۱	سفر چهارماهه جناب عبدالحمید اشراق خاوری به سلیمانیه و شرح احوال ایشان
۵۵۷	عکس جناب عبدالحمید اشراق خاوری
۵۵۸	شرح احوال خانم بهیه گیولیک (فرزند فرج الله ذکی کردی)
۵۶۱	عکس خانم بهیه ذکی کردی گیولیک
۵۶۲	مآخذ مندرجات کتاب
۵۷۹	ضمائم و یادداشتها شامل:
	۱- لوح مبارک حضرت بهاء الله نازله در کردند کرمانشاه خطاب به صدر اعظم ناصرالدین شاه میرزا آقاخان نوری ملقب به اعتماد الدوله که از خویشاوندان دور جمال مبارک بود در هنگام سفر و سرگونی جمال قدم و عائله به بغداد که در بین راه سفر نازل شده است.
	۲- لوح مبارک حضرت بهاء الله نازله در بغداد در ایام اظهار علنی امر و رسالت حضرتشان
	۳- عکس اعضای محفل روحانی بهائیان شهر کرکوک کردستان در سال ۹۹-۱۰۰ بدیع و عکس خانواده های مهاجرین عزیز کرکوک در همان سال.

۴- یکی از الواح جمال مبارک در مورد علمای سوء .

۵- بخشی از سروده ها جناب نبیل زرنندی در توصیف سفر و هجرت جمال مبارک به کوه سرگلو و سلیمانیه و بازگشت حضرتشان به بغداد در معیت شیخ سلطان کربلائی و آقا جواد که چون مطالب مندرجه در این اشعار با مطالب مذکوره در خاطرات حضرت ورقه مبارکه علیا مطابقت دارد و هر دو کلام مؤید یکدیگرند بنابراین در بخش ضمائم کتاب این اشعار را درج مینمائیم *

۶- آمار پیشرفت جهانی آئین بهائی در سال ۷-۲۰۰۶ و علت درج آن در ضمائم این کتاب *



ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

پیش گفتار

نگارنده در ایام نوجوانی، سال ۹۸ بدیع (۱۹۴۲ م) همراه پدرم جناب عبدالحسین ایمانی وعائله ایشان به مدت دو سال در شهر سلیمانیه کشور عراق اقامت داشتم و در جریان خاطراتی قرار گرفتم که بزرگان و مشایخ کُرد از جمال مبارک (حضرت ایشان) داشتند و خانقاه نقشبندی که چندی اقامتگاه جمال مبارک بود در شهر سلیمانیه قرار داشت و کم و بیش از آن صحبت میشد. دیدار برخی از مشایخ کُرد و ملاحظه آثاری از جمال مبارک در نزد آنان و علاقه ای که نسبت به امر مبارک از خود نشان میدادند جالب توجه بود. زیارت توقیعات حضرت ولی امرالله دائر براهمیت استقرار مهاجرین در سلیمانیه و اقدام بتأسیس اولین محفل روحانی بهائیان در آنسامان خود مشوق یاران و مهاجرین عزیز به قیام به خدمت و تبلیغ امر مبارک بود.

جناب علی نخجوانی علیه بهاء الله که مشوق این عبد در ایفای وظائف روحانیه بوده اند در ۲۶ ژانویه ۲۰۰۳ در مرقومه ای در جواب عرایض بنده از خواسته هائیکه از معهد اعلی داشتم، اشاره فرمودند که «موضوع تاریخ امر مبارک در کردستان از اُمّهات مسائل است والبته شما آگاهید و میدانید که چقدر اهمّیت دارد» لذا نگارنده تحقیقات خود را در نگارش این کتاب ادامه داد که از لطف و راهنمایی آن وجود عزیز و بزرگوار سپاسگزارم.

توجه و یادآوریهای مکرّر خانم هما مودّت (ثابت) که از نواده جناب ملاعلی شهید سبزواری هستند در ادامه کار تحقیق و تکمیل این کتاب که مشاغل دیگرم مانع تأخیر

در تدوین کتاب نگردد و در زمان حیاتم نشر شود موجب کمال تشکر و قدردانی است و همچنین ایشان رعایت برخی نکات را توصیه کردند و پس از مطالعه نهائی متن کتاب اصلاح اشتباهات املائی و غیره را نیز توجه دادند که آنهم موجب امتنان بنده است.

آنچه را باید بدان اعتراف کنم این است که مندرجات این کتاب می توانست از نظر مسائل تاریخی و مطالب عرفانی کاملتر از این که تهیه شده است باشد ولی مقدور نگردید زیرا به دو مدرک مهمی که از نظر تاریخی حائز اهمیت بود دست نیافتم که یکی کتاب خاطرات جناب شیخ سلطان پدر زن جناب میرزا موسی کلیم برادر با وفای جمال مبارک است که خاطرات سفر خود را به کردستان عراق برای جستجوی جمال مبارک به رشته تحریر در آورده، وی در سلیمانیه جمال مبارک را یافته و به همراه حضرتشان به بغداد بازگشته بود. تصور میرفت که کتاب مذکور در آرشیو اراض اقدس موجود باشد ولی نگارنده با مراجعه به حیفاً فعلاً سابقه ای از آن کتاب در آن شطر بدست نیاورده است.

دیگر جزوه ایست خطی حاوی الواح متعددی از جمال مبارک به اعزاز احبای کردستان والواح صادره حضرت عبدالبهاء به یاران کردستان که این الواح را هیأت مشاورین قاره آسیا بدست آورده و برای نگهداری در آرشیو اراض اقدس به آن شطر ارسال داشته اند و در حیفاً فعلاً آن جزوه الواح خطی بدست نیامده است.

این دو سند مهم میتوانست برخی از نکات برجسته تاریخی را روشن نماید بویژه مذاکراتی را که در سفر بازگشت از سلیمانیه جمال مبارک با شیخ سلطان داشته اند و یا مکانها و مقاماتی را که در مسیر بازگشت بازدید فرموده اند و با چه شخصیت هائی از عرفا و شیوخ معاهد علمی و عرفانی شهر کرکوک تماس داشته اند که اینها خود ارزش تاریخی و معنوی دارد و دسترسی به آنها جلوه ای خاص به مندرجات این کتاب می بخشید.

جناب داودالعانی که از احبای خدوم عراق بودند نیز تحقیقاتی در باره امر مبارک در عراق و کردستان بعمل آورده و مطالعات خود را به انگلیسی در چند رساله به رشته تحریر در آوردند که در کتابخانه معهد اعلی قرار دارد ظاهراً این رسالات بصورت کتابی جامع و کامل تشخیص داده نشده است که اجازه نشر آن صادر گردد. نگارنده 'قسمتی از وضع جغرافیائی قریه سرگلو و قراء اطراف آنرا از مطالعات ایشان بهره گرفته است. انشاءالله روزی بررسیهای ایشان برای تکمیل تاریخ در دسترس محققین قرار گیرد.'

مطالبی که درج آنها در این کتاب ضرورت یافته از جمله ذکر وقایع دوران بغداد قبل از هجرت جمال مبارک به کردستان عراق است که علل و موجبات این هجرت مبارک چه بوده و نیز ذکر جریانات و حواشی مربوط به بازگشت حضرتشان به بغداد که در ادامه ارتباط جمال مبارک با شیوخ و عرفای کردستان صورت گرفته و منجر به نزول آثار و الواح عدیده ای گردیده که مقدمه ای برای تنویر افکار و آمادگی نفوس در پذیرش پیام الهی بهنگام اظهار امر علنی حضرتشان در بغداد تلقی میگردد.'

مطلب مهم دیگری که در این کتاب آورده شده است بیان عظمت ظهور و مقام شامخ حضرت بها الله بموجب بشارات انبیای سلف و بیانات حضرتشان در باره عظمت ظهور خویش و اشارات حضرت ربّ اعلی و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در این باره است و درج این مطلب بدان علت است که مخالفین امر مبارک سعی دارند که مقام حضرتشان را به یک درویش ساده پائین آورند و تخلّص مبارک به درویش را که در اشعار و سروده هایشان در کردستان ملاحظه میشود، مستمسک خویش قرار داده اند.'

مطالب تهیه شده در این کتاب را میتوان راهنمایی برای محققین آینده امر بهائی دانست. بنظر میرسد اگر اوضاع و احوال کشور عراق و منطقه کردستان مساعد گردد، با عزیمت

نفوسی به آن سامان و مراجعه به نواده های عرفا و مشایخ کُرد که مخاطبین و مجالسین جمال مبارک بودند مدارک و اسناد بیشتری در زمینه های مختلف بدست آید که تاریخ امر در گُردستان عراق (سلیمانیه) را کاملتر نماید.

نگارنده اعتراف دارد که نه نویسنده است و نه تاریخ نگار ولی جمع آوری و تدوین این اطلاعات و خاطرات و جریانات جالب که بدون شک بدون نقص نخواهد بود میتواند در سطح خود راه را برای تحقیق بیشتر دانشمندان و محققین امر باز نماید.

از خوانندگان عزیزیکه بنحوی از انحاء اطلاع و خبری از خاطراتی را که شیخ سلطان کربلائی از سفر بازگشت خود با جمال مبارک از سلیمانیه، به رشته تحریر درآورده بدست آوردند تمناً دارد نگارنده را مطلع فرمایند که موجب سپاس و امتنان فراوان است.

نگارنده این توضیح را لازم دید که اشاره نماید در برخی از مواضع کتاب برای تأکید و تأیید مطلب، برخی از بیانات مبارکه هیاکل مقدسه را که به نوع و انشاء متفاوت در آثار مختلف بیان داشته اند، و یا حکایاتی به صور مختلف بیان شده است بضرورت تکرار نماید.

نکته ایکه بنظر رسید توضیحی در باره آن اشاره نماید اینست که بر طبق معمول کتاب نویسان، معانی کلمات مشکل و ترجمه جملات عربی مندرج در آثار مبارکه را در زیر نویس صفحات می آورند و یا در پایان کتاب لغت و معنی الفبائی تنظیم می نمایند و خوانندگان ناگزیرند برای آشنائی به معانی مشکل کلمات، رشته خواندن را قطع نمایند و بدنبال معانی کلمات به زیر نویسها و یا لغت نامه آخر کتاب مراجعه نمایند و لذت روان خواندن کتاب را از دست بدهند. نگارنده ترجیح داده است که معانی برخی کلمات

مشکل ویا معانی جملات عربی را به دنباله کلام در داخل پرائتز با حروفی ریز تر بیاورد که در روان خواندن کتاب و آشنائی به معانی کلمات مشکل تسهیلی باشد، ولی در دو مورد بعلت زیادی این نوع کلمات، در دو مکتوب مبارک خطاب به دو نفر از عرفا، روش معمول دیگران رعایت شده و در پایان فصل مربوطه، معانی کلمات آورده شده است.

در اینجا شایسته است که از ساحت رفیع بیت عدل اعظم الهی شیدالله بنیانه واز دائره مطالعه نصوص و الواح که با ارسال برخی مدارک و اسنادیکه در آرشیو مرکز جهانی یافت شده است، نگارنده را در تدوین و تکمیل این کتاب راهنمایی و مساعدت فرموده اند و در اعتبار مقدسه برای موفقیت در ادامه کار تحقیق و دلگرمی این عبد دعا فرموده اند با کمال تواضع صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

از استاد عزیز و گرامی جناب دکتر شاپور راسخ علیه بهاء الله که با وجود مشغله فراوان، با کمال لطف و محبت این کتاب را با دقت مطالعه فرموده اند و راهنمائیهای ارزنده و پیشنهادات سودمندی را برای بهبود کتاب ارائه داشته اند صمیمانه تشکر مینمایم و مراتب امتنان و اشواق قلبی خود را بحضورشان تقدیم میدارم.

از استاد هنر دکتر فدرس ایمانی برادرم که با ارسال شمایل رنگی جوانی حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و حضرت طاهره که از آثار قلمی خود ایشان است و ترسیم سیاه قلم تاج جمال مبارک و کلاه درویشی و کشکول درویشی حضرتشان برای درج در کتاب، بنده را مشمول لطف خود فرموده اند کمال تشکر و امتنان را دارم.

از دختر عزیزم ندا ایمانی که مرا در اصلاحات کتاب و صفحه بندی آن در کامپیوتر کمک موثر و راهنمائی نموده است صمیمانه تشکر و قدردانی دارم.

از مساعی مبذوله سرکار علیّه خانم سیما بشروئی (زورمندان) مهاجر عزیز کامرون افریقا که در نهایت لطف و صفا در ایام محدودی که از فرانسه دیدن مینمودند متن این کتاب را تایپ فرموده اند صمیمانه سپاسگزارم *

از خطاط و هنرمند ارجمند خانم پروین نجمی که با لطف و طیب خاطر متن روی جلد این کتاب را خوش نویسی نموده اند صمیمانه تشکر مینمایم *

از جناب دکتر روشن مودت که صفحه پایان کتاب را با متن انگلیسی تهیه و طراحی نموده اند متشکرم

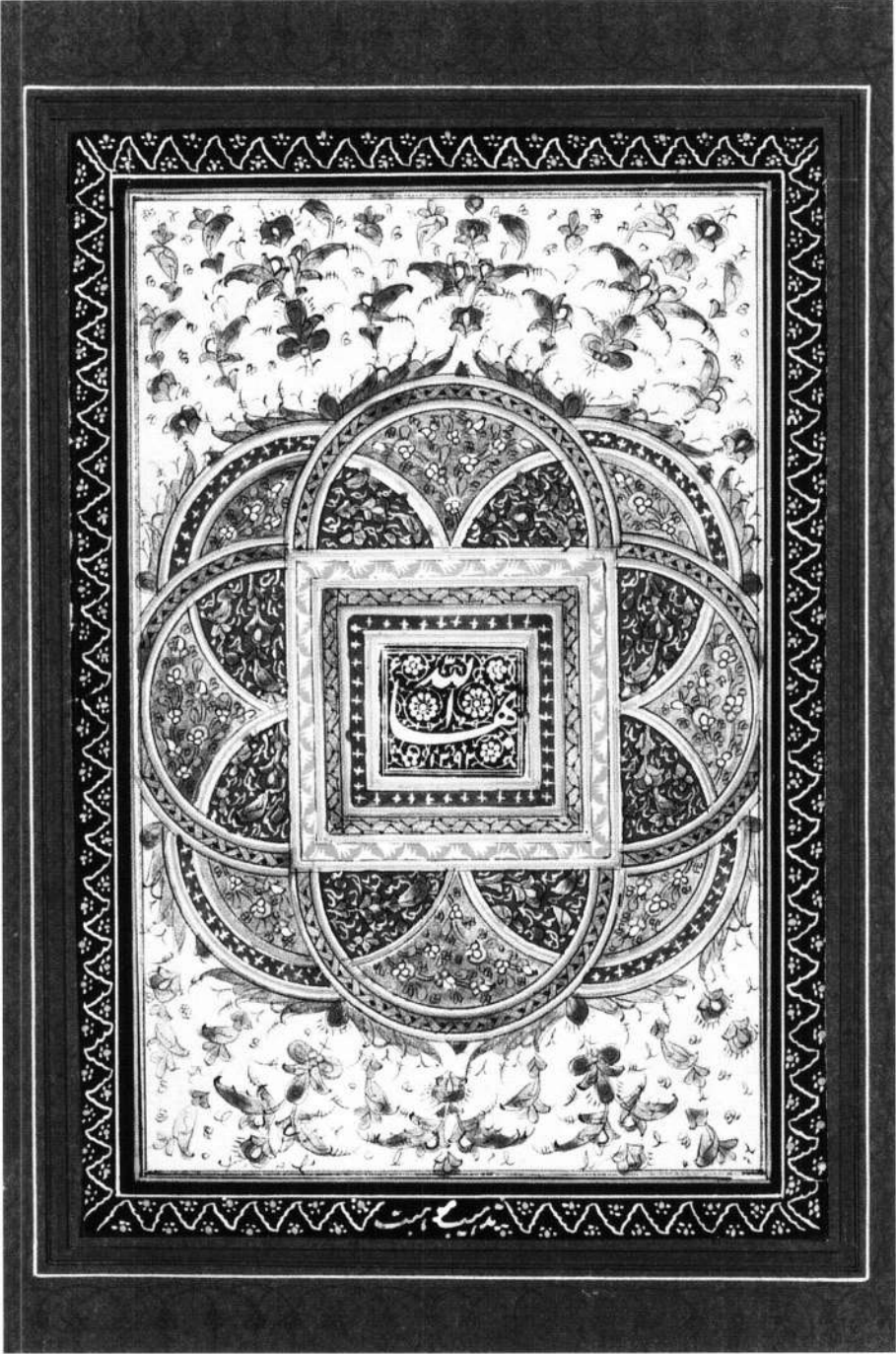
این کتاب را به روان پاک مهاجرین شجاع و خدّام فداکار امر در عراق و سلیمانیه که در انتشار نفعات مسکّیه الهیه در آن دیار سهم شایسته ای را ایفا نموده اند و عاشقانه در سیل امر مبارک خدمت کرده اند و زحمات و مشقات و خسارات بسیاری را در سیل هجرت خویش تحمّل نموده اند و کل به رفیق اعلی شتافته اند و همچنین به فرزندان عزیزشان که به عون و عنایت الهی به اقالیم شاسعه عالم هجرت نموده و مصدر خدمات باهره روحانیّه گردیده اند و به عبودیت آستان الهی موفّق و مویدند صمیمانه تقدیم میدارم.

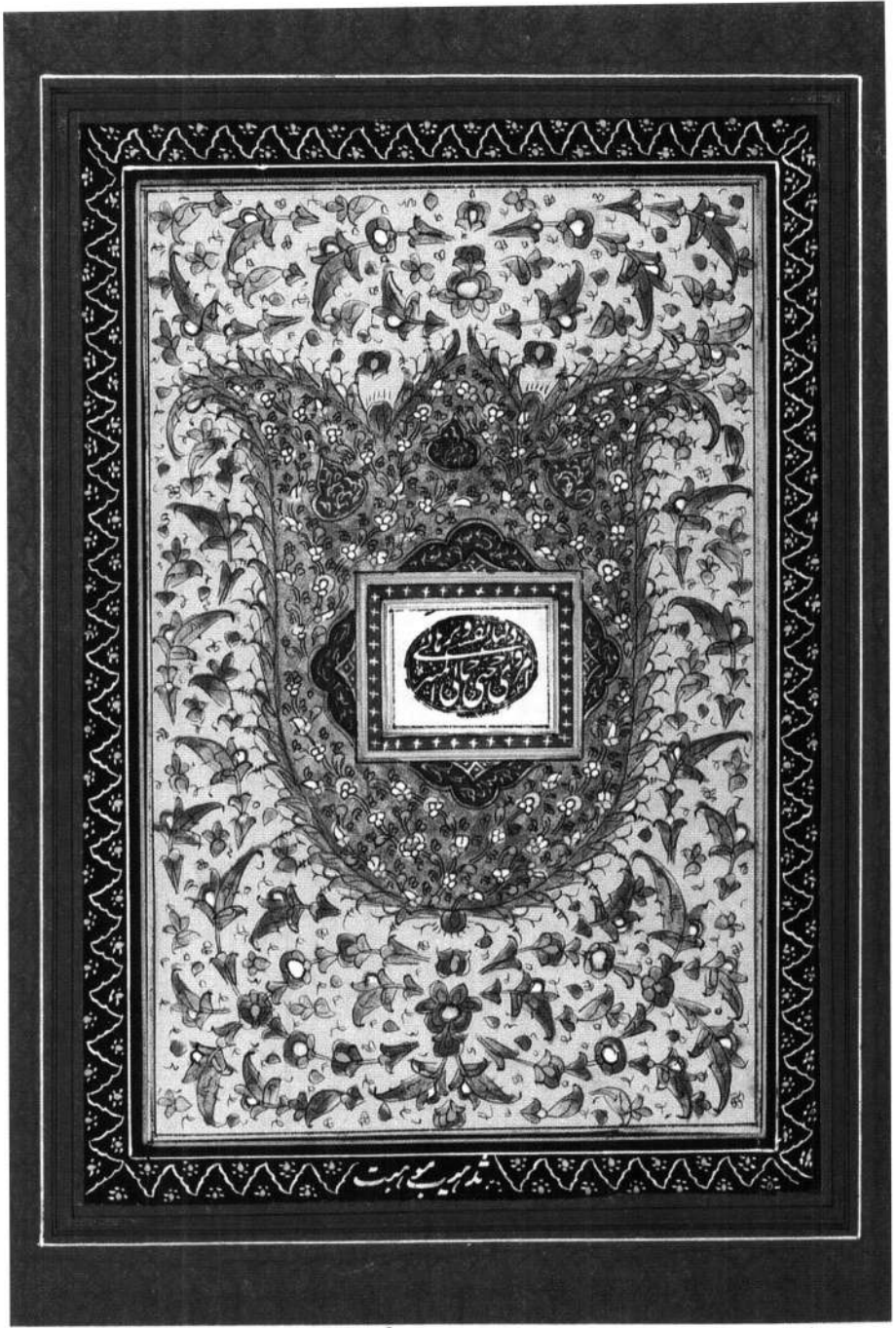
بفرموده مبارک این مهاجر نشان اجرش عند الله عظیم است عظیم.

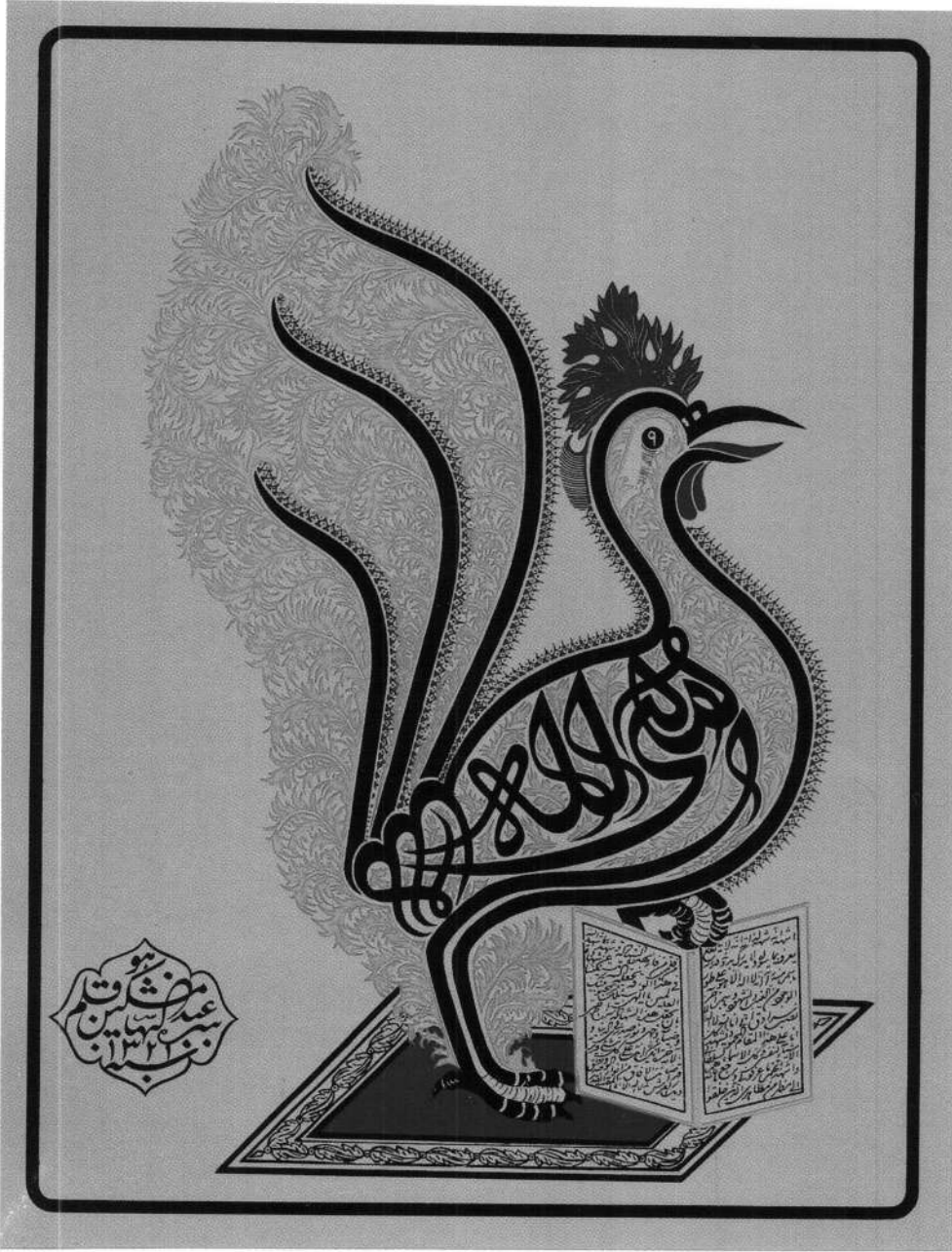
و در تاریخ امرالله من بعد مذکور وثبت خواهد شد *

نگارنده نیز پیاس خدمات آن مهاجرین شجاع و ناشرین نفعات الله در آنسامان ' در حدود اطلاعات بدست آمده شرح احوال و خدمات تاریخی آنانرا در پایان کتاب درج نموده است * برخی از مهاجرین خاطرات آن ایام را به رشته تحریر درآورده اند که مورد استفاده نگارنده قرار گرفته است *

فرانسه ' نوامبر ۲۰۰۶ - امیر فرهنگ ایمانی







بخش اول

جغرافیا و تاریخچه کردستان

منشاء نژادی کُرد

محققین بر آنند که مسئله تحقیق در ریشه و منشاء نژاد کُرد بسیار پیچیده است. برخی از محققین نژاد کُرد کوشیده اند که این مردم را از نژاد تورانی، سامی، کلدانی و یا از بازماندگان گوتیها، لولوها و کاسیها و یا از قبائل ماد یا پارت معرفی کنند و این مسائلی است که بطور قطعی و یقین حل نشده است. آنچه اکثر محققین و نویسندگان قدیم و جدید بر آن اتفاق نظر دارند این است که قبل از آمدن قبائل کُرد ایرانی به ناحیه کُردستان قوم آریائی نژاد دیگری بنام «کاردو» در این سرزمین ساکن و دارای تمدن بالنسبه مهمی بوده اند که با مهاجرین هم نژاد خود در هم آمیخته و درهم مستحیل شده اند و در نتیجه، مهاجرین نیز به همان نام «کاردو» نامیده شده اند افسانه های چندی در باره منشاء کُرد در کتب مختلف آمده است. از جمله در «شرفنامه» از امیرکُرد شرف الدین (۱۵۹۷) داستانی نقل گردیده که مربوط به ضحاک و کشتن جوانان برای استفاده از مغز سر آنها جهت تغذیه مارهای روی شانه او است و جوانانیکه از ظلم ضحاک فرار کرده اند و به کوهستانها و جنگلها پناه برده اند جامعه ای را بوجود آورده اند و باین افراد عنوان «کُرد» داده شده است زیرا طی سالیان دراز از سایر مردمان کناره گرفته و برای خودجامعه و زبان مخصوص بوجود آورده اند. فردوسی شاعر حماسه سرای نامدار ایرانی نیز از روی مآخذ ساسانی به کُردها و کیفیت مهاجرت آنان به مغرب ایران اشاره میکند و کُرد را از ریشه ایرانی میداند که از چنگ ضحاک گریخته -- (ضحاکیان را نام یک سلسله از حکام میدانند که در حوالی بین النهرین حکومت داشته اند و هر حاکمی نام خود را داشته است) -- و در کوهستانهای مغرب ایران متوطن شده اند و سایر افسانه های مشابه دیگر ایرانی که البته این افسانه ها جنبه علمی ندارد ولی جملگی حاکی از این واقعیتند که «کُرد» نام شعبه ای از نژاد ایرانی است که در نواحی غربی سرزمین پهناور ایران در داخل و خارج از مرزهای سیاسی با حفظ ویژگیها و خصوصیات نژادی و فرهنگ قومی زندگی کرده اند، و نیز گفته

شده که پس از انقراض حکومت های ماد و هخامنشی پارسی ها از در اطاعت پارتی ها یا اشکانیان درآمدند ولی مادها به قلّه های این کوهها (کردستان) پناه بردند و از همین تاریخ بنام «کوردین» یا «گرداند» و این مطلب گویای آنست که «قوم گُرد» از ابتدای پیدایش و یا مهاجرت آریائها، به این سرزمین آمده اند و ساکن آن گردیده اند.

در باره قوم گُرد گفته اند که قوم گُرد واقعاً به آزادگی و وارستگی شهرت دارد و فاتحان بزرگ نتوانسته اند آنها را مطیع و منقاد خویش سازند. مستشرقین بر این اعتقادند که گُرد زور قبول نمیکند، شکست نهائی نمیخورد و ازین نمیروود، علاقمند به تمدن و پیشرفت است و وطن خود را به کسی نمیدهد تن به حکومت بیگانگان نمی سپارد و علاقمند به حفظ زبان و ملیّت خود در لابلای کوهستانهای سر به فلک کشیده سرزمین خویش میباشد. ۱۰

گُردها را ۱۶ طایفه میدانند که مهمترین آنها یکی قبیله و ایل «اردلان» است و دیگری فرقه «کرماج» است که بین عوام به «بابان» مشهورند. سایر طوایف گُرد عبارتند از: مگری، بلباس، اشنویه، بیگزاده های جزیره، هکاری، مرکوز و رادوست، پاشایان موصل، پاشایان رواندوز، طوایف داسنی، شیطان پرست در کوه زنگاریه، بیکزاده های زهاب، امرای کلهر، گوران، طوایف ماهیدشت و کردند، خوانین سنقرو کلیائی، سکنه اطراف نهاوند و خرّم آباد فیلی که محل ریاست الوادیه است.

علاوه بر اینها نیز بعضی از طوایف گُرد در ری و خراسان و مازندران تا سرحدّ چین هستند که بواسطه انقلاب روزگار از اوطان و دیار خویش دربدر شده و در اماکن دور سکونت اختیار نموده اند. ۲۰

مناطقى كه مسكن و موطن كردها است

منطقه اى از سرحد « موصل » كه قديمترين ولايات كردستان و امروزه بزرگترين شهر منطقه شمالى عراق در فاصله ۴۰۰ كيلومترى بغداد است كه سابقاً نام آن « خولان » بوده تا نزديك « عمان » و از « ديار بكر » در منطقه ترك نشين تركيه در قديم آنرا « حامد » مى گفته اند تا نزديك همدان ادامه داشته است نام كردستان در قرن هفتم هجرى مقارن حكومت مغولان به نواحى كوهستانى زاگرس در مغرب ايران اطلاق شده است و كردستان تركيه و قسمتى از كردستان عراق به نام « جزيره » مشهور بوده است ۳۰

جغرافىاي كردستان و تاريخچه مختصرى از نهضت كرد

مناطق كردنشين سرزمين وسيعى است كه در قلب خاور ميانه قرار دارد و اكثر ساكنين آن كرد هستند. در نقشه جغرافىائى خاور ميانه حدود و سرحدات معينى از آن ياد نشده است. در زمان امپراطورى عثمانى به عنوان قسمتى از سرزمين امپراطورى كه مسكن كردها است تلقى گرديد و در حال حاضر كردستان بين چند كشور تقسيم شده است كه حدود مساحت آن ۵۳۰۰۰۰ كيلومتر مربع است كه تقريباً بين دريائى مديترا نه و خليج فارس قرار دارد قسمتى از خاك آن در تركيه و كمى بطرف شمال سوريه و قسمتى در كشور عراق و كشور ايران تا مرز خليج فارس ادامه دارد.

سلسله جبال TAURUS در تركيه و سلسله جبال زاگرس ZAGROSE در ايران در اين منطقه كردستان قرار گرفته و دو رودخانه عظيم رودخانه دجله و رودخانه فرات سرچشمه آنها از خاك و كوههاى كردستان است كه سرزمين هاى زيادى را مشروب مينمايد . مردم شجاع و سلحشور آن كشاورزند و به كشت غلات و غيره مبادرت ميورزند. با نبودن آمار مشخصى تقريباً بين ۵ تا ۱۰ مليون كرد در مناطق تركيه و عراق ساكنند. زبان آنها در

اصل هند و اروپائی است. اکثریت مردم کُردستان مسلمان هستند و مذهب سنی دارند. دو سوّم منطقه کُردستان که عنوان ایرانی دارند از گروه هند و اروپائی هستند و گروه دیگر از مردم آسیائی میباشند که از نظر جغرافیائی در ارمنستان و گرجستان سکونت دارند. مردم کُردستان از سال ۶۱۲ قبل از میلاد تا سال ۱۵۱۴ که امپراطوری ترک و ایران نواحی کُردستان را بین خود تقسیم کردند تحت سیطره سلوکی ها - پارتها - ساسانیان - ارامنه - رومی ها - بیزانتین - اعراب - مغول و بالأخره امپراطوری عثمانی قرار داشتند.

از قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم نواحی کُردنشین غالباً دستخوش جنگ بودند در اوایل قرن نوزدهم حرکت ملی گرائی کُرد (ناسیونالیسم) شروع شد و از ۱۸۰۴ شورش و سرکشی کُردها ادامه داشت تا موقعیکه بوسیله «باب عالی» امپراطوری عثمانی شدیداً سرکوب گردید. «باب عالی» نتوانست در جنگ اول جهانی کُردها را که در سرزمینش پراکنده بودند برای همکاری در جنگ آماده کند. با پیروزی آتاتورک بر ضد ارتش یونان که منجر به امضای قرارداد سال ۱۹۲۳ لوزان گردید ترکیه قسمت اعظم سرزمین کُردستان را نگهداشت و در ازاء آن تعهد کرد که آزادی فرهنگی و دینی و سیاسی تمام اقلیت مذکور را احترام گذارد.

کُردهای ترکیه

یکسال بعد از امضای قرارداد «لوزان» دولت تُرک استفاده از زبان کُردی را ممنوع کرد و تعدادی از متفکران و روشنفکران و رؤسای قبایل کُرد را که به ملی گرائی گرایش داشتند تبعید نمود. از همان فوریه ۱۹۲۵ کُردها در ۱۴ ناحیه شورش کردند، هدف این شورشها ایجاد یک دولت خود مختار بود. دولت ترکیه سرکوبی شدیدی انجام داد و دهات را آتش زد و دادگاههای نظامی خاص حکم دازدن، تبعید کردن، و زندان کردن شورشیان را صادر نمود. رؤسای این شورش عبارت بودند از شیخ سعید دوپیران و سرهنگ خالدبی

(KHALID BEY) که در اوت ۱۹۲۵ اعدام شدند. در بهار ۱۹۲۷ یک کنگره مخفی که در شهر L'AGRI-DAGH روی کوه آزارات منعقد بود تصمیم گرفت که قیام مسلحانه را دوباره از سر بگیرند تا اینکه ترک‌ها را از گوردستان بیرون برانند. در ماه اکتبر حزب استقلال (KHOY BOON) تأسیس شد و احسان نوری پاشا به ریاست قوای گُرد منصوب گردید. این قوا بر ضد ارتش تُرک حمله را آغاز کرد و بعد از یکسال محاصره تسلیم شد. نوری پاشا به ایران پناهنده گردید و آنکارا با استفاده از این جریان ملی‌گرائی گُردها را سرکوب کرد. در سال ۱۹۳۲ آتاتورک اعلام کرد که گُردها از این بیعد بنام ترک‌های کوهستانی نامیده خواهند شد و تصمیماتی گرفته شد که جامعه سنتی گُرد از بین برده شود و گُردها به جامعه تُرک جذب شوند.

انتقال گُردها بطرف ناحیه ای که تُرک نشین بود شورش سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۸ را موجب گردید که سرکوب شد. در ۸ ژوئیه ۱۹۳۷ کشورهای ترکیه، عراق، ایران و افغانستان قرارداد سعدآباد را امضاء کردند که به موجب ماده ۷ آن قرارداد عملیات این کشورها در سرکوب کردن شورش‌ها از جمله شورش گُرد هماهنگ گردید. بعد از سال ۱۹۴۵ فشار دولت آنکارا روی ملت‌های شرق کمتر شد، در ۸ می ۱۹۶۱ برای اعتراض به عملیات دولت تُرک نسبت به روشنفکران و رؤسای سنتی گُرد راه پیمائیهائی در تعدادی از شهرهای گوردستان انجام شد و اعلانات روی پارچه اعلام میکرد که «ما تُرک نیستیم ولی گُرد هستیم و دولت مؤظف است که حقوق ملی ما را بشناسد» پلیس بطرف تظاهر کنندگان آتش باز کرد و عدّه زیادی کشته و زخمی شدند.

از سال ۱۹۶۴ تا بحال دولت آنکارا آزادی محدودی به تدریج به گُردها داده است. گُردها امکان اینکه بتوانند تشکیلاتی را ترتیب بدهند ندارند. با وجود این در روزنامه‌ها مقالاتی با حالت دلسوزی در باره ملیت گُرد نوشتند و لکن نشریات به زبان گُردی ممنوع ماند *

گردهای ایران

بعد از جنگ اول جهانی، سردار سپه رضا خان، که ابتدا وزیر جنگ بود بعداً بعنوان شاه ایران به سلطنت رسید و مؤسس سلسله پهلوی گردید. سعی کرد تا دولت مرکزی را قوی نماید و قدرت رؤسای قبایل گُرد را بشکند.

بطور معمول ملتها و طوایفی که دولت ایران را تشکیل میداد بطرز خوب و هم آهنگی با دولت همراهی میکردند، بخصوص گُردها که ملت ایرانی الاصل حساب میشدند مورد اذیت نبودند و با داشتن آزادی فرهنگی وسیعی در ۳ استان ایران زندگی میکردند. در استان آذربایجان در اقلیت بودند و در استان کرمانشاه در اکثریت قرار داشتند و در گُردستان از لحاظ اداری همه افراد گُرد بودند و لکن رضا شاه بطور شدید نسبت به آنها عکس العمل نشان میداد و از امکان جدا شدن این ناحیه از ایران که مبتنی بر دخالت خارجیها بود ممانعت میکرد.

در سال ۱۹۲۲ رضا شاه ده ها رؤسای قبایل گُرد را تبعید کرد و یا توقیف نمود و از بیم آنکه مباد آنها یک مرکز ناسیونالیسم گُرد بوجود آورند، هر نوع تشکیلات اجتماعی و یا فرهنگی گُردها را ممنوع کرد. رضا شاه هر شورش گُردی را در خون خفه کرد. در سال ۱۹۳۴ هنگام ملاقات با آتاتورک اساس همکاری بین طهران و آنکارا را برای جنگیدن و جلوگیری از شورش و سرکشی گُردها طرح ریزی نمود.

برای جلوگیری از پیدایش تشکیلات جدا کننده گُردها، رضا شاه تصمیمات اقتصادی و اجتماعی گرفت. برخی اموال آنها را ضبط کرد، زمین هایشان را گرفت. دست به تبعید اکراد و رؤسای آنان زد اما وضع دنیا نشان داد که رضا شاه موفق به از بین بردن اسکلت گُردها نگردید.

توضیحاتی در حاشیه

۱- کتاب بهاء الله و عصر جدید نوشته دکتر اسلمنت به زبان کُردی ترجمه و میان کردهای سلیمانیه و اطراف نشر شده است *

۲- روزی رضا شاه از مأمورین خود پرسیده بود که مدتی است از رئیس قبیله گوران خبری ندارم که چه میکند، ظاهراً نگران فعالیت سیاسی او بوده است *

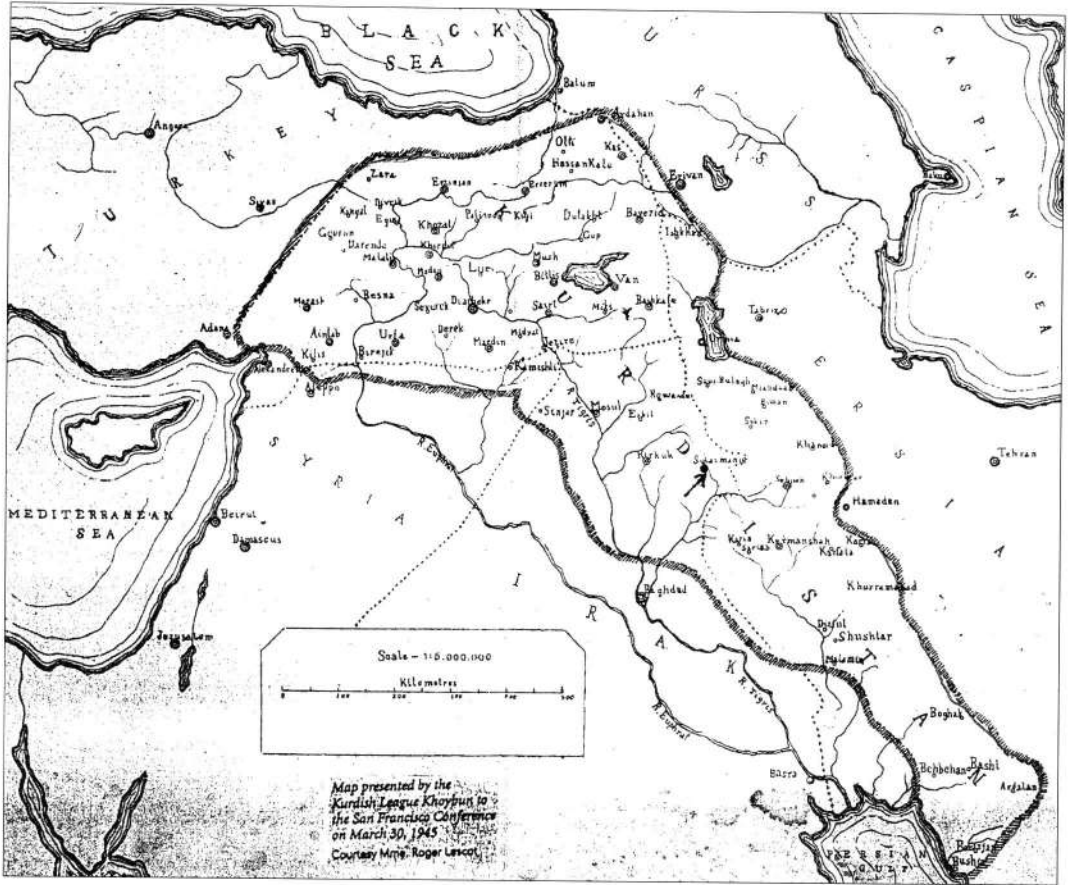
به رضا شاه گزارش دادند که گوران بهائی شده است و دست از سیاست کشیده است. رضا شاه گفت خیالم از جانب گوران راحت شد او را بحال خود بگذارید (اطلاعیه از خانم منیره گوران فرزند ایشان که سالها در ایران و افریقا و ارض اقدس و هلند مصدر خدمات باهره روحانیه بوده اند)

خانم گوران اضافه نمودند که پدرشان میرزا علیخان گوران از کردهای کرمانشاه بودند که تولدشان در کرمانشاه بود و همه فامیل گوران از کردهای کرمانشاه هستند. ایشان در کرمانشاه بسیار معروف و از لحاظ اخلاق و رفتار سالم و مورد توجه قاطبه مردم بودند، در سیاست از جمله مشروطه خواهان اولیه ایران بودند و بعد از ایمان به ظهور مبارک دست از سیاست کشیدند *

جناب حقیقی از خدام امر مبارک شرحی به حضور حضرت عبدالبهاء عرض کرده بودند که میرزا علیخان گوران بهائی شده است و از سیاست کناره گرفته است و در کارهای دولتی مشغول خدمت است * حضرت عبدالبهاء بافتخار میرزا علیخان گوران لوحی را صادر و ارسال فرمودند که متن آن اینست:

هو الله

ای بنده آستان یزدان، الحمدالله که دل وادی ایمن شد
و سینه صحرای سینا گشت. شعله نور بر افروخت
و طور دل و جان روشن و تابان گردید.
ندای الهی شنیدی و از طور ایمن نغمه
أنظر ترانی استماع فرمودی. قدر این موهبت بدان
و به شکرانه این عنایت زبان بگشا. ع ع



نقشه جغرافیائی مناطق کُردنشین شامل
 (ایران، ترکیه، عراق، سوریه، ارمنستان و گرجستان)

امارات طایفه بابان

نظر باینکه در این کتاب از صلاح الدین ایوبی سردار بزرگ جنگهای صلیبی که از طایفه بابان بود نام برده ایم و همچنین از برادرانی که در قریه سرگلو اقامت داشتند و مشهورترین امرای بابانی ابراهیم پاشا شهر سلیمانیه را بنا کرد، از طایفه بابان یاد کرده ایم و شرحی در باره مصطفی بیک گردی که از شهزادگان گُرد و از عشاق دلباخته جمال مبارک بود و اشعار دلنشین او در وصف آن جمال بیمثال در این کتاب آمده و وی نیز از طایفه بابان بود بنا بر این شایسته است شرحی درباره بابان در این کتاب اشاره نمائیم که کلمه بابان برای خوانندگان ارجمند ناشناخته نباشد.

خاندان بابان

خاندان بابان از اقوام کهن و از خاندانهای بزرگ و شریف گُردند که از میان آنان مردانی نامی و شایسته و مقتدر بسیاری از دیرباز برخاسته و ریاست و حکومت داشته اند و معاریف و رجال برجسته ای در دامان این خاندان پرورش یافته اند که مقامات عالیه حکومتی و عرفانی را عهده دار بوده اند. ۵

« بابان » نیز نام اتحادیه قبایل گُرد و سلسله ای مهم و مشهور از گُردستان عراق است که اماراتی نیز در گُردستان عراق، بین بغداد و موصل در قرن دهم هجری تشکیل داده اند. مرکز این حکومت در سلیمانیه بود و در این اتحادیه جمعی از قبایل گُرد شیعه و حتی علی اللّهی ها که بعضاً از مذاهب شیعه هستند و تا عصر حاضر در شمال عراق ساکنند، شاخه نظامی مهم این امارات را تشکیل میدادند و فرقه های دیگر چون فرقه نقشبندیّه و سُهروردی و مذاهب حنفی و شافعی در کنار یکدیگر در امارات بابان شرکت داشتند

شیعیان هم در این اتحادیه و امارات نقش سرنوشت ساز داشتند امرای بابان به ایران تمایل بیشتری از خود نشان میدادند تا به دولت عثمانی و در اکثر مواقع که دولت عثمانی به سرحدات شمال غربی ایران حمله میکرد، ایران از وجود امارات «بابان» بهره بسیاری در مقابل عثمانیها میبرد. برخی از مورخان و محققان اعتقاد دارند که قبیله ای بنام بابان وجود ندارد و اسم بابان نام امارتی است که از اتحادیه قبایل گُرد تشکیل میگردد و مرکز آن شهر «سلیمانیه» بوده است. چنانکه عباس العزوی نیز براین قول است ۶۰

آنچه مسلم است واز تواریخ گوناگون برمیآید شخصی به نام فقیه احمد و یا فقی احمد از قبیله پیشدر گُرد (پژدرگُرد) از سرزمین پیشدار برخاست و سرکردگی قبیله خود را بدست گرفت و «امارات بابان» را تشکیل داد، سپس فرزندش «ماورو» توانست نواحی مجاور شهر «بازار» و اطراف آن را به قلمرو حکومت خویش ملحق سازد و بعد فرزند وی «بیه سلیمان» در سال ۱۰۸۰ ه.ق. مناطق «قره چوالان» را به تصرف خود درآورد و امارات بابان را توسعه داد بعد از فوت وی فرزندش «بکر بیک» به رهبری امارت بابان رسید ولی بر اثر بی کفایتی نتوانست قلمرو پدرش را حفظ کند و به دست امرای «اماره زنگنه» قسمتی از قلمرو حکومتش منتزع شد. امیر شرف خان بدلیسی در کتاب شرفنامه به تفصیل تاریخ امارت بابان را بیان و در وصف این سلسله میگوید :

«حاکمان بابان در میانه حکام گُردستان در کثرت خیل و حشم و جمعیت انصار شهرت به سزائی داشتند و نیز اولین حاکم این خاندان را «پیربوداق» فرزند میر ابدال معرفی کرده است و چون بزرگ ایل بود او را «بیه» (بابا) خواندند» ۷

«شرفنامه» حوادث پس از مرگ پیربوداق را چنین آورده است چون «پیربوداق» فرزند ذکور نداشت حکومت بابان به برادر زاده اش «بوداق» فرزند رستم رسید و بر اثر بی

کفایتی و سستی وی اطرافیانش از او اطاعت نکردند و قلمرو بابان دستخوش تزلزل گشت و «بوداق» از فرط اندوه بیمار شد و درگذشت. با مرگ وی «امارت آل بابان» منقرض شد و فقط نامی از آن باقی ماند ...

بعداً امرای بسیاری در نواحی مختلف امارت بابان را عهده دار بودند و به جنگ و ستیز می پرداختند و بالاخره سلیمان پاشا بابان به ایران پناهنده شد و از کریم خان زند تقاضای کمک نظامی کرد سپس با کمک ایران مجدداً در سال ۱۱۷۶ه.ق امارت بابان را باز یافت در سال ۱۲۸۵ه.ق تمامی سرزمین بابان توسط ارتش ایران تصرف شد و سلیمانیه پایتخت امارت بابان به دست نیروهای نظامی ایرانیان سقوط کرد و آخرین امیر بابانی سلیمانیه را ترک گفت و دولت ایران محمود پاشا عموی احمد پاشا را از طرف خود منصوب کرد

بعد از مذاکرات با دولت عثمانی و توافق دولت ایران عبدالله پاشا برادر احمد پاشا، فرماندار دولت عثمانی در «سلیمانیه» تعیین گردید و بدین ترتیب «امارت بابان» پایان یافت. از مشهورترین امرای بابانی «ابراهیم پاشا» است که شهر سلیمانیه را بنا کرد و برادرش سلیمان پاشا بغداد را تصرف کرد و والی بغداد شد. از علمای این سلسله علامه و مورخ شهیر اسماعیل پاشا صاحب کتاب «ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون» و کتاب «هدیه العارفین» است.

احمد مختار بابان (۱۳۱۷-۱۳۹۶ ه.ق.) در سال ۱۹۵۸ به مقام نخست وزیری عراق رسید. جمال عبدالقادر بابان متولد ۱۳۴۵ ه.ق. از ادبای معاصر و از مؤلفات وی کتاب خانزاد (قصه به زبان کردی چاپ ۱۹۵۷م بغداد) و اعلام الکرد عربی است. ۸

وجه تسمیه (نام گذاری) شهر سلیمانیه

در شرح امارت بابان ملاحظه شد که شهر سلیمانیه پایتخت « امارت بابان » بوده که در دایره المعارف تشیع بدان اشاره رفته است *

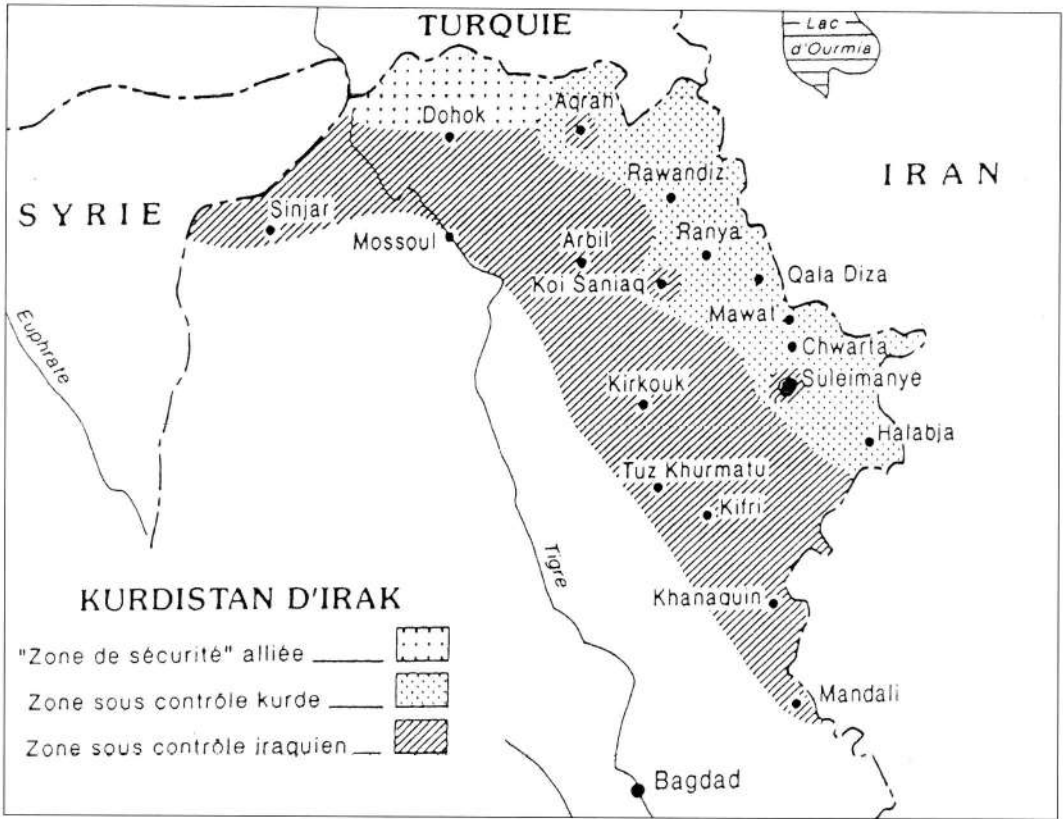
ابراهیم پاشا از مشهورترین امرای « بابانی » که نامش در معرفی « بابان » اتحادیه قبائل گرد آمده است و از طرف والی بغداد حکومت یافت از حکمرانان لایق و شایسته و دوران‌دیش و با اراده « بابان » بود. دو برادر دیگرش یکی بنام « سلیمان پاشا » که ولایت و حکومت بغداد را داشت و برادر دیگرش عبدالرحمن پاشا است که از معاریف گرد بودند این سه برادر در قریه « سرگلو » بودند. ابراهیم پاشای بابانی در سه فرسخی، قلعه ای که در بالای کوه داشت و به « قلعه چولان » معروف بود شهری بنا کرد و نام این شهر را بنام برادرش سلیمان پاشا که والی بغداد بود « سلیمانیه » نامید * ۹

سلیمان پاشا حاکمی نیک نفس، مردم دوست و مُحسن بود و آثار خیریه زیادی از قبیل مسجد، مدرسه و حمام و غیره بر پا کرده است *

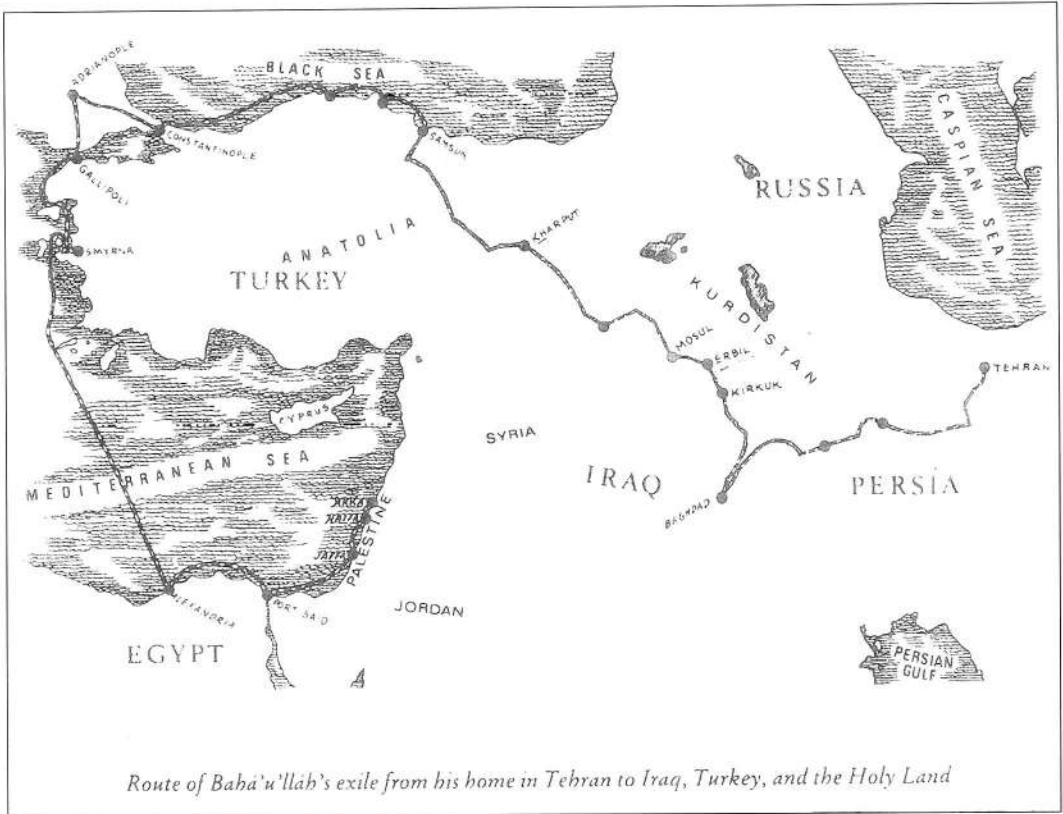
« سلیمانیه » پایتخت امارت بابان در سال ۱۲۸۵ ه. ق برابر با ۱۸۶۴ میلادی و تمامی سرزمین بابان بدست نیروهای نظامی ایرانیان سقوط کرد *

* توضیح: در وجه تسمیه شهر سلیمانیه در کتاب تحفه ناصری صفحه ۲۶۲ آمده است که ابراهیم پاشا در سال ۱۱۹۹ ه. ق. (۱۷۷۸ میلادی) به آبادانی شهر بازار دست زد و آنرا بنام اعلی جدش سلیمان بیه که در سال ۱۱۷۷ ه. ق. (۱۷۵۰ میلادی) اندک زمانی حکمران گردستان بوده سلیمانیه نامیده است *

سپهر کاشانی در مجلد قاجاریه از تاریخ ناسخ التواریخ در ضمن وقایع سال ۱۲۱۳ ه.ق. (۱۷۹۲ میلادی) راجع به وجه تسمیه « سلیمانیه » نوشته است: همانا «شهرزورا» از سوی شمال به اراضی ارومیه و از جانب جنوب به ارض کرمانشاهان و از طرف مشرق به گردستان و از جهت مغرب به خاک « کرکوک » متصل است و از پیش اکراد « بابان » در آن اراضی مسکن و نشیمن داشتند و ایشان را در آن اراضی قلعه ای بر سر جلی است که « قلعه چولان » خوانند. چه به لغت ایشان « چولان » بآدم کوهی را گویند. بالجمله ابراهیم پاشا برادر عبدالرحمن پاشا، آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد را داشت در سه فرسنگی قلعه چولان شهری بنیان کرد و آنرا بنام والی بغداد سلیمانیه نام نهاد .



نقشه منطقه گردنشین عراق و موقعیت شهر سلیمانیه



Route of Baha'u'llah's exile from his home in Tehran to Iraq, Turkey, and the Holy Land

نقشه خط سیر سرگونی جمال مبارک از طهران تا عکا

منطقه و شهر سلیمانیه

با مراجعه به نقشه جغرافیائی منطقه گردنشین عراق عرب ملاحظه میشود که شهر سلیمانیه منطقه ایست گردنشین که در بخش جنوبی کردستان واقع و در ۹۰ کیلومتری شرق کرکوک قرار دارد و با جاده ای بآن مرتبط است بخش دیاله که ناحیه کرکوک است در مصب فوقانی به رودخانه «زاب کوچک» محدود میشود مصب شمالی رودخانه دجله که از کوههای «زاگرس» سرچشمه می گیرد و از شمال غربی بطرف جنوب شرقی جریان دارد در این منطقه است. «سلیمانیه در ۲۰۰ مایلی شهر بغداد قرار دارد».

منطقه تاریخی سلیمانیه در جایی است که حالیه مرز ایران و عراق گفته میشود و در شمال عراق عرب و نزدیک شهر حلبچه واقع است که شهرهای مذکور گردنشین و در خاک عراق قرار دارند و قلب کردستان عراق به شمار می آیند منطقه و شهر سلیمانیه از دیر زمانی شناخته شده و سابقه تاریخی و بسیار قدیمی دارد حتی مشهور است که کشتی گیلگامش (GILGAMESH) پادشاه افسانه ای بابل در دو هزار سال قبل از میلاد در همین

منطقه پهلو گرفته است ۱۰۰

منطقه سلیمانیه با سرزمین ZAMUA که قوم لولوتو LULLUTU در آن ناحیه اقامت داشتند تطبیق دارد. در ۸۸۰ سال قبل از میلاد کشور آشور بر تمام پادشاهان ZAMUA غلبه یافت. در اینجا نیت نیست که وارد مسائل تاریخی این مناطق و سلیمانیه شویم و نظرات محققین مختلف را ذکر نمائیم بلکه توجه باین نکته است که سلیمانیه قدمت تاریخی دارد و گردنشین بوده و اقوام بسیاری قبل و بعد از اسلام در سلیمانیه اقامت و حکومت داشته اند که امارت و حکومت محلی اولیه آن «امارت بابان» نامیده میشود که در بخش «امارت بابان» بدان اشاره کردیم با مراجعه به نقشه خط سیر جمال مبارک از بغداد به استامبول که از شهر موصل عبور فرمودند ملاحظه میشود که قبل از شهر موصل بطرف راست جاده

ایست که به سمت کرکوک و سلیمانیه می‌رود که پس از عبور از شهر کرکوک و طی جاده ای کوهستانی بطول ۹۰ کیلومتر وارد شهر سلیمانیه می‌شود.

سلیمانیه در سالهای ۱۸۲۰ بطوریکه در دائره المعارف اسلامی آمده است دارای حدود ۲۰۰۰ خانواده مسلمان و ۱۳۰ خانواده یهودی و ۹ خانواده کلدانی کاتولیک بوده که کلیسای کوچکی داشته اند و ۵۰ خانواده ارمنی جمعاً حدود ۱۰۰۰۰ نفر در آن سکونت داشته اند و نیز دارای ۵ مسجد بوده است در سال ۱۸۶۰ برآورد کرده اند که تعداد ۶۰۰۰ گُرد و ۳۰ خانوار کلدانی و ۱۵ خانوار یهودی در سلیمانیه می‌زیسته اند.

ضمناً در تاریخ آمده است که شهر سلیمانیه در زمان اقامت جمال مبارک شهر کوچکی بوده است و حدود ۶۰۰۰ نفر جمعیت داشته و در فاصله سه روز پیاده طی مسافت از دهکده و کوه سرگلو قرار گرفته است. که حدود ۳۰ مایل با بخش جنوبی قریه سرگلو فاصله دارد و در میان جنگلهای پراکنده و در تپه های دامنه کوه و کشتزارها قرار گرفته است.

خانقاه نقشبندی که جمال مبارک بنام درویش محمد سیاح ایرانی چندی در آن اقامت گزیدند و عکس این خانقاه در این کتاب آمده است در شهر سلیمانیه واقع است و حمامی که در شهر سلیمانیه است جمال مبارک هر هنگام که برای استحمام از کوه سرگلو به سلیمانیه تشریف می آوردند به این حمام می رفتند. در این حمام بود که نقاشی مسیحی سه تصویر از جمال مبارک کشیده است که در حال حاضر تصاویر حضرتشان که عائله مبارک تأیید نموده اند که شبیه هیکل مبارک است در دارالآثار بین المللی بهائی در ارض اقدس نگهداری می شود.

آب و هوای شهر سلیمانیه

سلیمانیه شهر زیبایی است که اطراف آن را کوههای سرسبز و دشت های پرگل و گیاه احاطه کرده است چشمه سارهای بسیار دارد و یکی از شعب رودخانه دجله از نزدیکی آن

شروع میشود و آب از کف یک دره عمیق میجوشد و از میان علفزارها و درختان وحشی جنگلی بسرعت به جریان می افتد و اطراف آن، ناحیه وگردشگاه با صفائی است آب رودخانه در این ناحیه بسیار شفاف و غرق ماهی است و جلوه ای حیرت انگیز دارد. نگارنده موفق شده است که از این محلّ زیبا دیدن نماید وجود این چشمه سارها ورودها با لطافت و رطوبت هوا برای رشد گیاهان و درختان نقشی ارزنده دارد. بادهای موسمی تند نیز در سلیمانیّه می وزد که گاهی از بیابانهای خشک دور دست گرد و غبار را بهمراه دارد. در ایام تابستان هوای سلیمانیّه گرم میشود با وجود این یکی از شهرهای ییلاقی برای اهالی بغداد است، در فصول دیگر هوا خوب و دلپذیر است، بر اثر وزیدن بادهای تخم گلها و گیاهها در همه جا در دشت ها پراکنده می شود حتّی بر لب پشت بامهای منازل گلهای قرمز شقایق وحشی و گلهای زرد رنگ و گیاهان میرویند که برزیبائی شهر می افزاید.

لباس مخصوص کردی

اهالی کردستان با لباس مخصوص کردی ملّس هستند مردها دارای عمّامه حاشیه دار با نوارهای سفید و سیاه که یک طرف آن روی شانه آویزان است و شال کمر که چند بار دور کمر پیچیده شده است و یک خنجر در داخل آن قرار گرفته و دسته خنجر از آن بیرون است و شلوارشان خیلی گشاد است که میانه آن تا پائین آویزان است و دم پاچه آن باریک می شود. آنهائیکه مسلّح هستند نوار فشنگ را از دور گردن روی سینه بسته اند نمونه لباس یک مرد کُرد مسلّح در عکس دیده می شود. زنهای کُرد دارای عمّامه مخصوص هستند که دور تا دور آن با پولک های فلزی که غالب آنها سگّه های پول است تزئین یافته و نواری از سگّه هابدور صورت از آن آویزان است شال گردن بلندی روی شانه ها را می پوشاند. وپیراهن و قبائی بلند تا سطح زمین و روی کفشها را در بر دارند. در عکس نمونه لباس و آرایش یک زن کُرد دیده می شود.



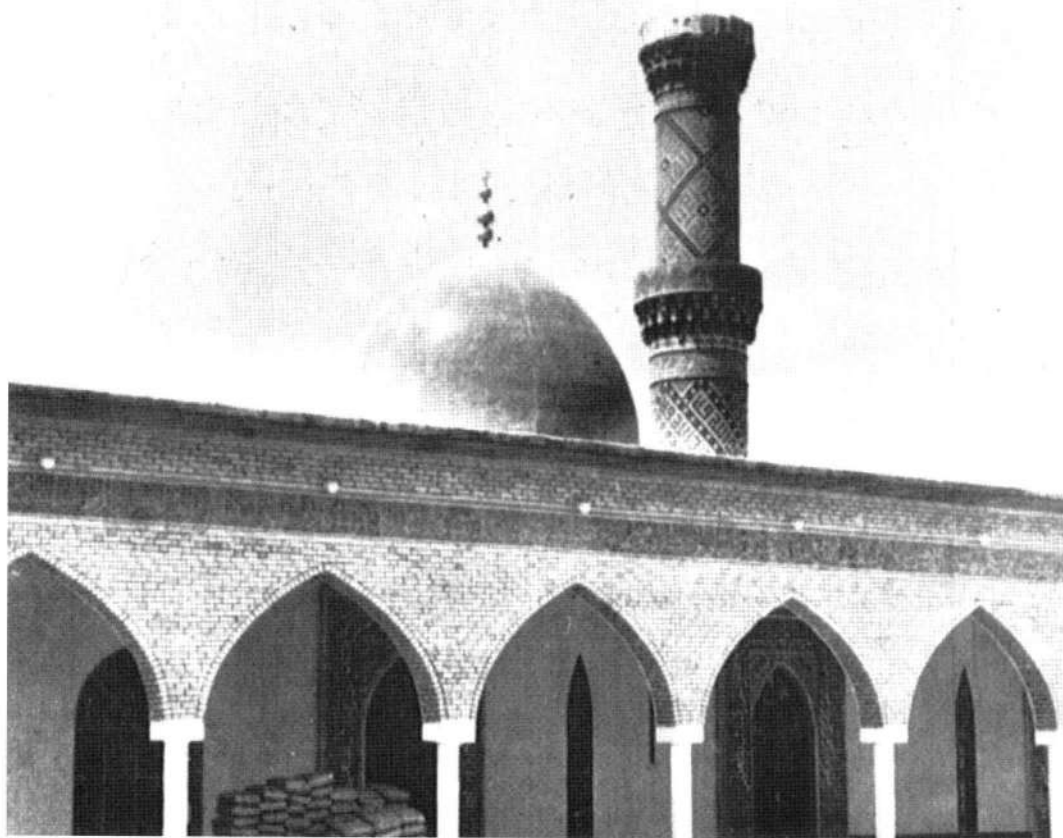
در این عکس بهیّه خانم فرج الله ذکی به لباس کردی ملبس شده اند



لباس یک مرد مسلح گُرد

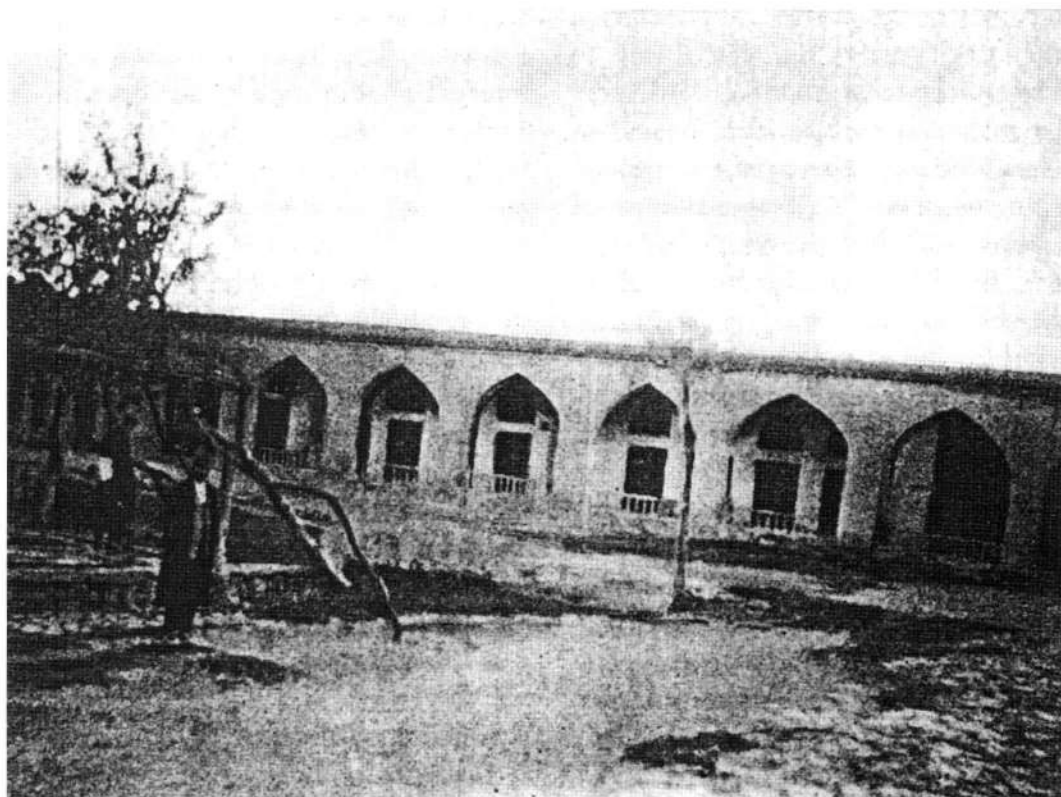


موقعیت جغرافیائی شهر سلیمانیه روی نقشه در خاک عراق



عکسی از تکیه خالدیه

جناب مظفر برجیس در خاطرات خود نوشته اند که به همراه قاضی شهر سلیمانیه که از بستگان مولانا خالد متوکی خانقاه سلیمانیه بوده به زیارت خانقاه رفته اند و اشاره نموده اند که اطاق جمال مبارک در قسمت شمالی و طرف گوشه تکیه واقع شده است. مولانا خالد هم اطاقی در نزدیکی اطاق جمال مبارک داشته که خودش نیز خادم جمال مبارک بوده.



عکس دیگری از بنای خانقاه نقشبندی سلیمانیه که در یکی از
حجره های آن جمال مبارک اقامت داشته اند

وضع جغرافیائی قریہ سرگلو و موقعیت آن نسبت به قراء مجاور

حضرت ولی امرالله در کتاب GOD PASSES BY (قرن بدیع) مرقوم فرموده اند که حضرت بهاءالله سر در بیابانهای هجر گذاردند و مدتی در کوهی بنام « سرگلو » اقامت گزیدند. ۱۱ - در دامنه کوه مذکور قریه ایست بنام قریه سرگلو -

قریه سرگلو

قریه سرگلو «SARGALOO» در بخش کوهستانی منطقه سردشت یا سردش «SARDASH» از منطقه سلیمانیه «SOLEYMANIEH» قرار دارد که تا شهر سلیمانیه حدود ۵۰ کیلومتر راه است و قراء و دهکده هائی در اطراف آن واقع گردیده است *

برای آشنائی به این منطقه کوهستانی که نقشه جغرافیائی آن بدنبال این شرح ترسیم گردیده توضیحاتی لازم بنظر رسید تا بوضع جغرافیائی منطقه و کوهستانها و قراء واقع در دره های آن آگاهی بیشتری بدست آید و موقعیت «قریه سرگلو» را که در غارهای از کوههای آن، حضرت بهاءالله عزلت و اقامت داشتند بشناسیم *

قریه سرگلو در منطقه سردشت سلیمانیه در سه مایلی «قریه سردشت» و سه مایلی «قریه شادالا» (SHADALA) و چهار مایلی «قریه هالادین» (HALADIN) و شش مایلی «قریه جاسانا» (JASSANA) و هفت مایلی «قریه کامچوگا» (QAMCHUGHA) و چهار مایلی «قریه شیخ باخ» (SHAYKH BAKH) و سه مایلی «قریه چیاکوانا» (CHIAKUANA) قرار گرفته است که باختصار به شرح موقعیت جغرافیائی برخی از این دهکده ها می پردازیم:

قریه سردشت (SURDASHT)

منطقه سردشت درّه باریکی است که بطور یکنواخت بطرف شمال غربی و مناظر سنگلاخ و کوهستانی و جنگلهای درخت بلوط (OAK) ادامه می یابد.

در منطقه سردشت توده بزرگی از کوههائی بلند بنام «پیرایماجران» (PIR-IMAGRUN) که ارتفاع قله های آن بین ۶۰۰۰ پا (فوت) تا ۹۰۰۰ پا بطور عمودی است و در امتداد بخش شمالی آن درّه و بموازات آن قرار گرفته است.

مردمان قریه سردشت طبق روایات، افرادی خشن و ظالم بوده اند که هیچ فرد خارجی در میان آنها از امنیت برخوردار نبوده است.

کوه «ازمیرداغ» (AZMIR-DAGH) که بلافاصله در غرب سلیمانیه قرار دارد در بخش سردشت بنام کوه «چارمابان» (CHARMABAN) نامیده میشود که از قسمت عقب شمال غربی آن، همان کوه «پیراماگرون» (PIR-IMAGRUN) بشکل مهمیز (>) دردو نیم شکافته شده و بطرز دو خطّ منحنی از سنگهای آهکی بالبه های تیز به سمت رودخانه زاب (ZAB) با یک سری شکافها و سوراخهای ناهموار که در آن جاده بُز روای (جاده عبور گوسفندان) بسمت بالا پیش میرود از شکافهای پشت «قریه کامچی گا» (QAMCHIGA) و «قریه جاسانا» (JASSANA) تا زمین باریک سمت بالا که تاکستانها است و بنام شیخ باخ (SHAYKH BAKH) است می گذشته و تا حدود ۸ مایل از رودخانه زاب «ZAB» کوچک ادامه داشته و بعد بالبه های ارّه شده تیز از میان می رفته است.

قریه هالادین (HALADIN)

این قریه از قراء مهمّ این منطقه است که در ۴ مایلی شرقی «قریه سرگلو» واقع و تا سال ۱۹۴۰ از املاک شیخ محمود حاکم قبلی شهر سلیمانیه به سال ۱۹۲۳ بود.

قریه شادالا (SHADALA)

این قریه در یک درهٔ باریک بین رودخانه «تابین» (T ABIN) و کوه چارمابان (CHARMABAN) قرار گرفته و در ۳ مایلی جنوب شرقی «قریه سرگلو» واقع است.^۰

از قریه کامچوگا (QAMCHOGHA) کوه در دو قسمت پیش رفته و مانند دیواری بطرف قریه شیخ باخ (SHAYKH BAKH) که در ۴ کیلومتری قریه سرگلو قرار دارد به سمت شرق پیچ خورده بتدریج این حالت خود را در حاشیه کوه چارمابان (CHARMABAN) که روبروی درهٔ سردشت قرار گرفته از دست میدهد در نتیجه راه برای عبور در محلی که قریه شادالا (SHADALA) در قسمت باریک درهٔ رودخانه تابین (TABIN) قرار دارد آسان تر میشود.^۰

در عقب قریه شیخ باخ منطقه کوهستانی دراز و باریک دیگری وجود دارد که به یک گروه گردنه های بزرگ منتهی میشود و دارای چند دهکده است که در دامنه آن قرار گرفته اند که در طرف دیگر کوه چارمابان است و مهمترین این دهکده ها، **دهکده سرگلو** (SARGALO) است که ۳ مایل دورتر از قریه شادالا (SHADALA) است و در اینجا است که نام کوه «چارمابان» به **کوه سرگلو** تغییر میابد که قریه سرگلو در دامنه آن قرار گرفته است که سه روز پیاده (حدود ۵۰ کیلومتر) راه از قریه سرگلو تا شهر سلیمانیه است.^۰

غار محل اقامت مبارک در کوه سرگلو

انسان واقعاً در حیرت فرو می رود که چگونه جمال مبارک این کوهها و راه های پرییچ و خم و پر خطر آنرا طی فرمودند و در غاری که در بالای کوه سرگلو قرار داشته و دهقانان هنگام بذرافشانی سالی دوبار به آن منطقه می رفته اند و آنرا برای حفظ خود از تصرفات هوا ساخته بودند و چوپانان گهگاهی از آن منطقه نیز عبور میکردند و جمال مبارک از آنها شیر می خریدند، رحل اقامت افکندند، در حالیکه در این راهها و کوه ها حیوانات درنده

وحشی وجود داشته است که در لوح مریم بدان اشاره میفرمایند که با وحوش عراء (حیوانات وحشی بیابان) مجالس گشتم و اینکه چگونه جان مظهر ظهور از گزند این حیوانات محفوظ مانده از خواری عادات است .

حضرت بهاء الله بنفسه المقدس راجع به آن روزها چنین میفرمایند: (به مضمون) « بر قلّه دورترین کوهها که تا نزدیکترین آبادی سه روز فاصله داشت مقرر گزیدم. هیچگونه وسائل زندگی موجود نبود و ما در انزوای کامل از همنوعان خود بسر می بردیم .» ۱۲

حضرت ولی امر الله درباره این غار اشاره می فرمایند که جمال مبارک در کوه سرگلو در غاری که رأس کوه قرارداداشت و دهقانان برای حفاظت خود از تصرفات شدید هوا تهیه نموده و سنگ چین کرده بودند اقامت فرمودند و گاهی هم محل اقامت خود را از غاری به غار دیگر تغییر می دادند . ۱۳

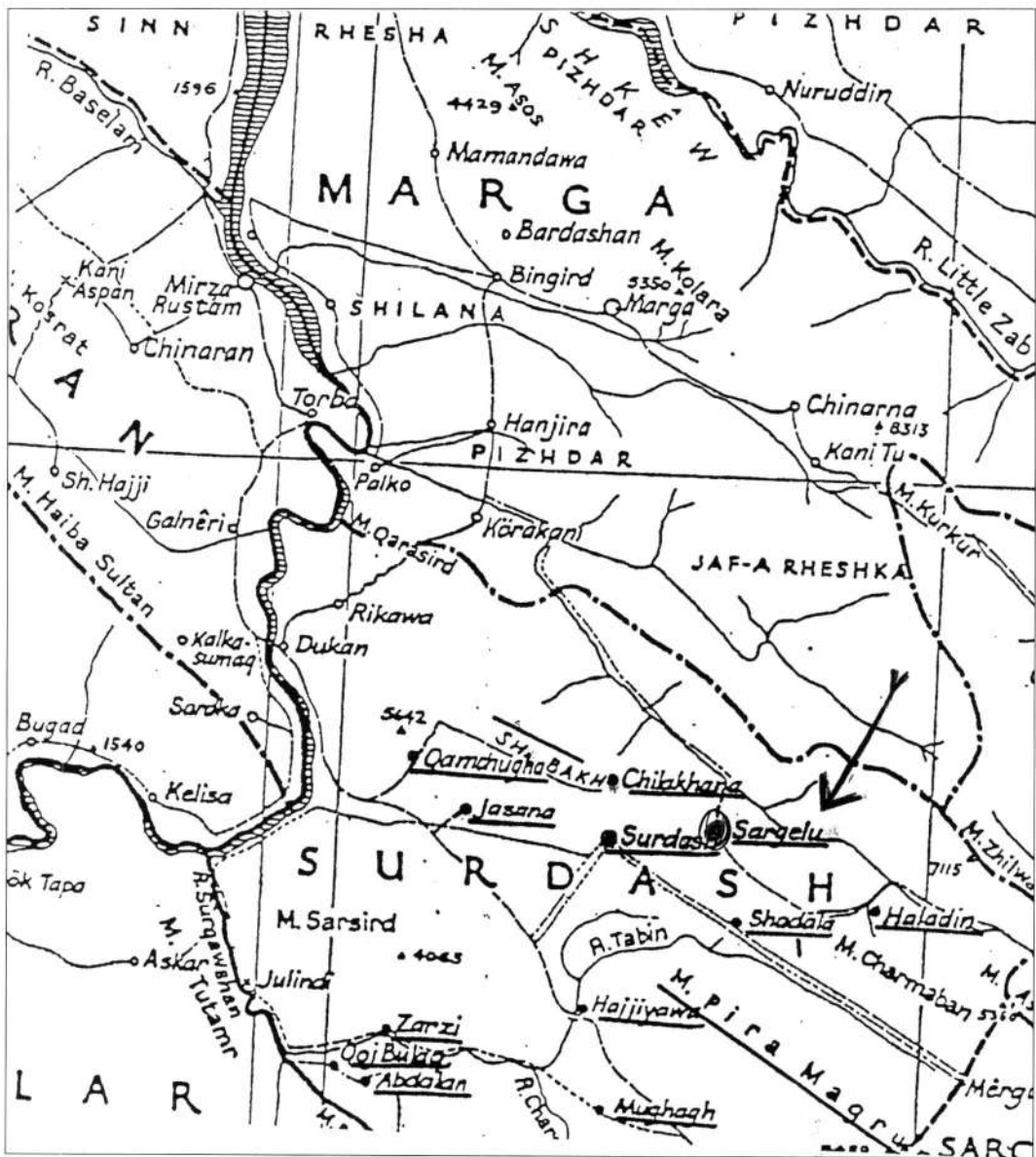
پیچیدگی و شکافها و حفره های زیادی در این کوه ها موجود است. هیأت اعزامی محفل ملی بهائیان عراق که با اجازه مقامات دولتی برای کشف غار و یا غارهای محل سکونت جمال مبارک به طرف کوههای آن منطقه و کوه سرگلو رفته بودند، به تصور خویش از غارها و شکافهائی که حدس زده و بنظرشان رسیده بود که جمال مبارک در آنها اقامت داشته اند عکسهائی تهیه و برداشته و بحضور مبارک حضرت ولی امر الله فرستاده بودند به اظهار منشی محفل ملی بهائیان عراق جناب کامل عباس علیه غفران الله به نگارنده، عکسهای ارسال شده از غارها بحضور مبارک مورد تأیید حضرتشان قرار نگرفته است و فرموده بودند که آن غارها غاری نبوده که جمال مبارک برای استقرار و اقامت خویش برگزیده بودند. جناب کامل عباس در ایامی که نگارنده در عراق حضور داشت فرمودند که چون این مناطق و کوه ها از مناطق محرمه نظامی بود ظاهراً اعزام مجدد هیأت یا نفوسی برای کشف غار محل دقیق اقامت مبارک میسر نشده بود امید است در آینده میسر گردد.



عکسی از منظره کوه سرگلو و غارهایی که در آن دیده میشود



نقشه جغرافیائی موقعیت قریه سرگلو در منطقه سردشت و سلیمانیه

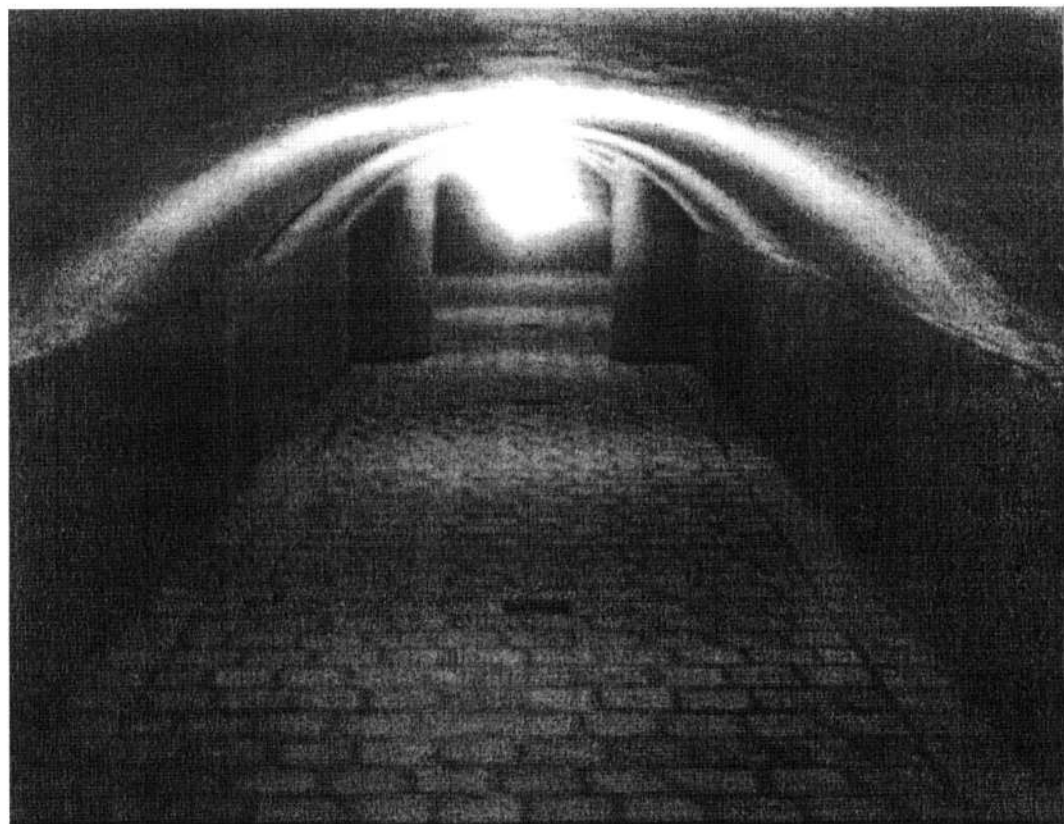


نقشه منطقه سر دشت و قریه سر گلو و دهات اطراف آن

بخش دوم



میرزا مجید آهی منشی سفارت روس و شوهر خواهر حضرت بهاء الله



عکس داخل سیاه چال طهران بعد از تعمیر و تجدید بنا. در این عکس که کف سیاه چال را آجر فرش کرده اند در آن موقع گِل و لای و پر از حشرات موذی بوده است.



عکس دهانه ورودی سیاه چال

سفر جمال مبارک و عائله به بغداد

این سفر تا آپریل همان سال بطول انجامید. سفری پر مشقّت و طاقت فرسا بود، زیرا در اواسط زمستان از طریق گردنه های سخت و سرد همدان در غرب ایران بدون وسایل و پوشش کافی و غذا مسافرت فرمودند که بسیار بر عائله مبارک سخت گذشت و حتی پای حضرت عبدالبهاء را سرما زد.

حضرت بهاءالله در گزند کرمانشاه لوحی خطاب به صدر اعظم نازل و ارسال داشتند که بدان اشاره خواهد شد و در آن از بلیّات وارده بر حضرتشان بیان میدارند و در این شرایط سخت بود که وارد بغداد شدند و کشور عراق (عثمانی) پذیرای مقدّس ترین فرد عالم گردید.

مورّخ عالیقدر بهائی جناب حسن بالیوزی ایادی امرالله در کتاب بهاء الله شمس حقیقت چنین آورده اند: با نزدیک شدن حضرت بهاء الله به مرز مملکت یک دوره از تاریخ نیز به انتهای خود نزدیک می شد. آیا مردم ایران بر اهمّیت آنچه را که از دست میدادند آگاهی داشتند؟ مردمی که مستغرق در گرداب جهالت و غوطه ور در دریای تزویر و ریا بودند، مردم 'تعصّب چشمانشان را کور کرده بود و زمام اختیار خود را بدست گروهی نفع طلب و سودجو سپرده بودند و با خدعه و نیرنگ آنان اغفال شده بودند و نصیبی از دیدن و فهمیدن نداشتند. باین صورت منجی عالم از میان آنان رفت، کسیکه زمانی مورد علاقه و احترام همه کس از غنی و فقیر و عالی و دانی، شاهزاده و رعیت بود، اکنون مورد طرد و جفای کسانی واقع شده بود که همواره از بذل و بخشش، عدالت و اعانت و محبت او بهره ها برده بودند. ایران وجود ظاهری حضرت بهاء الله را از دست داد ولی آیا هرگز تأثیر روحانی آن مطلع نور از این کشور و یا هر نقطه دیگر عالم منقطع خواهد شد؟»



ناصرالدين شاه پادشاه ايران

جمال مبارک در لوح نازله در کردند کرمانشاه خطاب به صدر اعظم ایران ' بنفسه المقدّس، اشاره به مصائبی می فرمایند که آن حضرت در سیاه چال طهران و بعد از آن تحمّل فرمودند. میفرمایند:

« گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی، آخر در غلهای محکم بستی و بدنی را که به لباس حریر و دیبا، راحت بخشیدی عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی....»

«بسا شبها که از گرانی غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات آیدی و آلسن آرام نگرفتم. چندی آب و نان را که برحمت واسعه به حیوانات صحرا حلال فرمودی، بدین بنده حرام نمودند، و آنچه را بر خوارج جائز نبود بر این عبد جائز داشتند

تا آنکه حکم قضا نازل شد و امر امضاء به خروج این بنده از ایران در رسید با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر، در این هنگام از شدت برودت امکان تکلم ندارد و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست...» ۱۴



میرزا آقا خان نوری ملقب به اعتماد الدوله دومین صدر اعظم ناصرالدین شاه و یکی از خویشاوندان دور حضرت بهاء‌الله و مورد خطاب لوح مبارک نازله در کرد کرمانشاه.

ورود جمال مبارک از ایران به بغداد

« جمال اقدس ابھی در تاریخ ۲۸ جمادی الثانی ۱۲۶۹ هجری مطابق با ۸ آوریل ۱۸۵۳ میلادی به بغداد عاصمه عراق که در آن تاریخ از متصرفات دولت عثمانی و تحت حکومت آن دولت بود نزول اجلال فرمودند و به فاصله چند روز به جانب کاظمین که در سه مایلی شمال شهر بغداد قرار داشت و اغلب سکنه آن ایرانی الاصل بودند تشریف بردند. پس از ورود بدان نقطه نماینده حکومت ایران در بغداد حضور مبارک مشرف شد و به محضر مبارک معروض داشت که به زعم وی چون کاظمین مکان زیارت و مرکز تجمع زوآر ایرانی است چنانچه هیکل مبارک محل اقامت خود را در بغداد کهنه قرار دهند انسب و اولی خواهد بود. حضرتشان با این نظر موافقت فرمودند و پس از یکماه یعنی اواخر ماه رجب ۱۲۶۹ بیت علی مدد را که در یکی از محلات کهنه بغداد بود اجاره فرمودند و با عائله مقدسه بدانجا منتقل گردیدند » ۱۴ (جمال مبارک در این ایام ۳۷ سال داشتند)

سخنی در باره بغداد و اهمیت و علو مقام آن در تاریخ

مدینه بغداد در اخبار و احادیث اسلامی به « ظهرا لکوفه » موسوم و از ادوار ماضیه بنام « دارالسلام » خوانده شده و از قلم اعلیٰ به لقب « مدینه الله » ملقب و مخلد گردیده است شهر بغداد بموجب بشارات انبیای سلف محل اظهار امرعلنی جمال مبارک است که در ایام دوازده روز آخر اقامت حضرتشان در باغ نجیبه بوقوع پیوست *

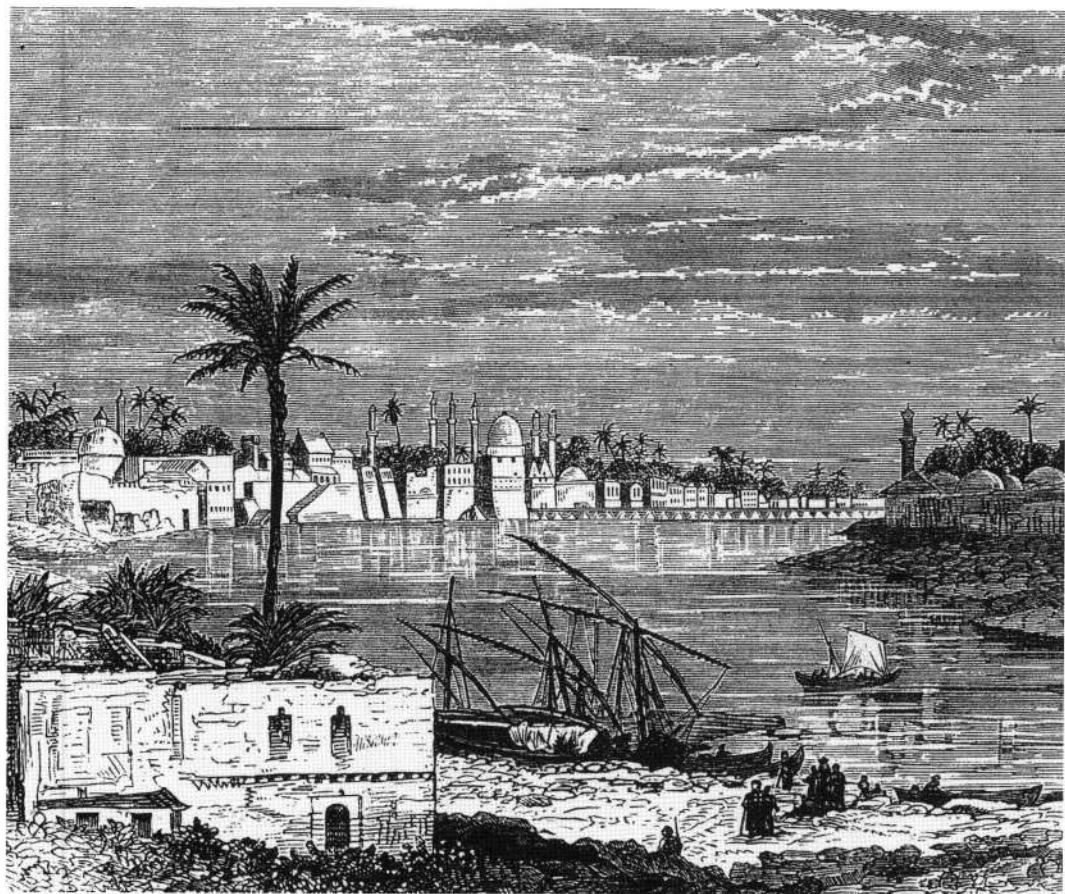
« جمال اقدس ابھی در تمام مدت اقامت در عراق تا ایام سرگونی به اسلامبول باسستهای هجرت دوساله مبارک به جبال گردستان و بعضی سفرهای موقت که به بلاد نجف و کربلا و کاظمین مدفن دو کاظم یعنی امام هفتم و امام نهم میفرمودند، در مدینه مذکور تشریف داشتند. در قرآن کریم اشاره باین مدینه منوره که محل استقرار معبود و هیکل موعود واقع

گردید این آیه مبارکه مذکور « والله يدعوا الي دارالسلام » یعنی خداوند دعوت خویش را در بغداد خواهد نمود « لهم دارا لسلام عند ربهم يوم يحشرهم جميعاً » از افق این مدینه مقدسه انوار قدرت و جلال الهی ساطع گردید. « ۱۵

بغداد مرکز تردد بسیاری از رجال امر و رجال دولت ایران بوده است که بحضور جمال مبارک مشرف شده اند از جمله عباس میرزا فرزند محمد شاه، میرزا فضل الله نوری برادر بزرگتر میرزا آقاخان نوری صدر اعظم، میرزا ملکم خان، شاهزاده رضاقلی میرزا، شجاع الدوله و سیف الدوله فرزندان ظل السلطان و زین العابدین خان فخرالدوله و همچنین عبدالله پاشا اهل سلیمانیه که همواره بصورت یکی از مریدان با وفای جمال مبارک باقی بود و با خواندن هفت وادی ایمانش راسخ تر شد و روابط نزدیکی با جمال مبارک داشت.

وجه تسمیه شهر بغداد

در وجه تسمیه شهر بغداد در بین دانشمندان اختلاف نظر است. ابو جعفر منصور برادر سفاح در سال ۱۴۵ هجری برابر ۷۶۲ میلادی آن شهر را بنا نمود و نام آن را « زوراء » می گفتند زیرا ابواب داخلی شهر مقابل ابواب خارجی آن قرار نداشت و پس از ورود از ابواب خارجی باید پیچید تا از درهای داخلی وارد شد. برخی نیز گفته اند که « زوراء » اسم رودخانه دجله است زیرا خط سیرش مستقیم نیست و پیچ و خم دارد. در الواح مبارکه کلمه زوراء زیاد استعمال شده و مقصود همان بغداد است. بغداد به احتمال قوی نامی است ایرانی. در عهد هخامنشیان و در اوستا و کتیبه ها کلمه « بغ » بمعنی ایزد و خداوند عالم است و « بغ داد » یعنی « خداداد » ۱۶



نقّاشی دور نمای شهر بغداد سال ۱۸۷۵ میلادی

هجرت جمال مبارک از بغداد به گُردستان و علل آن :

۱- جمال مبارک علت اقدام به مهاجرت خویش را چنین بیان میدارند:

« در اوّل ورود به این ارض (بغداد سال ۱۲۶۹) ... چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد (وقایع آینده) اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم... و مقصودم جز این نبود که محلّ اختلاف احبّاء نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علت حزن قلبی نگردم. قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه (۱۷)

باز میفرمایند: « از عیونم عیون (چشمه ها) جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لثالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت و با این بلائی نازله و رزایی متواتره فوالدّی نفسی بیده (قسم به کسی که وجودم به دست اوست) کمال سرور موجود و نهایت فرح مشهود...» ۱۸

هجرت اختیاری جمال مبارک به گُردستان و اقامت مبارک بمدّت حدود دو سال در آن خطّه یکی از حسّاس ترین فصول تاریخ رسالت حضرتشان به شمار میآید.

جمال مبارک در بیانی میفرمایند: « از بیاتین (پیروان حضرت باب) یأس حاصل شد شاید از دراویش محبّت حاصل شود ». ۱۹

حضرت وگئی امر الله در کتاب قرن بدیع برای ایام هجرت حضرت بهاء الله به گُردستان (سلیمانیه و سرگلو) و روابطی که حضرتشان با سران فرقه های صوقیّه و دراویش برقرار داشتند اهمیّت ویژه قائل شده اند که در این کتاب به تفصیل خواهد آمد.

۲- جمال مبارک بنفسه از بلایای وارده

با محبوب خویش سخن میگویند:

« بدرستیکه تو ای محبوب من مشاهده میفرمائی که رزایا و بلایا از مشرق قضا ظاهر گشته و امطار قهر از جمیع جهات باریدن گرفت و اریاح حزن بوزیدن آمد. بسی جانهای بیشمار که در راه دوست نثار شد و چه سرهای نامدار که بردار مرتفع گشت و در آنی راحتی دست نداد و در شبی عیشی میسر نشد. کمند عشق تو سرهای عارفان را بسته و تیر حُب تو جگرهای عاشقان را خسته. چهارده سنه میگذرد که آسایش مقطوع گشته و ابواب راحت مسدود شده... و تو ای سید من و آقای من، مطلقاً که باین عبد چه وارد شده و چه نازل گشته. در آنی بمقرّ امنی نیاسوده و زمانی بر مقعد عزّی مستقر نگشته، جز خون دل آبی نیاشامیده و جز قطعه کبد بطعامی مرزوق نشده گاهی اسیر کفار و بشهرها سائر و گاهی به غل و زنجیر معاشر. خاصه این ایام که هدف سهام فرقتین شده و محلّ انتقام حزین گشته. دوستانرا از ذلّت عزّتی و از حزنم سروری حاصل است و دشمنانرا از وجودم غلی در دل است. بسی غلها(حسدا) که در صدور پنهان گشته و چه بغضها که در قلوب کتمان شده. از حبس ظاهر بیرون آمده و به سجن نفوس مشرک مسجون گشته تیرهای ظنون از کلّ جهات میریزد و اسیاف (شمیرهای) حسد از جمیع اطراف بمثل باران ریزنده میبارد و لکن با همه این بلایا و محن و رزایای محکم متقن، امید هست که از خدمت باز نماند و رَجَل (پا) از استقامت نلغزد و عیون بجای پا بخدمت بایستد و در این وقت که دموع (اشکها) از خدمت جاری و دم حمراء از قلبم ساریست ندا میکنم ترا که قلب حزینم از غیر خود غافل گردانی و به خود مشغول نمائی تا از همه مقطوع شود و بتو در بندد زیرا که بسته تو هرگز نگسلد و مقبول تو هرگز مردود نشود. سلطان است اگر چه محکوم عباد شود و منصور است اگر چه نفسی او را یاری ننماید و محبوبست اگر چه مردود باشد. در اینوقت مشعل توحید برافروزد و مرآت تفرید از هیکل تجرید حکایت نماید... قسم به

عزّت تو ای پروردگار من که جمیع این بلا یا از هر شهدی شیرین تر است و از هر روحی نیکوتر، زیرا که طالبان کعبه وصال تا از حدود جلال نگذردند بظهور جمال مسرور نگردند و تا از کأس فنا ننوشند به شریعه بقا وارد نگردند و تا قمیص فقر در سبیل رضای تو نپوشند بردای بلند غنا مفتخر نشوند و تا از درد عشق مریض نشوند بسر منزل شفا پی نبرند و تا از وطن ترابی نگذرند به وطن قدس الهی عروج نمایند و تا در بیدای طلب سردی نمیرند بحیات باقی ازلی فائز نشوند و تا در ارض ذلّت مأوی نیابند برسما عزّت راه نجویند و تا سَمّ فراق نچشند به شهد بقا مرزوق نگردند و تا بادیه های بُعد و هجر را طی نکنند بمصرهای قرب و وصل مستریح نشوند...» ۲۰

۳- فتنه و آشوب و بروز حسد و بغضاء از جانب دشمنان جمال مبارک

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان در باره بروز و پیدایش این حسد و بغض‌چنین میفرماید:

« در این ایام راتحه حسدی وزیده که قسم به ربّی وجود از غیب و شهود که از اول بنای عالم وجود، با آنکه آنرا اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد. چنانچه جمعی که راتحه انصاف را نشنیده اند، رایات نفاق بر افراختند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده اند و از هر جهت رمحی (نیزه) آشکار و از هر سمت تیری طیّار، با اینکه به احدی در امری افتخار نمودم و بنفسی برتری نجستم. مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی بغایت بردبار و رایگان، با فقرا مثل فقرا بودم و با علما و عظماء در کمال تسلیم و رضا و معذالک فوالله الذی لا اله الا هو (با وجود این قسم بخدا که غیر از او خدائی نیست)، با آنهمه ابتلا و بأساء و ضراء (سختی و اذیت و آزار) که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبّا وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت « ۱۷
بیانات جمال مبارک حکایت از آن دارد که با وجود مهربانیها و محبت ها و حالت

تسلیم و رضا که از حضرتشان ظاهر و باهر بود جمعی از بایان بر مخالفت حضرتشان قیام کردند و از روی حسادت، دشمنی آغاز نمودند و جمال مبارک برای اینکه این فتنه و آشوب خاموش گردد و حضرتشان موجب اختلاف بین اجبَاء نشوند و علت انقلاب و بحران بین اصحاب نگردند تصمیم گرفتند که بغداد را ترک فرمایند و هجرت نمایند.

۴- بحران و انقلاب داخلی در جامعه بایی و سرچشمه آن

بطوریکه حضرت ولی امر الله بیان فرموده اند: « تاریخ این دور اعظم شهادت می‌دهد که از بدو طلوع تیر حقیقت پیوسته با تطورات و انقلابات شدید هم‌عنان و با موانع و روادع عظیمه مواجه بوده بطوریکه در هر آن جبل هر امیدی را مقطوع و ابواب ترقی و تقدّم را بر وجه امر الله مسدود مینموده است.»

« یکی از تحولات و تطورات طاریه که بتدریج قوت و شدت یافت و نزدیک بود امر جدید الهی را واژگون و اساسش را متزعزع و متزلزل نماید در سنین اولیه اقامت جمال اقدس ابهی در عراق، یعنی در مرحله اولای نفی مؤبد آن هیکل انور از خطّه ایران واقع گردید. این زوبعه (تبداد) و انقلاب که شمس حقیقت را در پس حجابات و سبحات غلیظه اهل غل و بغضاء مقنوع نمود و دوران مذکور را کیفیت و اهمّیت مخصوص بخشود، بر خلاف حوادث و وقایع قبلیه، جنبه داخلی داشت و از جاه طلبی و اعمال غیر مرضیه و همزات سفیهانه (عیب جوئی‌های ابلهانه) نفوسی سرچشمه میگرفت که خود را در ظلّ امر حضرت باب شمرده و در سلک اصحاب و پیروان مُقدّم آن قدوه ابرار محسوب میداشتند «... در حینی که اصحاب و احباب مختصراً از مکاید دشمنان و تطاول اهل عدوا ن... در امان بودند، بحران داخلی... پدیدار شد و آثار و علائم اولیه اش آشکار گردید. این انقلاب هر چند در بدو امر اثراتش غیر محسوس بود ولی بتدریج شدت یافت و کسب

اهمیت نمود تا به مرحله ای رسید که ضربت شدید بر هیکل امرالله وارد ساخت. از عدد مؤمنین بکاست و وحدت جامعه را که در مراحل اولیه خویش سائر بود در خطر انداخت و حیثیات آن را در انظار ناظرین لگه دار کرد و عظمت و شهرتش را تا مدت متمادی مستور و مقنوع نمود^۵

این طغیان و عصیان که اساس و بنیانش از همان ایام اولیه پس از شهادت حضرت باب ریخته شده بود هنگامی که جمال اقدس ابهی در سجن طهران گرفتار و دست مبارک بصورت ظاهر از هدایت و تمشیت امور کوتاه گردید تقویت یافت و پس از نفی و تبعید آن هیکل تقدیس از ایران بر حدت آن بیفزود و علائم و شواهد نامطلوبش در سنین اولیه اقامت آن طلعت عظمت در بغداد نمودار گردید و در ایام غیبت و هجرت دو ساله جمال رحمان بجبال گردستان شدت و تزئید پذیرفت و با آنکه پس از مراجعت سلطان قدم از سلیمانیه در اثر سطوع انوار مُشرقه الهیه که مُقدمه اعلان جهری امر اعظم محسوب میگردید این معاندت موقتاً خاموش شد ولی بار دیگر آتش فساد زبانه کشید و بر غلیان و فورانش بیفزود و در ارض سرّ بمنتهی درجه شدت واصل گردید تا آنکه کتائب (لشگریان) تأیید ظاهر شد و فیالق (لشگرهای عظیم) توفیق که در نتیجه ابلاغ و اعلان عمومی امرالله قیام نموده بود بنصرت امرالله برخاست و لشگر خلاف را در هم شکست و آخرین ضربت هلاک را بر آن فئه طاغیه یاغیه وارد ساخت» ۲۱

۵- چه کسانی مسبب این انقلاب و فتنه و بحران بودند.

بفرموده حضرت ولی امرالله:

«مرکز نفاق و قطب دایره شقاق همانا میرزا یحیی برادر پدری حضرت بهاء الله بود که علی الظاهر از طرف حضرت باب معین و موصوف گردید (نظر به مصالحی، انتخاب یحیی ازل به ریاست بایئه به اراده حضرت بهاء الله صورت

گرفته بود). «اما نفس خبیث و تیره قلبی که این فتنه را برانگیخت و بکمال خدعه و دها، یحیی نادان و بی اراده را اغواء نمود و باین امر منکر تشویق کرد سیدی بود از اهل اصفهان بنام سید محمد (اصفهانی) که در جاه طلبی و عناد و حقد و لجاج نظیر و مثیل نداشت. «جمال قدم جلّ اسمه الاعظم در کتاب مستطاب اقدس در بیان مقدّس خویش خطاب به میرزا یحیی، بوجود این سید غافل که علّت اعراض و عصیان آن مشرک بالله شده اشاره میفرماید. قوله العزیز: « **قَدْ أَخَذَ اللَّهُ مَنَ اغْوَاك** » یعنی (کسی که ترا گول زد خداوند او را بُرد و از میان برداشت). همچنین در یکی از الواح مبارکه آن سید عنود را « **منبع حسد و جوهر فساد** » میخوانند و حضرت عبدالبهاء رابطه وی و میرزا یحیی را باین بیان موجز که « این طفل رضيع شد و آن ثدی عزیزگشت » توصیف مینمایند. ۲۲

۶- سید محمد اصفهانی کیست

حضرت ولی امر الله سید محمد اصفهانی را اینطور معرفی میفرمایند:

« سید محمد بدو در مدرسه صدر اصفهان به تعلّم و تلمذ مشغول بود و چون ملزم به ترک تحصیل گردید با حالت ندامت و شرمندگی بجانب کربلا عزیمت نمود و در مدینه مذکور در صف پیروان حضرت باب در آمد و پس از شهادت آن بزرگوار آثار تزلزل و تردید که از ضعف ایمان و سستی معتقداتش حکایت مینمود در وی نمودار گردید. هنگام سفر اوّل جمال اقدس ابهی به کربلا، آن مخزن لثامت و حسادت و منبع بغض و عداوت از مشاهده مراتب تجلیل و تکریم و محبّت و ارادتی که از طرف فحول اصحاب و اجلّه تلامذ سابق سید کاظم رشتی نسبت بوجود مبارک ابراز میگردید، در حقد و حسد افتاد و آتش ضغینه و بغضاء در قلبش افروخته شد و چون تحمّل و اصطبار آن هیکل انور را مشاهده نمود بر اشتعال نائره فساد بیفزود و جمعی از بایان مأیوس و دلسرد و بی قائد و

سرپرست را که مستعد هر گونه لغزش و انحراف بودند در دام حيله و تزوير خویش افکند و وسیله اجرای مقاصد شیطانی خود قرار داد و بدین ترتیب آن نفوس غافله ذاهله از صراط مستقیم الهی منحرف شدند و در سبیلی قدم نهادند که بکلی با روح تعالیم الهیه و نوایای مبارکه حضرت باب مباینت داشت بل در طریق مخالف سیر میکرد» ۲۳

۲- انحطاط اخلاقی بایبه و اقدامات صبح ازل یحیی

حضرت ولی امرالله در باره آن ایام و اعمال ننگین که میرزا یحیی وهمدستانش مرتکب می شدند چنین میفرمایند: «هنگامیکه اساس عظمت آینده امر حضرت بهاء الله در سرزمین بیگانه و در بین مردمانی غریب پی ریزی میشد وضع جامعه بابی به سرعت رو به انحطاط و خرابی میرفت...» (۲۴) میرزا یحیی که در خلوتخانه خود خزیده بود، در نهان و با پیغامهای پنهانی که به بابی های مورد اطمینان خود میرساند در صدد طرح نقشه ای برای بی اعتبار ساختن حضرت بهاء الله بود. از آنجائی که وی جرأت مبارزه علنی را نداشت یکی از پیروان خود بنام میرزا محمد مازندرانی را به آذربایجان فرستاد تا میرزا اسدالله خوئی ملقب به «دیان» را که از طرف حضرت باب بعنوان «مخزن علم الهی» یاد شده بود و میرزا یحیی او را «ابوالشور» میخواند و بنام «طاغوت» (شیطان) از او نام میرد بقتل رساند. حضرت باب مقام «دیان» را ستوده و از او به عنوان سومین حروف حی مؤمن به من یظهره الله یاد کرده بودند. میرزا یحیی سبک مغزی را به آنجا رسانده بود که میرزا آقا جان را به نور فرستاد تا فرصتی بدست آورده به قتل سلطان مبادرت نماید...» او خیانت را به آنجا پیش برد که دستور قتل محرمانه میرزا علی اکبر یکی از پسر عموهای حضرت باب را که از مخلصین پر حرارت «دیان» بود صادر کرد و این دستورات در نهایت شرارت انجام گرفت. اما سید محمد اصفهانی که از مقتدایش میرزا یحیی آزادی عمل

کامل گرفته بود، (بنا به اظهار صریح نبیل که در آن ایام در کربلا با او بسر میبرد) گروهی از اشرار را بدور خود جمع کرده و آنها را تشویق مینمود که در تیرگی شب عمامه زائرین ثروتمندی را که در کربلا گرد آمده بودند از سرشان بردارند، کفشهای آنانرا سرقت نمایند، نیمکتها و شمع های ضریح حضرت امام حسین را بر بایندو یا جامهای آب سقاخانه را بردارند.

بابی ها اگر میتوانستند از قتل و نابودی بگریزند احتیاج به بازوئی توانا داشتند که کمک و راهنمای آنان باشد و آن مسلماً نمیتوانست دست لرزان میرزا یحیی باشد. بنا براین به فرموده حضرت عبدالبهاء در حدود ۲۵ نفر ادعا کردند که موعود کتاب بیان هستند، بعضی از آنان افرادی مزور و دورو، و برخی اشخاص ساده لوح و فریب خورده و عده دیگر نیز خود را بمراتب لایق تر از میرزا یحیی میدیدند. برخی از آنان کاملاً راه خود را گم کردند و بقیه برای توبه به درگاه حضرت بهاء الله روی آوردند» ۲۵

مدعیان من یظهره الّلهی

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه که از ۵ نفر آنان نام میبردند و جناب ابوالقاسم افغان در کتاب عهد اعلی از یازده نفر از آنان نام برده اند جناب اشراق خاوری در رحیق مختوم توضیحاتی در احوال برخی از آنان مرقوم داشته اند که باختصار بدان اشاره میگردد:

۱- شیخ اسمعیل که در اصفهان بابی شد و دیگر سر از پانمی شناخت ادعای من یظهره الّلهی کرد که موعود بیان است و عده ای از اصحاب تصوّر کردند که او موعود بیان است. شیخ اسمعیل با محمد قاسم عبادوز در بازار اصفهان بودند که محمد قاسم فریاد زد که محمد رسول الله ظاهر شده است. مردم بر آنها شوریدند و حاکم اصفهان دستور داد آنان

را گردن زدند.

۲- بصیر هندی مدعی مقام من یظهره الهی شد که به دستور ایلدرم میرزا، زبانش را از قفا در آوردند و به شهادت رسید.

۳- میرزا اسدالله خوئی از اعظم رجال بایه مدعی مقام من یظهره الهی شد حضرت باب به لقب «دیان» او را ملقب فرموده بودند.

دیان پیروان بسیاری در حدود خوی و سلماس و ارومیه داشت و پیروان او را «دیائیه» میخواندند. در ملاقات با حضرت بهاء‌الله از ادعای خود دست کشید.
با یحیی ازل در بغداد ملاقات کرد، وی اول لقب ابوالشورور به او داد و فرمان قتل او را صادر کرد و میرزا محمد مازندرانی او را دعوت نمود و به قتل رسانید.

۴- ملا علی ملقب به شیخ عظیم از بایان اولیه خراسان بود، بوسیله جناب باب الباب مؤمن شد از مشهد به شیراز آمد و مورد عنایت حضرت باب قرار گرفت، او خود را سلطان منصور خواند و دعوی من یظهره الهی کرد و جماعتی از بایه طهران از او تبعیت کردند.

۵- سید علاء در بغداد مدعی مقام من یظهره الهی شد و جمعی از معاریف بایه عراق از جمله سید جواد کربلائی و شیخ سلطان از او تبعیت کردند. وقتی جمال مبارک به بغداد آمدند به حضور آمد و درک فیوضات روحانی نمود و از افکار خود دست برداشت.

۶- میرزا عبدالله غوغا شاعر در دستگاه شاهزاده های قاجار ندیم آنها بود بوسیله ملا حسین نام حضرت باب را شنید و بای شد و بعد مدعی مقام من یظهره الهی گردید.

۷- میرزا حسین قطب نیریزی یکی دیگر از مدعیان مقام مظهریت بود که زعامت بایه‌های

نی ریز را داشت و خود را مُسْتَظْهَر به تأییدات و الهامات حضرت باب می پنداشت.

۸- حاج میرزا موسی قمی یکی از مومنین اولیه دیانت بانی بود بعد از شهادت حضرت ربّ اعلی و قبل از اظهار امر علنی جمال مبارک چون به عجز و ناتوانی میرزا یحیی پی برده بود و از وی روی گردان شده بود ادّعی منّ یَظْهَره اللّهی کرد، خیالهائی در سر می پروراند و خود را دارای مقامات عالیّه کشف و شهود و موعود کتاب بیان میخواند جمال مبارک را در بغداد زیارت کرد و مورد عنایت قرار گرفت و از غفلت خویش تائب شد. حاجی میرزا موسی برای تلافی اشتباه خود تصمیم گرفت تا پای جان روزه بگیرد ولی حضرت بهاء الله او را منع فرمودند.

۹- حاجی ملاّ هاشم کاشی که یکی از علمای بزرگ شیعه بشمار میرفت حضرت باب را در کاشان ملاقات کرد و بعد مدّعی مقام منّ یَظْهَره اللّهی شد. جمال مبارک در باره او فرمودند که عرایضی از او به مقرّ عرش آمد و جز خضوع کبری از او امری ظاهر نشد وی بزودی به اشتباه خود پی برد و برای استغفار و بخشش به حضرت بهاء الله روی آورد و پاداش خود را فراوان دریافت نمود. حضرتش به او امر فرمودند که بجانب قزوین رهسپار شود و در آنجا به تبلیغ امر بپردازد.

۱۰- حسین میلانی که پیروانش او را حسین جان خطاب میکردند و به اسمش سجده میکردند یکی از مدّعیان منّ یَظْهَره اللّهی بود، مردی فصیح الکلام و مفتون حضرت ربّ اعلی بود که بدست سربازان به قتل رسید.

۱۱- ملاّ محمّد نبیل زرنندی نیز ادّعی منّ یَظْهَره اللّهی داشت و رجال بایّه را به تبعیت از خود دعوت نمود. نبیل بحضور حضرت بهاء الله در بغداد مُشرف شد و متوجه خطای

خود شد و تائب گردید. محاسن خود را برید و گویند عتبه بیت مبارک را با ریش خود جاروب کرده است از افکار باطله خود انابت جست و با جان و دل تا آخرین دم حیات، وجودش را وقف خدمت به امر الهی کرد و مورد عنایت جمال مبارک قرار گرفت. به امر مبارک به تمام نقاط ایران سفر کرد و احباً را در خدمتگزاری و وفاداری به امر الهی تشویق نمود. ظهور جمال قدم موعود بیان را به بایان ایران بشارت داد. و از جانب جمال مبارک مأمور نوشتن تاریخ امر مبارک شد که به تاریخ نبیل مشهور است. طبع شعری روان داشت و قصائدی در حمد محبوب و سرور یاران انشاء نمود صعود جمال مبارک را توان نیاور دو نامه ای به حضرت عبدالبهاء نوشت و قبل از دریافت جواب نامه خود را در دریا غرق کرد.

از دیگر مدعیان موعود بیان که اسامی آنان بدست آمده عبارتند از :

۱۲- سید علاء تبریزی ۱۳- میرزا حسن قطب تبریزی ۱۴- ملا جعفر کاشی

شرح احوال آنان و اسامی سایر مدعیان من یظهره الهی بدست نگارنده نرسیده است « با توجه به اوضاع و احوال، معلوم میشود، هنگامی که کوب دُرّی هدایت الهیه غارب و شخص معلوم (ازل) که خود را پیشوای حزب مظلوم میشمرد، خلف جبال مازندران متواری و به لباس تبدیل از شهر به شهر در حرکت و جمال اقدس ابهی یگانه ملاذ و ملجاء بایان در سجن طهران به مخاطرات عظیمه محاط و سپس از موطن اصلی دور و در دیار غربت سائر و سالک و گلهای حدیقه ایمان و ایقان یکی بعد از دیگری به ایادی کین قطع و از بوستان امرالله محو و معدوم شدند. بقایای فنه ستمدیده به چه یأس و نومیدی گرفتار و به چه جمودت و تشّت افکار مبتلا بنحوی که قدرت ثبات و استقامتشان سلب گردید و روح اعتماد و اطمینانشان متزلزل شد و از تشخیص و معرفت ندائی که در تسکین آلام و حلّ مشاکل و تبیین وظائف آنان مُرتفع و آن قوم پریشان را از شمال وهم و نسیان به یمین یقین و عرفان دعوت می نمود عاجز و قاصر مشاهده می گشتند » ۲۶



میرزا عبداللہ غوغا شاعر کرمانشاہی

نبیل روحیه بایان را تشریح می نماید

نبیل که در ایالت خراسان میدان فتوحات اولیه این ظهور اعظم، به سیر و سفر مشغول و به ابلاغ کلمه مألوف بود احوال و کیفیت روحی بایان را در آن ایام در تاریخ خویش بدینقرار می نگارد: «سراج امر خاموش و ارباب دواعی در جوش و خروش، نظم الهی پریشان، مُحَبِّین و مخلصین سرگردان و نالان. در مدینه قزوین مؤمنین به چهار فرقه مُنقسم و کلّاً با یکدیگر مخالف و از صراط بیان منحرف»

در غیبت جمال مبارک در جبال گردستان مؤمنین بیان به فرّق مختلف منقسم شده بودند. تابعین ازل به «ازلی و مرآتی» موسوم. جمعی به «قدوسی و قره العینی و بیانی» و دسته ای دیگر به «عیانی» که مدعی مکاشفه و شهود و عیان بودند معروف. جمال مبارک پس از بازگشت از گردستان جمیع این طُرق وَهْمیه را نسخ فرمودند. ۲۸

امر بایی در بغداد

حضرت بهاء الله پس از ورود به بغداد، مدینه ای که شاهد موقّیتهای عظیمه و انجذابات روحانیّه «ظاهره» بوده، از بین هموطنان هیکلِ اطهرِ مقیمِ آن ارض جز یک نفس احدی را به امر الهی مقبل نیافتند. ۲۷

امر بایی در کاظمین

در کاظمین نیز که سگان آن اغلب از اهالی ایران بودند عدّه معدودی مشاهده می شدند که خود را باین امر نسبت داده و در ستر و خفا به نهایت خوف و هراس می زیستند.

اعمال و انحطاط حزب بانی از دیدگاه جمال مبارک

جمال مبارک در لوحی که آغاز آن « ای اله ابدی تو شاهد و گواهی » است می فرماید:

« اعمال و افعال بعضی از اهل بیان در اول امر بر احدی پوشیده نبوده و نیست و لکن همچو میدانستند که این امور مقبول است و از جانب حقّ تعالی شأنه مأذونند، مع آنکه بساط اوامر حق مقدّس از اعمال ردیه غیر مرضیه بوده و ساحت اقدسش منزّه از شئونات مکروهه نالایقه، و نفسه الحق، که در سنین توقّف عراق و ایام هجرت، لیلأ و نهارأ از سماء اراده، آیات واضحہ صریحه در نهی عباد از غیر ما حکّم به الله نازل و به اطراف ارسال میشد تا آنکه الحمدالله بعضی از عباد بما اراده الله عارف شدند و عامل گشتند و نفعه تقدیس و تنزیه امریه الهیه مابین بریه مرور نمود. نظر به عدم اطلاع ناس از اوامر الهیه تفضلاً لهم، از لسان احدیه این کلمه استماع شد عفاً الله عما سلف نَسَلُ اللهُ به أن يُوقَفهم علی التّقدیس و التنزیه و العمل بما أمروا به من لدنّ علیم خبیر» (یعنی خداوند آنچه را گذشته بخشید از خدا میخوام که آنان را به پاکی و پاکیزگی موفّق بدارد و به آنچه از (خداوند) دانا و آگاه امر شده است عمل نمایند.) ۲۸

و نیز می فرماید: « اعمال این حزب در اول ایام نعوذ بالله مُنْکَر، فی الحقیقه انسان نمیتوانست حمل نماید » ۲۹

و نیز میفرماید: ۳۰

« در اوائل امر، اعمال، بقسمی مُنْکَر مشاهده میشد که هر بصیری به حق پناه میبرد، و هر سمعی در لیالی و ایام به عجز و ابتهال نجات می طلبد تا آنکه از فضل و عنایت به تحریر و بیان فی الجمله اعمال شنیعه به اعمال طیبه و اخلاق غیر مرضیه به مرضیه تبدیل گشت »

تَدَّتِي و انحطاط در روش و سلوک با بیان

«گذشته از تقلیل عدد مؤمنین، انحطاط و تَدَّتِي شدیدی نیز در روش و سلوک با بیان رسوخ نموده و مراتب غفلت و عما و جسارت و خطای آن حزب بدرجه ای رسیده بود که اراده مبارک در ایام مسجونیت ارض طاء بنحوی که هیکل اطهر بنفسه المقدّس در رساله ابن ذئب بیان فرموده بر آن تعلق گرفت که بعد از خروج از سجن به تمام همّت در تهذیب آن نفوس قیام نمایند»^{۱۰}

زیرنویس:

احوال با بیان بعد از شهادت حضرت باب، شخص را بیاد ظهور موسوی می اندازد که پیروان حضرتش در غیبت آن حضرت به پرستش و نیایش گوساله طلا روی آوردند.^{۱۰}

تقویت مفسدین

دراثر این تدّتی اخلاق و بروز آثار اختلاف، مفسدین و محرّکین که پیوسته در کمین و منتظر فرصت بودند تقویت یافتند و از این فساد و تباهی، در اجرای نوایای سیئه خویش استفاده نمودند.

اعمال میرزا یحیی صبح ازل و تلقینات سید محمد اصفهانی

«اعمال و رفتار میرزا یحیی نیز که خود را رکن اعظم و وصی مسلم حضرت باب میشمرد و به القاب پُرصوت «مرآت الازلّیه و صبح ازل» و «اسم الازل» فخر و مباهات مینمود، مخصوصاً تحریکات و تلقینات سید محمد که از طرف وی (ازل) در صف اول شهدای بیان قرار گرفته بود بر شدّت و وخامت اوضاع بیفزود به درجه ای که نزدیک بود عروه امر الله بکلی منقصم گردد و آثار کلمة الله بالمّره محو و منهدم شود.» ۱۶۲

احوال میرزا یحیی ازل بعد از شهادت حضرت ربّ اعلی

«میرزا یحیی پس از شهادت حضرت اعلی چنان مضطرب و پریشان گردید که امر الهی از صفحه ضمیرش رخت بر بست و چندی از خوف جان به لباس درویشی در جبال مازندران پناهنده شد و رفتار و حرکاتش در صفحات نور موجب گردید که اغلب نفوسیکه در ایام اقامت حضرت بهاء الله در آن حدود در اثر همم و مساعی موفوره جمال مبارک به شرف ایمان فائز شده بودند تزلزل حاصل کردند حتّی بعضی از آنان به صفوف دشمنان پیوستند.»

«مشارالیه (یحیی) چندی هم به رشت رفت و در اطراف و ضواحی (نواحی) گیلان در حال تقیه و استتار میزیست تا به کرمانشاه عزیمت نمود و برای اینکه خود را از انظار مستور و از

آفات و صدمات محفوظ نگاه دارد در خدمت شخصی بنام عبد الله قزوینی که به کفن
فروشی اشتغال داشت درآمد و به فروش امتعه کارخانه وی مشغول گردید.

هنگامیکه جمال اقدس ابھی در اثناء حرکت به عراق از آن شهر مرور فرمودند، میرزا
یحیی اظهار تمایل نمود که در ملازمت هیکل اقدس بسر برد ولی در بیت جداگانه باشد تا
بتواند بطور ناشناس در بین ناس محشور و به کسب و کار مشغول گردد و برای تأمین این
منظور مبلغی وجه از هیکل مبارک اخذ و چند عدل پنبه خریداری کرده به لباس عرب از
طریق مندلیج خود را به بغداد رسانید و در سوق ذغال فروشان که یکی از محلات پست
آن شهر بود استقرار یافت و عمّامه ای بر سر نهاد و به اسم حاج علی لاص فروش (گج
فروش) به شغل جدید مشغول گردید. « ۳۱

گفتار حضرت عبدالبهاء در باره ازل

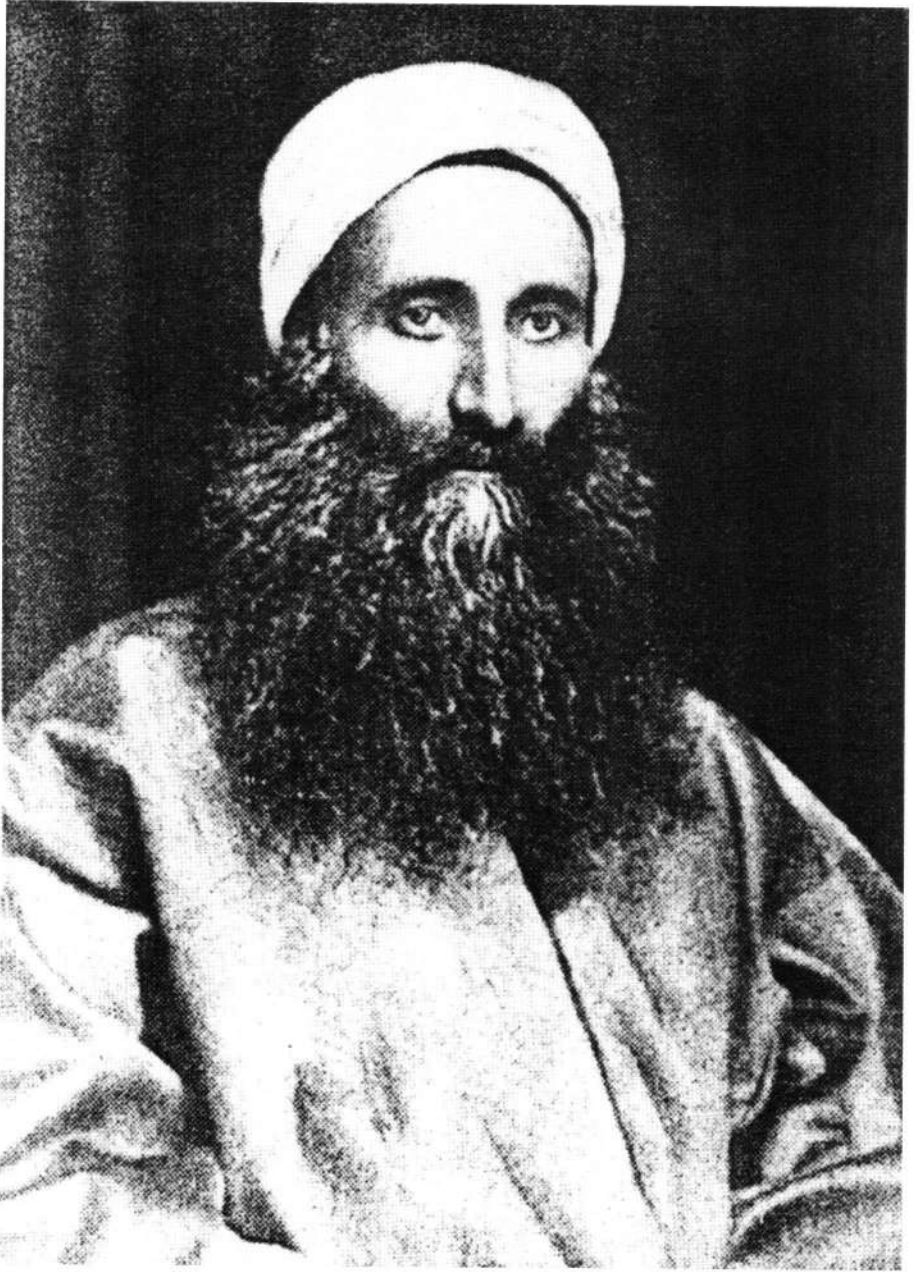
«... کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبرس (یحیی ازل) متظّل در ظلّ انگلیس تا بحال
کجا بودی، یازده سال بغداد در چه حُفّره ای خزیده بودی. بعد از شهادت حضرت اعلی
روحي له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت، و در مقابل اعداء چه مقاومتی
حاصل شد.»

هر چه ممکن بود در تزئید نساء شد (زنهای زیادی گرفت) از شیراز، امّ احمد، از تفرش، بدری
از مازندران، رقیه و از بغداد متعدّد با وجود این به اینها قناعت نشد، حرم محترمه حضرت
اعلی همشیره ملا رجبعلی، ام المومنین که به نصّ قاطع حضرت اعلی از دواج جائز نه، او
نیز تصرف شد و بعد از چند روزی به حاجی سید محمد اصفهانی بخشیده گشت، دیگر
نه صدائی نه ندائی نه ذکری و نه ثنائی. بکلی امر حضرت اعلی روحی له الفداء محو
نابود گردید و اگر جمال مبارک روحی لاجبائة الفداء از سفر گردستان مراجعت نفرموده

بودند.. اسمی از این امر باقی نمانده بود و جمیع، خویش و بیگانه به این شهادت می‌دهند.

«۳۲»

«باری حال در جزیره قبرس تحت حمایت انگلیس الحمد لله به راحت و سرور مشغول... شخص معهود (ازل) حال در چه حالت است. به ظاهر ظاهر نیز در خسران مبین است، جمیع اولاد (او) هر یک در حالی عجیب، یکی ترسا شده و دیگری در کلیسا پارسا، یکی وقف شرابخانه است و دیگری خادم بت خانه... مقصد اینست 'حال مقتدا چنین، فیا أسفا علی الاتباع (وای بر پیروانش) و البنات و البنین .» ۳۳



یحییٰ ازل



سید محمد اصفهانی

ورود سید محمد اصفهانی به کربلا

« در خلال این احوال « سید محمد » نیز در کربلا مستقر شد و به کمال سعی و اهتمام به اتفاق میرزا یحیی که پشتیبان و وسیله اجرای مقاصد سوء بود با افشاندن بذر اختلاف، به تخدیش اذهان و پریشانی جمع و اغفال بایان که به دور آن دو عنصر فساد گرد آمده بودند مبادرت نمود. (در صفحات قبل از قول جناب نبیل که با او در کربلا زیست میکرد شرح کارهای پلید و زشت سید محمد اصفهانی را اشاره کردیم). ۳۵

کلمات نصیحه و انذارات جمال مبارک به بایه

« در آن احیان که سحاب ظنون و اوهام افق امر الله را تیره نموده جمال منیر هنوز در پس پرده خفا مستور و به ابراز سیر مکنون و رمز مصون قادر نه: لسان قدم باین کلمات نصیحه و وعود و انذارات مبرمه محتومه ناطق قوله عز بایه:

« ایام امتحان و افتتان رخ گشوده و بحور اختلاف و آلام به موج آمده و رایات شبها در هر گوشه و کنار مرتفع و به ایجاد فتنه و شقاق و ضلال و نفاق مألوف است... مراقب باشید جنود نفی در بین شما رخنه ننماید و بذر ظنون و اوهام نیفشانند. مبادا از جوهر حقیقت محروم مانید و از مطلع احدیت ممنوع شوید چه که در هر دور و عصر اعلام مخالفت افرشته شده و ابواب معاندت مفتوح گردیده. حق جل جلاله امرش را ظاهر و نورش را باهر خواهد نمود... در ایام و لئالی به ساحت قدس رحمانی ناظر باشید، کل در قبضه قدرتش اسیرند و احدی را مفری نه، گمان مبرید امر اله سهل و آسان و ملعبه صبیان است که هر نفسی باهواء خویش به همسات (وسوسه ها) و القات افکیه مشغول، عنقریب کل مقهور و منکوب و چون تراب معدوم و مفقود خواهند گردید ۰ ۳۶

شرح احوال میرزا آقا جان خادم الله کاتب وحی

«میرزا آقا جان اول من آمن (بجمال مبارک) که بعداً به «خادم الله» ملقب گردید جوانی بود بابی پُر شور و وله که در اثر مطالعه بعضی از آثار حضرت بهاء الله و روئی که از طلعت منیر اعلی (حضرت باب) دیده بود، لانه و کاشانه خویش را ترک کرد و از کاشان به قصد تشرّف به محضر جمال مبارک بجانب عراق شتافت و از آن تاریخ تا مدت چهل سنه به کمال اهتمام در محضر «ملیک انام» به سه وظیفه کتابت، مصاحبت و خدمت مألوف بود و آن وجود اقدس در آن ایام حسّاس و خطیر لمعه ای از آثار عظمت و نورانیت خویش را که هنوز در پس پرده خفا مستور بود برای او مکشوف و عیان ساختند و او را بیش از نفوس دیگر باین عنایت عظمی مفتخر و مخصّص فرمودند.» (۳۷) در آثار جمال مبارک از میرزا آقا جان تحت عناوین «خادم» «خادم الله» «کاتب وحی» «عبد حاضر» یاد شده است ۰ ۳۷

میرزا آقا جان برای نبیل حکایت میکند

«میرزا آقا جان شرح حال و مناهدات خود را در آن ليله ای که برای اولین بار در کربلا که در خدمت محبوب تازه یافته خود (جمال مبارک) گذرانده و آن حضرت میهمان حاجی میرزا حسن حکیم باشی بودند بدین نحو برای «نبیل» نقل نموده است: «چون فصل تابستان بود جمال اقدس ابهی بر حسب عادت شب را در بالای بام بسر میبردند و در همانجا بیتوته میفرمودند.... آن شب وقتی هیکل اقدس بخواب رفتند من هم با اجازه مبارک در چند قدمی ایشان به استراحت پرداختم. بمجردی که از جا برخاستم و در گوشه بام به ادای صلوٰه مشغول شدم، مشاهده کردم که هیکل اطهر قیام فرموده و بجانب من در حرکت کنند و چون باین عبد نزدیک شدند فرمودند «تو هم بیداری» در این هنگام در حالی که به جلو و عقب مشی میفرمودند لسان قدم به تلاوت آیات مشغول گردید قلم از وصف

افزایش حسادت بدخواهان بر اثر نزول لوح کلّ الطعام

« نزول لوح کلّ الطعام در سنه تسع از قلم حضرت بهاء الله در آن ایام، بر بغض و دشمنی و حسادت بدخواهان بیفزود که تفصیل آن بدینقرار است: حاجی میرزا کمال الدین نراقی که یکی از اعظم و افضل اصحاب و صاحب فضائل و کمالات عالیه بود از میرزا یحیی خواستار گردید که تفسیری بر آیه شریفه قرآن که میفرماید: «کلّ الطعام کان حلالاً لّبنی اسرائیل» یعنی (هر طعامی بر بنی اسرائیل حلال بود) مرقوم دارد: «یحیی ازل از روی عدم رغبت شرحی بر آیه مذکور نگاشت ولی مضامین و مندرجات آن بحدّی سست و بیمایه و خالی از اساس و پایه بود که میرزا کمال الدین مایوس شد و اعتماد و توجهش بکلی از «ازل» سلب گردید، آنگاه مسؤول خویش را از ساحت اقدس حضرت بهاء الله درخواست نمود و در جواب لوحی از قلم مبارک بافتخار او نازل گردید که در آن لوح منیع، آن وجود اقدس، اسرائیل و ابناء او را بحضرت نقطه اولی و پیروان آن حضرت تعبیر فرموده بودند این سیفر (نوشته) بدیع بعلت اشارات لطیفه و شمول معانی دقیقه و رشاق (ظرافت) بیان و قوت دلیل و برهان بدرجه ای در روح میرزا کمال الدین مؤثر واقع گردید که بالکل شیفته و مسحور هیکل اطهر شد و اگر منع مبارک نبود در همان اوان، سیر مخزون و رمز مصنوعی را که در وجود منزل آن آیات مستتر و مکنون بود علی رؤس الاشهاد بر ملا میساخت». ۴۰

(برای ملاحظه شرح لوح کلّ الطعام به مقاله جناب وحید بهمدی در سفینه عرفان دفتر سوّم رجوع فرمائید)

شهرت حضرت بهاء الله آتش حسادت دشمنان را شعله ور کرد

«شهرت و معروفیت حضرت بهاء الله و تجلیل و تکریم و تعلق و ارادتی که از طرف طبقات مختلف نسبت به آن حضرت ابراز میشد علت اشتعال نار حسد و حسد در قلوب

بدخواهان و دشمنان گردید. مخصوصاً اتساع روز افزون دایره محیین و ستاینندگان حضرتش و مصاحبت و معاشرت آن وجود اقدس با اولیای امور منجمله والی مدینه (بغداد) و ابراز احترام و اخلاص قلبی در موارد شتی از طرف کُبار اصحاب و آجله دوستان سید کاظم رشتی و سلب توجه و اعتماد نفوس از میرزا یحیی، نظر به اختفایش از انظار و شیوع اخبار نامطلوب در بین بایبان نسبت به حرکات و سکناات و مقدار قابلیت و استعداد وی (یحیی) و همچنین ظهور علائم استقلال و بروز کمالات فطریه و تقدّم و اولویّت ذاتیه جمال اقدس ابهی در اداره و تمشیت امور و هدایت جمهور کلاً موجب گردید که شکاف عظیمی را که سید محمد خبیث و مگار به کمال دشمنی و لجاج در ایجاد آن اقدام نموده بود روز بروز وسیعتر و عمیق تر گردد.» ۴۱

جمال مبارک در لوح مریم چنین میفرمایند:

«ای مریم شئونات قدرتم سبب حسد اعداء شد و بروزات حکمت غلت غل اولی البغضاء.. هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی براح سر از فراش بر نداشتیم، قسم بجمال حق که حسین بر مظلومیتم گریست.. ای مریم قیام این عبد در مقابل اعداء از جمیع فرق و قبائل سبب ازدیاد حسد اعداء شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصور نه...»

خنثی شدن مساعی جمال مبارک توسط مخالفین آنحضرت

«...مخالفین در سیرسیر بمنظور خنثی نمودن مساعی و مجهودات حضرت بهاءالله و جلوگیری از تحقق نوایای مبارک در تهذیب نفوس، تحسین اخلاق و اصلاح جامعه متفرّق و متشتت (باییه) اتفاق نمودند و در اغفال نفوس و القاء شبهات و افشاندن بذر تردید و نفاق همّت موفور مبذول داشتند و آن وجود اقدس را غاصب مقام و هادم بنیان و مخرب

امر حضرت رحمان قلمداد کردند و رسائل و الواح و ادعیّه و تفاسیر صادره از مخزن قلم اعلی را در لفافه و تلویح مورد تنقید قرار دادند و معاذ الله، مخدوش و خالی از اعتبار شمردند تا کار بدرجه ای رسید که بر اضرار و ایذاء آن طلعت احدیّت کمر بستند و در قطع سدره رحمانیّه قیام نمودند. ولی باراده الهی و تمشیت نافذه سبحانی مقصدشان جامه عمل نپوشید و به خبیث آمال و خسران مآل گرفتار شدند» ۴۲

بلا اثر ماندن کوشش های اولیّه حضرت بهاء الله در اصلاح امور بایان

«در اثر این اعمال (دشمنان) زحمات و مساعی جمال مبارک در اصلاح امور و تعدیل اوضاع که بسرعت رو به فساد و تباهی میرفت، متوقف و بلا اثر ماند و آن وجود اقدس در غمرات احزان مستغرق گردیدند.» (قرن بدیع)

بخش سوم

جمال مبارک به دردها و رنجها و اندوههای خود اشاره میفرمایند

در اینجا به آثاری که در آن ایام مُظلم و پر مصیبت از قلم محیِ اُمم نازل گردیده و هموم و غموم و بلایا و رزایای وارده بر آن طلعت نورا را روشن و معلوم میسازد اشاره می نمائیم: در مناجاتی این کلمات سوزناک از قلب پُر احتراق آن مظلوم آفاق نازل گردیده است.

إِنَّ الشَّدَائِدَ بِكُلِّهَا أَحَاطَتْنِي
 (سختیها به تمامه مرا احاطه کرده است)
إِنَّ الْأَعْدَاءَ بِأَجْمَعِهَا أَرَادَتْنِي
 (دشمنان بطور دسته جمعی قصد جان مرا کرده اند)
إِنَّ الذَّلَّةَ بِأَكْمَلِهَا مُسْتَنِي
 (ذلت و خواری به حد اعلیٰ مرا میجوید)
إِنَّ الْأَهْمومَ بِأَعْظَمِهَا أَخَذَتْنِي
 (غمها در نهایت درجه مرا فرا گرفته است)
 در مقام دیگر میفرمایند:

أَشْكُو بَنِيَّ وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ لِأَنَّهُ يَشْهَدُ هَمِّي وَ يَنْظُرُ حَالِي وَ يَسْمَعُ ضَجِيجِي ...
 (از غم و اندوه خود به خداوند شکوه میکنم زیرا اوست که شهادت میدهد
 برغم و اندوه من و بر حال من ناظر است و فریاد و ناله مرا میشنود).
جَلَسْتُ فِي نُقْطَةِ التُّرَابِ بِالذَّلَّةِ الْعَمَاءِ (در این نقطه خاک بخواری تمام جالس شدم)
« قَدْ أَخَذَتْنِي الْأَحْزَانُ عَلَى شَأْنٍ مَنَعَ الْقَلَمَ الْأَعْلَى عَنِ الْجِرْيَانِ وَ لِسَانَ الْأَبْهَى
عَنِ ذِكْرِ وَ الْبَيَانِ » ٤٣ (غمها و اندوه به درجه ای مرا فرا گرفته اند
 که قلم اعلیٰ از جریان و سریان، و زبان ابهی از ذکر و بیان باز مانده است)

همچنین در لوح مریم اشاره میفرمایند:

« ای مریم، مظلومیتم مظلومیّت اسم اوکم (حضرت باب) را از لوح امکان محو نمود... از
 ارض طاء بعد از ابتلای لایحصى به عراق عرب به امر ظالم عجم (ناصرالدین شاه) وارد شدیم
 و از غل اعداء به غل احبّاء مبتلا گشتیم. .. بعد الله يَعْلَمُ ماوُرد عَلَيَّ، تَالله حَمَلْتُ ما لا يَحْمِلُهُ

الْأَبْحَارَ وَلَا الْأَمْوَاجَ وَلَا الْأَشْجَارَ وَلَا مَا كَانَ وَلَا مَا يَكُونُ» (وبعد خداوند آگاه است که بر من چه گذشت. قسم به خداوند که تحمل کردم آنچه را دریاها و امواج و درختان و نبود و نبود تحمل آنرا نمیکند) و نیز در لوح کلّ الطعام راجع به احزان و مصائب وارده بر هیکل قدم میفرمایند:

«تَمَوَّجَتْ عَلَيَّ أَبْحُرُ الْحُزْنِ الَّتِي لَنْ يَقْدِرَ أَحَدٌ أَنْ يَشْرَبَ قَطْرَةَ مِنْهَا وَ حَزْنْتُ بِشَأْنِ تَكَادُ الرُّوحَ أَنْ يُفَارِقَ مِنْ جِسْمِي» (چنان امواج دریای غم مرا در بر گرفته اند که احدی قادر به چشیدن قطره ای از آن نیست و چنان اندوهگین شده ام بدرجه ایکه نزدیک بود روحم از جسم جدا شود)

همچنین در آن لوح مرقوم فرموده اند **أَنْ يَا كَمَالَ اسْمَعُ نِدَاءَ تِلْكَ النَّمْلَةِ الذَّالِيَةِ الْمَطْرُودَةِ الَّتِي خَفِيَ مِنِّي وَ كَرِهَ وَ يُرِيدُ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ بَيْنِكُمْ وَ يُغِيبَ عَنْكُمْ بِمَا أَكْتَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ وَ كَانَ اللَّهُ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِهِ ...**

ای کمال (میرزا کمال نراقی) بشنو ندای این مور ذلیل طرد شده ای را که در خود پنهان شده و ناراضی است و میخواهد که از بین شماها بیرون رود و از انظار شما غایب گردد، از آنچه که از دست مردم کشیده است و خداوند بین من و بندگانش شاهد است.)

با ملاحظه این بیان مبارک بخوبی درک میشود که حضرتشان قصد هجرت از میان بایئه و دشمنانی که حضرتشان را احاطه کرده است داشتند. و در مقام دیگر میفرمایند:

«**أَيُّ رَبِّ فَاْفَرَّغْ عَلَيَّ صَبْرًا فَاَنْصُرْنِي عَلَي الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ**» (ای خداوند بمن چنان

صبری عطا کن که بر قوم بدکاران فاتق آیم) و نیز در قصیده عزّ و رقائیه که در ایّام هجرت گردستان در وصف حوریّه بقا، روح اعظم الهی از قلم محبوب ابھی به عربی عزّ نزول یافته بر بلایای وارده بر حضرتشان اشاره میفرمایند، که مضمون فارسی آن چنین است «که طوفان نوح و آتش خلیل و حزن یعقوب و تمام بلایای وارده بر ایوب فقط بخشی از بلایای حضرتشان محسوب است»

جمال مبارک عَلت مهاجرت خویش را به گُردستان (سلیمانیه و سرگلو) وجود و فوران آتش بُغْض و دشمنی و حسد احبّاء که علیه ایشان بوده میدانند، به این نیت که شاید با ترک بغداد و استقرار در محلّهای دور دست مانند کوههای سلیمانیه این آتش حسادت و دشمنی که علیه حضرتشان شعله ور است فروکش نماید.

قلم اعلی در کتاب مستطاب ایقان در بیان حَسَد و بغضائی که در آن اوان از دشمنان امر مالک منّان ظاهر شده میفرماید:

«در این ایام راتحه حَسَدی وزیده که قسم به مرّی وجود از غیب و شهود که از اوّل بنای عالم وجود... تا حال چنین غلّ و حَسَد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد.»
و نیز در مقام دیگر نازل:

«دو سنه او اقل از ماسوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حَسَد بیفسرد» ۴۴

جمال مبارک با وجود این همه بلایا و رزایا در لوحی خطاب به محمد قبل علی میفرماید:
بلایای ارض را لاجل اعلای کلمه مبارک که علیاً قبول نمودیم در ایامیکه عالم بنار بغضا مشتعل در اظهار امر توقّف ننمودیم دیدیم آنچه را که احدی ندیده و شنیدیم آنچه را که نفسی نشنیده و لکن بلا در سبیل مالک اسماء از شهد شیرین تر و از مائده لذیذ تر. غذای عشاق قطعات اکباد و شراب اولیاء عبرات (اشکها) جاریه در سبیل محبوب یکتا (حدیقه عرفان - آثار قلم اعلی)

میرزا آقا جان از آن ایام دردناک سخن میگوید:

«میرزا آقا جان شخصاً شهادت میدهد که در آن ایام چنان آثار حزنی از وجه مبارک مشهود بود که ارکان وجودم بلرزه میآمد». باز بر طبق آنچه در تاریخ نیل مذکور است میرزا آقا جان نقل میکند: «قبل از ایام هجرت یومی جمال مبارک را بین فجر و طلوع آفتاب مشاهده کردم که با شبکلاه که هنوز بر رأس مبارک بود بطور ناگهانی از بیت

خارج میشدند، در این حین چنان آثار اضطراب و تشویش در هیکل اقدس مشهود بود که قدرت مواجهه با وجه مبارک از من سلب گردید.»

هیکل قیوم در حین مشی به کمال غضب و شدت باین بیانات قهریه ناطق:
« این نفوس همان نفوسی هستند که مدت سه هزار سال به پرستش اصنام مألوف و معبودی جز عجل زرین نداشتند الحال نیز بهمان اوهام معتکف، چه نسبتی بین این نفوس واهیه سافله و طلعت احدیه موجود و چه ارتباطی بین این عبده اوئان و مقصد اعلی و غایت قصوای حُب و شوق مشهود » ۴۵

میرزا آقا جان میگوید:

من از هیمنه این بیانات بر جای خشک شده و گوئی روح از بدنم خارج گردید، تا اینکه بالاخره فرمودند « باین عباد بگو این ذکر را بخوانند:

هَلْ مِنْ مُفْرَجٍ غَيْرِ اللَّهِ قُلْ سُبْحَانَ اللَّهِ هُوَ اللَّهُ كُلَّ عِبَادٍ لَهُ وَ كُلِّ بَا مَرَهُ قَائِمُونَ

(آیا فرج دهنده ای غیر از خداوند هست، بگو پاک و مقدس است خداوند، اوست خدا و همه بندگان او هستند

و همه بامر او قائمند) ترجمه به مضمون

بگو این اذکار منیعه را پانصد بار بل هزار بار شب و روز در حال نوم و یقظه (بیداری) تلاوت نمایند شاید جمال الهی کشف نقاب کند و انوار سبحانی از مشرق اراده رحمانی بر عالم و عالمیان اشراق نماید.

بعد دریافتم که آن وجود اقدس نیز بلسانه الاطهر همین آیه را تلاوت میفرمود در حالی که آثار حزن شدید بر وجه انورش محسوس و مشهود بود. در آن ایام غالباً هیکل مبارک ذکر فراق و جدائی میفرمودند که از جمیع کناره خواهند جست ولی احدی از اجباء مقصود و منظور مبارک را درک نمیکرد. هنگامی میفرمودند:

(چندی در بین این قوم مکث نمودیم ولی ادنی توجه و اقبال و کمترین تذکر و انتباهی از آنان مشاهده نگردید.)



هل من مفرج غير الله قل سبحان الله هو الله كل عباد له و كل به امره قائمون

خادم الله، میرزا آقاخان باز اشاره به ایامی مینماید که در کربلا بوده گاهی به اجازه مبارک بحضور مشرف میشده و مردمان از هر قبیل بحضور میآمدند و اگر کسی به آن جمال مبین اظهار عبودیت مینمود جداً او را منع میفرمودند و این عبد متحیر بودم که چگونه میشود باین ظهور بزرگ این امر عظیم پنهان بماند و یا از دیدار مردمان در پرده و پنهان قرار گیرد. بعد اشاره مینماید که جمال مبارک بعد از چندی بطرف بغداد حرکت فرمودند و هر چه این عبد اجازه خواستم که در خدمت حضرتشان مفتخر باشم و از حضورشان محروم نمانم قبول نفرمودند و مرا در ارض طف (کربلا) به شیخ ابوتراب سپردند، تا آنکه بعد از چندی بازحمت بسیار به بغداد رفتم و هر چه اراده مینمودم که بمنظر اکبر فائز شوم منع میفرمودند و ابداً کسی را راه نمیدادند... هر قدر سعی کردم که علت این منع و جلوگیری را درک نمایم موفق نشدم. گاهی میگفتم بعلت اغیار است که اخیار و احباء را ممنوع فرموده اند که مبدا فسادى رخ بدهد و یا فتنه ای پیش آید، بعداً دریافتم که ابداً باین ملاحظات نبوده است و همواره تحیر و تعجب این عبد زیاد میشد و گاهی اتفاق می افتاد که به لقاء مبارک فائز میشدم و ملاحظه میکردم چنان حُزن و اندوهی جمال مبارک را احاطه نموده که وجودم به لرزه در میآمد تا آنکه شبی به کاظمین تشریف بردند و در آن شب عدّه ای معدود تلقاء عرش حاضر بودیم.... قسم به آفتاب قدس معانی که چنان عنایتی در آن شب از حضرتشان ظاهر و هویدا بود که همگان در نهایت وجد و سرور بودند، دیگر چه عرض نمایم، از ظهورات قدرتیّه که در آن لیله مبارکه ظاهر و هویدا شد و لکن با وجود این در آن جمال مبین آثار حُزن بقسمی مشهود بود که اهل مجلس با آن ظهورات جذب و شوق در سیر و پنهان محزون و مغموم شدند تا آنکه امر فرمودند که جمیع بخوابند.

بعد از آنکه جمیع به خواب رفتند کأسی از بحر حمد باین عبد عنایت فرمودند که اگر بخواهم ذکر آنرا نمایم خود را عاجز میابم و هیچ شنونده ای طاقت شنیدن آنرا نمی آورد تا آنکه شب به پایان رسید و سحر طلوع نمود و آن شمس عزّ تقدیس بعد از صرف

صبحانه به دارالسلام (بغداد) مراجعت فرمودند. بعد در هر روز در کمال جدّ و جهد آن تعداد معدود از اجباء را که در بغداد ساکن بودند از حضور منع میفرمودند حتی عبور از آن سمت کوچه هم منع شد و این عبد در کلّ ایام و لیالی میگذاختم و نمیدانستم که علت این منع کبری چیست و مسبب آن حزن عظمی که در هر آن روزه فزونی بود کیست؟ و چندی گذشت تا آنکه صبحی برخاستم و خود را در نهایت مضطرب یافتم بقسمی که ابدأ نتوانم وصف نمایم و برای رفع این اضطراب تصمیم گرفتم بسمت محبوبم توجه کنم که به لقاء حضرتش نائل گردم. چون برخاستم و عزم حضور نمودم آقا احمدی که در خدمتشان بود ملاقات نمودم ولی مرا از این اقدام شدیداً منع و جلوگیری نمود، در کمال تحیر و اضطراب در کوچه ها می گشتم و قادر به نزدیک شدن به طرف بیت مبارک نبودم تا آنکه یکی از همسایگان مبارک که از اغیار بود خبر داد که شب گذشته جمال منیع فرداً واحداً بدون خیر احدی و اطلاع نفسی حتی اهل حرم غیبت فرموده اند و احدی مطلع نیست که بکدام سمت تشریف برده اند و چه شده اند و حال جمیع حرم در اضطراب و تزلزل و نوحه و ندبه مشغولند. الله اکبر از حزن آن یوم که جمیع عالم را احاطه نموده بود و آن مظلوم فرید و وحید من غیر ناصر و معین سر به صحرا گذاشت و احدی را مطلع نفرمود که مبادا نفسی سبب منع شود و بین مردم انتشار دهد تا آنکه این عبد و میرزا احمد که در خدمتشان بود به حالتی که خداوند بر آن مطلع است به طرف شهر « سامره » عازم شدیم که شاید آنجا تشریف برده باشند و چون به محلّ مذکور رسیدیم بهیچوجه آثاری از آن شمسِ عزّصمدانی نیافتیم. دیگر خدا شاهد است که با چه حزن و گریه و زاری در کمال محرومیت و یأس مراجعت نمودیم و این عبد از نیافتن جمال مقصود خیالی جز هلاک نمودن خود نداشتم تا آنکه چندی گذشت و اسبابی فراهم شد که بخدمت شخص پنهان (ازل) رسیدم و در خدمتس بودم... بعد در این بین که در خدمت او بودم بعضی اریاح میوزید که بسیار سبب تألم قلب بود.. و جمیع را تحمل مینمودم و بنحوی قلب خود را ساکن و آرام مینمودم و لکن در این مدت غیبت چه مقدار

ذلت‌ها که بر اصل امر واقع شده بود بقسمی که احدی از احبّاء قادر بر ملاقات یکدیگر نبودند چنانچه اگر لازم میشد یکی از اصحاب با جناب کلیم ملاقات کند، باید در تاریکی‌های شب بقدر نیمساعت بیاید و مراجعت نماید و عدّه کمی در آن دیار ساکن بودند که در نهایت ذلّت و حقارت بسر میبردند که ذکر آن باعث ملال خاطر است و در اطراف هم عدّه کمی یافت میشدند که خود را باین امر نسبت میدادند و آن عدّه معدود هم در نهایت افسردگی و پژمردگی بودند.

قسم به جمال محبوب که نار سیدره امرالله بقسمی مَخمود شده بود که گویا رَمَق و حرکت از جمیع ممنوع شده بود تا آنکه دو سال در این ابتلاء و محن بودیم و از آن جمال منیر ابهی بهیچوجه اثری ظاهر نگشت که به کدام دیار ساکنند و به کدام جهت توجّه فرمودند و جمیع اهل حَرَم در نوحه و ندبه مشغول بودند و علّت آن هجرت را که از بعد بر آن اطلاع یافتیم اگر عرض نمایم شاید نفوس مُتوهمه مضطرب شوند لکن بعضی از احباب در سِرِّ سِرِّ مطلع شده ستر و پنهان نمودند. ۴۶

جناب اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم سندی را ارائه میدهند که یکی از السواح منیعہ حضرت بهاء الله است که از لسان خادم الله در شرح حال وی از لسان عظمت نازل گردیده که گویای روابط وی با جمال مبارک در ایّام کربلا و کاظمین و بغداد است نظر باینکه قسمت‌هایی از شرح زندگی میرزا آقاخان خادم الله و حکایاتی که برای نیل زرنندی گفته است باختصار در این کتاب آمده است لذا از درج آن سند مفصل خودداری گردید.

زیرنویس:

در باره عاقبت حال میرزا آقاخان کاتب وحی اشاره مینماید که وی آخر کار بعد از صعود جمال ابهی به ناقصین پیوست و به مخالفت با حضرت عبدالبهاء برخاست. جمال مبارک قبل از صعود حضرتشان هم چند مرتبه او را طرد فرمودند حضرت عبدالبهاء در لوح آقا غلامعلی کاشی در باره میرزا آقاخان میفرمایند که جمال مبارک سر بر پنجره نهادند و از دست او فغان و ناله فرمودند. ۴۷

یادداشتهای حضرت ورقه علیا در باره دلتنگی جمال مبارک و ترک بغداد

چون جمال مبارک صلح و آشتی را دوست داشتند از این مناقشات و اختلافات که پس از ورود ازل به بغداد شروع شده بود خسته و رنجور شدند و هر نوع اختلافی جزئی و کلی ایشان را سخت در عذاب میگذاشت ... و از محنت دیگران رنجور میشدند و برای راحتی سایرین تمام تهمتها و افتراها را بخود قبول مینمودند تا شاید مردمان به راحتی و خوشی زندگانی نمایند. پس از یکسال اظهار فرمودند که دیگر تاب این صحبت ها را ندارند و بالاخره از آن جمع خارج خواهند شد تا آنکه یکدست لباس برداشتنند و با وجود التماس و درخواست های اهل حرم از بغداد خارج شدند *

« برادرم (حضرت عبدالبهاء) بی اندازه به جمال مبارک علاقه مند بود و هر چه بزرگتر میشد علاقه و محبتش ازدیاد می یافت. پس از مهاجرت پدرم او بی اندازه متأسف و رنجور گشت. غالباً برادرم تنها به طرفی میرفت و چون ابر بهاری از مفارقت پدرمان میگریست و بحدی مغموم و اندوهناک بود که هیچکس را یارای آن نبود که او را تسلی دهد. تنها مشغولیت و خوشی او استنساخ الواح و توقیعات مبارکه حضرت ربّ اعلی بود. از کودکی حقیقتاً خارق العاده بود، به بازی و سایر مشغولیت اطفال توجهی نداشت، بمدرسه نمی رفت، تحصیل هم نکرد، سواری را بهتر از هر چیز دوست میداشت و در آن فن شهرتی به سزا داشت ». سنّ مبارکشان در آن ایام ده سال بود *

(از جزوه خاطرات ایشان)

بخش چهارم

هجرت حضرت بهاء الله به کردستان (سلیمانیه و کوه سرگلو)

روز دوازدهم ماه رجب سال ۱۲۷۰ هجری مطابق با ۱۰ آوریل سال ۱۸۵۴ میلادی، حضرت بهاء الله بدون اطلاع کسی از بغداد خارج شدند و با دوستی وفادار به حضرتشان بنام آقا ابوالقاسم همدانی همسفر شدند و بطرف کردستان، سلیمانیه حرکت فرمودند. (در این ایام جمال مبارک ۳۸ ساله بودند) *

در مورد عزیمت حضرت بهاء الله با همسرشان آقا ابوالقاسم همدانی به سلیمانیه که به چه نحو و وسیله ای این سفر صورت گرفته و چه مدت در راه تشریف داشتند و در چه محل‌هایی توقف فرمودند هنوز سندی زیارت نشده است. جمال مبارک سوار کار قابلی بودند (در مازندران که تشریف داشتند با اسب به شکار تشریف میبردند و در ملاقات با درویشی که با او به مکالمه پرداختند سوار بر اسب بودند)

در آن ایام مسافرت با اسب و قاطر و الاغ و پیاده معمول بوده است و ظاهراً چون راه طولانی و کوهستانی بوده حضرتشان از یکی از این وسائل سفر استفاده فرموده اند که مشخص نگردیده است. - شیخ سلطان که بعدها به جستجوی مبارک اعازم کردستان گردیده بود این سفر را با الاغ بمدت دو ماه طی کرده است *

باری سرگردانی حضرت بهاء الله در بیابانها و کوههای کردستان و دوران تنهائی و محرومیت و حرمان شدید حضرتش که با غلیان و حالات جذب و شور و حزن و اندوه توأم بوده سرچشمه آن از دشمنان پرکین سرزمین ولادتش آغاز گردید و مآلاً حضرتش را راهی سرزمین ناشناخته سلیمانیه نمود. در آن ایام عبور از راهها و تپه های پر پیچ و خم و سرایشی ها و بلندیها نیکه از دره سرسبز شعب رودخانه دجله

میگذشت و مسیرش به دشتهای پهناور و راههای ناهموار و تنگه های عمیق و بریده که آب در نهرهای آن به سرعت و تندی از لابلائی درختان در هم پیچیده و بته های خار و علفها جاری بود، بسی دشوار و صعب بوده است و حضرتش در این وادی ها محتملاً سرگردان و افتان و خیزان طی طریق فرموده است.

ورود جمال مبارک به شهر سلیمانیه و عزیمت بجانب کوه سرگلو و استقرار در آنجا

دقیقاً تاریخ ورود جمال مبارک به شهر سلیمانیه در معیت آقا ابوالقاسم همدانی مشخص نگردیده است و میتوان حدس زد که اگر حدود دو ماه در راه بوده باشند چون شیخ سلطان با الاغ این مسافت از بغداد به سلیمانیه را دو ماه در راه بوده، جمال مبارک باید حدود ماه جون ۱۸۵۴ وارد شهر سلیمانیه شده باشند و آیا چندی در محلی در شهر سلیمانیه اقامت داشته اند و یا آنکه یکسره سفر خود را بطرف کوه و قریه سرگلو که سه روز تا سلیمانیه پیاده راه بوده ادامه داده اند نیز معلوم نیست ولی آنچه مسلم است آقا ابوالقاسم همدانی را در سلیمانیه گذارده اند و وجهی باو مرحمت فرموده اند که با آن به کسب و کار و تجارت پردازد و از در آمد حاصله زندگی خود را اداره نماید و وسائل خوراک و ما یحتاج جمال مبارک را از شهر سلیمانیه تهیه نماید و برای جمال مبارک به کوه سرگلو برود و تقدیم هیکل مبارک که در غاری اقامت گزیده بودند نماید و گاهی مونس تنهائی هیکل مبارک باشد. این مطلب نیز گویای آنست که در ادامه سفر مبارک از سلیمانیه به کوه سرگلو آقا ابوالقاسم همدانی باید به همراه مبارک همسفر بوده باشد که از محل استقرار مبارک مطلع بوده و ما یحتاج مبارک را به نزدشان میرده و به سلیمانیه برمیگشته است. محل اقامت آقا ابوالقاسم همدانی هم در شهر سلیمانیه مشخص نگردیده و آیا برای کسب و کار و تجارت محلی را تهیه کرده بوده

و یا سرپائی بدون داشتن محلّی معین کار میکرده است سندی در جائی دیده نشده است و چون تاجر همدانی بوده معلوم نیست در چه نوع معاملات کسبی و تجاری عمل میکرده که درآمدی بدست میآورده است. ظاهراً همانطور که آقا ابوالقاسم همدانی از محلّ غار اقامت جمال مبارک مطلع بوده است. جمال مبارک هم که برای استحمام به سلیمانیه تشریف می آوردند از محلّ اقامت ابوالقاسم همدانی مطلع بوده اند و ملاقات دست میداده *

در این کتاب بعداً از شرح احوال و مقتول شدن آقا ابوالقاسم همدانی سخن خواهیم گفت که جمال مبارک را اضطراراً در ریغوله های گردستان یگه و تنها و بی مونس گذارد و در کمال مظلومیت از میان رفت *

حضرت بهاء الله در لوح مریم که در این کتاب به معرفی مریم و این لوح مبارک خواهیم پرداخت، در باره این سفر و هجرت حضرتشان به گردستان خطاب به مریم میفرماید:

« ای مریم تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلق به او گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کربتم خون دل بیاریدند. با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عراء مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشته و دو سنه او اقل از ماسوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم تا شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد » ۴۸

اقامت جمال مبارک در کوه سرگلو

حضرت ولی امرالله میفرمایند:

« جمال مبارک به هیأت شخص مسافر و در نهایت سادگی و بساطت در حالی که جز کَشکول و یکدست لباس تعویض چیز دیگری همراه نداشتند بنام درویش محمد سر به صحاری گذاشتند و چندی در جلی بنام سرگلو که از آبادی دور و رفت و آمد نفوس بدانجا منحصر به دو بار در سال یعنی هنگام افشاندن بذر و موقع برداشت محصول توسط دهقانان بود معتکف گشتند. هیکل مبارک دور از هیاهوی اغیار قسمتی از ایام غیبت و هجرت را در رأس جبل مذکور در مغاره ای که دهاقین از سنگ برای حفظ خویش از تصرّفات شدید هوا تهیه نموده بودند بسر میردند چندی دیگر اقامتگاه مبارک کَهفی بود که در الواح مُزله به اعزاز شیخ عبدالرحمن مشهور، و مریم یکی از وِرقات منسوب به حضرتش بدان اشاره میفرمایند» ۵۰

خوانندگان عزیز، اگر به قسمت جغرافیائی این مناطق که در ابتدای کتاب اشاره شده توجه فرمایند عبور از این مناطق کوهستانی و رودخانه ها و قراء و قصبات متعدّد که در اطراف قریه و کوه سرگلو قرار دارند و راه ها (بزرو) و سنگلاخ است بسیار مشکل و سخت بوده و چگونه جمال مبارک اینهمه قراء و کوهها را طیّ نموده اند تا به بالای کوه سرگلو خود را رسانیده اند و در غاری اقامت ورزیده اند، این از عجایب روزگار است، واقعاً حضرتشان سر بر بیابانها گذاشتند و آنقدر رفتند و رفتند تا به بالای کوه سرگلو غاری را برای اقامت و استراحت خود برگزیدند که بر طبق اشاره مبارک سه روز تا آبادی فاصله داشته است. نفوسی که به زیارت اعتاب مقدسه علیا در حیفا نائل گردیده اند و در قفسه متعلّق به اشیاء جمال مبارک که از ایام اقامتشان در سلیمانیه باقیمانده و در دارالاثار بین المللی حفظ و نگهداری می شود به کفشهای ظریف و نازک مبارک توجه فرموده باشند در خواهند یافت

که چگونه پاهای مبارک با این کفش های ظریف که برای راه رفتن روی فرش و جاده مناسب بوده تحمل رنج سفر، در این سنگلاخها و کوه های صعب العبور را نموده که عبور از روی آنها آسان نبوده است و حضرتشان چه تحمل و طاقتی داشته اند. واقعاً قلب انسان از سوز و گداز گداخته میشود *

در جزوه خاطرات (جناب گی مورچی) که بزبان انگلیسی تحریر یافته و چند صفحه آن از دارالانشاء بیت عدل اعظم الهی برای نگارنده رسیده است چنین آمده :

که جمال مبارک در رسیدن به قریه و کوه سرگلو با لباس مبدل درویشی در ارتفاعات و قلّه دور دست و پرت در کلبه تاریکی از سنگ چین که از تند بادهای کوهستانی محفوظ بود چندی رحل اقامت افکندند که به سیاه کوه معروف بود و حدود ده هزار پا ارتفاع داشت. منطقه ای بود با منظره ای عالی و زیبا در کنار درّه ای ژرف که در خلوت تنهائی موجب فرح و انبساط روح حضرتش می شد. جمال مبارک با خود کیسه ای داشتند که مقداری برنج و چای و کمی قند و شکر و نان خشک و پنیر و ظرفی برای پختن غذا در آن بود در آن منطقه دور دست و پرت بندرت کسی را می دیدند مگر گاهگاهی چوپانی از آنجا بگذرد و بحضرتش فنجان شیری از شیر بز تقدیم دارد و یا بهنگام بذر افشانی و یا برداشت محصول دهقانانی در آنجا دیده شوند *

در قریه سرگلو حدود یکصد کلبه و خانه هائی که سقف آنها گلی بود حدود پانصد نفر در آنها زندگی میکردند و دارای لباسهای زرق و برق دار بودند که به زراعت و گلّه داری و معاملات تجاری با قریه های اطراف می پرداختند. در آنجا تعدادی گاو های سیاه که در مراتع و چراگاههای بلند و مرتفع به چریدن مشغول بودند و تعدادی مرغ و خروس و اردک و مرغابی که در کوره راهی پرسیه میزدند دیده می شدند *

در زمین های زراعتی بیشتر درختان مو (انگور) و باغهای میوه با مزرعه های کوچک گندم کاری و باغهای سبزی کاری و گل کاری در نزدیکی خانه ها کاشته شده بود. در آنجا بتدریج جنگلها کاهش می یافتند که درختان آن از جمله درختانی بود که در زمستان برگهای آنها فرو میریخت و برای تغذیه گوسفندان بکار می رفت درختان گردوی وحشی و بادام و زیتون در آنجا یافت می شدند ولی درختانی که همیشه سبز باشند موجود نبود جناح کوهها معمولاً لخت بود و محللهائی را برای آغل گوسفندان و پناهگاهی سنگی برای محافظت آنها در شب از حملات گرگها ساخته بودند.

گرچه در قریه سرگلو احباً زندگی نمیکردند ولی ساکنین قریه سرگلو از حضرت بهاءالله صحبت می داشتند. یکی از کسانی که از آن قریه دیدن کرده اند، جناب داود طویق (یکی از اعضای سابق محفل ملی عراق) است که در دیداری از قریه سرگلو، در زمان جنگ بین الملل دوم، به پیر مردی بر خورد کرده بودند که وی در دوران کودکی حضرت بهاءالله را در سال ۵۵-۱۸۵۴ دیده بود که حضرتشان در غاری زندگی میکردند که در جوار آن آبشاری بود که روی سنگهای آن از خزه سبز مستور بود. وی جمال مبارک را بوضوح بخاطر داشت.

با گذشت زمان حضرت بهاءالله در میان گردهای کوهستانی آن منطقه آشکارا شناخته شدند ولی از افشای نام خویش امتناع می ورزیدند و خود را بنامهای مختلف مانند فردی بی نام و یا درویش محمد معرفی میکردند (که بعدها در نزد مشایخ و عرفای کردستان به حضرت ایشان معروف شدند)

حضرت عبدالبهاء در باره آن ایام اشاره میفرمایند که «حضرت مقصود در کردستان در مغاره سرگلو بود و فریداً و حیدراً در آن خلوتگاه بجمال خویش عشق میباخت، نه مونسی و نه یاری و نه مجالسی و نه غمگساری، بکلی خبر منقطع و عراق از فراق نیر آفاق به خسوف احتراق مبتلا» (تذکره الوفا در شرح نبیل زرنندی)

در کردستان جمال مبارک به درویش محمّد شهرت یافتند

حضرت عبدالبهاء علّت اینکه چرا جمال مبارک در سلیمانیه نام خود را به « درویش محمّد » تغییر دادند میفرمایند: « در آن وقت نظر به حکمت‌های بالغه بوده، چه که اراده مبارک در سفر سلیمانیه بر این قرار گرفته بود که احدی از احباب و اغیار از محل و مکان و مسافرت مبارک و توقّف مبارک که در چه نقطه هستند ابدأ ملتفت نشوند و در آنجا با جماعت صوقیه و یا دراویش نقشبندی طرف بودند که اکثر بحضور مبارک مشرّف میشدند.» حضرت عبدالبهاء اشاره میفرمایند: « تخلّص درویش به آن علّت بوده است ولی یکی دو نفر از افراد بی انصاف * محض اینکه خودشان به لباس درویشی هستند نعوذبالله، استغفرالله جمیع مظاهر مقدّسه را عموماً و جمال قدم و طلعت میثاق را خصوصاً به درویش معرفی مینمایند و استدلال به غزلیات مبارکه جمال قدم جلّت عظمت و اقتداره میکنند که تخلّص مبارک در غزلیات مقدّسه « درویش » است دیگر ملتفت نیستند که این تخلّص در آن وقت نظر به حکمت‌های بالغه بوده است »

* مقصد از آن افراد بی انصاف، درویش مونس قزوینی و پیروانش بودند که در همدان اقامت داشتند.

اوقات جمال مبارک در کوه سرگلو چگونه گذشته است

در صفحات قبل بر شمه ای از دردها و رنجها و دشمنی ها و گرفتاریهای وارده بر جمال مبارک از جانب بایه و سران آن آگاهی بدست آمد. حال ملاحظه فرمائید برای وجود مبارکی که با عشق و محبت برای نجات خلق از انحطاط و پستی قیام فرموده شرایطی بوجود آید که از خلق و دشمنان و حسودان چنان دل شکسته و رنجور و مغموم گردند که تاب و توان خویش را از آن اوضاع نامطلوب از دست بدهند و با چشمانی اشکبار و قلبی پر خون، همه یاران و حتی بستگان خود را رها نمایند و سر بصحراهای تسلیم نهند و روزها و ماهها بیابان ها و کوههای صعب العبور را طی نمایند و بجائی بروند که در تنهایی و انزوای کامل از خلق قرار گیرند و در بیغوله هائی که در کوههای بلند و منزوی که تا آبادی بیش از سه روز فاصله دارد و رفت و آمدی در آن کوهها صورت نمیگرفته معتکف گردند. حضرتشان در سرزمینی رحل اقامت افکندند که مرکز اقامت مردمی شجاع و سلحشور و خطرناک که از لحاظ زبان و نژاد و احوال با ایرانیها و خارجی ها متفاوت، و از زمانهای گذشته به دشمنی با شیعیان ایرانی مشهور و معروف بودند و آنان را "رافضی" میخواندند باین معنی که شیعیان سه نفر از خلفای اسلام را "رفض" یعنی رد نموده اند و لذا خارجی ها و شیعیان در این منطقه از خطر جانی در امان نبودند.

به اعتراف جمال مبارک حضرتشان فاقد وسائل زندگانی بوده اند و رفاه جسمانی برایشان فراهم نبوده چه شبها که هیكل انور بدون قوت و غذا بسر بردند و جسم مبارک آسایش نداشته فقط شاید انعکاس صداها و نواهای مرغان صحرا در آن کوهستانها دلپذیر بوده است که جمال مبارک در لوح مریم اشاره میفرمایند که (با طیور صحرا مؤانس شدم) این انس و الفت حضرتشان با نواهای خوش پرندگان در سحرگاهان و در دل شبها، نوازش دهنده گوش مبارک بوده. هوای لطیف کوهستانها و وزش نسیم، آرام بخش روح

حزین وجود مبارکشان بوده است .

جمال مبارک بطوریکه در لوح مریم اشاره فرموده اند، با حیوانات وحشی کوهها روبرو بوده اند. ظاهراً محلّ قرار گرفتن غارها میبایستی از سطح زمین بالاتر میبوده که حضرتشان از گزند حیوانات در امان باشند که با کشف محلّ غار این نکته مبهم آشکار خواهد شد.

امواج و انعکاس صوت ملیح مبارک در این منطقه کوهستانی سر بفلک کشیده، در هنگام تلاوت ادعیّه و مناجاتهای نازله که با حالت شور و جذبّه با صوت بلند ادا میفرمودند جوی روحانی از انوار تأییدات و الهامات الهیه بوجود آورده بود که میتوان تصوّر کرد که در آن احوال ارواح مقدسه انبیاء و اولیاء الهی بحول مبارک طائف بوده اند

از جمله مناجاتهایی را که با صوت بلند در غار سرگلو تلاوت فرموده اند و حضرت عبدالبهاء نیز آنرا تأیید فرموده اند این مناجات است که به زبان عربی نازل شده و در مجموعه ادعیّه محبوب چاپ گردیده است:

« قَلْباً طَاهِراً فَاخْلُقْ فِيَّ يَا اَلِهِي . سِرّاً سَاكِناً جَدِّدْ فِيَّ يَا مُنَائِي وَ بَرُوحِ الْقُوَّةِ
تُبْتِنِي عَلَيَّ اَمْرَكَ يَا مَحْبُوبِي وَ بِنُورِ الْعِظْمَةِ فَاُشْهَدْنِي عَلَيَّ صِرَاطِكَ يَا رَجَائِي
وَ بَسُلْطَانِ الرَّفْعَةِ اِلَى سَمَاءِ قَدْسِكَ عَرِّجْنِي يَا اَوَّلِي وَ بَارِيَا حِ الصَّمَدِيَّةِ فَاُبْهَجْنِي
يَا اٰخِرِي وَ بِنُغْمَاتِ الْاَزَلِيَّةِ فَاسْتَرْحِنِي يَا مُوْنِسِي وَ بِنُغْمَاءِ طَلْعَتِكَ الْقَدِيْمَةِ نَجِّنِي
عَنْ دُونِكَ يَا سَيِّدِي وَ بظُهُورِ كَيْنُونَتِكَ الدَّائِمَةِ بَشِّرْنِي يَا ظَاهِرِ فَوْقِ ظَاهِرِي
وَ الْبَاطِنِ دُونَ بَاطِنِي » ۵۱

مضمون مناجات مبارک به فارسی اینست:

« دلی پاک در من بیافرین، ای خدای من. روحی آرام در من بوجود آور، ای آرزوی من

و باروح توانائی ات مرا بر فرمانت استوار گردان ای محبوب من و با درخشش نور بزرگواری ات، راه خود را به من بنمای ای آرمان من و با حاکمیت و برتری بلندمرتبه ات مرا به سوی آسمان پاکت عروج ده، ای آغاز من و بانسیمهای الهی خود مرا شاد نما ای نهایت من و بانغمه های جاودانی ات به من آرامش بخش ای مونس من و به توانگری جمال قدیم خویش مرا از غیر خودت نجات ده ای آقای من و بظهور هستی جاویدانی ات مرا بشارت ده ای پیداتر از هر پیدائی و پنهان تر از هر پنهانی»

از مناجاتهای دیگری که جمال مبارک در سرگلو نازل و تلاوت می فرموده اند و در متن یکی از مکاتیب حضرتشان به ملاً حامد که مکتوبی است بسیار عمیق و عرفانی برای عطف توجه او ذکر فرموده اند این مناجات است:

الهی الهی

لا تبعد عنی لان الشدائد بکلها احاطتني ، الهی الهی لا تدعنی بنفسی لان المکاره باسرها اخذتني ومن زلال ثدی عنایتک فاشربنی لان الاعطاش باتمها احرقتني وفي ظل جناحی رحمتک فاطللتني لان الاعداء باجمعها ارادتني وعند عرش العظمه تلقاء تظهر آیات عزک فاحفظني لان الذله باكملها مستنی ومن اثمار شجره ازلیتک فاطعمنی لان الضعف بالطفها قربتني و من کؤس السرور من ایادی رأفتک فارزقني لان الهموم باعظمها اخذتني و من سنادس سلطان ربوبیتک فاخلعنی لان الافتقار بجوهرها عرتني وعند تغنی و رقاء صمدیتک فارقدنی لان البلیا باکبرها وردتني وفي عرش الاحدیه عند تشعشع طلعتة الجمال فاسکنی لان الاضطراب باقومها اهلکتني ، وفي ابحر الغفریه تلقاء تهیج حوت الجلال فاغمسني لان الخطایا باطودها اماتتني .

ترجمه مناجات به مضمون از عربی به فارسی:

خدایا پروردگارا از من دوری مکن زیرا سختیها و دشواریها به حد اعلی مرا احاطه کرده اند خدایا پروردگارا مرا بخود وا مگذار زیرا بدیها و ناپسندیها به تمامه مرا فرا گرفته اند و از گوارائی پستان عنایت خود مرا بنوشان زیرا تشنگی به نهایت مرا سوزانده است و در سایه

بالهای رحمت خود مرا پناه ده و حمایت کن زیرا دشمنان، دسته جمعی قصد جان مرا کرده اند، و در برابر عرش عظمت و بزرگواری خود که نشانه های عزت تو نمایان است مرا حفظ فرما زیرا ذلت و خواری به نهایت مرا می جویند و از میوه درخت ازلی و جاودانی خود مرا مرزوق بدار زیرا که ضعف و ناتوانی با لطیف ترین حالت خود بمن نزدیک شده است، و از جام های سرور و شادی از دستهای شفقت و مهربانی خود مرا رزق و روزی ده زیرا غمها و اندوهها بشدت مرا فرا گرفته اند، و از پارچه های لطیف قدرت و غلبه پروردگاری و صمدی خود مرا خلعتی در بر کن زیرا فقر و نیاز محض مرا عریان و برهنه کرده است، و در پیش و نزدیکی ترنمات و نغمه های کبوتر و ورقاء الهی خود مرا بیارام و ساکن کن زیرا بلایا بشدت هر چه بیشتر بر من وارد شده اند، و بر سریر و در خیمه یکتائی خود در برابر درخشش چهره زیبای جمال خویش مرا مأوی ده زیرا پریشانی و غم به آشکارا مرا هلاک کرده اند، و در دریا های غفران و بخشش خود که نهنگ عظمت و جلال تو بحرکت در آمده مرا فرو بر، زیرا گناهان و لغزشهایم با سنگینیهایش مرگ مرا موجب گردیده اند.

باری در کوه سرگلو جمال مبارک چنان بخود و خدا مشغول بودند که از ماسوی الله غافل گردیدند، حکمت های بالغه و اسرار الهیه را مظاهر نفس او در عالم امر و خلق واقفند که از ادراک ما خارج است. چه نقشها که بازی میکند و چه نتایج و اثراتی روحانی در بر دارد که پس از انتقال از حالت « بالقوه » به حالت « بالفعل » بتدریج سبب آگاهی نسبی ما میشود. در ایام عزلت و اعتکاف، برای جمال مبارک فرصتی بود متین که در بحر توجه و تفکر و تعمق غوطه ور گردند و به آینده مأموریت و رسالت روحانی خویش در محیطی آرام و خلوت بیندیشند.

دوران انزوای مبارک در این کوهستانهای بلند سرگلو و خانقاه سلیمانیه را میتوان دوران آمادگی جمال مبارک برای حمل مسئولیت سنگین رسالتشان دانست که غالباً همه انبیا به

نوعی و نحوی این دوران انزوا را در کوهها داشته و بسر برده اند و بعد با قیامی دلیرانه وارد میدان رسالت و خدمت گردیده اند.

آنچه از آثار جذیبه مبارک که در ایام اقامت دو ساله مبارک در کردستان و دنباله آن در بغداد تا قبل از اظهار امر علنی مبارک از قلم معجز شیم حضرتشان به نثر و نظم نازل و تحریر یافته و یا بطور شفاهی و حضوری ابلاغ گردیده، جمیع را میتوان عوامل ارشادی و آماده ساختن مردمان برای روزی دانست که حضرتشان رسالت خویش را که در پرده خفا بیان میداشتند بطور علنی اظهار فرمایند.

برخی از نفوس مخلصه ای که قبل از اظهار امر علنی مقام رسالت حضرت بهاء الله را تا حدی شناخته بودند مانند مصطفی بیک گردی سنندجی که شرح احوال و اشعارشان در این کتاب خواهد آمد و آقاجان، کاتب مبارک که دست پرورده حضرتشان بوده و آقا کمال نراقی مخاطب لوح کل الطعام و افرادی دیگر، تحمل نداشتند که بیش از این حقیقت حضرت بهاء الله پنهان بماند و سعی در افشاء آن داشتند و جمال مبارک هنوز موقع زمانی آنرا برای اظهار امر علنی مناسب نمیدیدند.

زیباترین توصیف این ایام انزوا و اعتکاف مبارک در کوههای کردستان را از لسان

ولی امر محبوبش میشنومیم که فرمود:

«در این احیان بود که گنجینه ای از اذکار و مناجات بنظم و نثر پارسی و عربی از لسان مبارک جاری شد که کل از روح حزین و قلب پر احتراق آن جمال مبین حکایت مینمود و در آن خلوتگاه، بعضی از آنها را در سحرگاه و برخی را در دل شب و شامگاه بصدای بلند تلاوت میفرمودند» ۵۲

در این جو روحانی جمال مبین «گهی به نعت و ستایش اسماء و صفات الهیه می پرداخت»

و «زمانی به جمال خویش عشق میورزید و به تسبیح و تهلیل ظهور مقدّسش مألوف میشد» و «وقتی به مدح و ثنای حوریّه بقا، روح اعظم الهی که بر قلب الطّف اصفایش متجلّی بود زبان میگشود» و «دمی در وحدت و غربت نفس مقدّسش تأمل و تدبّر میکرد و مصائب و بلاهای آتیه اش را در نظر مجسم میفرمود» « هنگامی غفلت مردمان و بیوفائی دوستان و ضلالت و عماء دشمنان را تشریح و تبیین مینمود» و «لحظه ای عزم جزم و اراده خلل ناپذیر خویش بر قیام و لدی الاقتضاء بر فدای جان در سیل تحقّق امر اعزّز اقدسش را بیان میفرمود» و «شرایط سلوک سالکین سیل حقیقت و طالبین صراط احدیّت را معلوم و مکشوف میساخت و در انتظار وقایع و مصائب هولناکی که آن وجود اقدس را در کمین بود، مصائب حضرت سیدالشهداء را در ارض طف (کربلا) و رزایای حضرت رسول اکرم را در حجاز و بلاهای حضرت روح را در چنگال یهود عنود و مصائب حضرت موسی را در قبال فرعون و فرعونیان، و محن و آلام حضرت یوسف را در جبّ (چاه متروکه) حسد برادران بی وفا متذکّر میگشت و در خاطر مصوّر و مرتسم مینمود» (قرن بدیع)

جمال مبارک خود را برای وقایع ناگوار آینده آماده میفرمودند. سنّ حضرتش در آن ایام ۳۹ سال بود، اندامی ظریف با موهای مشگی بلند و پریشان و محاسن مشگی زیبا در چهره ای روحانی و خزین حضرتش را در نظر مجسم میدارد.

بفرموده حضرت وّلّی امرالله «این اذکار و اوراد که متأسفانه کثیری از آنرا حوادث زمان از بین برده و از بدایع آثار ایام عزلت و هجرت جمال مختار و منبعث از جذبات روحی و غلبات شوقی و تغنیات ذوقی آن حمامه قدسی الهی است مع «لوح کلّ الطّعام» و «قصیده رشح عماء» که در ارض طاء نازل شده، اوّلین ظهورات قلم ملهم ابهی و نخستین رشحات طمطام یم (تراوشات دریای) قدرت سلطان جبروت بقا را تشکیل میدهد و کل بنفسه،

مقدمه نزول کتب مهیمنه و صحائف بدیعہ منیعہ ایقان و کلمات مکنونه و هفت وادی است که بعداً در سنین اقامت بغداد قبل از اظهار جهری امر اعترابی از مخزن قلم اعلی صادر و بر فسحت و عظمت بحر مواج آیات و بیّنات افزوده و راه را برای ظهور گل و شقایق شجره الهیّه و بروز اثمار مرغوبه جنیّه حین ابلاغ امر حضرت رحمن به ملوک و رؤسای زمان در ارض سیر و تأسیس حدود و احکام این دور اقوم افخم که در سجن اعظم از قلم مالک قدم نازل گشته مستعد و هموار نموده است « ۵۳

چگونه جمال مبارک در کردستان شناخته و معروف شدند

میدانیم که حضرت بهاء الله مایل نبودند که افراد عائله مبارک و سایر احباء از محلّ اختفای حضرتشان مطلع گردند لذا بحکمت، خود را بنام درویش محمد ایرانی معرفی فرمودند و به لباس و کلاه و کشکول درویشی ملبّس بودند و در کوههای قریه سرگلو در غاری اقامت نمودند و منزوی شدند. در اوقاتی که در کوه سرگلو تشریف داشتند یکی از شیوخ شهر سلیمانیه در حوالی سرگلو باغی داشت که غالباً به آن باغ سرکشی میکرد. روزی در هنگام استراحت در باغ بخواب رفت و در عالم رؤیا حضرت رسول اکرم را بخواب دید که باو فرمودند « به کوه سرگلو برو و انوار ذات کردگار را مشاهده کن » شیخ همینکه از خواب برخاست در حوالی کوه سرگلو به گردش و تجسس پرداخت. ناگاه صدا و صوت تلاوت مناجاتی به گوشش رسید و به دنبال صدا رفت و جمال مبارک را زیارت نمود که در حال تلاوت ادعیه و مناجات بودند. بحضور مبارک مشرف شد و داستان خوابی را که دیده بود شرح داد. جمال مبارک به شیخ فرمودند « ای شیخ تعجب منما از آن دیدار » در شیخ حالت جذبّه و شور و انجذابی دست داد و از حضور مبارک خواهش نمود که به وی اجازه فرمایند که گاهگاهی بحضور مشرف شود و مقداری نان بحضورشان ببرد. جمال مبارک قبول فرمودند و این موضوع در سلیمانیه زبان به زبان گشت و خبر اقامت

درویشی از اهالی ایران بنام « درویش محمد » که در کوه سرگلو به ریاضت مشغول است در سلیمانیه انتشار یافت و در نتیجه برخی از شیوخ و عرفا تصمیم گرفتند که به ملاقات ایشان نائل گردند *

اولین کسی که به ملاقات جمال مبارک مشرف شد

شیخ اسمعیل رئیس فرقه خالدیه که در سلیمانیه اقامت داشت و در انظار اتباع خود مورد احترام و تجلیل بود و مقام او را با مرتبت و مقام خالد مؤسس سلسله مذکور برابر میدانستند

وی اولین شخصی بود که از سلیمانیه بحضور مبارک تشرف حاصل نمود و بر اثر شنیدن مطالب و مسائل عرفانی و بیانات دلپذیر مبارک شدیداً تحت تأثیر هیکل مبارک قرار گرفت و از ارادتمندان حضرتشان گردیده و از حضور مبارک استدعا نمود که از کوه به شهر سلیمانیه نزول اجلال فرماید و در خانقاه او اقامت گزینند *

حضرت بهاء الله نظریه اصرار شیخ با این انتقال موافقت فرمودند و از غار سرگلو به حجره ای در خانقاه خالدیه نقل مکان کردند *

شیخ اسماعیل از بزرگان طریقت و از اساتید فقه و اصول بوده و قبل از اینکه مولانا خالد نقشبندی به هند برود از طلاب حوزه علمی او بوده و مدت زیادی از محضر درسی آن بزرگوار استفاده کرده است *

پس از مراجعت مولانا خالد از هند به سلیمانیه بار دیگر شیخ اسماعیل به محضر وی شتافته و این مرتبه به یادگیری آداب طریقت مشغول شده و به سیر و سلوک پرداخته و سرانجام از

طرف مرشد مأذون و مجاز شده است که خود مستقلاً بر مسند ارشاد بنشیند و مریدان را از باده عرفان سرمست کند شیخ اسماعیل در حدود سال ۱۲۷۰ ه.ق در گذشته است ۵۴

به استناد نوشته جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار جمال قدم در ایام اقامت در سلیمانیه به خانقاه شیخ سراج الدین وارد گشتند و فرزند ارشد وی شیخ محمد برای مدت دو ماه، شبانه روز در خدمت جمال مبارک بود و خدمت ایشانرا مینمود.



قسمتی از محوطه حیاط و حجره های تکیه مولانا خالد در سلیمانیه
(بهیبه خانم فرج الله ذکی گردی در عکس دیده میشوند)

واقعہ دیگری کہ سبب شناسائی جمال مبارک گردید

نبیل زرنندی داستان زیر را برای جناب حبیب افنان نقل کرده اند کہ در کتاب عهد اعلیٰ نوشته جناب ابوالقاسم افنان در صفحہ ۵۰۶ آمده است این داستان با داستانی کہ حضرت عبدالہاء فرمودہ اند و در کتاب خاطرات دکتر ضیاء بغدادی جزئی اختلافی در نام اشخاص دارد کہ در اینجا بہ ذکر ہر دو داستان و داستان سوّم کہ حضرت ولی امراللہ در کتاب قرن بدیع اشارہ فرمودہ اند میپردازیم *

۱- داستان نبیل زرنندی برای جناب حبیب افنان ۵۵

در اوقاتی کہ جمال مبارک در سلیمانیتہ تشریف داشتند جوان مفلوکی بہ اسم ابراہیم آقا از اہالی سنندج در خانقاہ شیخ اسمعیل درس میخواند و بعضی اوقات برای تہیہ غذا فرمانی از حضرت ہاء اللہ میرد *

روزی در پشت حجرہ مبارک صدایش بہ گریہ بلند شد جمال مبارک بیرون تشریف آوردند و بہ او توجّہ فرمودند و از او پرسیدند کہ چرا گریہ میکنی، عرض کرد امروز در مکتب خانہ معلّم تمام اطفال را برای اینکہ مشقشان را خوب نوشتہ بودند تشویق کرد و مرحبا گفت و من چون بد مینویسم تأدیب و تخفیف نمود *

حضرت ہاء اللہ فرمودند قلم و دوات را بیاور و یک مصرع از اشعار ملای رومی را بصورت سرمشق برایش مرقوم و باو فرمودند کہ از روی این سرمشق بنویس خطّ خوب میشود آن پسر از روی خطّ مبارک تمرین و مشق کرد و مشقش را ہم بہ ہم مکتبی های خودش نشان داد و مفاخرت مینمود کہ از روی این تعلیم نوشتہ ام و خوشتر مینویسم.

این داستان نیز در سلیمانیه شهرت یافت و فضلا و دانشمندان سلیمانیه که غالباً از عرفا و پویندگان راه حقیقت بودند به حضور مبارک مشرف شدند و از حضور حضرتشان مسائل عرفانی اسلامی را سؤال میکردند و جواب کافی می شنیدند *

شیخ محی الدین که از افضل عرفاء و علمای سلیمانیه بود و شیخ عثمان مقتدای طریقه نقشبندی و شیخ عبدالرحمن رئیس طایفه قادریّه باتفاق شیخ اسماعیل همه روزه به حضور حضرت بهاء الله میرسیدند *

مشایخ دیگری که در فواصل دورتر زندگی میکردند بوسیله مکاتبه بعضی از مسائل عرفانی را که از درک آنها عاجز بودند سؤال میکردند و جواب میگرفتند *

(این قبیل مکاتبات مشایخ مذکور با جمال مبارک و اجوبه صادره حضرتشان در حال حاضر بدست نیامده است)



جناب نبیل زرنندی مورخ عالیقدر بھائی نگارنده تاریخ جاودانی نبیل

داستان دوم از حضرت عبدالبهاء

در کتاب خاطرات دکتر ضیاء بغدادی که در محضر حضرت عبدالبهاء بوده است در جلد اول خاطرات صفحه ۹ و ۱۰ این داستان آمده است:

حضرت عبدالبهاء در (۱۱ کانون اول) برخی از حوادثی که در ایام هجرت حضرت بهاء الله در سلیمانیه و جبال گُردستان رخ داده بود بیان میداشتند. از جمله فرمودند که «عارف آقا» فردی در سلیمانیه پیش جمال مبارک رفت و خیلی گریه کرد. جمال مبارک فرمودند چرا گریه میکنی؟ عرض کرد از بخت بد خود. در اینجا شخصی هست از اهل سنج بنام «ابراهیم آقا» که خوش نویس است، منم پیش او میروم و مشق خط میگیرم. امروز مرا صدا کرد و گفت که دیگر پیش او نروم چون خیلی بدگل هستم (کلمه بدگل بایستی بدخط باشد) جمال مبارک فرمودند من به تو درس میدهم و یک سطر مشق خط برای او نوشتند خطش خیلی خوب شد و مثنوی هم یادش دادند. ابراهیم آقا روزی رد میشد و دید که عارف آقا در مثنوی و خط ماهر شده است، حیران گشت و فهمید که معلم او جمال مبارک بوده اند. در مدت یکماه صیت و آوازه جمال مبارک منتشر ولی قبل از ابراهیم آقا مدت یکسال ابداً کسی جمال مبارک را نمیشناخت چه که ایشان همیشه در اطاق در بسته تنها می نشستند *

زینویس: در داستانی که نیل برای جناب افنان تعریف کرده است اسم جوان که بد خط بوده «ابراهیم آقا» ذکر شده ولی در خاطرات دکتر ضیاء بغدادی نقل از بیان حضرت عبدالبهاء نام آن شاگرد «عارف آقا» است که شاگرد ابراهیم آقا بوده که ابراهیم آقا سیمت معلمی داشته است. در نقل این دو داستان در ذکر نامها تفاوت دیده میشود که در هر حال اسامی مهم نیستند بلکه واقعه ای که اتفاق افتاده برای درک چگونگی معروف شدن جمال مبارک حائز اهمیت است *



عکس دکتر ضیاء بغدادی

شرح حال ایشان در کتاب عالم بهائی آمده است که از پایه گذاران مجله نجم باختراند

۳- داستان سوّم از حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع

آن دو داستان که ذکر شد از جناب نبیل و دکتر ضیاء بغدادی نقل شده است ولی حضرت ولی امرالله داستان را در کتاب گاد پاسزبای (قرن بدیع) چنین آورده اند:

«جمال اقدس ابھی چون بہ سلیمانیہ نزول اجلال فرمودند در بدو امر نظر بہ سکوت و ملاحظہ ای کہ مرعی میداشتند احدی تصوّر فضل و کمال و علم و احاطہ ای در ہیکل مبارک نمی نمود تا آنکہ بر حسب تصادف یکی از آثار قلمی مبارک کہ بہ خطّ بسیار مرغوب مرقوم شدہ بود بوسیله یکی از طلبّ کہ خدمت مبارک را انجام میداد بدست سایر تلامیذ و اساتید آن معہد علمیہ افتاد. کلّ از ملاحظہ آن خطّ در شگفت و حیرت ماندند و مایل بہ درک محضر مبارک شدند تا بر معلومات وسیعہ اطلاعات آن وجود اقدس نسبت بہ علوم و معارف و معتقدات و مصطلحات آن قوم واقف و مستحضر گردند. حوزہ مذکور بہ سبب دارا بودن موقوفات بسیار و تکایای بیشمار و ارتباط و انتسابش بہ صلاح الدین ایوبی (سردار مشہور جنگہای صلیبی) * و اعقاب و احفاد وی نام و شہرتی بہ سزا داشت و از آن مرکز علوم بود کہ بسیاری از افاضل اہل سنت و جماعت برای نشر تعالیم روحانیہ و تبلیغ اصول و مبادی دینیہ قیام نمودہ بودند»

نظر باینکہ حوزہ علمی و عرفانی سلیمانیہ و تکایا و موقوفات آن بہ صلاح الدین ایوبی نسبت دادہ شدہ است لذا باختصار از این سردار بزرگ یاد میکنیم *

صلاح الدین ایوبی سردار بزرگ جنگہای صلیبی

وی اصلاً کُرد و از خاندان «بابان» است کہ در خدمت تُرکان سوریہ بودہ و از سرداران

بنام جنگهای صلیبی است. فاتح مصر در ۱۱۶۹ می‌باشد. در سال ۱۱۷۴ بتدریج تمامی منطقه مسلمان نشین سوریه را گرفت و قلمرو وسیعی را ایجاد کرد. در سال ۱۱۸۷ اورشلیم را بدست آورد. صلاح الدین ایوبی در شرق و غرب شهرت یافت و یکی از بزرگترین قهرمانان بود. در فلسطین خیابانی بنام «شارع صلاح الدین» تسمیه شده است. وی نمونه‌ای از قناعت و فضیلت و در سادگی الگوی کامل یک انسان وارسته بود. به عهد و پیمان خود بسیار پای بند بود، همراهانش هیچگاه از او بی حرمتی ندیدند، در اجرای امور موفق و ماهر بود، اعتماد به نفس فوق العاده داشت، در جلب قلوب مردم مهارت فوق العاده داشت و در نتیجه مردم او را به چشم یک حاکم و پادشاه نمیدیدند بلکه به دیده یک پدر مهربان و دلسوز می‌نگریستند. حامی و پشتیبان متعهدین و دشمن سرسخت ظالمین و سفاکان بود. قلبی رئوف داشت و از دیدن فقر و مسکنت دیگران بسیار متأثر میشد و آنچه در قدرت داشت در حق آنان کوتاهی نمیکرد. خادم دین مبین اسلام بود و این خدمت را برای خود افتخار میدانست. در مقابل مردم هیچگاه از خود کبر و پادشاهی نشان نمیداد و همه کس راحت میتوانست به خدمتش برود بدون اینکه کسی مزاحمش گردد. شاکیان بدون ترس به بارگاهش میرفتند و بدون وحشت حرفشان را میزدند و اطمینان داشتند در صورتی که حق با آنها باشد حقشان را خواهند گرفت و بزرگ و کوچک در نظرش یکی بود.

وقتی صلاح الدین پسرش (ظاهر) را مأموریت میداد، این سفارشات را باو نمود:

«متقی باش که تقوی مبداء تمام خیرات است. به آنچه خداوند امر فرموده است امرت میکنم، زیرا سبب رسنگاری است. از خونریزی پرهیز زیرا خون فراموش نمیشود. رعیت را مراعات کن زیرا تو امین خدا و من، بر آنها هستی. امراء و بزرگان را در دولت مرتجان زیرا موفقیت ما بسته به همراهی آنان است. حسودی مکن زیرا اجل کس را رها نمیکند. در معاملات و رفتار با مردم بسیار دقت کن زیرا رضایت خلق رضایت خالق است و بدان که خداوند ارحم الراحمین است.»

عظمت سلطان صلاح الدین تنها در جنگها نبود بلکه آثار و ابنیه زیادی چون مساجد و تکایا و مدارس و بیمارستانها و پُل و کانالهای زراعی که نشانه عمران و آبادی شهرها است از او باقی مانده است . ۵۶۰

در جستجوی حضرت بهاء الله :

۱- از خاطرات حضرت ورقه مبارکه علیا

گرچه در این کتاب خاطرات دیگری در مورد جستجوی حضرت بهاء الله آمده است و درج خاطرات دیگر تکرار مطلب است ولی چون مطالب مشابه در خاطرات مختلف مؤید مطالب است و از طرفی برخی نکات جالب در خاطره ها دیده میشود که در همه خاطرات نیامده است لذا اینک بدرج این خاطره از حضرت ورقه مبارکه علیا مبادرت میگردد. (اختلافهای کوچکی در برخی از روایت ها بچشم میخورد)

« ماهها گذشت و پدرم (جمال مبارک) مراجعت نمودند و ابدأً از ایشان اطلاعی نداشتیم و درچه غم و اندوه عجیبی بودیم که به وصف نیاید ولی دائماً در تجسس پدر بسر بردیم و هر آن در انتظارش بودیم که شاید قاصدی در آید و از سوی او اطلاعی یابیم و یا نفسی به سوی او راه یابد .

در بغداد طبیب پیری بود که غالباً به عیادت بیماران در عائله ما میآمد، او را بر حالت ما ترحم و شفقتی بی اندازه دست داد و تصمیم گرفت و قول داد که در این مورد مساعدتی بنماید و خبری بدست آورد .
بعد از چند وقت خبر آورد که او اطلاع یافته که پدرم در محلی دور از بغداد در کوهها

سکنی گرفته است.^{۱۰} از آن پس هر کس از آن حدود می‌آمد از او سؤال میکرد تا شاید بر وجود چنین شخصی راه یابد. این تجسس‌ات طول کشید و نتیجه حاصل نشد، بالاخره مسافری به دکتر شرح و تفصیل گفته بود که طیب یقین حاصل کرد که پدر من بوده است. آن مسافر بیان کرده بود که شخصی باین نام و نشان در کوههای اطراف ساکن است و او در مسائل مذهبی و فلسفی و علمی بحدی دقیق و بصیر است که مردم دائماً در عقب او رفته و از او سئوالات مختلفه مینمایند و چون میخواهد تنها باشد لذا منزل خود را از غاری به غار دیگر تغییر میدهد...» ۷۲

حضرت ورقه مبارکه علیا در دنباله یادداشتهای خود اشاره مینمایند:

«وقتی این خبرها را شنیدیم کاملاً دریافتیم که آن درویش، محبوب و مقصود ما است ولی راه وصول به او مسدود بود و نمی توانستیم او را بیابیم لذا بر شدت رنج و اندوه ما افزوده شد در بغداد یکی از بابیان غیور ساکن بود. در قدیم از اتباع قره العین (طاهره) بشمار میرفت او بیان کرد که چون علاقه سنگینی در بغداد ندارد لذا حاضر است داوطلبانه در پی محبوب خود برود و حتی جان خود را حاضر است در این راه بگذارد. او قول داد که می‌رود و بدون او (حضرت بهاء الله) هرگز مراجعت نخواهد نمود، ولی این مرد بی اندازه فقیر و تنگدست بود که حتی پول نداشت که الاغی تهیه کند و این راه را طی نماید و چون پیر بود نمیتوانست پیاده راه پیمائی نماید در عائله ما هم پولی موجود نبود که باو بدهیم و از اشیاء قیمتی هم که بتوانیم بفروشیم چیزی باقی نمانده بود، فقط یک قالی داشتیم که در روی آن میخوابیدیم. قالی را فروختیم و الاغی برایش تهیه کردیم... این شخص شیخ سلطان کربلائی پدر زن آقا میرزا موسی کلیم برادر با وفای حضرت بهاء الله بود. در آن هنگام حضرت عبدالبهاء دوازده سال داشتند لذا به تقاضای حضرت عبدالبهاء غصن اعظم و آقامیرزا موسی کلیم، شیخ سلطان همراه یک بابی دیگر برای جستجوی جمال مبارک بغداد را بسمت سلیمانیه (کردستان) ترک کردند»^{۱۱}



میرزا موسی کلیم برادر با وفای حضرت بهاء الله

۲- خاطره ای از حضرت عبدالبهاء

در مجموعه خاطرات جناب بدیع بشروئی آمده است :

... عصر تشرّف نفوس به محضر انور (حضرت عبدالبهاء) متواصل بود و غروب احبّاراً احضار فرمودند و از جمله بیاناتی که فرمودند این بود: ۷۳

«جمال مبارک از بغداد تشریف برده بودند و هیچ خبری نبود • احبّائی نبود مگر در کاظمین، از اعراب حاجی عبدالمجید مرحوم هم در کاظمین بود و یک دو سه نفر دیگر لکن چنان خوف مستولی شده بود که وصف ندارد، هیچکس از احبّاء جرئت نمیکرد در توی سرداب ذکر این امر را بکند •

میرزا یحیی هم اکثراً در سوق الشیوخ و بصره و طرف نجف به کفش فروشی مشغول بود. جرئت نمیکرد با نفسی از احبّاء معاشرت کند و جرئت نمیکرد خبر از خودش بدهد، یک دفعه میدیدید از نجف آمده و در محله عربها در باب الحله خانه ای گرفته. این را هم آقا عمو (میرزا موسی کلیم) میدانست ماها نمیدانستیم، میرزا آقا جان هم میدانست. از بس که خوف داشت که مبادا کسی بفهمد یأس او را فرا گرفته بود •

از ایران هم هیچ خبری نبود حتی دو نفر جوان میلانی از آذربایجان آمدند به بغداد، از احبّاء بودند که بلکه خبری بگیرند، هر چه گشتند که یک نفر را پیدا کنند، پیدا نکردند تا آنکه در خانه ما را خبر گرفتند و آمدند، در خانه را زدند کسی در خانه نبود آقا عمو (میرزا موسی کلیم) هم بیرون بود من (حضرت عبدالبهاء) آمدم در را باز کردم در دالان نشستند یک فصل مشبعی (زیاد) گریستند و رفتند و دیگر بدتر از آن ایام ایامی نمیشود»

چگونه حضرت عبدالبهاء از محل اقامت جمال مبارک مطلع شدند

«ابداً از جمال مبارک خبری نداشتیم. حاجی فرج الله کحّال (چشم پزشکی) در بغداد بود، خودش میگفت سه هزار چشم کور کردم تا کحّال شدم. او غالباً به کارگزاری ایران در بغداد میرفت و برای ایرانیان اخبار میآورد. در آن ایام روزنامه طهران را که اول روزنامه ایران بود توسط چاپارچی ماهی یکبار به کارگزاری میآوردند و چون آقا عمو (آقا میرزا موسی کلیم) روزها به قهوه خانه صالح که در طرف بغداد کهنه بود میرفتند و می نشستند، مرا (حضرت عبدالبهاء) هم میبردند، ایرانیها هم میآمدند»

روزی حاجی فرج حکایت کرد که در روزنامه نوشته اند که آقا ابوالقاسم همدانی که به سلیمانیه میآمد سواران حاکم آنجا سرش را بریدند و اموالش را بردند و او وصیت کرده بود که اگر اموالش بدست آمد به درویش محمد در سلیمانیه تکیه مولانا خالد یا کوه سرگلو بدهند (شرح کامل جریان قتل و وصیت نامه او و شرح احوال او جداگانه در این کتاب آمده است) ما از شنیدن این خبر دانستیم که این درویش محمد باید جمال مبارک باشند»

من (حضرت عبدالبهاء) و میرزا آقا جان ختم «یا الله المستغاث» که دو هزار و یک بار است گرفتیم، من در اندرون و او در خانه خود»

بعد از حاجی فرج پرسیدیم که آیا در سلیمانیه ایرانی هست؟ او گفت که حاجی عباس نامی هست. به توسط حاجی فرج به آن حاجی عباس نامه نوشتیم. او جواب داد که «این درویش فاضل کامل که نوشتید در کوه سرگلو ساکن است و بواسطه اشرار، رفتن به آنجا ممکن نیست، هفته ای یکبار برای حمام به شهر میآیند». لذا شیخ سلطان و آقا محمد جواد خطّاب (هیزم شکن) برای جستجوی جمال مبارک عازم سلیمانیه شدند. ۷۴

۳- خاطرات شیخ سلطان مأمور یافتن جمال مبارک

شیخ سلطان پدر زن جناب میرزا موسی کلیم برادر وفادار جمال مبارک که برای یافتن حضرت بهاء الله از بغداد عازم سلیمانیه شده بود خاطرات خود را از این سفر برشته تحریر آورده است و در کتاب بهاء الله شمس حقیقت جناب حسن موقر بالیوزی در زیر نویس مطالبی که در باره سلیمانیه مرقوم داشته اند به وجود این خاطرات شیخ سلطان اشاره نموده اند. شیخ سلطان غالب خاطرات خود را برای جناب نبیل زرنندی ذکر کرده است که برخی از حکایات و خاطراتی را که بیان کرده است بدان اشاره مینماید:

« از ورود حضرت بهاء الله به گُردستان چیزی نگذشته بود که شیوخ عالیمقام آن شطر با آن وجود مقدس تماس حاصل نمودند و در اثر معرفت و شناسائی قلوب آنان منجذب هیكل نور گردید و عظمت و نورانیت مبارک در انظارشان مکشوف و هویدا شد»

شیوخ مذکور عبارت بودند از:

شیخ عثمان رئیس سلسله نقشبندیّه که پیروانش از شخصیت های مهمّه محسوب بودند، حتی سلطان عثمانی و اطرافیان در سلک فرقه مذکور (نقشبندی) درآمدند.

شیخ عبدالرحمن رئیس سلسله قادریّه این شیخ بیش از یکصد هزار مرید و تابع داشته که کل نسبت به وی در نهایت تمکین و اطاعت و خلوص عقیدت بودند. در جواب پرسش های وی از جمال مبارک است که رساله چهار وادی از قلم اعلی به اعزاز او نازل گردیده است.

(در باره چهار وادی شرح لازم در این کتاب خواهد آمد)

بخش پنجم

شرح احوال برخی از شیوخ که با جمال مبارک محشور بودند:

شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی ته ویله ای

عارف به حقّ پیر روشن ضمیر شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی فرزند خالد بیگ فرزند عبدالله بیگ فرزند محمد بیگ به سال ۱۱۹۵ ه.ق در آبادی «ته ویلی» از بخشهای حَلِیچِه تابع استان سلیمانیه عراق تولّد یافته است پدرش از محترمین و خوانین آن دیار و از سادات حُسنی بوده است. توفیق ازلی^۴ از ابتدای جوانی او را هدایت میکند تا قدم در دایره زُهد و پرهیزکاری گذارد و دنبال کسب علم و معرفت را بگیرد. پس از آنکه در زادگاه خود مقدّماتی را میآموزد برای ادامه تحصیل به خورمال و خرپانی و سلیمانیه میرود و با سعی و کوشش زیاد مطلوب خود را دنبال میکند. بعد از آن راهی بغداد میشود و در تکیه شیخ عبدالقادر گیلانی ضمن ادامه تحصیل اوقاتی را به عبادت و ذکر و تفکر سپری مینماید. هنگامی که مولانا خالد شهرزوری برای نخستین بار به بغداد میرود، شیخ عثمان در آنجا به خدمتش رسیده از وی پیروی میکند و با عشق و علاقه زیادی به سیر و سلوک میپردازد. پس از رسیدن به حدّ کمال و آشنائی با تمام رموز طریقه و سیر مقامات لازم، اجازه خلافت میگیرد شیخ عثمان تا وقتی که مولانا برای بار آخر کُردستان را به قصد اقامت در بغداد ترک میگوید ملازم او بوده. پس از مهاجرت مولانا به شام، شیخ عثمان به زادگاه خود برمیگردد و مأموریت ارشاد عام را در مناطق کُردنشین، به امر مُرشد، بر عهده میگیرد و از آن پس تا پایان حیات (سال ۱۲۸۳ ه.ق) آنی از تعلیم و تربیت سالکان طریقت باز نایستاده است.

بزرگان بیشماری در پرتو تعالیم او به بهره رسیده اند که تعداد ۲۰ نفر از آنانرا نام برده اند که از جمله قطب ارشاد شیخ محمد بهاء الدین فرزند ارشد و جانشین شیخ عثمان سراج الدین است.^۵

دیگر شیخ عبدالرحمن فرزند دوم شیخ و شیخ احمد فرزند سوم شیخ و شیخ عمر ضیاء الدین فرزند چهارم شیخ و ملا حامد بیسارانی مشهور به «کاتب الاسرار» منشی و ندیم مخصوص شیخ میباشد.

مکتوباتی در پند و اندرز و وصایا از شیخ عثمان سراج الدین باقی مانده است. بنا بر نوشته کتاب «بارقات السور» تألیف حاج شیخ محمد سمرانی که خود یکی از خلفای بزرگ شیخ عثمان سراج الدین است، این عارف بزرگوار کرامات و مکاشفات زیادی داشته که شمه ای از آنها را در کتاب خود نقل کرده است.

شیخ عثمان سراج الدین پس از هشتاد و هشت سال زندگی بسال ۱۲۸۳ ه. ق وفات یافته است. ۵۷

به استناد نوشته جناب فاضل مازندرانی در اسرار الاثار جمال مبارک در ایام اقامت در سلیمانیه در خانقاه شیخ عثمان سراج الدین وارد گشته اند.

شرح حال شیخ محمد بهاء الدین نقشبندی

قطب العارفین شیخ محمد بهاء الدین متخلص به «ابوالبهاء» فرزند شیخ عثمان سراج الدین نقشبندی است که در سال ۱۲۵۲ ه. ق در «ته و یله» کردستان عراق متولد شده است. شیخ بهاء الدین به سال ۱۲۸۳ ه. ق پس از وفات والد بزرگوارش، در سن ۳۱ سالگی بر حسب شایستگی و استحقاق ذاتی و به موجب وصیت پدرش، بر مسند ارشاد تکیه زد و مدت ۱۴ سال به ارشاد و رهبری مریدان و تعلیم طریقه نقشبندیّه پرداخت و در سنه ۱۲۹۱ ه. ق به مسافرت حجّ رفت و پس از انجام مناسک حجّ و زیارت بقاع متبرکه به «ته و یله» بازگشت و ارشاد خود را تا پایان حیات ادامه داد.

شیخ بهاء الدین، چنانکه نوشته اند تحت تعالیم پدرش، مدارج عالیّه طریقت را یکی پس از دیگری طی کرده و از مرحله فنا به سر منزل بقای اتم رسیده است. کرامات و خوارق عادات

زیادی داشته است که شیخ سمرانی در کتاب خود به نام «بارقات السرور» شمه‌ای از آنها را نقل کرده است. روی هم رفته ۴۶ سال زندگی کرده و در سال ۱۲۹۸ ه.ق در قریه گُلْبُ از قرای کُردستان عراق به جهان باقی شتافته است. شیخ بهاء الدین گذشته از مقام معنوی عرفانی، اهل فضل و ادب نیز بوده و گاهی شعر هم می گفته است ۵۸۰

شیخ محمد بهاء الدین دو ماه شبانه روز در سلیمانیه در خدمت جمال مبارک بوده و خدمت ایشانرا مینموده است و رابطه او با جمال مبارک طولانی بوده است. شیخ محمد در مراسم خاکسپاری آقا سید ابوالقاسم همدانی که به قتل رسیده بود، در سرحد ایران در حضور جمال مبارک بوده و با حضرتشان پس از انجام مراسم خاکسپاری با هم به سلیمانیه برگشتند ۵۹۰

شرح حال شیخ عبدالرحمن نقشبندی «ابوالوفا»

ابوالوفا، حاج شیخ عبدالرحمن فرزند دوم شیخ عثمان سراج الدین «ته وپله ای» نقشبندی متولد به سال ۱۲۵۳ ه.ق، عارفی شوریده حال و پارسائی با فضل و کمال بوده است که در نزد پدر بزرگوار تربیت یافت و با طریقه نقشبندی آشنا شد و مدت‌ها به سیر و سلوک مشغول بود. ابوالوفا، اواخر حیات خود را در بغداد، مجاور تکیه شیخ عبدالقادر گیلانی سپری کرده و همانجا به سال ۱۲۸۴ ه.ق وفات یافته و در حیاط جنوبی مزار شیخ عبدالقادر مدفون است. ابوالوفا طبع لطیفی داشت و گاهی احساسات عارفانه خود را به صورت غزل در قالب شعر ریخته و تخلص خود را «ابوالوفا» و گاهی «وفا» انتخاب کرده است. یکی از آثار شعری او را در اینجا درج مینمائیم: ۶۰

خود نهان و شور و غوغا در جهان افکنده ای آتش سوزان به جان انس و جان افکنده ای
نی بشر آگاه گشت از راز عشقت نی ملک گرچه نامی بر زبان این و آن افکنده ای

از گمرواکن کمر بند این گره را برگشا
 ابرو است آن بر رُخِ زیباتُ یا قوسِ قضا
 شد سراسر مشکلاتِ نقطه موهوم حَلُّ
 زان سر زلف و خم ابرو هزاران داستان
 زان قدِ چون سروِ ناز و زان رُخِ چون آفتاب
 عالمی را زان میان اندر گمان افکنده ای
 یا به قصد عاشقان زه در کمان افکنده ای
 تا میان ما حدیثی زان دهان افکنده ای
 در میان دوستان و دشمنان افکنده ای
 ای بساکس چون وفا را در فغان افکنده ای

شیخ اسمعیل رئیس سلسله خالدیه

که بدرجه ای در انظار اتباع و پیروان خود مورد احترام و تجلیل بود که مقام او را با مرتبت و مقام «خالد» مؤسس سلسله خالدیه معادل و همانند می‌شمردند». ۶۱

ملاحامد بیسارانی کاتب الاسرار

وی منشی شیخ عثمان نقشبندی است که شرح حال او جداگانه در این کتاب آمده است و دو مکتوب از مکاتیبی که جمال مبارک به عرفا مرقوم فرموده اند و در این کتاب درج شده است خطاب به ملاحامد است .

در فصل جداگانه شرح فرقه های مذکور در این کتاب خواهد آمد .

استفاده شیوخ و علمای کردستان از محضر جمال مبارک

«هیأتی از اجلّه مدرسین و زبده محققین به ریاست شیخ اسمعیل رئیس سلسله خالدیه به محضر مبارک حضرت بهاء الله شتافتند و از آن بحر بیکران استفاضه بی پایان نمودند» ۶۱

حلّ مشکلات کتاب فتوحات مکیّه اثر شیخ محیّ الدّین عربی از جانب حضرت بهاءالله

«هیأتی که از شیوخ بحضور مبارک مشرف شده و آن حضرت را برای حلّ مشکلات و معضلات علمیّه و فلسفیّه خویش حاضر و مستعد ملاحظه نمودند از محضر مبارک استدعا کردند در چند جلسه عبارات متشابهه و بیانات مشکله ای را که در کتاب «فتوحات مکیّه» اثر شیخ محیّ الدّین العربی عالم بزرگ و جلیل القدر موجود است برای آنان تشریح و تبیین فرمایند. حضرت بهاء الله در جواب فرمودند: «حقّ منیع شاهد و گواه است، کتابی را که ذکر مینمائید هرگز در عمر خود ملاحظه ننموده ام ولی بحول و قوّه الهی و استظهار به تأییدات سبحانی آنچه را خواستار شوید بطیب خاطر و اکمل وجه انجام خواهم داد»

کتابهای «فصوص الحکم» و «فتوحات مکیّه» شیخ محیّ الدّین عربی که از همه آثار او مفصل تر و در مدّتی بیش از سی سال در ۵۶۰ باب نگاشته است، دایره المعارفی است از حدیث و قرآن و تفسیر و حکمت و بسط عقاید تصوّف. مطالب آن مخلوط و نمونه کامل اندیشه جوان و معلومات ابن عربی و مخصوصاً از تصوّرات و پندارهای صوفیانه انباشته است که جداگانه به شرح احوال و آثار او در این کتاب خواهیم پرداخت «باری هیکل مبارک پس از دریافت درخواست آنان یکی از حاضرین را موظّف فرمودند که هر روز صفحه ای از کتاب مذکور را با صوت در محضر مبارک قرائت نماید. آنگاه معضلات آنان را یک بیک حلّ میفرمودند بنحوی که جمیع مجذوب و منجذب علم و احاطه جمال رحمن گردیدند. در این تفصیل وجود اقدس نه تنها به حلّ غوامض و تشریح دقائق مودوعه در کتاب پرداختند بلکه عقاید و نظرات مؤلف و مقصد و هدف غائی وی را در ذکر این معانی، بابدع بیان و افصح تبیان توضیح و تبیین فرمودند در بعضی موارد نسبت به صحّت پاره ای از مطالب و معتقدات شیخ محیّ الدّین اشکال نموده

و با ادله متقنه و شواهد کافیه حقایق مسائل را القاء و انظار مستمعین را به بیانات متقنه که مورد استقبال همه حاضرین بود متوجه فرمودند» ۶۲

فعلاً مدارکی بدست نیامده که حاضرین چه سئوالهائی نموده اند و آنچه را جمال مبارک بیان داشته اند آیا کسی از حاضرین به رشته تحریر درآورده است که معلوم شود معضلات آنان از برخی مندرجات «فتوحات مکیه» چه بوده است و اجوبه مبارکه چیست؟

حکایتی از ایام بغداد و سلیمانیه در صفحه ۱۷۵ کتاب بدایع الآثار آمده است بدینقرار که شیخ عبدالحسین نامی گفته بود که جمال مبارک کردها را باین وسیله جمع و جذب میکرد که اصطلاحات عرفا و صوفیه را بیان مینمودند. بیچاره شیخ مذکور رفت و کتاب فتوحات مکیه را پیدا کرد و عبارات آنرا حفظ نموده و در هر جا ذکر کرد، دید هیچکس گوش نمیدهد، خیلی تعجب کرد که چرا مردم گوش نمیدهند.

جمال مبارک فرمودند:

«به شیخ بگوئید ما «فتوحات مکیه» را نمیخوانیم بلکه آیات مدتیّه را القاء میکنیم، «فصوص» شیخ را نمیگوئیم بل از نصوص الهیه حرف میزنیم». ۶۳

شرح حال شیخ محی الدین عربی ۷۱

در آثار مبارکه بهائی در مواردی دیده میشود که از شیخ محی الدین عربی نام برده شده است و در این کتاب چون مکرر نام او و تألیفاتش آمده است لذا به معرفی و شرح احوال و شناخت آثار و اندیشه های صوفیانه وی و تألیفاتش چون کتاب «فتوحات مکیه» و کتاب «فصوص الحکم» می پردازیم که علما و شیوخ سلیمانیه در برخی مسائل آن اشکالاتی داشتند و از جمال مبارک می پرسیدند و جوابهای کافی دریافت می داشتند.

همچنین به ردّ برخی عقاید او در آثار بهائی اشاره مینمائیم *

نام وی ابوبکر بن محمد بن علی مشهور به محیّ الدّین است که در سال ۵۶۰ هجری در اندلس دنیا آمد و در سال ۶۳۸ در دمشق دیده از جهان فرو بست او را «شیخ اکبر» می نامند او از مشایخ متصوّفه در قرن هفتم هجری است و پیشوای تمام صوفیان بعد از خویش است. صدرالدّین قونوی از شاگردان و مریدان خاص و شارح عقائد اوست که از حوزه درس این مرید بزرگ، محیّ الدّین بر جهان تصوّف پرتوفشانی کرده است *

با وجود کثرت مخالفان او و تکفیر بسی از علمای سنّت و جماعت، دانشمندان بنامی چون امام فخر رازی، ابن سعد یافعی، شیخ سعدالدّین حموی، عبدالرزاق کاشانی، فخرالدّین عراقی و شعرانی از معتقدان وی هستند و در شرح و تفسیر عقاید او کتابها نوشته اند. محیّ الدّین را دانشمند، فقیه، مفسّر قرآن، آگاه بر معارف اسلامی، علاّمه زاهد، با تقوی و مقید به تمام ظواهر شریعت اسلامی میدانند. شمّ فلسفی و عشق بی حدّ او به تصوّف در حدّی است که ویرا از پیش کسوتان مکتب تصوّف و «اصل وحدت وجود» میخوانند.

تألیفات محیّ الدّین عربی و اعتقاد او به اصل وحدت وجود

محیّ الدّین را دانشمندی پر مایه و پرکار با اندیشه ای پوینده و ذهنی انباشته از معلومات و تصوّرات میشناسند. از اینرو تألیفات زیادی از وی بجای مانده است که محقّق بزرگ آلمانی (بروکلمان) آنها را از ۲۲۰ رساله و کتاب کمتر ندانسته است. مهمترین آنها «فصوص الحکم» و «فتوحات مکیّه» است که کتاب اخیر از همه آثار محیّ الدّین مفصل تر و در مدّتی بیش از سی سال آنرا در ۵۶۰ باب نگاشته است. بقول محقّق مصری و یکی از مریدان محیّ الدّین «دایرة المعارفی» است از حدیث و قرآن و تفسیر و حکمت و بسط

عقاید تصوّف. اما گویا کتاب از یک نظم و نسق فکری بهره مند نیست مطالب آن مخلوط و نمونه کامل اندیشه جوان و معلومات ابن عربی و مخصوصاً اُنباشته است از تصوّرات و پندارهای صوفیانه. محیّ الدّین میگوید مکرّر پیغمبر را در خواب دیده و او را به نوشتن مطالبی امر فرموده و یا در عالم رؤیا به وی وحی شده است که «فتوحات مکّیه» را آغاز کند. خود معتقد است که نوشته های وی نه اندیشه های شخصی است و نه تقلید از دیگران *

صریحاً مینویسد:

«بدان که آنچه در مجالس خود میگویم یا در کتابهای خویش مینویسم از حضرت قرآن و خزائن اوست. بمن کلید فهم معانی آن داده شده است. هر چه میگویم از الهام خداوندیست...». بدون اینکه دعوی نبوت کند، چون پیغمبران سخن میگوید و سخنان خویش را املائی عالم غیب میگوید به معراج میرود، با انبیای مشهور ملاقات میکند، از آنها مایه میگیرد و این مایه ها را در «فصوص الحکم» و «فتوحات مکّیه» بعرض مردم میرساند

محیّ الدّین در هیچیک از دو کتاب مهمّ خود مخصوصاً فتوحات مکّیه از یک نظم و نسق فکری پیروی نمیکند و یک منظومه فلسفی نمیسازد زیرا صوفی است نه حکیم، وجدان و عاطفه و جذبه و شوق، بیشتر بر او مستولی است تا روش استدلال عقلی و توالی قضایای منطقی. از اینرو از خوانندگان خود میخواهد او را در معراج روحی دنبال کنند *

در این دو کتاب محوری وجود دارد که اندیشه و معلومات «ابن عربی» برگرد آن میچرخد و آن **(اصل وحدت وجود)** است. وحدت وجود، محور است که فکر و معلومات ابن عربی در پیرامون آن است *

ردّ عقیده وحدت وجود در آثار حضرت ربّ اعلی و حضرت بهاءالله

به نحوی که صوفیان و طرفداران این عقیده در باره آفرینش و خداوند معتقدند در آثار حضرت باب و آثار امر بهائی مردود شناخته شده است که ما به جزئیات عقاید صوفیان و ابن عربی در این باره وارد نمیشویم که خود بحثی جداگانه است *

توضیحات :

نظریه بهائی، عقیده « وحدت وجود » را که محور افکار ابن عربی است ردّ مینماید:
۱- نظر حضرت ربّ اعلی در صحیفه عدلیّه که توضیح لازم در باره آن در این کتاب آمده است خلاصه آن اینست که میفرمایند: (لم یزل حقّ حقّ است و معروف شیئی نیست و لایزال خلق خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست).

حضرت باب برخی از عقاید شیخ محی الدّین عربی را که در کتاب «فصوص الحکم» او آمده است نیز ردّ میفرمایند. بیان مبارک به عربی است و جوهر مطلب آن به مضمون فارسی اینست که بحث در باب مقام رضا است و رضا بدین معناست که هر چه را نبی انجام میدهد باید پذیرفت ولی محی الدّین ابن عربی در «فصوص الحکم» و یا «فتوحات مکیّه» بیان میکند که می سزد تا حضرت محمد به جای «سبحان الله» «سبحانی» بگوید. از این بابت حضرت اعلی این گفته را مغایر با مذهب ائمه میدانند و آنرا کُفر صراح می شمارند *
در سایر توابع مبارک نیز میتوان ردّ عقیده «وحدت وجود و اعیان ثابته» را بنا بر اندیشه ظاهری ابن عربی یافت *

۲- حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه که در این کتاب در ردّ عقاید صوفیان در مورد «وحدت وجود» آمده است اشتباه طرفداران عقیده وحدت وجود را تشریح و بیان فرموده اند که بعداً ملاحظه خواهید فرمود *

۳- حضرت عبدالبهاء در کتاب مفاوضات، تجلی ظهوری مورد اعتقاد طرفداران وحدت وجود را ردّ فرموده اند و تجلی صدوری را که عقیده بهائی و انبیاء است تأیید داشته اند که توضیح لازم آن در این کتاب خواهد آمد.

القاب و مقامات و عناوینی که شیوخ برای جمال مبارک قائل شدند

«مردم آن نواحی کلاً خلوص و عقیدت مخصوص نسبت به هیکل اقدس حاصل نمودند و احترام زایدالوصفی مرعی میداشتند چنانکه پاره ای از آنان وجود مبارک را یکی از «رجال الغیب» میشمردند. برخی آن حضرت را «واجد کیمیا و واقف بر اسرار وجود و صاحب مقام مکاشفه و شهود» میدانستند و جمعی دیگر «قطب امکان» میخواندند و گروهی قدم فرانهاده معتقد بودند که مقام آن حضرت مقام «انبیاء الهی» و «سفراء رحمانی» است. کُرد و عرب و عجم و عارف و عامی، شریف و وضعی، شیخ و شاب از هر طبقه و مرتبه که به درک آشنائی مبارک مفتخر میشدند جملگی لسان به نعت و ثنا میگشودند و جمعی اظهار محبت و اخلاص و فیر مینمودند» ۶۷

اشارات خفیه در بیانات جمال مبارک نسبت به مقام حضرشان

«در بیانات و خطابات مبارک تلویحات و اشارات خفیه ای نسبت به مقام آن حضرت موجود که اگر آن اظهارات احیاناً از لسان فرد دیگری از هموطنان مبارک شنیده میشد بدون تردید گوینده در خطر شدید میافتاد و مورد قهر و غضب مردم آن سرزمین واقع میگردد. نظر به علو ظهورات و سمو آیات قدرتیّه مسطور در فوق است که جمال قدم جلّ ذکره و ثنائیه در لوح مریم این دوره هجرت را «حجّت اعظم» و «برهان اتم اقوم» از حقیقت اشراق خویش محسوب فرموده است» ۶

بیان حضرت عبدالبهاء در باره کیفیت هجرت جمال مبارک

حضرت عبدالبهاء نیز در بیان کیفیت این هجرت میفرماید «فاصله قلیل گردستان مجذوب جمال رحمن گردید... وجود انورش بمتابه آفتاب در رابعة النهار با شکوه و جلال درخشید و در همه جا مورد تکریم و تعظیم نفوس بود». ۶۹

حضرت بهاء الله در باره هجرت خود به گردستان با مریم سخن میگویند

در لوح مبارک مریم که بافتخار مریم از منسوبین جمال مبارک نازل گردیده و از الواح مهیمه و پرسوز و گدازی است که از دل حزین مظهر امر الهی حکایت مینماید، و جمال مبارک این لوح را به:

نالہ بدیعہ و گریہ ربیعہ (بہاری)

نام نهاده اند و از مظلومیت خویش و بلایائی که بر آنحضرت وارد آمده یاد فرموده اند، علت هجرت خود را به گردستان برای مریم شرح میدهند و نصایح مشفقانه در حق مریم روا میدارند که سر مشق روحانی او باشد •

لوح مریم که بدنبال آمده شایسته است که مورد مطالعه دقیق قرار گیرد تا بر احوال دردناک جمال مبارک و آنچه بر حضرتشان گذشته است مطلع گردند •

شرحی در باره مریم، یکی از بستگان جمال مبارک و الواحی که به اعزاز او نازل گشته

مریم دختر ملک نساء خانم، عمّه جمال مبارک است. پدر ایشان میرزا کریم از محال تا کر است جمال قدم پس از خروج از سجن سیاه چال طهران که شانه و پشت حضرتشان از اثر فشار زنجیرهای سنگین، سخت مجروح شده بود به خانه برادرشان میرزاقلی که شوهر مریم خانم بود تشریف بردند و در آنجا بستری شدند. این خانه را که متعلق به میرزا بزرگ نوری پدر حضرت بهاء الله بوده و از آثار برجسته هنر معماری بود اخیراً در ایران خراب کرده اند که در روزنامه ها اعتراض و سرو صدای آن درج شده است.

مریم بملّت یکماه پروانه وار حول وجود مبارک میگشت و از هیکل رنجور مبارک پرستاری میکرد.

مریم با حضرت بهاء الله چهار نسبت داشت:

- ۱- دختر عمّه جمال مبارک ملک نساء بودند.
- ۲- خانم (زوجه) برادر جمال مبارک میرزا رضاقلی معروف به حکیم بودند.
- ۳- خواهر حرم دوم جمال مبارک مهد علیا بودند.
- ۴- خواهر شوهر دختر عمو و خواهر زاده اُمّی آن حضرت یعنی خواهر میرزا محمد وزیر شوهر حوا خانم بودند.

از اینها گذشته مریم سر حلقه عشاق روحانی جمال کبریاء و فدائی دلخسته طلعت ابهی بود و غیر از الواح رقیقه کلمات عالیات، لوح مصیبت حروفات عالین باعزاز همین مریم خانم و حوا خانم در تسلیت صعود جناب میرزا محمد وزیر یاد شده، عزّ نزول یافته است.

الواح مریم را احباء غالباً حفظ نموده بودند و در شبهای صعود تلاوت میکردند. مریم پس از استقرار جمال مبارک در عگا قصد زیارت و تشرّف بحضور حضرت بهاء الله را نمود ولی شوهر و بستگانش مانع شدند و او اشعاری مبنی بر سوز و گداز خود از این حرمان سروده است .

مریم از سوز فراق و حزن هجران جمال مبارک مینالید و فریاد از دل پُر درد بر میآورد:
ای که شد آنطرف بحر محیط منزل مُلک دل را بنگر چون ز تو من خون دارم
آنچنانم ز غم هجر و فراق محزون که دل خود و ملائک همه محزون دارم
مریم اشعار عاشقانه نیز سروده است:

نوای عاشقان خوش با اثر بود	زنار عشق عالم پُر شرر بود
ندانم حال عاشق غیر عاشق	که حال عاشقان نوع دگر بود
عجب بزمی که شاهان زمانه	گدایان درش بی پا و سر بود
چه نیکو میسراید نائی عشق	بجان ما دمامد نیستی بود

الواح متعدّد بافتخار مریم از قلم جمال قدم نازل گشته و پس از صعود مریم زیارتنامه مخصوص از قلم مبارک باعزاز او نازل گردیده و او را به **ورقة الحمراء ملقّب** فرمودند .

زیر نویس: ورقة الحمراء لقب مریم (در رحیق مختوم جلد اول صص ۱۰۳ - ۱۰۴ آمده است) که در آثار جمال مبارک ذکر ارض حمراء زیارت شده است که مرجع عگا در فصل بهار دارای گلهای رنگارنگ بوده و شقایق بسیار در آنجا میروئیده و میتوان گفت از این جهت ارض حمراء (قرمز) نامیده شده است . حضرت عبدالهء در لوح میرزا فضل الله ابن بنان الملک شیرازی فرموده اند ارض حمراء و کثیب حمراء مقصد مقام قضا است. حمراء مقام قضا است. و حمراء مقام شهادت است بنا بر این قیاس ورقة الحمراء میتواند مقام شهادت و قضا باشد .



عكس آقا رضا قلی برادر ناتنی حضرت بهاء الله و شوهر مریم خانم



تصاویری از بیت خراب شده جناب میرزا بزرگ عباس نوری

شرح آن در مجلات شماره ۲۹۹ و شماره ۳۰۱ سال ۲۰۰۴ مجله پیام بهائی آمده است



تصویر پدر جمال مبارک جناب میرزا بزرگ نوری

لوح مبارک مریم

هوالمحزون فی حزنی

ای مریم مظلومیتم مظلومیّت اسم اولم را از لوح امکان محو نمودو ازسحاب قضا امطار بلا فی کلّ حین بر این جمال مبین باریده اخراج از وطنم را سببی جز حبّ محبوب نبوده و دوری از دیارم را علتی جز رضای مقصود نه. در موارد قضایای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلایای ربّانی چون جبل ثابت. در ظهورات فضلیّه ابر بارنده بودم و در اخذ اعدای سلطان احدیّه شعله فروزنده. شئونات قدرتم سبب حسد اعداء شد و بروزات حکمتم علّت غلّ اولی البغضاء. هیچ شامی در مقعد امن نیاسودم و هیچ صبحی راحت سر از فراش بر نداشتم قسم بجمال حق که حسین بر مظلومیتم گریست و خلیل از دردم خود را بنار افکند. اگر درست مشاهده نمائی عیون عظمت خلف سراق عصمت گریان است و انفس عزّت در مکمن رفعت نالان و یشهد بذلك لسان صدق منیع. ای مریم از ارض طا بعد از ابتلای لایحصى بعراق عرب بامر ظالم عجم وارد شدیم و از غلّ اعداء به غلّ احبّاء مبتلا گشتیم و بعد الله یعلم ماورد علیّ تا آنکه از بیت و آنچه در او بود و از جان و آنچه متعلّق باو گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر بصحراهای تسلیم نهادم بقسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کریم خون دل بیاریدند. با طیور صحرا مؤانس شدم و با وحوش عراء مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشته و دو سنه او اقل از ماسوی الله احتراز جستم و از غیر او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد. ای مریم اسرار الهی را اظهار نشاید و رموزات ربّانی را اجهار محبوب نه و مقصود از اسرار کنوز مستوره درنفسم مقصود است لا غیر تالله حمّلتُ ما لایحمله الابحار و الامواج و الاثمار و لا ما کان و لا مایکون. در این مدّت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفسار از این امر

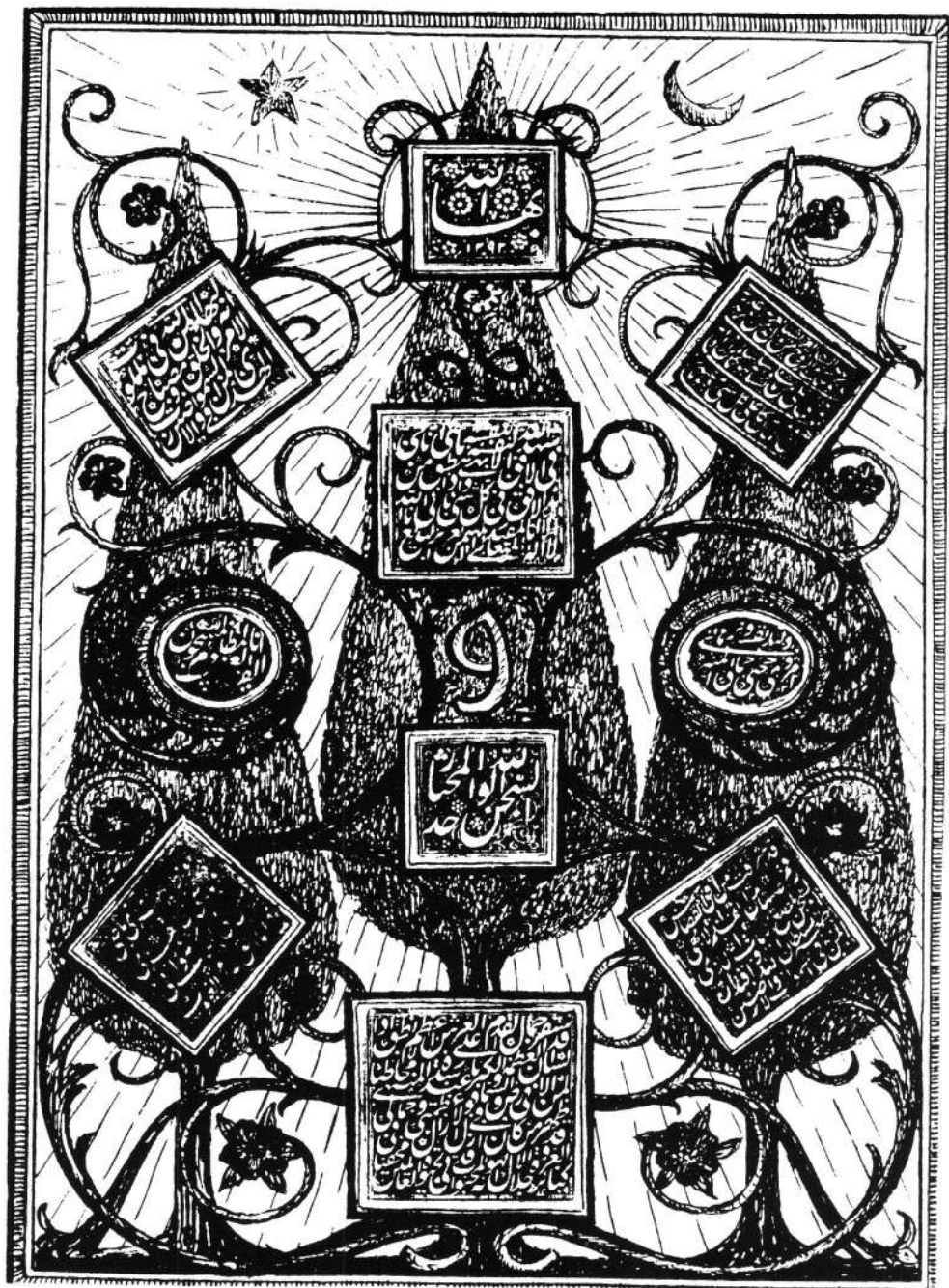
ننموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض
 فَوَاللّٰهِ نَفْسِيْ فِيْ سَفَرِيْ لِيَكُوْنَ خَيْرًا مِّنْ عِبَادَتِ النَّقْلِيْنَ. با اینکه آن هجرت 'حجّتی بود
 اعظم و برهانی بود اتم و اقوم. بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید. بی بصر
 از حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی. ظِلٌّ اَزْ مُّظَلِّ چَه
 ادراک نماید و مشتی گل از لطیفه دل چه فهم کند. تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد
 روحانی را بفکر غلام کنعانی انداخت با دسته مکاتیب از همه جا با همه کس در جستجو
 افتادند و در کَهْفِ جبلی نشان از این بی نشان یافتند و اَنَّهُ لِهَادِنِيْ كَلِمَتِيْ اِلَى صِرَاطٍ قَدَسٍ
 مُّسْتَقِيْمٍ. قسم بافتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین این مهجور مسکین
 مبهوت و متحیر شد بمسئله از ذکر آن این قلم عاجز و قاصر است شاید که قلم
 جدیدی از خلف عالم قدم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدق
 مبین و حقّ یقین اظهار دارد و یا یک لسانی بیان آید و لثالی رحمانی را از صدف صمت
 بیرون آرد و لیس علی الله بعزیز. باری ختم اسرار را ید مختار گشود و لیکن لایعقل
 الغافلون بَلِ الْمُنْقَطِعُونَ. تا آنکه تیر آفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد
 بیروح و پژمرده بلکه مفقود و مرده. حرفی از امرالله مذکور نبود و قلبی مشهود نه
 لهذا این بنده فانی در مراقبت امرالله و ارتفاع او بقسمی قیام نموده که گویا قیامت
 مجدداً قائم شد. چنانچه ارتفاع امر در هر شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود
 بارتفاعیکه جمیع ملوک بمدارا و سلوک عمل نمودند. ای مریم قیام این عبد در مقابل
 اعداء از جمیع فرق و قبائل سبب ازدیاد حسد اعداء شد بشأنیکه ذکر آن ممکن و متصوّر نه
 کذلک قُدر من لَدُنْ عَزِيْزٍ قَدِيْرٍ. ای مریم قلم قدم میفرماید که از اعظم امور تطهیر
 قلب است از کلّ ماسوی الله پس قلبت را از غیر دوست مقدّس کن تا قابل بساط انس
 شوی. ای مریم از تقلید تقلید بفضای خوش تجرید وارد شو، دل را از دنیا و آنچه در
 اوست بردار تا بسطان دین فائز شوی و از حرم رحمانی محروم نگردی و بقوّت انقطاع
 حجاب وهم را خرق کن و در مکمن قدس یقین در آی. ای مریم یک شجر را صد

هزار ورق و صد هزار ثمر مشهود و لکن جمیع این اوراق و اثمار بحرکتی از اریاح خریف و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره ربّانیه و غصن سیدره عزّ و حدائیّه منصرف منما ملاحظه در بحر نماکه در محلّ خود بسطان وقار و سکون ساکن و مستریحست و لکن از هبوب نسیم اراده محبوب بیزوال امثال و اشکال لایحصی بر وجه بحر ظاهر و جمیع این امواج مغایر و مخالف مشاهده میشود و حال جمیع ناس بامواج مشغول و از اقتدار بحرالبحار که از حرکت او آیات مختار ظاهر محبوب گشته اند. ای مریم بانفس رحمن مؤانس شو و از مجالست شیطان در حفظ عصمت مَنّان مفر گیر که شاید ید الطاف الهی تو را از مسالک نفسانی بفضای عزّ ابهائی کشاند. ای مریم از اضلال فائیه بشمس عزّ باقیه راجع شو. وجود جمیع اضلال بوجود شمس باقی و متحرک بقسمیکه اگر درآنی اخذ عنایت فرماید جمیع بخیمه عدم راجع شوند زهی حسرت و ندامت که نفسی بمظاهر فائیه مشغول شود و از مطلع قدس باقی ممنوع ماند ای مریم قدر این ایام را دانسته که عنقریب غلام روحانی را در سرادق امکانی نبینی و در جمیع اشیاء آثار حزن ملاحظه نمائی فَسَوْفَ تَضَعْنَ اَنَامِلَ الْحَسْرَةِ بَيْنَ اَنْبَابِكُنَّ وَ لَنْ تَجِدْنَ الْغَلَامَ وَ لَوْ تَجَسَّنَّ فِيْ اَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ كَذَلِكَ نَزَّلَ مِنْ مَّلَكُوتِ عَزِّ عَلِيَا. بلی زود است که انامل وجود را از حسرت غلام در دهان بینی و در تمام آسمانها و زمینها تَفَحَّصْ نمائی و بقلای غلام فائز نشوی، باری امر بمقامی منتهی شد که این عبد اراده خروج از بین یا جوج نموده منفرداً از کلّ جز نسوانی که لابد باید با عبد باشند حتّی خدمه حرم را هم همراه نمیبرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت مینماید در حالیکه مُعِينَم قَطْرَات دموع من است و مصاحبم زَقْرَات قلب و انیسم قلمم و مونسیم جمالم و جُنْدَم تو کَلِم و جَزِيْم اعتمادم کَذَلِك اَلْقِيْنَا عَلِيْكَ مِنْ اَسْرَارِ الْاَمْرِ لِتَكُوْنِي مِنَ الْعَارِفِيْنَ. ای مریم جمیع میاه عالم و انهار جاریه آن از چشم غلام است که بهیئت غمام ظاهر شده و بر مظلومیّت خود گریسته. باری این جان و سر را فی ازل الازال در راه دوست دادیم و هر چه واقع شود بآن راضی و شاکرم. وقتی این سر بر سر سنان بود و وقتی در هوایم مُعَلَّقْ آویختند و کَذَلِك فَعَلُوْا بِنَا الْمَشْرُكُوْنَ. باری

ای مریم این لوح را بناله بدیعه و گریه ربیعه نام نهادیم و نزد تو ارسال داشتیم تا براحت
نوحه نمائی و در حزن با جمال قدم شریک باشی و دیگر آنکه جناب بابا * چون در
سنه اولیّه در حضور بودند بر بعضی از امور مطلعند انشاء الله روح القدس صدق و یقین بر
لسان او نطق مینماید و بر شحی از قصّه غلام عالم میشوید * انتهى

زیر نویس: *

در معرفی جناب بابا که در آخر لوح مریم آمده و اشاره شده که جناب بابا در سنین اولیّه با
ما بودند، مقصود عمّ بزرگوار جمال قدم جلّ جلاله جناب آقا میرزا زین العابدین میباشند
که شرح احوال ایشان را مرحوم سمندر در تاریخ خود نگاشته اند بدینقرار:
عارج معارج معانی و دارای صفات و اخلاق روحانی، فُدوه اصحاب یقین جناب آقا میرزا
زین العابدین، عمّ اکرم جمال قدم جلّ اسمه الاعظم بوده که پس از آنکه یحیای ازل را از
مازندران به بغداد رسانیده بودند از راه قزوین بطهران و مازندران میرفتند، باقتضای مصلحت
و حکمت، حضرت والا چندی ایشانرا ببهانه تعلیم این بنده در خانه نگاهداشتند و دوستان و
اولیاء آن زمان بانهایت حکمت خدمتشان میرسیدند. بعد از چندی بسمت مازندران
تشریف بردند، تقریباً بعد از دو سال در لاهیجان خدمتشان رسید این عبد در حجره تجارت
بود و با کمال حکمت تقریباً چهل روز که خدمتشان مشرف بودیم غالباً این بنده از حالات
ازل و تفصیلات آن سفر میرسیدم و مترصد شنیدن فضیلت و کرامتی و مزیت و شرافتی از
او بودم. از ایشان جز سکوت و تمکین و صُمت و تسلیم چیزی مشاهده نمیکردم و از
این مطلب بسیار در عجب بودم تا زمان اعلان امر الله، در لوح مریم این مضمون زیارت شد
که در ذکر وقایع دارالسلام میفرمایند: «جناب بابا در سنین اولیّه با ما بودند» آنوقت دانستیم
که علت سکوت، عدم فضیلت و مزیت یحیی ازل بود *



مهرهای حضرت بهاء الله

بخش ششم

حضرت بهاء الله موعود عرفای صوفیه و دراویش

ظهور حضرت بهاء الله تنها اختصاص به مسلمین بعنوان رجعت حسینی یا روح الله و موعود کتاب بیان به عنوان مَنْ يُظْهَرُه اللهُ ندارد بلکه حضرتشان بموجب آثار مهمینه مبارکه موعود جمیع ملل و نحل و منجی اهل عالم هستند که دراویش و شیوخ صوفیه را که نقشی در عرفان و روحانیت داشتند نیز شامل است. جمال مبارک پس از آنکه در بغداد از بایبه مأیوس شدند اراده مبارک بر این تعلق گرفت که بسوی دراویش و عرفا و مشایخ صوفیه که در صفحات گردستان مراکز آنان بود توجه نمایند و حضرتشان در این باره چنین میفرمایند:

«وقتی از اهل بیان، حقیقتی بیرون نیامد به درویشان متوجه» «از بایبین یأس حاصل شد
شاید از دراویش محبت حاصل شود». ۱۱۰

در این بیان مبارک دو کلمه جلب توجه میکند یکی بکار بردن کلمه «شاید» است که احتمال تردیدی را میرساند زیرا این طایفه چنان به خود و عقاید خود مشغول بوده اند که شناخت مظهر ظهور آسان نمی نمود دیگر کلمه «محبت» است که نظر مبارک جلب محبت دراویش و صوفیه نسبت به مقام و موقف حضرتشان بوده و بطوریکه خواهیم دید در این راه توفیق حاصل نمودند. راه ورود به مجامع علوم و عرفان دراویش و صوفیه که عنوان تَلَمُّذ و طلبه را نداشته باشد و مقامی والاتر را ارائه دهد، قبول و داشتن عنوان درویشی است که ورود به صف آنان را آسان نماید و بهترین حکمت و تدبیری بود که حضرتشان به لباس درویشی ملبس شوند و نام درویش محمد سیاح ایرانی را بر خود گذاردند تا از طرفی برطبق اراده مبارک بتوانند عزلت اختیار نمایند و بنام اصلی خود «بهاء الله» شناخته نشوند و از طرف دیگر امکان راه یافتن به صف دراویش و صوفیه میسر

شود تا از این طریق بتوانند با درویش مأنوس گردند و مرادده نمایند و در فرصت مناسب عظمت مقام و موقف خویشرا که دارنده آن روح قدسی الهی بودند که در انبیای اوالعزم تجلی مینماید بآنان بشناسانند و از تراوشات روح اعظم الهی که بر قلب منیر حضرتشان متجلی بود حقایق روحانیه نوینی از معارف و حکمت الهیه بر آنان ارزانی دارند و آنانرا برای شناسائی مظهر امر الهی در هنگام اظهار امر علنی آماده فرمایند.

گر چه پس از اعلان علنی امر مبارک در بغداد اسنادی در دست نداریم که بدانیم شیوخ و عرفای صوفیه چه عکس العملی از خود نشان داده اند، ولی با این تدبیر و حکمت بود که جمال مبارک، در ایام اقامت در سلیمانیه موفق شدند که اوقاتشان را با صوفیان و درویش از شیوخ و عرفا و بزرگان بگذرانند و علاقه آنان را نسبت به حضرتشان جلب و جذب فرمایند.

این موفقیت موجب گردید که ارتباط و مکاتبه حضرتشان با شیوخ و عرفا حتی پس از بازگشت از سلیمانیه، در بغداد محفوظ ماند و ادامه یابد و منجر به نزول رساله هفت وادی و رساله چهار وادی و آثار دیگری گردد که با احتمال زیاد در خاندان زعما و شیوخ و عرفای معاهد علمیه سلیمانیه و کرکوک ممکن است آن آثار یافت شود.

در ایام اقامت در گُردستان وضع ظاهری جمال مبارک در نهایت سادگی و همانند سایر درویش بود. حضرتشان در بیانی چنین میفرمایند:

«همیشه این عبد خود را در جامه های خشن از وِبَرِ اِبِل (پشم شتر) مستور نموده و می نمودم که به اسمی معروف نباشم و به رسمی معروف نگردم با آنکه همیشه بحور قدم به فضل الله در قلب جاری بود» (۱۲۱) عظمت جمال مبارک در نزد آنان بدرجه ای بود که همواره شائق بودند که از آن بحر ذخار بهره و نصیب موفور ببرند.

آنچه را که شایسته است در مقصد اصلی از خلوت گزینی جمال مبارک و انزوای از خلق در بیغوله های کوههای کردستان در نظر آریم راز و نیاز حضرتشان با محبوب الهی و آماده ساختن خویش برای انجام رسالت حضرتشان در میقات معین نیز بوده است که مانند انبیای سلف خلوت برای راز و نیاز و انزوای از خلق را لازم دیدند .

کیفیت نزول قصیده عزّ ورقائیه

درخواست عرفا و مشایخ از جمال مبارک دائر به نزول قصیده ای بر سبک و رویه تائیه کبرای ابن فارض

نبوغ و احاطه علمیّه و درجات علم و حکمت حضرت بهاء الله چنان تأثیر شدیدی در قلوب و ارواح عرفا و مشایخ کردستان گذارده بود که آنان را بر آن داشت که از حضور مبارک «امری را که در نظرشان اقوی دلیل بر سیه معارف روحائیه آن منع فضل و کرم شمرده میشد خواستار شوند این بود که بساحت انور معروض داشتند که تا کنون هیچیک از اصحاب طریقت و ارباب علم و حکمت نتوانسته اند بر سبک و رویه قصیده ابن فارض یعنی تائیه کبری، منظومه ای انشاء نمایند. اینک رجای ما آنست که آن وجود مبارک عنایت فرموده، باین امر اقدام و قصیده ای بهمان سجع و ردیف تنظیم فرمایند .

این استدعا مورد قبول مبارک واقع شد و جمال اقدس ابهی قریب دو هزار بیت بنحوی که درخواست نموده بودند برشته نظم درآوردند و از بین اشعار مذکور صد و بیست و هفت بیت را اختیار و به حفظ آن اجازت فرمودند و بقیّه را وری ادراک نفوس و ماعدای احتیاج زمان تشخیص دادند. اشعار مذکور حکایت از مراتب عرفائیه و شئون حکمتیه آن مظهر احدیه مینمود بدرجه ای در قلوب و ارواح مؤثر و نافذ واقع گردید که همه یکدل و یک زبان اعتراف نمودند که فرد فرد آن اشعار متضمن قوت و اتقان و لطافت و

جذابیتی است که نظیر آن در هیچیک از دو قصیده ابن فارض شاعر معروف مشاهده
نمیشود» * ۶۵

توضیح: *جناب ادیب طاهرزاده در کتاب نفحات ظهور حضرت بهاء الله (صفحه ۷۲) آورده اند که حضرت بهاء الله در حالیکه در میان آن جمع جالس بودند قریب دو هزار بیت بنحوی که خواسته اند برشته نظم در آوردند. نفوس حاضره در محضر مبارک با مشاهده این جریان و قدرت آن حضرت در اجرای این امر دچار بهت و غرق شگفتی شدند *

حیرت و شگفتی دیگر مشایخ و عرفا از نزول سریع این قصیده مبارکه «قصیده عز و رقائقه» این بود که ملاحظه کردند، ابن فارض قصیده تائیه کبری را که فقط ۷۶۱ بیت است و قصیده تائیه صغری که فقط ۱۰۳ بیت است، حاصل یک عمر سیاحت روحانی وی در طی سی سال از سیر و سلوک عمر او تهیه و تنظیم شده است و حتی بعضی از محققین در برخی از آن اشعار که از او باشد تردید کرده اند در حالیکه قصیده عز و رقائقه را جمال مبارک در کوتاه مدت حدود دو هزار بیت با آن قوت و قدرت کلام نازل فرموده اند که در مقام مقایسه بمراتب عالتر و محکم تر و متین تر از اشعار ابن فارض تشخیص داده بودند و برای عرفا و مشایخ قابل تصور نبود و در نتیجه آنان را سخت به شگفتی و حیرت انداخته بود *

البته جمال مبارک عدم استعداد نفوس حتی عرفا و مشایخ را در آن ایام احساس نموده بودند و شاید بیش از حد لزوم در باره ظهور و مقام حضرتشان که در مخفی داشتن آن در آن ایام سعی داشتند ابیاتی انشاء فرموده بودند و در نتیجه بهتر آن دیدند فقط اجازه فرمایند ۱۲۷ بیت آنرا که مشخص فرموده بودند باز نویسی و تکثیر نمایند. آیا بقیه این

اشعار روزی در جائی در سلیمانیه بدست خواهد آمد یا آنکه مانند بسیاری از آثار مبارکه نازله که باراده مبارک بدفعات در رودخانه دجله ریخته شده بود بقیه این اشعار نیز بنحوی از میان برده شده است فعلاً چیزی نمیدانیم!

باری وقتی مشایخ و عرفای مجامع و معاهد دینیه شهر کرکوک و سلیمانیه قصیده عزّ ورقائیه را ملاحظه نمودند بر عظمت مقام شامخ و علّو درجات علمی و عرفانی جمال مبارک و احاطه کامل آن حضرت به علوم و معارف الهی واقف شدند و چنان قلوب آنان جلب و جذب گردید که باب مکاتبه و ارتباط را با ایشان گشودند و ملاقات حضوری با حضرتشان را بر قرار داشتند.

حضرت ولیّ امرالله « این جریان را از بین وقایع دو ساله غیبت جمال مبارک از بغداد را از همه شاخص تر و ممتازتر » عنوان فرمودند زیرا « نظر عدّه کثیری از علما و طلاب و شیوخ و اقطاب و زهاد و اوتاد (عناوین مقامات عالیّه صوفیان) را به خود جلب نمود » و بدین ترتیب هیکل مبارک توانستند « طیّ رسائل و خطابات متنوعه کثیره، مناظرو میرایای جدیده از حقایق روحانیه در مقابل انظار مستعدّین منبسط و ابواب نوینی از معارف الهیه و علم و حکمت ربانیه بر روی آنان مفتوح فرمایند » (۶۶)

بلا تردید در نوشتجات و یادداشتهای خصوصی عرفا و مشایخ مطالبی در باره جمال مبارک و استفاده از محضرشان را آورده اند و این نوشتجات و یادداشتهای را باید در آرشیو خاندان و ورآث این عرفا جستجو کرد که در حال حاضر دسترسی بآنها مقدور نیست.

باری، عرفا و شیوخ سلیمانیه چنان به جمال مبارک دل بسته بودند که جدائی حضرتشان برای آنان غیر ممکن و غیر تصوّر میآمد و وقتی هیکل اطهر جمال قدم اراده فرمودند که به

بغداد مراجعت فرمایند همه با چشمان اشکبار اصرار و الحاح نمودند که هیکل مبارک در میان آنان تشریف داشته باشند جمال مبارک آنانرا تسلّی دادند و اشاره فرمودند که هر کس از ایشان مایل به ملاقات حضرتشان در بغداد باشد بحضور مبارک در بغداد مشرف شود و از بحر بیکران دانش حضرتشان کسب فیض نماید *

مشایخ و عرفا و بزرگان گرد که در بغداد بحضور مبارک مشرف شدند چنان در سخنان خود از عظمت شأن و مقام و علو درجات معارف علمی و عرفانی ایشان سایرین را مطلع ساختند که بیش از پیش سبب اشتها جمال قدم در بغداد شد *

تخلّص « درویش »

در قصائد و سروده های جمال مبارک در سلیمانیه

جمال مبارک در صفحات گردستان بنام « درویش محمّد ایرانی » شهرت داشتند و در اشعار و سروده های حضرتشان در آن ایام تخلّص ایشان « درویش » است و در نیم بیت آخر هر قطعه از اشعارشان به تخلّص خود « درویش » اشاره فرموده اند. چون :

میدوَد «درویش» در صحرای عشق

«درویش» میازار زین گفته بسیار

بس کن «درویش» زین بیش مزن نیش

«درویش» همی خواهد جان را به رهت بازد

بس کن «درویشا» زین بیش مگو

«درویش» مَدَر زین بیش این پرده اسرار

ذکر این نکته قابل توجه است که گر چه جمال مبارک در اشعار و قصائد و سروده های خویش در سلیمانیّه تخلّص « درویش » را انتخاب کرده اند و بدان نیز معروف بودند ولی اگر با نظر دقیق و تیز بین به متون این آثار و سروده ها بنگریم ملاحظه مینمائیم که گوینده آنها کسی هستند که از مدح و ثنای «حوری بقا و روح اعظم الهی» که در قلب منیرشان متجلّی است سخن میگویند و به ستایش اسماء و صفات الهیه که در وجود حضرتشان مستتر بود میپردازند و زمانی به جمال خویش عشق میورزند و از یوم ظهور خود که بزرگترین ایّام است یاد میفرمایند و به تسبیح و تهلیل و بشارت به ظهور مبارک خویش به عنوان ظهور کَلّی الهی با ذکر اوصاف و القاب بدیع میپردازند و وصف جمال و جلال و عظمت معنوی مظهر امر را به شیوه تمثیل و استعاره ذکر میفرمایند و خود را منجی عالم میخوانند و عموم اهل عالم را به ایمان آوردن بحضرتشان که مظهر امر الهی هستند دعوت میفرمایند ۰ ۱۲۰

توضیح:

در باره درویش در دائره المعارف مصاحب چنین آمده است:

«فقیر صوفی غالباً از تعلّقات دنیوی به اندک مایه قناعت می کند یا لا محاله از قید تعلّقات کناره می جوید... اخوان طریقت و سالکان طریق و تمام سلاسل صوفیّ نیز عموماً بنام درویش خوانده می شوند... بهر حال استعمال این لفظ در حقّ صوْقیه مخصوصاً از جهت اهمّیتی است که این فرقه برای فقر قائل بوده اند»

روش و نظر جمال مبارک نسبت به دراویش

جمال مبارک در مقام مظهر ظهور با طایفه دراویش به کمال رأفت و عطف رفتار مینمودند. در لوح گل مولی که به افتخار درویش صدق علی عزّ نزول یافته ذکری از دراویش میفرمایند که آنان در کمال شوق و ذوق بیاد مولای خویش سیر و سیاحت میکنند

و در تمام عمر به ذکر محبوب خود مشغول هستند و لکن به لقای مولی در این ایام فائز نشدند این لوح مبارک گل مولی در ایام مسجونى جمال مبارک در قشله عسکریه نازل شده که بین سالهای ۱۲۸۵-۱۲۸۷ مطابق ۱۸۶۸-۱۸۷۰ میلادی است . بعضی از ادراک ایام الله از عرفان و لقای محبوب محبوب ماندند *

وصف رخساره خورشید ز خفّاش مپرس
که در این آینه صاحب نظران حیرانند حافظ

جمال مبارک در مورد درویش اشاره میفرماید که درویش از عرفا که هزار سال قصدلقای الهی را داشتند آنطور که شایسته حق بود عمل نکردند «معدلک بعضی از نفوس به کلمات واهیه از فاضلات کلمات درویش پوسیده های قبل بوده تکلم مینمایند و به آن افتخار میکنند قسم به آفتاب افق توحید که امثال آن نفوس ابدأً توحید را درک ننموده اند.»

۱۱۵

و نیز میفرماید: «بسیار از مشتغلین اکسیر و جفر از غایت اوهام، تفکر و عقلشان زائل شده و آثار جنون از ایشان ظاهر و اگر ملاحظه در عرفان عرفان نمایند لعمری کل در تیه اوهام هائمند و در بحر ظنون مستغرق...» ۱۱۶

جمال مبارک در بغداد روزی به تکیه قادریّه تشریف بردند و از مراسم درویش صوqیه قادریّه مشاهدات خود را برای درویش صدق علی در کتاب اقتدارات شرح میدهند و اعمال برخی از درویش را ناپسند میدانند و ردّ اعمال آنان را بیان میدارند:

«...بعضی از ناس که ادعای شوق و جذب و شغف و انجذاب و امثال آن نموده و مینمایند، کاش به دارالسلام (بغداد) میرفتند، در تکیه قادریّه، ملاحظه مینمودند و متنبّه میشدند. ای علی، جمعی در آن محلّ موجود و مجتمع و نفسی الحق که مشاهده شده نفسی از آن

نفوس زیاده از اربع (۴) ساعت متصلاً خود را به حجر و مدّار و جدار میزد که بیم هلاک بود، بعد منصعماً بر ارض میافتاد و مقدار دو ساعت ابداً شعور نداشت و این امور را از کرامات میشمردند. انّ الله بری منهم و نحن براء ان ربك لهو العليم الخیر...»
یعنی بمضمون (خداوند از آنان بیزار است و ما هم بیزار هستیم و خداوند بر آن آگاه است.)

«همچنین جمعی هستند بر فاعی معروفند آن نفوس بقول خود در آتش میروند و در احیان جذبیه، سیف بر یکدیگر میزنند بشأنیکه ناظر چنین گمان میکند که اعضای خود را قطع نموده اند. «کلّ ذلك حیل و مکر و خدع من عند انفسهم الا انهم من الاخسرین». مضمون فارسی آن اینست (تماماً حيله و مکر و خدعه از جانب آنها است و آنان از زیانکارترین کسانیاند.)
«جمع این امور مشاهده شده و اکثری از ناس دیده اند. بسیار محبوب است که یکی از آن نفوس موهومه بآن ارض توجّه نماید و تکایای مذکور و ما یحدث فیها (آنچه در آنها اتفاق میافتد) مشاهده کند که شاید بخطرات نفسانیه و توهمات انفس خادعه از شطر احدیه و مالک بریّه ممنوع نشود»

«ای علی، جمعی در جزائر هند بوده و هستند که خود را از اکل و شرب منع نموده اند و با وحوش انس گرفته اند و لیلی و ایام ریاضیات شاقّه مشغولند و باذکار ناطق مع ذلک احدی از آن نفوس عندالله مذکور نه با اینکه از اقطاب و اوتاد و امراء ارض می شمردند،
الیوم رداء افعال و اکلیل اعمال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده...» ۱۱۷

بیان حضرت عبد البهاء در باره دراویش

«مقصود از دراویش نفوسی عالم گرد و شب و روز در طیش و بر (سبک سری و عیب گرفتن) نیستند بلکه مراد نفوسی هستند که از ماسوی الله فارغ و به شریعة الله متمسک و در دین الله

ثابت و بر میثاق الله راسخ و بر عبودیت قائم و در عبادت قدمی راسخ، نه به مصطلح اهل ایران، سرگشته و پریشان و حمل بر دیگران و سر حلقه بی ادبان. « ۱۱۸

اظهار عنایت جمال مبارک به درویش صدق علی مخاطب لوح گل مولی و تخصیص شبی بنام لیلۃ القدس جهت جشن و سرور دراویش

باری، برخی از این دراویش «به لقاء مولی در ایام او فائز نگشتند و ایام روح را ادراک نمودند و بعضی به غفلت انفس خود بعد از ادراک ایام الله از عرفان و لقای محبوب محجوب ماندند و تو ای گل مولی (درویش صدق علی) به رضوان قدس الهی فائز شدی و رائحه گلهای حکمت صمدانی را استشمام نمودی هجرت به وصل تبدیل شد و فراقیت به لقاء پیوست و بُعدت به قرب و حزنت به سرور راجع و جمیع آن هیاکل به تو منتهی شد و بتو جمیع بین یدی الله محشور و راجع شدند، اینست فضل واسعہ پروردگار تو که همه آسمانها و زمین و فوق از اعراش و اکراس و حاملین آنرا احاطه فرمود و جمیع آنچه از طایفه موسومه (دراویش) باین اسم که از اوّل لا اوّل بوده اند و الی آخر لا آخر بوجود بیایند جمیع را به اسم تو در این ورقه مطهره مبارکه جزا عنایت فرمودیم و این لیل مبارک را «لیلۃ القدس» * نامیدیم و مقدر شده که جمیع دراویش این لیل مبارک و صباح آنرا به کمال سرور و بهجت عیش نمایند و به ذکر محبوب خود مشغول شوند و بر جمیع احبّای الهی لازم که در این عید شریف اعانت نمایند، این طایفه را علی قدر وسعهم و طاقتهم، و به این فضل اعظم خود را مستعد نمایند که در یوم ظهور نیر اقوم و افخم جلت کبریائه به شطرا الله توجّه نمایند و بهیچ جهتی جز جهت او توجّه نمایند. از اهل بیان که این عبد مایوس شده چه که رائحه خوشی از این فتنه استشمام نمیشود، الا من وفقه الله (مگر کسانی را که خداوند موفق نمود) شاید این حزب (بایه) از احزاب خارج شده و به یمین عرش اقدس که مقام جلوس آن سلطان وجود است

(جمال مبارک) بشتابند و بشاطی الله که مقام حضور بین یدی آن اصل شجره مبارکه
لاشرقیه است وارد شوند. روحاً ثم نوراً ثم طوبی ثم ابھی للمقبلین» مضمون به فارسی (برای
اقبال کنندگان سرور و روشنائی و سعادت و خوشی و درخشش نصیب باد)

زیر نویس: *

«لیلة القدس» شبی است که در قشله لوحی صادر و همچنین لوحی که به جهت
درویش صدق علی نازل شده است و جمیع احباء را به اتحاد و اتفاق دلالت فرمودند. ۱۲۳
جمال مبارک «لیلة القدس» را نام شبی، تعیین فرمودند که بعدها بنام درویش جشن گرفته
شود و مراد اعزاز درویش علی است که مخاطب لوح معروف «گل مولی» نیز هست ۱۲۴

شرحی باختصار از برخی درویشانی که به امر مبارک ایمان آورده اند

بسیاری از دراویش در ابتدای امر به شرف ایمان فائز شدند و در راه امر مبارک جانفشانی و خدمت کردند و برخی از آنان به مقام شهادت رسیدند. این مبحث، امر حضرت باب را هم شامل است و به دوره گردستان، حیات حضرت بهاء الله محدود نمیشود تاریخ ایمان دراویش نیز مشخص نگردیده است. ذیلاً به برخی از این دراویش اشاره می شود:

شیخ سعید هندی

شیخ سعید هندی یکی از حروف حی بود که به شکل و هیئت و لباس صوفیان زندگی میکرد و ساکن عراق و از شاگردان سید کاظم رشتی بود که به جستجوی موعود به شیراز آمد و بدیدار حضرت ربّ اعلی فائز و به ایمان به حضرتش نائل آمد - (۱۲۵) و در سال اول ظهور به دستور حضرت رب اعلی عازم کشور هندوستان گردید و پس از تحمّل زحمات بسیار سیدی را در آن سامان مستعد اقبال و قبول امر مبارک یافت. شاگردش «بصیر هندی» بود که معروف به سید اعمی (کور) است که از خاندان معتبر هندو صاحب مریدان بسیار بودند و جمعی از اولیاء طریقت نیز از این دودمان برخاستند.

بصیر هندی

در ۷ سالگی به بیماری آبله چشمان خود را از دست داد ولی به صفای باطن و استعداد فطری، علوم عصر و معارف و فنون مختلف را تحصیل کرد. بعد از ۲۱ سالگی به سیر و سیاحت پرداخت و از طریق ایران رهسپار مکه معظمه شد و در بازگشت از عراق جناب

سید کاظم رشتی را ملاقات کرد و در مراجعت به هند از شیخ سعید هندی خبر ظهور حضرت باب را شنید و بی درنگ به ایران بازگشت. حضرت باب در سفر مکه بودند لذا فوراً بطرف مکه حرکت کرد و در مسجد الحرام به فیض حضور حضرت باب و ایمان به حضرتش نائل آمد و به شیراز برگشت و به سیر و سفر در شهرها پرداخت و به تبلیغ و نشر امر جدید و هدایت مردم پرداخت. در هنگامه مازندران برای کمک به اصحاب قلعه به صفحات نور شتافت و چون قلعه در محاصره سربازان بود موفق به ورود به قلعه نشد و چندی با درویش مصطفی قلندر که از مؤمنین بود در نواحی گیلان به سیر و سفر پرداخت و از اهالی صدمات بسیار دیدند و هر دو را از انزلی تبعید و اخراج کردند و به قزوین آمدند. (شرح حال درویش مصطفی قلندر در دسترس نگارنده قرار نداشت)

در قزوین مریدان بسیار پیرامون بصیر هندی مجتمع گشتند. سپس به طهران رفت و چندی با شیخ عظیم مصاحبت نمود ایامی در مازندران به فیض محضر جمال اقدس ابهی نائل آمد و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود. پس از واقعه شهادت عظمی (حضرت باب) در حالش مجذوبیت غریب و جذابیت عجیب هویدا گشت و از زبانش کلمات بدیع و آیات منیع تراوش مینمود و در بسیاری از قسمتهای ایران به تبلیغ امر قیام کرد و در اطراف کاشان و قم و عراق (اراک) و لرستان و مازندران جمعی را به صراط مستقیم الهی هدایت نمود و در مجالس محاجه با ملاءها امر مبارک را با استدلال به آیات قرآنی و احادیث کتب معتبره اثبات میکرد *

ملاً ابوالحسن گلپایگانی، ملای ساکن قهرود و پسرانش را به امر مبارک هدایت کرد * به غیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد که واقعه های عجیب از او حکایت میکردند *

در قمصر کاشان، آقا سید عبدالرحیم که از اجله افراد بود بوسیله او به امر مبارک اقبال نمود و از مشاهیر بابیه محسوب شد. حاجی سید ابراهیم، یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعیّه و مقتدای اهل قریه را به امر مبارک مؤمن ساخت.

باری «سید نصیر» بعد از واقعه شهادت عظمی به دستور ایلدرم میرزا عمّ ناصرالدین شاه، درخیمان در لرستان زبان او را از قفا بیرون کشیدند و به شهادتش رساندند و جسدش را در حفره ای با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اواخر سال ۱۲۶۷ اتفاق افتاد. ۱۲۶

صائِن هندی

دراویشی چند بطور پنهانی به امر مبارک مؤمن بودند که اطلاعی از آنان جز در اشاراتی که برخی از مؤمنین نموده اند یافت نمیشود مانند داستان درویشی که بنام «صائِن هندی» است و حاج سید جواد کربلائی در باره او اشاره ای نموده است که وی در حالت خلسه با نوشتن اعداد بشارت به ظهور امر جدید میداد. ۱۲۷

درویش قربان علی

این درویش به امر مبارک مؤمن بود. وی اهل استرآباد (گرگان) و از مشایخ سلسله نعمت اللّهی بود و مریدان بسیاری در مازندران و خراسان و کرمانشاه و همدان و مندلیج و طهران داشت. «قربانعلی» جز و شهدای سبّعه (هفتگانه) طهران است که جام شهادت را نوشید نیل زرنندی در باره او چنین مینویسد:

میرزا قربانعلی در میان پیروان طریقه «نعمت اللّهی» شهرتی بسزا داشت. شخصی بود پرهیزکار و شریف و اصیل. عدّه زیادی از اعیان مازندران و خراسان مرید او بودند و هر

چه میگفت پیروی میکردند. همه مردم او را دوست میداشتند. درویش قربانعلی وقتی از زیارت کربلا بر میگشت جناب ملاً حسین بشروئی را ملاقات کرد و بواسط او به امر مبارک مؤمن شد... با جناب وحید نیز آشنائی کامل یافت و دوستی شدید پیدا کرد. هنگامیکه سواران، حضرت ربّ اعلی را به قریه کلین رساندند، در آنجا به زیارت مبارک نائل آمد. در طهران میگفت چقدر متأسف است که جام شهادت کبری که ملاحسین بشروئی و یارانش در قلعه طبرسی نوشیدند نصیب وی نشد.

او بی پروا به تبلیغ امر مبارک مشغول بود که در طهران دستگیر شد. او را بحضور صدر اعظم امیر نظام بردند، هیاهوئی در طهران بلند شده بود که سابقه نداشت. جمعیت بسیاری برای مشاهده وقایع جاریّه، در مقرّ حکومت جمع شده بودند.

امیر نظام به میرزا قربانعلی گفت که رؤسا و اعیان شهر از دیشب پیش من آمدند و وسیله شدند که تو را خلاص کنم من میبیم مقام و رتبه ای که تو داری کمتر از رتبه و مقام سید باب نمیشد. اگر خودت ادعای رتبه و مقامی میکردی خیلی بهتر بود از اینکه پیروی شخصی را اختیار کرده ای که دانش و علمش از تو کمتر است میرزا قربانعلی گفت همین علمی را که تحصیل کرده ام مرا وادار کرده که اوامر شخص بزرگواری را که مقتدا و مولای من است اطاعت کنم... این شخص بزرگواری که من جان خودم را در راه امر او فدا و نثار میکنم از روز اوّل اسم مرا در ضمن شهدای راه خویش «قربان علی» نامیده و اسم خود آن بزرگوار «علی» میباشد. امروز روزیست که من باید «قربان» او «علی» بشوم و ایمان خودم را بآن بزرگوار با خونم اقرار کنم...

امیر نظام (امیر کبیر) فریاد کشید بیاید او را ببرید و از من دورش کنید زیرا اگر لحظه ای دیگر اینجا باشد سحرش بمن اثر میکند. «قربانعلی» گفت «سحر» هیچوقت به تو اثر

نمیکند، سحر، به قلوب طاهر و دل‌های صاف و پاک اثر میکند. تو و امثال تو هرگز نمیتوانید بفهمید که «اکسیر الهی» چه اثر دارد و قوه این سحر تا چه اندازه است. قوه این اکسیر الهی باندازه ایست که به فاصله کمتر از یک چشم بر هم زدن، دل‌های مردمان را تقلیب میکند. خلاصه به دستور امیر نظام شهید شد و به لقای محبوب خود فائز گردید و با سرور و فرح فریاد زد

اقتلونی اقتلونی یا ثقاء ان فی قتلی حیات فی حیات

مضمون فارسی (مرا بکشید مرا بکشید ای اشخاص بزرگ، زیرا در کشته شدن من زندگی اندر زندگی است)

قبل از شهادت به جمعیتی که در اطرافش گردآمده بودند حقیقت امر مبارک را اعلان کرد. مشاهده شهادت مردانه او مردم را چنان در تحت تأثیر قرار داد که صدای گریه و ناله از همه آنها بلند شد *

شهدای سبعة طهران یکی بعد از دیگری اجساد کشته شدگان را در آغوش میگرفتند و بعد خود شهید میشدند * این هفت جواهر وجود و مقدس از نقبای بایه بودند که بطرز حیرت انگیزی جام شهادت را نوشیدند * (۱۹ یا ۲۰ فوریه ۱۸۵۰)

این نفوس نفیسه عبارت بودند از: جناب خال اعظم آقا سید علی، جناب میرزا قربانعلی، جناب سید اسمعیل قمی، جناب سید حسین ترشیزی، جناب سید مرتضی زنجانی، جناب حاجی محمد تقی و جناب میرزا محمد حسین مراغه ای *

اجساد شهداء، سه روزی در قتلگاه مورد اهانت اهالی قرار گرفت و سپس در چاله ای

مدفون شدند. ۱۲۹



نقّاشی شبیه میرزا قربان علی درویش

درویش قهرالله

دیگر از دراویشی که به امر مبارک ایمان آورده بود «درویش قهرالله» است که از شهزادگان هند بود و آثار اصالت و بزرگی از ناصیه اش نمایان بود، قدم در سیر و سلوک گذاشت و با کمال زهد و قناعت و عبادت و ریاضت گذران میکرد. سخن اندک میگفت و غالباً در حالت تفکر و تذکر همینکه لب به تکلم میگشود، اسرار معارف الهیه از لسانش جریان مییافت در اثنای سیر و سفر خود به ایران آمد حضرت باب در سجن چهریق زندانی بودند^{۱۰} او راهی چهریق شد و پس از تشرّف به محضر مبارک به شرف ایمان نائل آمد^{۱۰}.

نبیل زرنندی مینویسد که «درویش قهرالله» در مراجعت در «اسکی شهر» ساکن شد و اکثری از اهالی به جداییّت او مجذوب امر مبارک گردیدند و برخی از مؤمنین نیز به امتحان افتادند و او را شخص مستقلّی تصوّر کردند ولی خود او اقرار داشت که از نوآبان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک را در رؤیا دیده بود منجذب گشته و در رؤیا به او فرموده بودند که پیاده به آذربایجان به چهریق آید و لذا بانجا آمده و به مقصود خود رسیده است^{۱۰}.

از این حالات در صفحات «خوی» غوغای عظیم بر پا شد و رؤسای اکراد، اکثری فرمانبردار او شدند و این خبر به تبریز و طهران رسید. علاج را در آن دیدند که حضرت باب را به تبریز آوردند. هنوز خبری از واقعه شهادت مبارک نبود که حضرتش به جناب عظیم (شیخ علی محولاتی) ملقّب به عظیم امر فرمودند که «قهرالله» را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد به آنجا برگردد و منادی حقّ باشد. ۱۳

حاجی معین السلطنه مینویسد که درویش قهرالله در جنب غرفه ای که حضرت ربّ اعلی در چهریق محبوس بودند ساکت و آرام اقامت نمود تا موقعی که حضرت اعلی را به تبریز

برای اجرای شهادت بردند. درویش قهرالله نیز پیاده همراه شد و در روز شهادت حاضر و ناظر بود. در هنگام بازجوئی، به مراعات حکمت، دم از درویشی و عشق به حق زد و آزاد شد و پس از واقعه شهادت کبری از تبریز بیرون آمد و در بین راه عزیمت به طهران بعضی از دشمنان او را به قتل رسانیدند. ۱۳۱

درویش مصطفی بیک گردی

از جمله دراویشی که به جمال مبارک در مازندران مؤمن گردید و قبل از اظهار امر علنی مبارک مقام مظهریت حضرتش را بشناخت «مصطفی بیک گردی» است که در سلیمانیه یکی دو بار به زیارت جمال مبارک نائل آمد و اشعاری در وصف جمال مبارک به فارسی و کردی و عربی سروده است. شرح حال او و هفت ترجیع بند از اشعار معروفش جداگانه در این کتاب آمده است. ۱۳۲

درویش عبدالحمید

او از جمله دراویشی است که به امر مبارک ایمان آورد و با جناب فاضل شیرازی ملاقات داشته که در شرح حال خود ذکر او را نموده اند.

درویش حاجی محمد سیستانی

از جمله دراویشی که به امر مبارک مؤمن بود درویش حاجی محمد سیستانی است که حضرت عبدالبهاء در «تذکره الوفا» از او بدین نحو یاد فرموده اند:

این درویش از طایفه بلوچ بود و در ریعان جوانی در سرش افتاد که به سلک عرفا در آید. درویشی فانی شد و از وطن خویش بیرون آمد و به روش درویشان در جستجوی مرشد

کامل و پیرمغان پرداخت. از عرفا و حکما و شیوخ و اشراقیون مأیوس شد. به مجرد شنیدن ندا از ملکوت اعلی فریاد بلی برآورد و به سجن اعظم وارد شد و به شرف لقفا فائز گردید و به سیر و سفر پرداخت تا نفوس را به ظهور مبارک بشارت دهد و آگاه سازد. ۱۳۴

درویش صدق علی

نفس نفیس دیگری از دراویش که به جمال مبارک مؤمن گردید و شیفته و شیدائی حضرت بهاء الله بود «درویش صدق علی» است که لوح «گل مولی» از جمال مبارک بافتخار او نازل گردیده است. وی از اهالی قزوین بود و وقتی ندای امر به گوشش رسید راهی بغداد شد و در جرگه اصحاب درآمد و در تمام دوره سرگونی همه جا به همراه جمال مبین بود وی در سال ۱۲۹۹ هجری برابر ۱۸۸۰-۸۱ میلادی درگذشت و در عکا به خاک سپرده شد.

حضرت عبدالبهاء شرحی در باره درویش صدق علی میفرمایند که خلاصه آن اینست:

این درویش از بیگانه و خویش آزاد بود و در سلک عرفا درآمد. طبع شعری داشت در نهایت سلاست و قصائدی در محامد مظلوم آفاق جمال مبارک میسرود. قصیده ای در حبس قشله سروده است که شاه بیت آن قصیده اینست:

« هر تار ز گیسویت صد دل به کمند آرد

دل بر سر دل ریزد چون زلف بر افشانی»

این درویش در بغداد بود که جمال مبارک را زیارت کرد و مفتون حضرتش گردید و در عزیمت جمال مبارک از دارالسلام (بغداد) در رکاب مبارک پیاده راه پیمود و شبها به

تیمار اسب‌ها میپرداخت. در بین راه قصائدی میسرود و در نهایت شوق غزل خوانی میکرد و سبب سرور احباب بود تا به سجن عکا در آمد.

در قشله بود که شی از قلم اعلی به نام او تخصیص یافت که هر سال درویشان در آن شب انجمنی بیاریند و گلزار و گلشنی مهیا کنند و به ذکر حق مشغول گردند. بعد حقیقت درویشان از فم جمال مبارک بیان گردید که ضمن گفتار حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا بدان اشاره شد و در «لوح گل مولی» که در صفحات قبل بدان اشاره شده است جمال مبارک شرحی در باره درویش بیان میدارند که به لقای مولی در ایام او فائز نگشتند و از عرفان او محجوب ماندند ولی درویش صدق علی فائز شد و خادم آستان گردید و لوح مذکور بافتخار اوست. ۱۳۵

درویش طیفور

درویش طیفور از دیگر دراویشی است که به امر مبارک مؤمن بود. از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء لوحی به افتخار درویش طیفور عز صدور یافته است که می فرماید:

هو الله

جناب درویش علیه بهاء الله

ای سرگشته صحرای الهی آنچه مرقوم نمودی مسموع گردید و هر چه منظور نمودی ملحوظ افتاد، بوی خوش از ازهار ریاض قلوب در انتشار است و نفعه دلکش از حدائق ملکوت ابهی در هبوب و اشتهار. حضرت موسی چون سه مرتبه بینه را لِحکمة فراموش نمود اگر شخص معهود محترم یکمرتبه خواب فراموش نماید عیب ندارد چه که عهد الست عام و مشتهر بود ولی کل فراموش نمودند الا معدودی قلیل چون کبریت احمر در صحرای گوران سوار سمند دوان برنگ آسمان حجّت و برهانست ذکر ان نفعت الذکری

عنقریب هر خوابی بیدار گردد و هر مدهوشی هوشیار امور فراموش شده بیاد آید و دل‌های
افسرده و پژمرده شاد گردد. ع ۱۳۶

جناب اشراق خاوری مرقوم فرموده اند که مقصود از جناب درویش، درویش طیفور است
که مدتی در بلاد سیر و سیاحت میکرده و به تبلیغ مشغول بوده. زمانی در قریه صحنه که
بین همدان و کرمانشاه واقع و مردم آن اغلب علی‌اللهی هستند ورود کرد و با سید فرج
گورانی رئیس علی‌اللهی‌های دشت گوران ملاقات نمود و به تبلیغ او پرداخت. سید فرج
گورانی که در لوح مبارک دیگر از او به شخص محترم یاد فرموده اند به کمک درویش
طیفور و عریضی که درویش در باره خواسته‌های او به حضرت عبدالبهاء مینگارد بالاخره
به امر مبارک مؤمن میشود. ۱۳۷

قسمتی از صورت لوح مبارک که به اعزاز سید فرج گورانی عزّ صدور یافته است اینست:

«هو الله»

شخص محترم ملاحظه نمایند

الله ابهی

عاشقان خلعت هستی از پا برافکنند و قبای سرخی از خون شهادت در بر کنند. عارفان
ردای اوهام براندازند و تشریف شریف حقیقت دوش گیرند خلعت تقدیس بر قامت
برازنده تر است و تشریف توحید بر هیكلت موزونتر چه که این خلعت از حریر فلک اثر
است و زردوز کارخانه بی نظیر تارش عرفانست پودش ایقان صانعش پیر دانا خیاطش رهبر
توانا کارخانه اش ملکوت ابهی هرگز ندرد و رفو نطلبد کهنه نگرده ... الخ. ۱۳۸

در سه لوح از حضرت عبدالبهاء نام سه نفر از دراویش که الواحی به اعزاز ایشان صادر
گردیده ملاحظه میشود که عبارتند از:

آقا محمد ملقب به درویش یزدی - درویش میرزا محمد ملقب به عبدالبهاء -
آقا درویش کله دره ۰ به الواح صادره در شأنشان در زیر اشاره می شود:

آقا محمد ملقب به درویش یزدی

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا محمد ملقب به درویش در یزد چنین میفرمایند: ۱۳۹

هو الله

ای منجذب الهی وقت آن است که این بیت را مانند مرغ سحر بفنون الحان بخوانی

درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی
وقت آنست کنی زنده از این ناله زار *

پس شعله روشنی برافروز و از حرارت لمعه طور حکایت کن تا در وادی ایمن طالبان را
بنار هدایت کبری دلالت فرمائی و سبب سرور و جبور آن انجمن گردی و عليك التحية
و الثناء ع

درویش میرزا محمد ملقب به عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب میرزا محمد که ملقب به عبدالبهاء بوده چنین میفرمایند:

هو الابهی

درویش جهان سوخت از این نغمه جانسوز الهی
وقت آنست کنی زنده از این ناله زار

ای مشتعل بنار موقده الهیه شجره طوبی و سدره منتهی در وادی ایمن بقعه مبارکه غرس
شد و در ذروه طور سیناء قد بر افراخت و در وادی طوی شکوفه بشکفت و بنفحات قدس
آفاق را معطر نمود و نار موقده ربانیه در این شجره لاشرقیه و لاغربیه برافروخت و ندای

الهی بلند شد و جمال رحمانی رخ بگشود صد هزار کلیم فریاد ارنی بر آورد و صد هزار
 طور حقائق از این تجلیات ربانیه مُندک گشت و صد هزار کینونات مُجرده مست و مدهوش
 و منصعق در این دشت و صحرا یافتاد و از هر سمت آواز و **أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا**
 بلند شد و از ملکوت ابهی فیوضات جلیله متتابع بر حقائق لطیفه نازل گشت و نغمات و
 ترنمات محامد و نعوت الهیه از طیور حدائق قدس بلند شد و ماهنوز مخمود و افسرده در
 زاویه خمول خزیده و بالایش شئون این دار جنون چسبیده نه ناله ای نه آوازی نه نغمه ای
 نه سازی نه افغان جانگدازی نه شوری نه شعفی و نه اشتعالی و نه آه جانسوزی طیور قدس
 اگر در این موسم بهاری قرن اعظم الهی بابدع نغمات رحمانی بر شاخسار توحید نسریند
 چگونه بیاسایند و منتظر چه موسمی چه فصلی هستند پس از بهار خزان است و بعد از
 اردیبهشت فصل دی پُر خمار آیا منتظر چه باشیم و چه ایامی آرزو نمائیم که بال و پری
 زنیم و پروازی کنیم و جولانی نمائیم و ساز و آوازی آغاز کنیم از جور زاغانِ گلخنِ جفا
 مترسیم و از چنگال تیز جفدان بی حیا نهراسیم چه که اگر سینه درند مرهم فوز بملکوت
 ابهی موجود و اگر خونخوار ستمگرند فوز و فلاح جبروت اعلی مشهود و اگر لانه و کاشانه
 ضبط و خراب نمایند الحمد لله آشیانه در سدره منتهی محقق و مثبت پس از چه ترسیم
 واز چه اذیتی بهراسیم

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها

ور تیر بلا آید اینک هدفش جانها

والبهاء علی اهل البهاء عبدالبهاء ع

آقا درویش کله دره

حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا درویش کله دره چنین میفرمایند:

هوالابهی

آقا درویش جمال ذوالجلال روحی و کینونتی لاجبائه الفدا در نهایت غزل مشهور میفرمایند:

درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی
وقت آنست کنی زنده از این ناله زار *

پس از فوت فرزند و موت دل‌بند محزون و دردمند مشو آن دو مرغ آشیان بقا باوج عالم
اعلی پرواز نمودند و بتسییح و تقدیس در گلشن ملکوت ابهی دمساز گشتند و بمحامد و
نعوت الهی پرداختند این مقام مقام رضای بقضا است و ستایش و نیایش محبوب یکتا که
آنان را در ظل نیر اشراق بچنین موهبت عظمی در جوار رحمت کبری فائز فرمود والده
شان ورقه موقنه را تسلّی بدهید که غم مخور آن دو امانت در دست مقدر حقیقی در
ملکوت ابهی محفوظ و مصون ع ع

* بیت مذکور در آثار فوق (درویش جهان سوخت ...) در مقطع قصیده جمال قدم

موسوم به قصیده «ساقی از غیب بقاء» آمده که در این کتاب درج شده است .

درویش خندان

از جمله دراویشی که به امر مبارک مؤمن گردید درویش خندان بود که در لباس و قیافه
درویشی قبل از ایمان، در کوچه و بازار، مرتب مولا مولا مولا میگفت تا اینکه شخصی از
احباء او را راهنمایی کرد که اگر طالب مولا هستی به حیفا برو، مولای عالمیان در ارض
مقصود زندگی میکند.

این درویش خود را به حیفارسانید و به لقای حضرت عبدالبهاء نائل گردید و به امر مبارک مؤمن شد. حضرت عبدالبهاء او را مورد تفقد و عنایت قرار دادند و مقداری اشرفی به او مرحمت فرمودند.

اشرفی های مرحمتی مبارک را احباً به عنوان تبرک به قیمت بالائی از او خریداری کردند. درویش خندان تصمیم گرفت آن وجوه را سرمایه کاری کند و از قلندری دست بردارد. لذا روزی به بیابانی دور از شهر، آبخاری را در محلّ زیبایی دید، آنرا از صاحبش خریداری کرد و آسیابی براه انداخت و زمین ها را به زارعین فروخت که گندم کاری کنند و گندمهای آنها را آرد میکرد و میگفت از برکت اشرفی های حضرت عبدالبهاء هم ایمان محکمی به جمال قدم پیدا کردم و هم قلندری را کنار گذاشتم.

دو شهاب سوخت از این نغمه جانوراطمی
وقت آن است کنی زنده از این نغمه

خوشنویسی هنرمند یحیی جعفری

درویش حاجی آقا

جناب طرازالله، فرزند مرحوم سمندر قزوینی حکایت کرده اند که در ایام سابق در قزوین درویشی متقی و روحانی و مؤمن بامر مبارک سکونت داشت. این شخص از هر جهت طرف توجه یار و اغیار و تا آن درجه جلیل القدر بود که نفوس مهمّه از قبیل رؤساء و بزرگان به وی ارادت داشتند و باصطلاح سرسپرده او بودند. مشارالیه در بین مردم بحاجی درویش و در نزد احباب به درویش حاجی آقا معروف بود. از جمله نفوسیکه بینهایت نسبت به آن درویش اظهار ارادت میکرد شهزاده محمد حسین میرزا که به شاهزاده ذخیره مشهور بود زیرا ذخائر دولتی از قبیل لباس و خوراک و سلاح افراد سربازهای دولتی بعهدہ او بود، نامبرده برای عرض ارادت بخدمت حاجی درویش میرفت و با اقداماتی که درویش بعمل آورد و شاهزاده را با مبلغین امر ملاقات داد شاهزاده مجذوب امر مبارک گردید و کارش به مقامی رسید که بی پروا به تبلیغ نفوس مهمّه پرداخت و پرده دری آغاز کرد. ۲۳۹

درویش غلامحسین

از جمله دراویشی که به جمال مبارک مؤمن بود و در لوحی مورد خطاب حضرتشان قرار گرفته درویش غلامحسین است که به او چنین می فرمایند:

جناب درویش غلامحسین علیه بهاءالله

بنام محبوب عالمیان

اول امر عرفان حق جلّ جلاله بود و آخر آن استقامت بر امرش، نیکو است حال نفسی که سبب و علت احتجاج ناس را ادراک نمود بیقین مبین بر امر الهی قیام کرد. هر نفسی به

بصیرت توجه نمود و به افق اعلی اقبال کرد او از حوادث ارض و ضوضاء عباد ممنوع نخواهد شد کذلک یشهد القلم الاعلی اذا ارتفع صریره بین الارض و السماء و عن ورائه لسان الله رب العالمین . ظهور هر چه اعظم است بلایا و محن و امتحان و افتتان هم اعظم خواهد بود باید در جمیع احوال بحبل محکم تمسک نمود تا از شبهات غافلین و اشارات مؤمنین و ضوضاء ناعقین محفوظ ماند کذلک يعلمکم من اقبل الیک من شطر سجن الاعظم خالصاً لوجه الله الملك العزيز الحمید . (حدیقه عرفان آثار قلم اعلی)

میرزا عبدالله غوغا درویش

وی شاعر مقیم کرمانشاه بود که ادعای من یظهره اللهی کرد . نامش در کتاب رحیق مختوم آمده است . (۱۴۲) اودر دستگاه شاهزاده های قاجار ندیم و مؤانس آنها بود . از زبان ملاحسین نام حضرت باب را شنید و بابتی شد و بعد مدعی مقام من یظهره اللهی گردید .

سایر دراویش

تعداد دیگری از دراویش که به امر مبارک مؤمن شده اند و به خدماتی نائل آمده اند نامشان در تاریخ های امری آمده است مانند:

قلندر همدانی - حاجی نیاز کرمانی

درویش مونس قزوینی

درویش توانگر - درویش روشن

درویش کرملی - درویش مسعود قزوینی

آقا سید مهدی درویش ۱۴۱

شرح احوال آنان در دسترس نگارنده قرار نداشت که توضیحی در باره آنان اشاره نماید. با احتمال قوی در گوشه و کنار ایران، باید در ایش دیگری بوده باشند که به امر مبارک مؤمن بوده اند ولی نامشان در تواریخ امر نیامده است، شاید در تاریخهای خصوصی و نوشتجات و خاطرات برخی نفوس یادی از آنان شده باشد.

البته چون این کتاب بیشتر در رابطه به گردستان و بغداد است تحقیق بیشتری در باره در ایش دیگری که بعداً به امر مبارک ایمان آورده اند ضرورتی ایجاب ننمود.

این زمان فاران عشق آمدید یار ما چون پرده ارنج بردید
 بوی جان میاید این دم بر شام می ندانم که کج آید نام
 این قدر دانم که از زلفین یار میوزد بونی که جان کرد شمار
 برفه دزم آتشی اند جهان تا بسوزم پرده های قدسیان
 حور معنی را بر آرم از حجاب نور عیبی را کنم کشف نقاب
 رفزی از اسرار عشق سردی باز گویم چون بجان باز آیدی
 ای فوج اسد ز قربانگاه عشق بر گرد و جان بدو در راه عشق
 ماشوی واقف تو بر اسرار عشق تا چشمی راج ازل زانها عشق

مشنوی مبارک

کلمه رسیده
 شکر و تحسین
 محراب
 جوهر
 محراب
 که حب
 در
 در
 چنان
 که
 این

بخش هفتم

تأثیر دوری جمال مبارک در حضرت عبدالبهاء

مهاجرت جمال مبارک به گُردستان و دوری هیکل اطهر برای حضرت عبدالبهاء بسیار طاقت فرسا بود.

در بدایع الآثار چنین آمده است

که حضرت عبدالبهاء «وقتی حین مشی و گردش در ذکر و یاد جمال مبارک ناطق بودند و به عبارتی حزن انگیز ذکر ایام سلیمانیّه و وحدت و مظلومیّت طلعت قدم میفرمودند، با آنکه مکرّر این حکایت را فرموده بودند ولی آن روز بغتّه حال مبارک منقلب شد و های های بنای گریه گذاردند بقسمی که صدای گریه مبارک تا دور میرفت و جمیع خدّام به گریه در آمدند و از استماع بلایای جمال قدم و رقت قلب حضرت عبدالبهاء کدورت و اندوه شدید روی نمود. ۱۴۳

این تأثیر و تأثر را در خاطرات دکتر ضیاء بغدادی نیز میتوان یافت.

دکتر ضیاء بغدادی در حضور حضرت عبدالبهاء بود و بیانات حضرتشان را به رشته تحریر در میآورد که قسمتی به زبان عربی و بخشی به زبان فارسی نگارش یافته است. این داستان ترجمه ساده ای از یادداشتهای عربی اوست، مینویسد:

حضرت عبدالبهاء در مورد ایام اقامت جمال مبارک در سلیمانیّه و از اغذیه و البسه ایکه حضرتشان استفاده میفرمودند شرحی بیان داشتند. در آن روز حضرت عبدالبهاء خسته بودند که مرا (دکتر ضیاء بغدادی) احضار فرمودند ظرفی از شیر در نزد مبارک بود نصف شیر را میل فرمودند و نصف دیگر آنرا به بنده لطف فرمودند که بیاشامم. بعد فرمودند جمال

مبارک در جبال کُردستان (سلیمانیه) شیر را در ظرفی گرم میکردند و ظهر و شب میل میفرمودند. این عمده غذای مبارک در ایام هجرت بود. چوپانانی که گوسفندان خود را در نزدیکی غار محلّ اقامت جمال مبارک میگرداندند، حضرتشان از آنان شیر میخریدند و گاهی شیر را با برنج می پختند و میل میفرمودند. شبهایی هم میگذشت که جمال مبارک غذائی نداشتند و گرسنه سر بیالین میگذارند که در لوح مریم نیز بدان اشاره رفته است. دکتر ضیاء بغدادی مینویسد: روزی حضرت عبدالبهاء به او فرمودند مناجاتی را تلاوت نماید و او مناجاتی را که شروع آن اینست تلاوت نمود:

«قلباً طاهراً فأخلق فیّ یا الهی، سرّاً ساکناً جدّد فیّ یا منائی...»

حضرت عبدالبهاء با استماع این مناجات از جای برخاستند و از اطاق خارج شدند در حالیکه از چشمان مبارک اشک جاری بود. از این جریان، حزن و اندوه شدید بر همه ما مستولی گردید پس از خاتمه مناجات حضرتشان به نزد ما برگشتند و فرمودند این مناجات و مناجاتهای دیگر در ایام هجرت جمال مبارک در غاری در جبال سلیمانیه نازل شده است و جمال مبارک غالباً گریان بوده اند در حقیقت بما درس انقطاع آموختند. بعد فرمودند که مناجاتهای نازله در سلیمانیه تماماً به خطّ مبارک است. ۱۴۴.

داستانی از حضرت ورقه مبارکه علیا

حضرت ورقه علیا، رنج عظیمی را که حضرت عبدالبهاء از فرقت جمال قدم کشیدند، این چنین بیان میدارند:

«برادرم بی اندازه علاقمند به جمال مبارک بود و هر قدر بزرگتر میشد علاقه و محبتش ازدیاد مییافت. پس از مهاجرت پدرم، او بی اندازه متأسّف و رنجور گشت. غالباً برادرم

تنها به طرفی رفته و چون ابر بهاری در مفارقت پدرمان میگریست. به قدری مهموم و مغموم بود که هیچکس را یارای آن نبود که او را تسلی دهد».

حضرت ورقه علیاء مراجعت طلعت ابهی و ملاقات پدر و پسر را این گونه بیان میدارند:

« (جمال مبارک) در حین ورود، ملاقاتش با برادرم بسیار عجیب بود چنانچه این ملاقات از مؤثرترین و مهیج ترین حوادثی است که در عمر خود دیده ام، عباس خود را در مقابل جمال مبارک روی خاک انداخته پاهای مبارک را در بغل گرفته میگریست و میوسید و میگفت چرا ما را ترک کردید، چرا ما را تنها گذاردید، پدر به حال او اشک میریخت، به حدی این منظره تأثر آور بود که با کلمات و اصطلاحات معمولی شرح و بیان آن را نتوان نمود برادرم عاشقانه قیام کرد و زحمات جمال مبارک را مرتفع نمود. » ۱۴۵

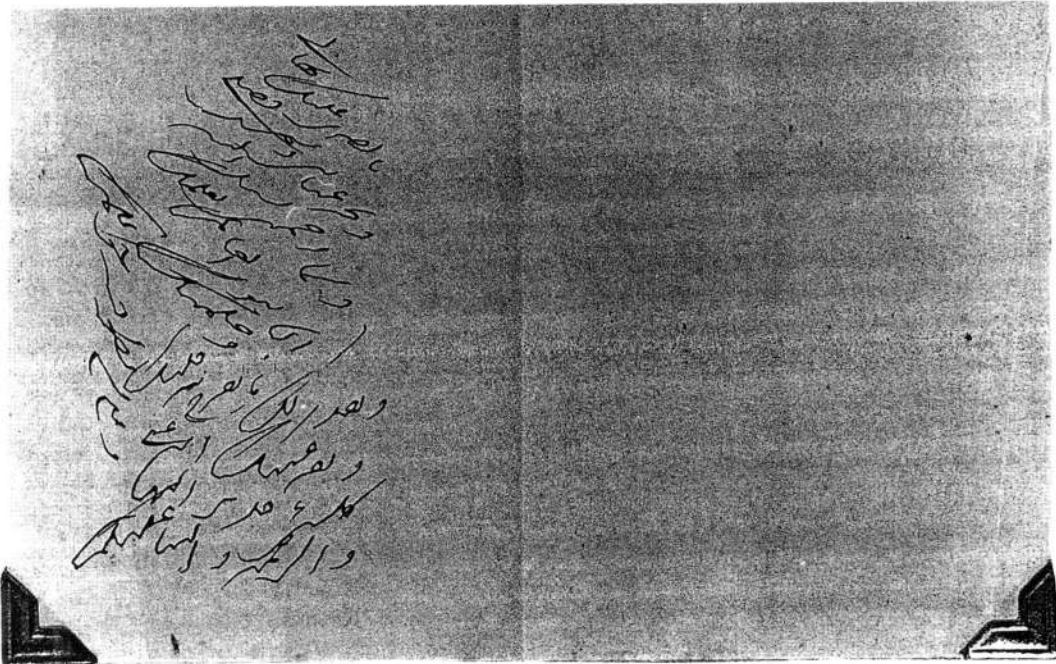
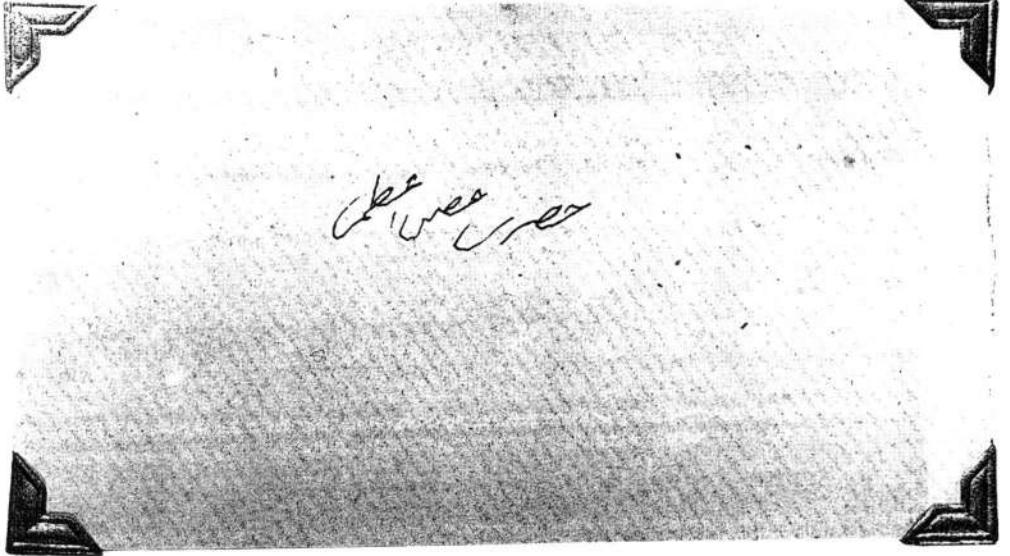
در کتاب قرن بدیع نیز چنین آمده است:

«عصن الله الاعظم» فرزند ۱۲ ساله آن حضرت در آتش فراق پدر بزرگوار میسخت و روح لطیفش از غایت تأثر و تحسّر میگداخت، نیل از لسان مبارک نقل میکند که هنگامی فرمودند:

«غیبت و هجرت حضرت بهاء الله مرا در دوران شباب و جوانی پیر و فرسوده
نموده» است



شمايل جوانى حضرت عبدالبهاء



خروج جمال مبارک از خانقاه

بخوبی آگاهییم که مقامات معنوی و روحانی و کمالات بی حد و حصر جمال مبارک در علوم و مسائل عرفانی و معنوی همواره مورد ستایش و تمجید رؤسا و شیوخ و علمای گردستان بوده و از این بحر ذخار و منبع علوم و معارف الهی کسب فیض فراوان برده و حل مشکلات و مسائل مبهمه خویش از آثار اسلامی و عرفانی را از حضرتشان جویا بودند با وجود این موقعیت و مقام تعالی که حضرتشان در بین اهالی گردستان و سلیمانیه داشتند ملاحظه میشود که نفوسی از ارباب غرض و غرور و حسادت و فتنه جو و متعصب که ایرانی راشیعه و رافضی میدانستند و انزوای جمال مبارک در خانقاه و عدم حضورشان در مراسم مذهبی از جمله مجالس ماه رمضان که ماه دعا و شنیدن احادیث بود موجبات عدم رضایت این قبیل افراد را بوجود آورده بود ۰ بعنوان نمونه داستان زیر را که حکایت از اقامت جمال مبارک در خانقاه سلیمانیه و انتظارات مردم عادی از ایشان بوده درج مینماید:

داستانی از حضرت عبدالبهاء

دکتر ضیاء بغدادی که در حضور حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس بوده در کتاب خاطرات خود این داستان را از حضرت عبدالبهاء نقل میکند: ۱۴۶

حضرت مولی فرمودند، شیخ عبدالله، برای من حکایت کرد که جمال مبارک در سفر سلیمانیه در خانقاه نقشبندی اطاقی داشتند. بسیار کم بیرون میآمدند، ما هم نمیدانستیم و ایشانرا نمی شناختیم، همین قدر میدانستیم که این شخص ایرانی است.

پسر شیخ محمّد اربیلی گفت که پدرم در ایام رمضان آیات و احادیث میخواند، مردم پیش او رفتند و گفتند که این درویش (حضرت بهاء الله) بیرون نمیآید. این ماه رمضان است، ماه تضرع و تبتّل است، چرا بیرون نمیآید؟ پدر گفت: این شخص را ول کنید و باو اعتراض

نکنید بجهت اینکه در یکی از کتب نوشته اند که شخصی اسمش «ابراهیم ادهم» بود، او هم در ماه رمضان به جامع (مسجد) نمیرفت، روزی بایشان گفتند چرا در ماه رمضان برای استماع آیات و احادیث نمیآئید که بشنوید؟ در جواب گفت: مرا معاف بفرمائید بجهت اینکه بیست و پنجسال پیش حدیثی را شنیدم که فرمود «حَبِّ الدنیا رَأْسُ کُلِّ خَطِيئَةٍ» یعنی (دوستی و تعلق به دنیا اساس هر خطائی است) و تا بحال موفق نشده ام که آنرا به عمل رسانم. هر وقت موفق شدم، خواهم آمد، تا احادیث دیگر بشنوم و تا بحال میبینم که حَبِّ دنیا در دل من هست. لهذا متعرض عدم حضور ایشان (جمال مبارک) نشوید.

مکتوب جمال مبارک به حاجی رسول نامی در باره خروج حضرتشان از خانقاه

با وجود این^۴ ارباب غرض از روی فتنه و فساد موجبات خروج جمال مبارک را از خانقاه فراهم ساختند و حضرتشان خانقاه را ترک گفتند در حالیکه شدیداً از این واقعه متأثر و دلتنگ بودند و هنگام خروج از خانقاه نامه و مکتوبی به حاجی رسول نامی مرقوم فرمودند. در آن نامه از دلتنگی و غم و اندوه خویش سخن میگویند و با استفاده از اصطلاحات ادیبانه و عرفانی و اشارات و استعارات و کنایات معنوی و روحانی که سراسر پر سوز و گداز است و در عین حال از مقام شامخ و بلند حضرتشان حکایت دارد و گویای ظلم و بی وفائی مردمانی است که در حق حضرتشان روا داشتند^۵ افسردگی و دلتنگی، قلب الطف مبارک را چنان فشرده بود که در نامه مذکور شرح حال خویش را باین مضمون بیان می فرمایند:

ادیب عشق را بیرون رانندند. بلبل فنا را از نغمه سرائی باز داشتند. هیکل اطهر را از بیت معمور بیرون کردند و شمع محفل نور را تاریک نمودند.

این نامه تاریخ صدور ندارد و معلوم نیست چه وقت چنین اتفاقی افتاده است. در هر حال جمال مبارک از خانقاه به کوه سرگلو معادوت فرمودند و هنگام آمدن شیخ سلطان به سلیمانیه که بجستجوی جمال مبارک وارد خانقاه سلیمانیه شده بود و سراغ درویش محمد را میگرفت باو گفتند که درویش محمد در کوه سرگلو اقامت دارد و رفتن به آن محل میسر نیست ولی یکنفر را میفرستیم که درویش محمد را به خانقاه بیاورد و بعد جمال مبارک به خانقاه تشریف آوردند و شیخ سلطان جمال مبارک را در خانقاه ملاقات کرد.

متن نامه و مکتوبی که جمال مبارک خطاب به حاجی رسول نام مذکور صادر فرمودند

و این وقتی بود که مغرضین موجبات خروج حضرتشان را از خانقاه فراهم آوردند.

(معانی لغات مشکل این نامه ی مبارک در پایان بخش هفتم آورده شده است)

«در ساعتی که عروس حزن از قناع نقاب رخ برافراخت و شاهد هموم علم حسرت برافراشت و فراش صبا فراش مبسوط کدورت بگسترانید و خادم طلعت بقاء بر سرائر مثبتوت بیارمید و ابر قدرت از هواء مکظوم امطار فراق بیارید و حوریات و ثاق سر از حُجرات طلاق بر آوردند و مخدرات شقاق طلعت نفاق بیاراستند قاصرات جنان بر فرق زدند و خیرات حسان سراسیمه دویدند و وجهات قدس قمص سودا در بر نمودند و طلعات انس دم حمراء از عین وفار یختند و خازن جنت در نقاب خفا رفت و هادی ملت در حجاب فنا مستور گشت اوراق شجره طوبی بلون صفرا میل نمود و اغصان سدره منتهی از هم فرو ریخت ابر رحمت ممنوع گشت و برق سطوت مرفوع شد حمامه غضب در طیران آمد و دیک بطشت در ذویان بهجت سنا از عرش دل برخاست و نعمت ظلما برفرش عز

بنشست زاغ شهر اغماء طوطی گفتار را از شکر خوانی منع نمود و صعوه جفا بلبل فنا را از نغمه سرائی بازداشت غراب غیور هدهد سرور را از سبای ظهور منع نموده و بوجهل مقهور طلعت محبور را از بیت معمور بیرون کرده و شمع محفل ضیاء مخمود گشته و شب پره عمی بازیگر میدان گردیده سلطان مکمن عزت بر نقطه ذلت جالس گشته و زنیم معدن نکبت بر عرش عظمت مستکن شده تنور حسد در سینه ارباب نخوت در فوران آمده و ابحر فتنه در صدور ارباب عبرت در هیجان شده ادیب عشق را از مصطبه توحید بیرون نمودند و لیب شوق را از ذوق استدراک باز داشتند حدیقه تقلید زینت گرفت و ثمره تحمید مقطوع گشت محبوبان وادی محبت مبهوت گشتند و محجوبان وادی کثرت شاهد مقصود شدند باز سلطان در دست جعدان بیحیا گرفتار آمد یوسف امکان در دست برادران بیوفا در چاه شد.

جغدها بر باز استم میکنند

پرّ و بالش بی گناهی میکنند

که چرا تو یاد آری زان دیار

یا ز قصر و ساعدان شهریار

جرم او اینست کو باز است وبس

غیر خوبی جرم یوسف چیست پس ۱۴۷

انشاء تولیت نامه ای از جانب حضرت بهاءالله

بدرخواست شیخ احمد اربیلی متولی خانقاه خالدیه سلیمانیّه برای جانشینی
فرزندش شیخ عبدالله در اداره امور خانقاه

از جمله آثار نفیس که در سلیمانیّه بدست آمده «تولیت نامه» ایست که جمال مبارک بخط خویش انشاء فرموده اند. شرح آن اینست که متولی تکیه و خانقاه خالدیه نقشبندی، شیخ احمد اربیلی که زمام امور و انتظام خانقاه سلیمانیّه را در دست داشت از جمال مبارک که اطاقی برای اقامت در خانقاه داشتند درخواست نمود که تولیت نامه ای انشاء فرمایند که شیخ عبدالله فرزند ارشدش جانشین او باشد و امور خانقاه را اداره کند و ساکنین خانقاه از او پیروی نمایند. جمال مبارک درخواست او را قبول فرمودند و تولیت نامه ای مرقوم داشتند که احمد خالدی نقشبندی آنرا به مهر خود مهمور کرده است.

در این تولیت نامه جمال مبارک پس از حمد و ستایش خداوند که معرفت ذات او بر وجه بندگان مسدود است ولی درهای اسماء و صفات خود را بر وجه بندگان گشوده تا جمیع از رحمت خداوندی محروم نگردند، می فرمایند خداوند انبیای الهی را که محلّ تجلّی آن شمس حقیقت و محلّ بروز و ظهور فیوضات خداوندی هستند، رسالت هدایت خلق بخشید تا از معرفت و شناسائی ایشان، معرفت خداوند و از اطاعت ایشان اطاعت خداوند حاصل شود، و بعد از انبیاء، به اولیاء و اصفیاء که از آن شمس معرفت کسب مقامات حقیقت و رموزات شریعت را نموده اند، رهبری مردمان را سپرد و سپس امور در کف کفایت اولیای عصر و علمای عهد قرار گرفت و از فضل خداوندی، آتش محبت ربّانی از سدره «خالدی» هم مشتعل شد و در هر شهر و محلّی خانقاهی برای سیر و سلوک سالکان و اشتعال طالبان مقرر داشت که از جمله «خانقاه سلیمانیّه» است که زمام امور آن در اختیار عارف معارف حقّه «جناب شیخ المشایخ احمد اربیلی» است که از خلفای کرام حضرت مولانا است و ایشان نظر به انزوای از ماسوی اداره امور خانقاه

سواد متن کامل تولیت نامه

مُهر

العائد بالفضل

الشامل الابدی احمد

الخالدی النقشبندی المجددی

مُهر

اقل العباد احمدالخالدی

النقشبندی

المجددی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جواهر حمد و سپاس بقیاس حضرت محبوبی ر است که لم یزل مقدّس از عرفان موجودات بوده و لایزال منزّه از ادراک ممکنات خواهد بود کلّ عرفا در سیل معرفت ذاتش حیران و جمیع حکما در بادیه های ادراک حقیقتش سرگردان عَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهٍ اَزَلِيَّةٍ وَ تَحَيَّرَتِ النُّفُوسُ عَنْ اِدْرَاكِ كَيْنُونَةِ اَحَدِيَّةٍ سَبْحَانَ اللَّهِ مَلِيكٍ مَحْبُوبِيَّسْتِ كِه اَشَارَاتِ تَوْحِيدِش فَوْقِ عَالَمِ لِسَانٍ وَ بَيَانِ عِيَانٍ وَ سُلْطَانِ مَقْصُودِيَّسْتِ كِه خِيَامِ تَفْرِيدِش فَوْقِ سَمَوَاتِ تَبْيَانِ نَمَائِيَانِ اللَّهِ اَكْبَرِ چِه سَاحْتِي اَسْتِ كِه اَز شَمْسِ وَجُودِ وَ طَلَعْتِ مَحْمُومٍ وَ نَبَّرِ سَمَوَاتِ نَبُوتِ وَ اَفْتَابِ جِهَانْتَابِ عَظْمَتِ خَاتَمِ اَنْبِيَاءِ وَ مَحْبُوبِ اَوْلِيَاءِ سَيِّدِ كَانُنَاتِ وَ سَرُورِ مَوْجُودَاتِ غَيْرِ نَكْتِه مَ اَعْرِفْنَاكَ دَرِ عَالَمِ ظُهُورِ مَشْهُودِ نَكَشْتِه وَ بَجَزِ نَدَايِ مَ اَعْبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ بِه كُوشِ جَانِ نَرَسَانْدِه اَيْنَسْتِ كِه سَاكِنِيْنِ حَدِيْقِهِ عِرْفَانِ وَ سَالِكِيْنِ مَنَاهِجِ اَيْقَانِ دَرِّ مَعَانِيِ وَ بَيَانِ رَا بَدِيْنِ بِيَانِ سَفْتِه اَنْدِ وَ اَز حَنْجَرِ جَانِ بَدِيْنِ نَفْحِه دَرِ عَالَمِ سَرِّ وَ عِيَانِ تَعْنِيِ نَمُودِه اَنْدِ . يَا مَنْ دَلَّ عَلٰى ذَا تِه بَدَا تِه وَ تَنَزَّهَ عَنْ مَجَاسِمَةِ مَخْلُوقَاتِه .

جمله ادراکات بر خرهای لنگ او سوار باد پرآن چون خدنگ

و درود بی پایان خارج از وهم و گمان شمس سماء صمدیه و کوکب مطلع احدیه کنز معرفت الهی و خزینه علوم صمدانی و معدن حکمت ربّانی و منبع فیض یزدانی طلعت احمدی و وجهت محمدی رالایق و سزاست و بر اولاد و اصحاب او که واقفان اسرار حقیقت و حاملان شریعت او بودند من حیثند الی یوم المعاد و بعد چون ابواب معرفت ذات بر وجه عباد مسدود شد به اقتضای سبقت رحمت خود ابواب اسماء و صفات را بر وجه عباد خود مفتوح فرمود تا جمیع خلق از اعالی و ادانی از غمام رحمت او محروم نمانند و از رشحات فیض او ممنوع نگردند تا هر نفسی به اقتضای معرفت خود از خمر جمال بیمثال حضرت ذوالجلالی نصیب برد و از غسل زلال محبوب لایزالی بقسمی مرزوق آید تا جمیع وجود از غیب و شهود سرّاً و جهراً از ثمرات عنایت او مرزوق شوند و از بحرهای عذب مکرمات او مشروب آیند و محلّ بروز و ظهور این فیوضات مرتفعه و عنایات ممتنعه انبیای اویند که همیشه محلّ تجلّی آن شمس حقیقی بوده و خواهند بود و این هیاکل مقدّسه را منبع و معدن جمیع ظهورات اسمائیه و تجلیات صفاتیّه مقرر فرمود تا از معرفت ایشان معرفت الله و از اطاعت ایشان اطاعت الله حاصل گردد و مظهر اولیه که محلّ تجلّی اسماء و صفات کلّیه در عالم احدیه واقع شد مرآت قلب منیر سید لولاک بود و حدیث اوّل ما خلق الله روحی دلیل بر این مطلب و کنت نبیاً و الآدم بین الماء و الطّین شاهد مقال و کافی احوال و به مفادّ الانسان سرّی و انا سرّه محل اسرار ربّانی و خزینه علوم صمدانی گشت تا همه اولیا و اصفیا از آن شمس معرفت کسب مقامات حقیقت و رموزات شریعت نموده و به سائر ناس ابلاغ فرمایند و ایشانند و وسایط فیض محمدیه و معادن علم احمدیه علی قدر مراتبهم و استعداداتهم و

بعد از این جواهر مجرّده و هیاکل قدسیّه ابلاغ این امور در کف کفایت اولیای عصر و علمای عهدبوده لیعلم کلّ اناس مشربهم تا ولی هر عصر اهل آن زمان را به مجاهدات نفسانی و مراقبات روحانی از حجبات ظلمانی نفسانی نجات داده به صبح نورانی هدایت مشرف فرماید تا منازل بعیده هجر و فراق را بهمت ولیّ کامل به قدمی طی نماید و به معارج قرب اصلیه بقوّت افکار قلبیه پرواز نمایند و به مراتب بلند آلا ان بذکرالله تطمئن القلوب فائز گردند و همیشه این فیض از غمام مکرمت الهی و سبحان فضل و مرحمت ربّانی از سماء جود بر همه وجود نازل و غیر منقطع بوده و خواهد بود و لیکن گاهی نظر به عدم استعداد اهل بلاد مستور بوده و گاهی به اقتضای انفس رقیقه مستعدّه ظاهر و هویداست اگر چه در عین سرّ ظاهرند و در عین ظهور مستور . این بیان را پایانی نیست و این بحر را کرانی نه

گر بگویم شرح این را بر دوام صد قیامت بگذرد و این نا تمام

تا آنکه از بدایع فضل نامتناهی الهی نار محبت ربّانی از سدره خالدهی قدس الله تعالی سرّه العزیز مشتعل گشت و هیاکل مبروده از غفلت را بنار ذکر و فکر برافروخت و انفس زکیّه را بمشاغل سیرآفاقی و انفسی از اماکن مطروده عراض بوطن حقیقی معنوی رسانید و اسرار و فی انفسکم افلا تبصرون در عهدش ظاهر و خفیات من عرف نفسه فقد عرف ربه در زمانش باهر و هر چه حاسدان در اخمداد نارش کوشیدند بحمدالله اشتعالش بیشتر شد و آنچه در اطفای نورش سعی نمودند روشن تر گشت یزیدون ان یطفئوا نورالله بافواهمم و یأبی الله الا ان یتیم نوره و لو کره الکافرون و بمفاد جندالله هم الغالبون امرش غالب و حکمش نافذ گشت چنانچه از یمن همتش در هر مدینه محلی و خانقاهی برای سلوک سالکان و اشتغال طالبان مقرر شد تا

گوشه نشینان انجمن توحید و زاویه گزینان اماکن تفرید را خلوتی خالی از اغیار دست دهد تا بتمام جان و روان بذکر یار مشغول شوند از آن جمله خانقاه سلیمانیه است که زمام انتظام آن در قبضه عارف معارف حقه و واصل معارج احدیه جناب شیخ المشایخ شیخ احمد اربیلی است که از خلفای کرام حضرت مولانا قدس سرّه هستند و ایشان نظر به انزوای از ماسوا زمام امور خانقاه و مریدان را بفرزند ارجمند خود جناب شیخ عبدالله تفویض فرمودند و او را ولی عهد خود ساختند که امور خانقاه و قرای متعلقه بآن را در نهایت سعی و اهتمام رسیدگی نمایند زیرا جناب شیخ عبدالله ارشد اولاد ایشانند و در خدمتگزاری فقرا و مریدان و اهل خانقاه کمال سعی و کوشش را تا حال نموده اند و اکثرشانهم کمال رضامندی را از جناب شیخ مذکور دارند و انشاء الله ایشانهم من بعد را کوتاهی نخواهند نمود تا مریدان و فقیران ساکنین خانقاه با کمال آسودگی مشغول بذکر و فکر مجاهده و مراقبه گردند و عمر گرانمایه را به غفلت و کسالت مصروف ندارند لهذا باید ساکنین خانقاه و معتکفین آن محل از خلیفه و غیره از سخن و صلاح ایشان سر نیچند و گردن کشی نمایند . و السلام علی من اتبع الهدی.

مکاتبات جمال مبارک با مشاهیر کرد

در «گاد پاسزبای» (قرن بدیع) حضرت ولی امرالله اشاره به «هیأتی از اجله مدرّسین و زبده محققین میفرمایند که به ریاست شیخ اسمعیل رئیس سلسله خالدیه بمحضر مبارک حضرت بهاء الله شتافتند و از آن بحر بیکران استفاضه بی پایان نمودند».

از جمله آن نفوس «ملاً حامد» است که منشی شیخ عثمان نقشبندی بود و از شیخ عنوان «کاتب الاسرار» یافت و مرتّب به حضور مبارک مشرفّ میشده و با جمال مبارک مکاتبه داشته است.

شرح حال او بدنبال خواهد آمد

مکتوب جمال مبارک در جواب معروضه ملاًحامد در سلیمانیّه.

لَا تَيْأَسُ مَنْ رُوحَ اللَّهِ
مَا بَتُو مَأْنُوسٍ وَ تُو مُحْسُوسٍ مَا
هَفْتُ شَهْرَ عَشْقٍ رَا عَطَّارَ گُشْتِ
مَا هَنُوزِ اَنْدَرِ خَمِّ يَكِّ كُوجِهِ اِيْمِ
كَلِّكْ مَشْكِيْنِ تُوهرِ دَمِ كِهْ زَمَايَادِ كَنْدِ
بِرْدِ اَجْرِ دُو صَدِ بَنْدِهْ كِهْ اَزَادِ كَنْدِ

این بنده ضعیف و طلعت نحیف نمیداند بکدام کلمات مهمل غیر مستعمل اظهار مطلب نماید که هر چه در آن حضرت عرض شود افکک صرف است و آنچه ذکر آید شرک

محض *

گر نبودی خلق محجوب و کثیف
ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف
در مد یحت داد معنی داد می
غیر این منطق لبی بگشاد می

ولکن کلام بزرگانست ما لایدرک کله لا یترک کله لهذا بالسان کلیل و جسم علیل اظهار
میروود و عرض میشود ریحی که از سحاب سماء مکرمت در اراضی کلمات نازل
فرمودید و طفحی که از غمام جریاء مرحمت در هویات طمیحی اشارات مبذول داشتید
نوری گردید و بر قلوب مشتاقان وارد شد و سروری گشت بر سینه محزونان نازل آمد بلی
تا نگرید ابر کی خندد چمن سبحان الله مگر این نفحه مشک از بهشت بود که آنچه در
دست بود بهشتیم و یا این نفحه صور از شجره طور آمد که از سر جان گذشتیم و بجانان
پیوستیم چون ذکر دوست شنیدم فوراً برخاستم و گفتم:

این مطرب از کجاست که بر گفت نام دوست
تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست
دل زنده میشود بامید وفای یار
جان رقص میکند بسماع کلام دوست

چون قاصد را نیافتم قاعد شدم و مجدد زیارت نامه کوشیدم آنچه از لئالی توحید که در
صدف تمجید مکنون شده بود مشهود گشت، الحق که حالت افسرده را روح تازه و جان
سوخته را نوری بی اندازه بخشید کان روح القدس فیها یتنفس اینست که فرموده اند
وللارض من کأس الکرام نصیب گویا قسمت عمر از سر گرفتم و شهد خمر عنایت از
چشمه دهان محبوب نوشیدم *

محرم لاهوت تو ناسوت باد

آفرین بر دست و بر بازوت باد

و اگر فرأش غیب بساط احدیت را مبسوط نماید و وساید مبروک محبت بگستراند شاید که چشم مشتاقان از پرتو نور صرف جمال منور گردد و عین مجذوبان از عین الفضل سلطان جلال روشن شود اگر چه این کلمات مطبوع طبع بلند اختر و خاطر مشکل پسند حضرت عالی نخواهد افتاد و لکن چون ما را عذر بر بنان است البتّه شمار ا ذکر عفو بر لسان العذر عند کرام الناس مقبول در مراتب محبت و مقامات مودت باین دو فرد اکتفا رفت :

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

خلقی بتو مشغول و تو غایب زمیانه

گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

فریاد از دست این قلم و بیداد از این مرکب و این کاغذ که مرا عاجز نمود نمیدانم بر

شما چه بگذرد از ملاحظه آن اذّا اقول انا لله و انا الیه راجعون . ۱۴۹

توضیح نگارنده:

بطوریکه ملاحظه میشود جمال مبارک در نگارش این مکتوب به ملاً حامد از خود کمال خضوع و فروتنی را نسبت به او رعایت فرموده اند و او را در مقامی والا و عالی ستوده اند و نرد عشق و محبت نسبت به او در کمال علو شأن باخته اند که در مقایسه با آثار دیگر مبارک که از حضرتشان قدرت و سلطان و عظمت و جلال نشان داده اند متفاوت است بنظر میرسد که مکتوب مبارک از بابت استعطاف و جلب قلوب این مشایخ و مشاهیر گرد نگاشته شده است .

در مکتوب مفصل دیگری که جمال مبارک برای ملاحامد مرقوم فرموده اند به حمد و ستایش و بیان عظمت و جلال خداوندی پرداخته اند که سماوات وجود را به قدرت کامله خود مزین فرمود که همه مخلوقات شهادت دهند که خدائی جز او نبوده و نیست و احدی تا کنون به توصیف حضرتش نائل نیامده است زیرا آنچه را خلق فرموده فقط حرفی از کلمه اوست و نغمه ای از نغمات اوست لذا ذات متعالی او مقدس از هر نعت و بیانی است و هر کس در رتبه خویش به زبانی صفت و نعت خداوندی را سروده است بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

این مکتوب جمال مبارک بسیار عرفانی و عمیق است دقت بسیار لازم است که به مقام معرفت حق و انبیای او پی بریم در این مکتوب جمال مبارک سعی فرموده اند که تا حد ممکن گفتنیها را بی پرده بیان دارند و در دیگری از شناسائی خداوند را بر وجه ملاحامد بگشایند. در این مکتوب آثار قدرت از کلام و نگارش مبارک مشهود است که با مکتوب دیگری که در جواب نامه وی قبلاً درج شد و آثار فروتنی حضرتشان ملاحظه می شود کاملاً متفاوت است.

اینک متن مکتوب دوم

مکتوب عرفانی و ادیبانه جمال مبارک در بیان مقام و عرفان خداوند خطاب به ملاحامد کاتب الاسرار در سلیمانیه

نقطه حمد و جوهر حمد مخصوص ساحت قدس قرب حضرت محبوبیست که برافراخت سماوات وجود را بقدرت کامله خود و مزین فرمود او را به کواکب مشهوده بسطان ازلیت خود تا کل شیء از ملکوت معلومات و جبروت مقدورات در مقام خود بنفس خود شهادت دهند بآنچه ملیک وجود بنفسه لنفسه شهادت داده است قبل کل شیء بآنه لا اله الا هوالمهمین المحبوب و نشاخته او را هیچ شیء حق شناختن او و وصف ننموده او را احدی

حقّ وصف او زیرا که کلّ آنچه مشهود گشته نیست مگر بحرفی از کلمه امر او که فرا گرفته هوّیات امکان را و جمیع آنچه معلوم آمده نیست مگر از نقطه قدرت او که احاطه نموده جوهریّات اکوان را، پس آنچه مخلوق گشته بنغمه ای از نعمات او چگونه تواند متصاعد شود بسوی سماوات ازلیّت او یا متعارج شود الی بهاء آت احدیّت او. منزّه است ذات مقدّس او از هر جوهر مجردی و متعالیست طلعت منزّه او از هر نعت و ثنائی و بعد باقتضای استواری سلطان عدل بر عرش رحمت و مکرمت خود خلق فرمود نقطه وجود و طلعت محمود را بصرف ابداع و مجرد اختراع که معبر شده به تعبیرات مختلفه که طلعت ازلیّه و قصبه لاهوتیه و نقطه اولیّه و رنّه ورقائیه و کلمه تامّه شهودیه و هوّیه عمائیه کموتیه و وجهه احمدیه و محمدیه ذکر مینمایند *

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید
بلبل به غزل خوانی و مطرب به ترانه

و همین است آیه لیس کمثلّه بشی که کلّ اقرار بر عجز نموده اند نزد ظهور معرفت او و اظهار فخر کرده اند بشی از عنایت او و بعد نفس اشیاء را به او خلق فرمود و این همان نفس است که میفرماید من عرفها فقد عرف ربّه و من شهدها فقد وصل الی مولاه. قسم بسطان وجود و ملیک شهود که تا ممکن از شیء از مراتب نفس خود محجوبست در نار است و کدام نار است اعظم از این نار و کدام بُعد است اَبعد از این بُعد * تو بریار و ندانی عشق باخت. نعم ما قال الشّاعر:

ترکت هوی لیلی و سعدی بمنزلی
و نلت الی المحبوب فی اوّل منزلی

و همین نفس همان فطرت اصلیه الهیه و کلیّه ربانیه است که کلّ باو مخلوقند و لیکن از او

محتجب و کلّ باو مقلند و لاکن از او معرض.

یا ربّ بکه بتوان گفت این نکته که در عالم

رخساره بکس نمود آن شاهد هر جائی

. هو الذی تطلبونه و لا تجدونه و تشهدونه و لا تعرفونه . اینست مقصود از آفرینش چنانچه میفرماید: اقم للذین حنیفا فطره الله الّتی فطر النّاس علیها لا تبدل لخلق الله ذلك الذین الّقیم و الّا حضرت او بهیچ ذکری موصوف نگردد و بهیچ وصفی موصوف نیاید. اینکه در اخبار و آثار ذکر شده مکنیت برای عباد و کلمه ایست برای انام و الّا ما قدر والله حقّ قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم الّقیمه و السّماوات مطویّات یمینه سبحانه و تعالی عمّایش کون . و همچنین میفرماید در حدیث کلمّا میزتموه باو هامکم فی ادقّ معانیکم مخلوق منکم مردود الیکم . پس نیست از برای او دلیلی جز ذات مقدّس او و نه به او سبیلی جز هویت منزّه او لم یزل بذات خود دلیل بوده و لایزال بنفس خود معروف گشته چنانچه نقطه سناء و طلعه بهاء و روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداه میفرماید در دعائیکه به علی مرتضیٰ تعلیم فرموده یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزّه عن مجانسته مخلوقات و جلّ عن ملایمة کیفیّاته و باز در مقام دیگر میفرماید: بک عرفتک و انت دللتنی الیک و لو لا انت لم ادر ما انت .

آنچه نی میگوید اندر این ربّاب
گر بگویم من جهان گردد خراب
با لب دمساز خود گر جفتمی
همچو نی من گفتنیها جفتمی

اینست کحل بصر مشتاقان و نور مردمک محبوبان، اگر ذره ای از این اجزاء که از زلال چشمه عنایت اخذ شده و یا مهره محبت در هاون مودت سحق و صلایه گشته بر چشم اهل

امکان رسد رنت و غنت و نادت و قالت ما هذا الا كحل عجب آنچه میخواهم بیش از این زحمت ندهم و عروس مطلب را در حجبات کلمات ستر نمایم و محفوظ دارم لکن او ساکن نگردد سر برآرد چون علم که اینک منم و میگوید بگو که محل گفتن است نه وقت لب فرو بستن که مستمع از اهل حالست نه مرد قال آنچه میخواهد دل تنگت بگو

فاش میگو و برهنه گو که من
می نخسبم با صنم در پیرهن

لهذا عرض میشود که در مراتب وحدت و سلطان نزهت نه فصل بماند و نه وصل و نه فرعی تارجوع باصل شود یک نغمه از نغمات حمامه ازلی و یک رنه از رنات دیک صمدی ذکر مینمایم تا نصیبی از عمر بری و قدر این نعمت ذکر داری اینست فقره آن .
فسبحانک اللهم یا الهی کل العباد ینزهونک عن غیرک و کل الانام یقدسونک عما سواک
و لکن انی مع عجزی و فقری ما وجدت غیرک حتی انزهک عنه و ما شهدت سواک
حتی اقدسک به فو عزتک کما طلبت دونک ما وجدته شیئاً و کما ارت غیرک ما
شهدته ابدأ و در جای دیگر میفرماید: ای کون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون
هوالمظهر لک عمیت عین لا تراک و متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک.

من چه گویم یک رگم هشیار نیست
شرح آن یاری که او را یار نیست
باتویی لب این زمان من نو به نو
رازهای کهنه میگویم شنو
گوش بی گوشی درین دم برگشا
بهر راز یفعل الله ما یشاء

سه مقام از این مطلب ظاهر است: یکی **فصل** و دیگر **وصل** و ثالث **رجوع** و این از مراتب توحید دور است و بغایت بعید اگر چه این ذکر از آن حضرت از بابت حسنات الأبرار سیئات المقربین است و لکن متعمّسین در لُجّه احدیت غیر او را نیابند تا ذکر نمایند و دون او را موجود ندانند تا به وصف درآرند اینست که میفرماید: ربّ ادخلنی فی لُجّة بحر احدیتک. این مقام را کرانی نیست و این بیان را کناری نه، کجا این ذرّه معدومه و نقطه مفقوده که در هیچ جمعی اسمی ندارد و در هیچ حلقه ذکریش نتواند از عهده برآید و یا اظهار مطلب نماید، این رتبه ایست که اولیت او عین آخریت است و ظاهریت او نفس باطنیت و کل الفاظ در این مقام لفظ واحدند و کلّ مختلفات اسم واحد و لا یعلم احد کیف ذلک الاّ من اشهده الله خلق نفسه.

سایه هائی که بود جوای نور
 نیست گردد چون کند نورش ظهور
 اندرین محضر خردها شد زدست
 چون قلم اینجا رسید و شد شکست

پس همان به که از او طلب نمائیم که نصیبی از این رُنه عنایت فرماید و قسمتی از این شربت مرحمت نماید تا از همه منقطع شویم و در وجود را از غیر او دربندیم و بسطان عزّت متمکن شویم و از ثمرات شجره مکرمت قسمت خوریم و از زلال عیون رأفت بنوشیم چنانچه میفرماید:

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و اتر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتّی تحرق ابصار القلوب حجب النور و تصل الی معدن العظمة والسرور و تصیر ارواحنا معلّقة بعزّ قدسک. پس توسّل باو از همه مقامات اولی تر و ذکر حُب او از جمیع اذکار محبوب تران یا طلعة العلم و وجهة الحلّ •

گوش کن اکنون که عاشق میرسد

بسته عشق او را بحبل من مسد

اینست نداء عاشق سرور که در اجمه زبور ندا نمود عرض مینمایم که تا توسل عباد
مکرمون معلوم گردد که بچه قسم تمسک جسته اند و نار حُب مشتعل فرموده اند لعل
يجذبک نفحات القدس و يصلک الی مقامات الانس و لكن بطرف مقصود ملاحظه
فرمائید نه بنظره منسوخ زیرا که میفرماید ما امرنا الا واحدة دیگر در دعای کُمیل ابن
زیاد نخعی ذکر میفرماید که فقره آن اینست حتی یکون اعمال و اورادی کلها ورداً
واحدا و حالی فی خدمتک سرمداً فو عزته یا نقطة الحمد لو تجد لذه ذلك المقام لن
تغفل عنه و لو یقطعک احد ارباً ارباً

اینست فقرات آن که به عربی ترجمه شده

فنعیم یا الهی ما استبرین بقاء الداود فی حدیقة الزبور من تغیات ورقاء الانجذاب عند
زیارت طلعتک فیا طوبی بما توقدت نار احدیتک فی کینونیه ازلتک. الهی الهی لا تبعد
عنی لأن الشدايد بکلها احاطتني الهی الهی لا تدعنی بنفسی لأن المکاره باسرها اخذتني
و من زلال ثدی عنایتک فاشربنی لأن الاعطاش باتمها احرقنی و فی ظل جناحی رحمتک
فاظللنی لأن الافتقار باعظمتها مسّتی و من اشجار شجرة ازلتک فاطعمنی لأن الضعف
باكملها قربتني و فی ابحر الغفریه تلقاء تهيج حوت الجلال فاغمسني لأن الخطايا
باطودها اماتتني.

ای ایاز از درد تو گشتم چو مو

ماندم از غصه تو قصه من بگو

بس فسانه عشق تو خواندم بجان

تو مرا کافسانه گشتم بخوان

خود تو میخوانی نه من ای مقتدا

منکه طور و تو موسی وین صدا

بمصدق الجمال للجميل آنچه ذکر بدیعت از آن حضرت است ان ذکر الخیرات اوله و آخره واصله و معدنه زیرا جز تو مشهود نیست و غیر شما مذکور نه حکایت کنند از عارف نوری که روزی در کنار گوری بکمال جدّ تفحص مینمود و تجسس میفرمود پرسیدند که چه میکنی فرمود که غیر آنچه مردم میکنند. سائل را حیرت افزود و مجدّد مبالغه نمود بعد فرمود که ای برادر مردم خدا را جویند و نیابند و من غیر او را آنچه خواهم نیابم.

این نفس جان دامنم بر تافته است

بوی پیراهان یوسف یافته است

حينئذٍ لَمَّا انصعق قلمي تركته و اقول سبحانك انى اكون من التائين و من المستغفرين و الحمد لله رب العالمين •

ملاً حامد کیست؟

شرح حال ملاً حامد بیسارانی «کاتب الاسرار»

جامع محاسن انسانی ملاً محمد بیسارانی، در حدود سنه ۱۲۳۰ ه. ق دیده به جهان گشود و پس از سپری کردن ایام کودکی در زادگاه خود، قریه بیساران از روستاهای ژاورود کردستان سنندج، به تحصیل پرداخت. پس از آنکه مقدماتی را فراگرفت به شهر سنندج سفر کرد و در آنجا مدتی هدف خود را دنبال نمود. در سن بیست سالگی، چنانکه خود گفته است با عارف متقی حاج محمد صدیق سنندجی که از اسبق مریدان مولانا خالد الجناحین نقشبندی بوده است آشنا شد و در همان ملاقات اول، دل در گرو شاهد طریقت باخت و خود را تسلیم آن مرد خدا کرد و طریقه نقشبندی را از او یاد گرفت و به

سیر سلوک پرداخت پس از وفات حاج محمد صدیق (۱۲۵۱ ه.ق) سنندج را ترک گفت و به عراق رفت و تحصیلات خود را در آنجا از سر گرفت. در همین اوقات به برکت صحبت شیخ عثمان سراج الدین نیز نائل گشت و دست ارادت به وی داد و با طریقه نقشبندیّه تجدید عهد کرد. چندی بعد باز راه سنندج را پیش گرفت و دوباره با درس و مدرسه آشتی نمود، اما عشق پیر طریقت عنان اختیار از کفّش ربود و او را خواه ناخواه به سوی دارالارشاد «ته ویلی» در عراق کشانید و قصیده ای را به عنوان ره آورد، حضور شیخ انشاء کرد که مطلع آن اینست:

ای خوش آن دم ره و رسم طلب از سر گیریم
پای سر کرده ره پیر مغان در گیریم

ملاً حامد بحضور شیخ عثمان مشرف شد و اشعار دیگری که سروده بود در نزد شیخ عثمان بخواند و دست از همه کارها بشت و در کنج خانقاه به سیر و سلوک پرداخت و در اندک مدتی صفای قلب و فنای نفس و بصیرت کامل برای او دست داد و تحت توجّه و مراقبت معنوی شیخ عثمان قرار گرفت و از او اجازه و خلعت خلافت یافت و ندیم و منشی مخصوص شیخ گردید و لقب «کاتب الاسرار» باو اعطاء نمود. ملاً حامد آثار و تألیفاتی هم داشته از جمله شرحی است بر مثنوی مولانا جلال الدین رومی، آغاز این کتاب اشعاری است بر وزن مثنوی که دو بیت آخر آن تاریخ تألیف کتاب است.

چون پی تاریخ سال ابتدا
نکته ای خوش معنی و شیرین ادا
خواستم از عقل، گفتا معنوی
«شرح کُنه مثنوی مولوی»

برابر است با سال ۱۲۸۱

یکی دیگر از آثار ملاحامد بیسارانی کتاب «ریاض المشتاقین» مشتمل بر یک مقدمه و سه روضه و یک خاتمه است. مقدمه در بیان تشرّف نویسنده است بحضور مرشد و کسب طریقت. روضه اول در بیان شرح حال مولانا خالد ذی الجناحین. روضه دوم در بیان شرح حال شیخ سراج الدّین. روضه سوم در ذکر دلایل اثبات طریقه و صحّت آن و ردّ اعتراض مخالفین و معاندین. خاتمه در بیان قسمتی از مناقب امام ربّانی است.

دیگر از تألیفات ملاحامد شرحی به فارسی بر منظومه گلشن راز و شرحی بر منظومه ابن رسلان به فارسی و منظومه ای به کُردی در عقاید است. در مطلع یکی از اشعارش نقل از ریاض المشتاقین گوید:

پُر شد جهان ز شورش و غوغای نقشبند
یا حَبْدًا طریقه غرّای نقشبند (۱۵۰)

مکاتبات دیگر جمال مبارک با عرفای سلیمانیه

جمال مبارک با غالب عرفا در سلیمانیه و در بازگشت از سلیمانیه به بغداد، ارتباط و مکاتبه داشتند از مکاتیب صادره مبارک تعداد محدودی فعلاً در دست است در تحقیقات وسیعتری اگر میسر شود شاید در خاندان برخی از عرفا اوراق و مکاتیب دیگری بدست آید

از جمله مکاتیب مکتوب جمال مبارک یکی از عرفا است که نام عارف معلوم نگردیده که کیست و شأن نزول آن چیست جواب مبارک بخصوص در این مکتوب بسیار ادیبانه است و تشبیهات زیبایی در بیان دریافت نامه و اقدام مبارک به صدور جواب در آن ملاحظه میشود که نشانه ظرافت ذوق مبارک در نگارش آن نامه است. ۱۵۱

مکتوب جمال مبارک به عارفی در سلیمانیه که نام وی ذکر نشده است

قاصد امین، نامه مشکین را بیک پر از سموات وجود صعود نمود و بارض شهود ورود یافت و این مقام سیر بیک اجسامست که به یک آن، از اعلی سدره منتهی بادنی ذروه اقصی عزّ نزل ارزانی داشت چه خواهد بود اگر چارار روح با براق محبت بحرکت آید و اظهار شوکت نماید

باده درد آلوده مان مجنون کند
صاف اگر باشد ندانم چون کند

ذلک من فضل الله یوتیه من یشاء و چون غطاء نقاب از چهره عروس مداد گشودم و به مهر تمام مهر از سر آن برداشتم فوراً نوری از هویت ذات کلمات بدرخشید بحیثی که جبال سکون مندک شد و روح از تعلق خود منفک گشت فصارت منصعقاً فلما افاق قال:

ابرق یدی من جانب الطور لامع
أم ارتفعت عن وجه سلمی البراقع

و از ملاحظه آن اریاح روح از شمائل جان بوزید و جمیع اجزاء و اعضاء را فتوح طیبه بخشید چنانچه گوش لذت سروش یافت و هوش از غایت حُب بیهوش گشت دهان شربت وصل بنوشید و زبان در شکر نعمت بکشید.

ویفرح محزون و یحیی متیم
و یأنس مشتاق و یلتذ سامع

داستان یکی از عشاق دلباخته جمال مبارک

درویش مصطفی بیک کردی

یک روز جمال مبارک در صفحات نور با چند نفر از همراهان به قصد شکار در سیر و گردش بودند، در بین راه جوانی را دیدند در گوشه ای از راه نشسته و لباس درویشی بر تن کرده و موهایش پریشان و ژولیده است و در کنار جوی آب آتش افروخته و به پختن غذا مشغول است. جمال مبارک در این باره چنین میفرماید: ۱۵۲

«... وقتی با سم صید توّجه ببعضی اراضی نمودیم تا بمحلی رسیدیم ملاحظه شد درویشی غذائی ترتیب میداد از او پرسیدیم چه میکنی مذکور داشت خدا میزیم هم با خدا مییزم از برای خدا مییزم مشاهده شد آن مسکین چقدر از شریعه عرفان رب العالمین دور است و بعد توقّف نمودیم و با کمال شفقت و نصیحت با او تکلم نمودیم تا آنکه اشعه آفتاب حقیقت از افق قلبش ظاهر و مُشرق شد بمعذرت قیام نمود و او یک رفیقی داشت برهنه مابین ناس مشی مینمود و بهمان کلمات ناطق بود و هر دو بانوار فجر معانی فائز شدند بقسمی که یوم بعد با پای برهنه در رکاب میدویدند مع آنکه آن ارض خارستان زیاد بود و آنچه گفته شد سوار شوند قبول نمودند.»

درویش با شنیدن بیانات شیوای جمال مبارک مجذوب آن جمال بيمثال گردید و از قید اوهام خویش رهائی یافت. درویش هر چه داشت رها کرد و به دنبال اسب مبارک براه افتاد و از شیفتگان حضرتش گردید و قلبش به نار محبت او مشتعل شد و همان دم به سرودن اشعاری در وصف محبوبش پرداخت، میخواند و در عوالم معنوی و نشئه روحانی سیر و پرواز مینمود و از جمله درویشی است که به جمال مبارک مؤمن گردیده است.^{۱۰} نام این درویش مصطفی بیک کردی فرزند احمد بیک از سلسله صاحبقرانیه و از نواده شاهزادگان و از طایفه «بابان» است و نسب او به سلطان صلاح الدین ایوبی میرسد.^{۱۰}

شرح حال مصطفی بیک کردی سنندجی

وی به سال ۱۲۲۷ ه.ق در شهر سلیمانیه عراق تولد یافت و در سال ۱۲۷۶ ه.ق. دیده از جهان فرو بست. مصطفی بیک از اساتید شعرای کردی سورانی است، تخلص وی «کردی» و زمانی هم «مهجوری» و «مجدوب» بوده است. به زبان ترکی نیز آشنائی داشته و به این زبان نیز شعر گفته است. مصطفی بیک به ادبیات و دواوین فارسی نیز علاقه داشته و خود نیز شعر فارسی را روان و فصیح و دلنشین سروده است. مدتی در سنندج به سر برده و سفری هم از طهران دیدن کرده و با قآنی شاعر معروف مراوده و گویا مشاعره هم داشته و در انجمن ادبی طهران نیز عضویت قبول کرده و شرکت نموده است. بیشتر اشعار کردی او عشقی و غرامی و تغزل است و گاهی هم در شکوه از ظلم و ستم زورگویان و تحمّل نابسامانیها اشعاری سروده است که نمونه اشعار او به زبان کردی و فارسی و شرح احوال او در کتاب تاریخ مشاهیر کرد نیز آمده است. ۱۵۳

در ایام اقامت جمال مبارک در سلیمانیه مصطفی بیک یکی دوبار بیدار آنحضرت نائل آمد و بیش از پیش مجذوب آن جمال گشت. قصه او در سلیمانیه در نزد مشاهیر آن دیار و حکایت جذبه و شور او در آن صفحات معروف بوده و وی اشعار بسیاری در وصف جمال مبارک سروده است که به زبان کردی و عربی و فارسی انشاء گردیده است در مطلع یک غزل خطاب به آن حضرت سروده:

حوری روضه جنانی یا گل باغِ اَرَم
آم نجوم العرش آم شمس علی فوق العلم

گویند مصطفی بیک پس از بازگشت جمال قدم از سلیمانیه از غیبت ایشان بی طاقت شد و به ایران و طهران که وطن مبارک بود سفر کرد در طهران مجذوبانه سخن میگفت و در بحبوحه سوز و گداز عشق از این جهان درگذشت و به عوالم روح پرواز کرد. درین اهالی سلیمانیه در آن ایام گفته میشد که مصطفی بیک از عشق بها سوخت و ناپدید گردید.

اشعار سروده مصطفی بیک در وصف جمال مبارک و بشارت به قرب ظهور

از جمله اشعاری که مصطفی بیک در وصف جمال مبارک سروده بود و دائماً میخوانده «هفت ترجیع بند» اوست. پدر نگارنده (عبدالحسین خان ایمانی) در ایام اقامت و هجرت در سلیمانیه آن اشعار را از یکی از مشاهیر گُرد بدست آورد و با خط خوش نوشت.

نسخه ای از این اشعار را به محفل ملی بهائیان عراق و به محفل ملی بهائیان ایران فرستاد که آن دو محفل جلیل سواد اشعار مذکور را برای حضرت ولی امرالله فرستادند. حضرت ولی امرالله در تویع منبع مبارک مورخ هیجدهم شهرالملک سال ۱۰۳ مطابق ۲۴ فوریه ۱۹۴۷ که در جواب عرایض محفل ملی ایران صادر فرموده بودند چنین میفرمایند:

(در موضوع اشعار جناب مصطفی بیک گُردی از شهزادگان گُرد فرمودند بنویس این اشعار قبلاً از بغداد ارسال ارض اقدس گردیده و نزد این عبد محفوظ سواد این اشعار
سالماً واصل)

تحقیقاتی که نگارنده بعمل آورد ملاحظه نمود که آن اشعار ضمن شرح حال مصطفی بیک گُردی در جلد اول کتاب تاریخ مشاهیر گُرد تألیف بابا مردوخ روحانی (شیوا) که در سال ۱۳۸۲ در طهران به چاپ رسیده نیز درج شده است در کتاب مشاهیر گُرد صفحه ۳۹۸ اشاره شده است که این اشعار مقدمه دیوان مصطفی بیک گُردی است که در سال ۱۹۳۱ میلادی در بغداد چاپ شده است و در جُنگهای خطی در تاریخ سلیمانیه صفحه ۲۸۸ نیز آمده است این اشعار در نسخه های یافت شده کم و بیش تفاوتهایی دارد و تعداد ابیات در هر بند که در کتاب مشاهیر گُرد آمده یکی دو بیت کمتر از نسخه ئی

است که در سلیمانیه بدست آمده است جز بند هفتم که در کتاب مذکور کاملتر و دو بیت بیشتر دارد که در درج آن در این کتاب رعایت شده است.

علاوه بر این تفاوتها، برخی از کلمات در دو نسخه اشعار بدست آمده جابجا و یا متفاوت است که در معانی اشعار اثر میگذارد و یا برخی از ابیات نیز مقدم و مؤخر شده است. بند اول تا بند ششم اشعار از نسخه یافت شده در سلیمانیه که کاملتر است درج میشود ولی بند هفتم که در کتاب مشاهیر گرد دو بیت اضافه دارد و معنی کاملتری به تمامی اشعار این بند میدهد استفاده گردیده است.

بطوریکه ملاحظه میشود هر بند از این اشعار به یک ترجیع ختم میشود که مخاطب آن حضرت بهاء الله است، زمانی که حضرتشان هنوز اظهار امر علنی نفرموده بودند.

مصطفی بیک کلام و بیان جمال مبارک را نفحه سرافیلی که از واردات جبرئیلی است یعنی الهامی است، توصیف مینماید و خود آن حضرت را شمس هدایت و نور الهی خطاب میکند و از حضرت رجاء مینماید که ای ظهور الهی امر خود را اظهار و آشکار نما.

مصطفی بیک گردی از جمله نفوسی است که قبل از اظهار امر علنی جمال مبارک مقام مظهریت ظهور را در آن وجود مقدس شناخته بود

در بند اول اشعارش اشاره ای به آیات قرآنی دارد که در بشارت به روز آخر از «نفحه صور» سخن آورده است که نفحه اول ظهور حضرت باب و نفحه ثانی ظهور جمال اقدس ابهی است.

در بند اول در وصف جمال مبارک چنین سروده است:

ای ز شیور تو جهان پُر شور	وز نوای تو عالمی مسرور
ای چو دُر در زمین تن پنهان	وی چو خور در سپهر جان مشهور
از وصال تو ملک جان آباد	وز خیال تو شهر دل معمور
در هوای تو عاشقان دلشاد	به ولای تو دوستان مسرور
گمراهان طریق حیرت را	سایه ات نور نخل وادی طور
نغمه ات رشک لحن داودی	هم لب گنج راز را گنجور
مهر از مشعل رُخت روشن	ماه از نور جبهه ات پُر نور
مظهر پرتو جمال تو اند	آنچه در کائنات کرده ظهور
جُز صفات نگوید الا گنگ	غیر ذات نجوید الا کور
ای خوش آندم که سوی مقتل خویش	یابم از بارگاه تو دستور
پای کوبان ز شوق و دست افشان	فاش گویم بناله شیور

کی دَمَت نَفحه سَرافیلی

مورد واردات جبریلی

أنتَ شمسُ الهدی و نور الحق

أظهر الحقَّ یا ظهور الحق

بند دوم اشعارش در وصف اولیاء الله است اعمّ از انبیاء و عرفا که همه هماهنگ، ظهور موعود را ندا میدهند. در این بند مصطفی بیک، از گدایان کوی جانان سخن میگوید که خود او نیز از جمله آنان است و چنین سروده است:

آن گدایان که نام را ننگند	پادشاهان عرش اورنگند
چون خزانه نهان به ویرانه	همچو گوهر نهفته در سنگند
خلوت پشت کاخ شاهد ماست	وندران مجمعی هماهنگند
همه پیل افکنان آهو وش	ملک اخلاق و آدمی رنگند
گاه در کنج دلبری مبسوط	گه زطول زمانه در ننگند
طائر وهم مُسرع افکار	در بیابان وصفشان لنگند
هم در اقلیم دل چو سلطانند	هم بر افواج جان چو سرهنگند
دل ز کف دادگان شوریده	شوخ و شیرین و شاهد و شنکند
انبیائی که در مدارس غیب	کشف کشف فرّ فرهنگند
با دد و انس و جن بصدق و صفا	لیک با دیو نفس در جنگند
جان و دل را ز پرتو نظری	کُحل ابصار و صیقل زنگند
غافل از خویش و بیهش از مستی	واقف از روم آگه از رنگند
گوش سوی سروش و دَف بر کف	نای بر نای چنگ در چنگند
از سرافیل عشق در یکدم	تا دم صور واپسین دنگند
مطربان خموش نغمه سرای	با خروشی چنین در آهنگند

کی دمت نفعه سرافیلی

مورد واردات جبریلی

أنتَ شمسُ الهدی و نور الحق

أظهر الحقَّ یا ظهور الحق

بند سوّم مژده بآن است که محبوب امکان ظهور فرموده است این بند از نظر فصاحت و زیبایی ممتاز است در این بند درویش داستانهای کهن و مذهبی را اشاره میکند.

شاهد معنوی هویدا شد	باز از آئینه عکس پیدا شد
چهره بنمود و عقل شیدا شد	باز آن پرده دار پرده نشین
گه به مجلس نشست و لیلی شد	گه بدنبال ناقه چون مجنون
عالمی پر ز شور و غوغا شد	باز از آن نوش خند شیرینش
مجلس افروز و محفل آرا شد	باز آن شمع بزم خلوت غیب
داد وانگه بشکل عیسی شد	همچو روح القُدوس پیام از خویش
بُرقع افکند و عین عذرا شد	جلوه گر شد بصورت وامق
پرتو انداز کوه سینا شد	ارتی گو به طور عشق آمد
گاه در جسم لاتُ عزّا شد	گاه بر صورت خلیل آمد
سه موالید و هفت آبا شد	شش جهت چارپام یک جوهر
باز شکر شکست و گویا شد	طوطی نطقم از خموشی رست
باز چون باده سوی مینا شد	ساقی بزم و میر مجلس شد
گاه خورشید و گاه حربا شد	گاه چون شمع و گاه پروانه
قنبری کرد و باز مولی شد	* مدّتی در رکاب بنده خویش
این سخن بر زبانم القاء شد	بر سر شاخ سدره از دم روح

کی دَمَت نَفَحَه سِرَافِیلِی

مورد واردات جبریلی

أَنْتَ شَمْسُ الْهُدَى وَ نَوْرُ الْحَقِّ

أَظْهَرَ الْحَقِّ يَا ظَهْرَ الْحَقِّ

* بعید نیست که آن بیت اشاره ای به داستان خود او با جمال مبارک باشد.

بند چهارم بیان اظهار عشق و فدا در محضر مولا است.

خرمنم را شرار نو در زن	خیز جانا نوای دیگر زن
بررگِ جان ز غمزه نشتر زن	دفع سودای فاسد غم را
یک عصائی بنفس اژدر زن	موسی آسا به زعم سخاران
خواه شمشیر و خواه خنجر زن	ضربت از تو تن از تو جان از تو
خیمه از ممکنات برتر زن	توشه تخت ما عرفناکی
تا سر اوج لامکان پر زن	شاهباز نشیمن قدسی
نقش مهرش به هر دلی بر زن	ایکه داری هوای دلبر ما

* (به زیبایی و تازگی این دو بیت توجه فرمائید)

بر درش رُخ چو سگه بر زر زن	* کیمیای سعادت ار خواهی
قامت حلقه ساز و بر در زن	* دست کوتاه کن زدق الباب
پشت پائی به قصرِ قیصر زن	گر در آن آستانه ره یابی
داغ غم بر دل سکندر زن	ورنهدت به جبهه داغ قبول
دست رد بر سریر سنجر زن	سر به پای سگان کویش نه
سنگ درگاه دوست بر سر زن	از سرافکن خیال افسرو زر
گَزِ لَکِ حَکْ به چار دفتر زن	قلم رد به پنج مُصْحَفِ کِش
شور و غوغا بر اهل محشر زن	جرعه ای در بکش باین آهنگ

کی دمت نفعه سرافیلی

مورد واردات جبریلی

أنتَ شمسُ الھُدٰی و نور الحق

أظهر الحقَّ یا ظهور الحق

بند پنجم در وصف عظمت مظهر ظهور است:

عشق را در کمال میبینم	وقت قرب وصال میبینم
ذره ای زان جمال میبینم	آنچه در کارگاه نقش صور
مظهر لا یزال میبینم	آنچه در کائنات کرده ظهور
بی کسوف و زوال میبینم	پرتو مهر طلعت جانان
خسرو با جلال میبینم	باندیمان به خلوت شیرین
همه عیسی خصال میبینم	راز داران خاص آن خلوت
جا به صف نعال میبینم	صف ارواح را در آن منزل
همه رمز و مثال میبینم	پاسخ و حرف اهل آن مجلس
عاری از قیل و قال میبینم	درس و بحث و بیان آن مکتب
بی جواب و سؤال میبینم	* حل اشکال و رمز این استاد
پشت آئینه لال میبینم	طوطی نطق را در آن محفل
خسته بی پر و بال میبینم	طائر وهم را در آن مجلس
بر دو زانو عقاب میبینم	بختی عقل را در آن هامون
چشمه ای بس زلال میبینم	تشنه را زیر پای خضر نبی
هندوی چون بلال میبینم	در رکاب محمدی خود را
رهروان را محال میبینم	قطع این راه جز به لطف دلیل
ذکرشان این مقال میبینم	قدسیان بر فراز علین

کی دمت نفعه سرافیلی

مورد واردات جبریلی

انت شمس الهدی و نور الحق

أظهر الحق یا ظهور الحق

* عارفان را عقیده بر این بود که جز بمدد پیر طریقت به حقیقت نمیتوان رسید *

بند ششم در بیان دشواری سیر و سلوک که بی تحمل رنج، گنج مقصود بدست نمیآید.

خیز جانا بیار بر بطن و نی	وقت عشق است صبح عیسی پی
جام جمشید و تخت و افسر کی	وز خراباتیان مست طلب
روسیم کرد هم بملکت ری	ترک تاتار و باده خلّار
نبری تا نهال کام از پی	نخوری بر ز نخل آزادی
تا چو ماران نغلطی اندر قی	ندهندت به بزم مستان جای
نه کیشی تاهزار لطمه زحیّ	نکنی طوف محمل لیلی
تابری سوی منزل او پی	پی کن اصل خیال رجعت را
پی بری سوی راه رشد از غیّ	پی ما گمراهان اگر گیری
جود حاتم چه میکند به غدی	ای پسر تا کی از پدر گوئی
هستی و عجب سرکشی تا کی	مستی و خواب و بی خودی تا چند
گر زیان دیدی الضمان علیّ	بشنو این بند من بسمع قبول
نایب فخر خاندان لوی	شد ظهور الحق از دو عالم دان
گشت فرش عطای طائی طی	شد بساط عطاش چون مبسوط
دوستی با سگان در گه وی	ای خوشا وقت آنکه حاصل کرد
سوختم صبر و عاشقی تا کی	چند نقش نهان بدل دارم
فاش گویم بناله دف و نی	خواهم این قصه بر سر بازار

کی دمت نفعه سرافیلی

مورد واردات جبریلی

أنت شمس الهدی و نور الحق

أظهر الحق یا ظهور الحق

انصافاً قافیه دشواری را در این بند انتخاب کرده است که بر توانائی شعری او دلالت میکند.

بند هفتم در بیان رضا از وضع خود بعنوان سالکی که به گنج هدایت راه یافته است

ما پناه جهان بی پنہیم	راه گم کرده ره روان رهیم
بی کلاهان بوریا مسند	زیور تخت وزینت گلہیم
گر چه خورشید چرخ توحیدیم	ذره مهر و مظهر الہیم
دیده بر بسته از لقای دو کون	برہ دوست طالب نگہیم
چشم بر بسته از نعیم و جہیم	فارغ از هر صواب و هر گنہیم
اوست مهر سپهر این گیتی	گراز او کسب نور کنیم مہیم
هر شب و روز این سخن همه جا	فاش گویم کہ تا زعم برہیم

کی دمت نفعه سرافیلی

مورد واردات جبریلی

انت شمس الهدی و نور الحق

اظهر الحق یا ظهور الحق

درهفت ترجیع بند اشعار مصطفی بیک گردی مضامین و اشارات و معانی اشعار بسیار دقیق و لطیف و عرفانی است و طبع شاعر بسیار روان است و حقایقی از قرب ظهور مظهر الہی و نزدیکی وصال و مقام معنوی او در اشعارش مشهود است و بشر را به شناسائی مظهر ظهور میخواند کہ در بند پنجم ، این توصیف او کہ تکراراً اشاره مینماید قابل توجه است

وقت قرب وصال میبینم	عشق را در کمال میبینم
آنچه در کارگاه نقش صور	ذره ای زان جمال میبینم
پرتو مهر و طلعت جانان	بی کسوف و زوال میبینم

کہ تماماً بشارت به قرب ظهور جمال مبارک است .

از درج اشعاری که به زبان کُردی در وصف جمال مبارک سروده است خودداری گردید
زیرا زبان کُردی زبانی دیگر است و کلمات آن مفهومی خوانندگان فارسی زبان نخواهد
بود.

بعنوان مثال این بیت از اشعار کُردی او درج میشود که عشقی و تغزل است:

جانا وه ره نه م چه ژنه به قوربانی سه رت بم
بوتیری قه ضای چاوی چه سو و دان سپه رت ب

زیر نویس:

- ۱- * در تاریخ نیل زرنندی ایمان مصطفی بیک سنندجی متخلص به مجذوب، به
جمال مبارک ذکر گشته است.
- ۲- * حضرت ولی امرالله در بخش فهرست اعلام ترجمه انگلیسی تاریخ نیل، ذیل نام
مصطفی بیک سنندجی به ایمان او اشاره فرموده اند.

شرح احوال آقا ابوالقاسم همدانی انیس جمال مبارک

سحرگاه روز دوازدهم رجب سال ۱۲۷۰ هجری برابر ۱۰ آوریل ۱۸۵۴ میلادی بود که ابوالقاسم همدانی در معیت حضرت بهاء الله بغداد را ترک گفت و بمقصد کردستان، سلیمانیه عازم گردید. او فردی بود مورد اعتماد جمال مبارک که او را برای مرافقت خویش اختیار فرموده بودند وی تنها فردی بود که از محل اقامت جمال مبارک آگاه بود. جمال مبارک در این سفر، مبلغی وجه در اختیار وی قرار فرمودند تا بعنوان یک بازرگان به کسب و کار مشغول شود و امور خویش را اداره نماید آقا ابوالقاسم همدانی در خدمت جمال مبارک بود و مایحتاج زندگی جمال مبارک را تهیه میکرد و به کوه سرگلو که حضرتشان در مغاره ای تشریف داشتند میرد و به سلیمانیه مراجعت مینمود. ۱۵۳

ابوالقاسم همدانی از حضور مبارک اجازه گرفت که سفری به همدان نماید و تمام دارائی خود را نقد کند و همراه خود به سلیمانیه بیاورد و با آن حضرت به جانب مصر رهسپار شوند و احدی را از حال خود آگاه نسازند. ۱۵۴

ابوالقاسم همدانی به همدان رفت و آنچه داشت فروخت و نقدینه را به همراه خود برداشته عازم سلیمانیه شد در شهر «اورامان» که یکی از دهات بخش رزاب شهرستان سنندج است و از طرف شمال به شهر مریوان و از شمال باختری به کشور عراق متصل است، از طرف حاکم آن قریه حسینعلی خان سلطان شیبی را مهمان شد و سپس عازم سلیمانیه گردید.

کشته شدن آقا ابوالقاسم همدانی

حاکم اورامان مذکور برای امنیت او چند سوار به همراهش روانه نمود ولی سوارهای محافظ

او را به راه کج بردند و بالای کوه «گراویدول» گلویش را بردند و اموال و پولهایش را ربودند و او را که هنوز رمقی داشت و گلویش کاملاً بریده نشده بود بحال خود رها کرده فرار کردند. چوپانی که در آن حوالی بود سر رسید و گلوی او را بست و به ده اطراف خبر داد. مردم آمدند و او را به آبادی بردند و شرح حال او را پرسیدند آقا ابوالقاسم نمیتوانست بعلت بریدگی گلویش سخن گوید و لیکن به آنها فهماند که برایش کاغذ و قلم بیاورند و او شرح حال خود را بدین مضمون نوشت:

من آقا ابوالقاسم تاجر همدانی هستم. در «اورامان» حسین علی خان سلطان مرا میهمان کرد و آدمهائی به همراه من فرستاد آنها در راه این کار را کردند و پول و اشیاءم را بردند حال مجازات برای آنها میخواهم و اشیاء مرا مسترد دارند. در پایان اضافه نمود که اگر حکومت اموال وی را باز ستاند، باید اموال و نقود را به درویش محمد ایرانی که در کوه سرگلو ساکن است و در تکیه شاه نقشبندی آمد و شد دارد تسلیم نمایند من بعد از ملاقات ایشان به ایران رفتم و حال مراجعت کرده ام که بدیدن ایشان بروم ایشان میتوانند بهر نوع که بخواهند در اموال و اشیاء من که پیدا شود دخالت نمایند آقا ابوالقاسم همدانی بعد از نوشتن وصیتنامه خود جان سپرد

افراد اهالی برای خبر کردن درویش محمد عازم سلیمانیه شدند خبر مقتول شدن آقا ابوالقاسم همدانی و وصیتی را که کرده بود بدین طریق به فوریت در خانقاه سلیمانیه باطلاع حضرت بهاء الله (درویش محمد) رساندند.

جمال مبارک موضوع را با شیخ عبدالرحمن و شیخ محمد، دو نفر از فرزندان شیخ عثمان سراج الدین رئیس سلسله نقشبندی که با جمال مبارک دوست بودند مطرح فرمودند و جمال مبارک به اتفاق شیخ عبدالرحمن و شیخ محمد برای انجام مراسم به خاکسپاری آقا ابوالقاسم همدانی از سلیمانیه به داخل مرز ایران، محلی که او به قتل رسیده بود

که منطقه مرزی بین عراق و ایران است عازم گردیدند.

شیخ عبدالرحمن مخارج کفن و دفن آقا ابوالقاسم همدانی را پرداخت نمود و ترتیبی داد که جسد او را بخاک سپردند و مقبره ای بر سر کوه «گراویدول» برای او ساختند. بدین ترتیب مراسم خاکسپاری آقا ابوالقاسم همدانی با حضور جمال مبارک و دو برادر، شیخ عبدالرحمن و شیخ محمد انجام گرفت و جمال مبارک با دلی شکسته و غمگین همراه با شیخ محمد به سلیمانیه مراجعت فرمودند ۱۵۵

درخواست شیخ عبدالرحمن از جمال مبارک دائر به ارسال شکایت نامه ای به مقامات دولت ایران در باره قتل آقا ابوالقاسم همدانی

شیخ عبدالرحمن که از دوستان نزدیک جمال مبارک بود از حضرتشان طی نامه ای درخواست نمود که شرحی به مقامات دولت ایران مرقوم فرمایند و از ظلم آوران شکایت فرمایند. جمال مبارک در جواب نامه ایشان، نامه ی پرسوز و گدازی برای شیخ عبدالرحمن ارسال داشتند که زینت بخش این کتاب شده است ۱۵۶

جمال مبارک در این مکتوب مرقوم فرموده اند که «عزلت گزیده بودم و در غار فراموشی خزیده ام حال باید شهره آفاق شوم و به ایران از ظلم آوران شکایت نمایم». جمال مبارک در نامه مذکور اشاره میفرمایند که در این روزها که دریاها ی غم و اندوه در هیجان و نهرهای غم در جریان است و درخت ظلم بر پا شده و افعال نیک مردود گردیده و شیطان بر مسند سلیمان ریاست دارد چگونه میتوانم از عهده نوشته ای قابل بر آیم و آنچه سزاوار است عرض نمایم. جمال مبارک به شیخ عبدالرحمن مینویسند که «بجان تو ملال من نه از فوت مال است بلکه از موت و احوال اوست که به ذلت کبری کشته شد»

اگر چه به شهادت اعلیٰ فائز گشت و به افق ابهی متصاعد شد اعداء در نشاطند که مال بی صاحبی بگیرشان آمد» *

بلا تردید، جمال مبارک مفاد وصیت نامه آقا ابوالقاسم همدانی و جریان به قتل رسیدن او را طی شکایت نامه و تظلم نامه ای برای مقامات دولتی ایران فرستاده اند که موضوع در طهران مطرح شده و خبر آن مهم تلقی گردیده است که در روزنامه طهران که اول روزنامه ایران بود خبر قتل او درج شده است. در غیر اینصورت، در آن ایام نابسامان اوضاع ایران که در هر گوشه و کنار کشور از این قبیل وقایع اتفاق می افتاده از اهمیت چندانی برخوردار نبوده که مقامات دولتی پایتخت مطلع گردند. کشته شدن فردی در بالای کوهی در نواحی مرزی عراق نمیتوانسته قابل توجه و اهمیت باشد که در روزنامه رسمی طهران درج شود بلکه باید در اثر شکایت نامه جمال مبارک به مقامات دولتی ایران در طهران و ارسال متن وصیت نامه آقا ابوالقاسم همدانی به همراه آن مهمترین علت درج موضوع در روزنامه طهران باشد. که ممکن است روزی در آرشیو مربوط به زمان قاجاریه سابقه تظلم نامه جمال مبارک یافت شود.

درج واقعه قتل آقا ابوالقاسم همدانی و وصیت نامه او در روزنامه طهران

خلاصه شرح کشته شدن و متن وصیت نامه آقا ابوالقاسم همدانی در روزنامه طهران درج شده بود و نسخه ای از آن روزنامه به دفتر کارگزاری ایران به بغداد نیز رسیده بود و جناب میرزا موسی کلیم برادر با وفای جمال مبارک که دائماً مترصد کسب اخباری در باره جمال مبارک بود بنحوی از جریان خبر قتل آقا ابوالقاسم که در روزنامه طهران درج شده بود مطلع گردید و عائله مبارک را آگاه ساخت که حدس زدند درویش محمد باید همان

جمال مبارک باشند.

حضرت عبدالبهاء نیز این جریان را در یکی از نطقهای مبارک در امریکا (اکلند) تائید میفرمایند (که از قرائن ما فهمیدیم که چون آقا ابوالقاسم همدانی سابق در ساحت اقدس بود و در غیوبت جمال مبارک او هم مسافر شد لهذا یقین است که مراد از درویش محمّد جمال مبارکست و باید در حدود سلیمانیه تشریف داشته باشند آن بود که احبّا را با عرایض تضرّع و ابتهال فرستادیم ورجا و مسئلت در مراجعت جمال قدم به بغداد نمودیم) باری مکتوبی که جمال مبارک در جواب نامه شیخ عبدالرحمن مرقوم فرموده بودند و در نهایت فروتنی از اظهار محبت و همدردی شیخ در واقعه قتل آقا ابوالقاسم همدانی تمجید و تعریف فرموده اند ذیلاّ زیب این اوراق میگردد.

سواد مکتوب جمال مبارک به شیخ عبد الرحمن ۱۵۷

مهی برون شد از این شهر و سوی شهر دگر شد
که از طلوع و غروبش دو شهر زیر و زبر شد
و یوشع آن ردّ شمساً بعض یوم
وانت متی سفرت ظهّرت شمساً

تفقد خاطر خطیر آن برادر مکرم، درویشان بی سامان را مکانی معین و سامانی مزین آمد و سواد مداد آن نامه، حاکی از مشک اذفر بود و بیاض ریاض آن مشعر بر ملایمت قلب انور، الحق لثالی منظومه او مسرت کامل حاصل نمود و دُرهای منوره آن، صحت و آسایش دل بیاورد.

ترجمانی، هر چه ما را در دل است
دستگیری، هر که پایش در گل است

اگر چه در این ایام مواصلت زمانی حضوری مرتفع شد و لیکن مؤالفت و مجالست جبلی فطری بر قرار است انشاء الله شربت وصال که از ماء عذب زلال مندرج و مندمج گشته از سحاب جان نازل میگردد و اراضی منجمده منجمده را نعمت حیات خواهد بخشید بلی:

امروز باید آر گرمی میکند سحاب
فردا که تشنه مرده بود لای گور مریز

در این ایام که بحار حزن در هیجانست و انهار غم در جریان و قطب فلک قضا در تدویر است و مرکز نقطه امضاء در تدبیر و شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شداد بیار آورده و افعال نیک مردود شده و اعمال نمرود محمود آمده خس بجای حسن نشسته و خزف بر مکان در در صدف محل گرفته و ثعبان بر منزل سلطان حکومت مینماید و شیطان بر مسند سلیمان ریاست میگذارد. **لیس هذا اول قاروت کسرت فی الاسلام**

با جمیع این امور چگونه میتوانم از عهده مکتوبات قابله بر آیم و مسطورات لایقه عرض نمایم بجان تو ملال من نه از فوت مالست بلکه از موت و احوال اوست که بذلت کبری کشته شد اگر چه بشهادت اعلیٰ فائز گشت و بافق ابهی متصاعد شد **لاتحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون** حضرات اعداء در نشاطند که مال بی صاحبی بگیرشان آمد مگر نشنیده اند خطاب مبرم معظّم را که میفرماید **من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً**.

تو میخندی و میگذرد لب قضا
اجل دارد از خنده ات گریه ها

عنقریب است که ولیّ مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را بر کند. **قل ان موعدهم الصبح**

الیس الصَّبحِ بِقَریبٍ ؟ ای برادر من ملاحظه نما که چه اسباب فراهم می‌آید و چه امور با گره از دنیای فانیه میزاید این بنده که عزلت گزیده بودم و در غار خاموشی خزیده ام حال باید که شهره آفاق شوم و بایران از ظلم آورمان شکایت نمایم لَنْ یصیبنا الاّ ما کَتَبَ اللهُ لنا علیه توکلنا و علی اللهِ فلیتوکل المؤمنون . یک نفر را برای مرافقت و موافقت اختیار نموده بودم که از اختیار بود و از ابرار حکایت میکرد باین قسم از دست رفت که میدانی، نعم ما قال الشاعر:

هر کجا بینی تو خون بر خاکها

پی بری باشد یقین از چشم ما

اذا اقول انا لله و انا الیه راجعون

معانی برخی از جملات عربی به مضمون فارسی که در نامه جمال مبارک
به شیخ عبدالرحمن آمده است

۱- لیس هذا اول قارورت کسرت فی الاسلام. این اولین شیشه ای نیست که در اسلام شکسته شد.

۲- لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون : گمان مبرید کسانیکه در راه خدا کشته شدند مرده تلقی میشوند بلکه زنده هستند و در نزد پروردگار خود مورد رزق و مرحمتند.

۳- مَنْ قَتَلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لُولِيهِ سُلْطَاناً . کسیکه به مظلومیّت کشته شود ما سلطان را برای او ولی قرار دادیم.

۴- 'قل ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب . بگو که موعده شما صبح است آیا صبح نزدیک نیست؟

۵- لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا، عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ . اصابت نمی کند به ما جز آنچه که خداوند برای ما مقدر فرموده. توکل ما بر اوست و مؤمنین به خداوند توکل دارند.

إِذَا قِيلَ لَنَا هَذَا أَوْ قَالَ آمِنُ يَا آلِ كُرَيْشٍ خُذُوا زِينَتَكُمْ لِيُذَكَّرَ الَّذِينَ يَخْلَوْنَ بِهِمْ أَيُّهَا الَّذِينَ يَكْفُرُونَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . (بنا بر این میگویم که ما برای خدا هستیم و به سوی او بر میگردیم.)

معانی لغات مشکل نامه جمال مبارک به حاجی رسول مربوط به صفحات ۲۱۳ - ۲۱۴

- ۱- قناع= پرده ۲- نقاب= روبنده ۳- مبسوط= گشوده ۴- طلعت بقاء = چهره جاودانی
- ۵- سرائر مشیوت= عرش و تخت پابرجا ۶- مکظوم= موردخشم ۷- امطار فراق= بارانهای جدائی ۸- حوریات وثاق= زیارویانی که عهد و پیمان بسته بودند ۹- حجرات طلاق= خانه های جدائی ۱۰- مخدرات شقاق= زندهای نفاق و دشمنی ۱۱- طلعت نفاق= چهره دوری و جدائی ۱۲- قاصرات جنان= حوریهای بهشتی ۱۳- خیرات حسان= خوبان زیبا ۱۴- وجهات قدس= چهره های بهشتی ۱۵- قمص سودا= لباس سیاه ۱۶- طلعات انس= چهره های سرور و شادی ۱۷- دم حمراء از عین وفا= خون قرمز از چشم وفا ۱۸- خازن جنت= نگهبان خزانه بهشت ۱۹- نقاب خفا= در پوشش پنهان ۲۰- اوراق شجره طوبی بلون صفرا میل نمود = برگهای درخت طوبی (الهی) به رنگ زرد درآمد ۲۱- اغصان سدره منتهی= شاخه های درخت الهی ۲۲- برق سطوت مرفوع شد= نور و برق غلبه و وقار برداشته شد ۲۳- حمامه غضب در طیران آمد = کبوترخشم به پرواز آمد ۲۴- دیک بظشت در ذوبان= خروس حمله و هجوم به جوش آمد ۲۵- بهجت سنا از عرش دل برخاست= سرور و شادی درخشندگی از اورنگ دل از میان رفت ۲۶- نعمت ظلماء = بلای ستمکاران ۲۷- زاغ شهر اغماء = کلاغ شهر کورکننده ۲۸- صعوه جفا = گنجشک ظلم - ۲۹- غراب غیور = کلاغ سیاه بانخوت و غرور ۳۰- سبای ظهور= شهر جانان و دیار محبوب - ۳۱- بوجهل مقهور طلعت مجبور را از بیت معمور بیرون کرد= بوجهل شکست خورده چهره مسرور را از خانه آباد بیرون کرد ۳۲- عمی= نا بینا و نادان ۳۳- زنیم معدن نکبت = فرومایه مخزن رنج و مصیبت ۳۴- بر عرش عظمت مستکن شد = بر تخت بزرگی قرار گرفت ۳۵- نخوت= غرور و خودپرستی ۳۶- مصطبه= سکو و جائیکه از زمین بلندتر است

ان جُذنا لهم لعنا بون
تعلين ناه بعد حين

طبعة دار الفکر للطباعة والنشر

بخش هشتم

تو شش من
علمت ز کجا شش من
طبع سمع در دست و اموں
.....

آثار جذیبہ حضرت بہاء اللہ

آن دسته از آثاری را که به نظم و نثر از قلم معجز شیم حضرت بہاء اللہ، آن حمامہ قدسی نازل گردیده که لبریز از عشق و محبت و شور و شوق و جذب و ولہ نسبت بہ محبوب ازلی است میتوان «آثار جذیبہ» نامید. «جذبہ» بمعنای کشش و ربایش است و در اصطلاح عرفانی محبت الہی است کہ انسان را بہ معبود حقیقی جذب مینماید و در مقامی تقرّب بہ حقّ است و آنچه از حقّ است جذبہ است کہ تجلّی حضرتش در روح است کلمات «جذبہ و شور و شوق» در آثار مبارک کہ در ایّام طهران بعد از سیاه چال و ایّام سلیمانیه تا باغ رضوان نازل شدہ است بہ وفور زیارت میشود.

حضرت ولی امراللہ در بارہ آثار جذیبہ جمال مبارک میفرماید:

«این اذکار و اوراد منبعث از جذبات روحی و غلبات شوقی و تغنیات ذوقی آن

حمامہ قدسی الہی است.» ۱۵۸

از ممیزات آثار جذیبہ، جذب و شور و ولہ عاشقانہ نسبت بہ معشوق حقیقی است. این حالات عشق و شوریدگی مظهر امر در کلیّہ این آثار سریان دارد و چون امواجی خروشان در غلیان و طغیان است.

حضرت ولی امراللہ حالات جمال مبارک را در ایّام سلیمانیه کہ بعضی از آثار جذیبہ در آنجا نازل شدہ است چنین میفرماید:

«در ایّام عزلت و اعتکاف (گوشہ گیری) کہ آن محی رمم در بحور توجّه و تفکّر مستغرق بودند گنجینہ ای از اذکار و مناجات بہ نظم و نثر پارسی و عربی از لسان مبارک جاری کہ کلّ از روح حزین و قلب پر احتراق جمال مبین حکایت مینمود و در آن خلوتگاہ بعضی از آنها را در سحرگاہ و برخی را در دل شب و شامگاہ بہ صدای بلند تلاوت میفرمود.»

گهی به نعت و ستایش اسماء و صفات الهیه میپرداخت و زمانی به جمال خویش عشق میباخت و به تسبیح و تهلیل ظهور مقدسش مألوف میشد و وقتی به مدح و ثنای حوریه بقاء، روح اعظم الهی که بر قلب الطف اصفایش متجلی بود زبان میگشود ...» ۱۵۹

جمال اقدس ابهی در آثار جذبیّه خود علاوه از مفاهیم تمثیلی و استعاری عارفان ترکیبات و مفاهیم بدیعی را خلق فرمودند که در ادبیات پارسی و عربی بی سابقه است مانند: رشح عماء - شمس طراز - موج لقاء - ساغر شهد - طلعت لاهوتی - حوری هاهوتی - یوسف شیرازی - صون بهاء و صدها تعبیر عرفانی دیگر که در آثار جذبیّه ملاحظه میشود.

در آثار جذبیّه حضرت بهاء الله به مواضعی برخورد مینمائیم که گهی به صراحت و گاهی به کنایه و استعاره، پرده از حقایق معنوی برمیدارند که ستایش و نیایش و حمد و ثنای محبوب حقیقی و اظهار عشق و انجذاب به اوست. گاهی تمنّای فدا در راه حضرتش را دارند و گهی بشارت به ظهور وجود مبارک بعنوان مظهر ظهور کلی الهی با ذکر اوصاف و القاب بدیع میدهند. از یوم ظهور که بزرگترین ایام است یاد میفرمایند و از عوالم روحانی و نشته‌های عشق حقیقی و ابراز عشق از وجود مبارک خود به عنوان معبود و معشوق عالمیان سخن میرانند و وصف جمال و جلال و عظمت معنوی مظهر امر را به شیوه تمثیل و استعاره ذکر میفرمایند، وجود مبارک را منجی اهل عالم میخوانند و عموم اهل عالم را به ایمان به خود که مظهر امر الهی است دعوت میفرمایند.

آثار جذبیّه جمال مبارک نازل در سلیمانیه

از آثار جذبیّه جمال مبارک که در سلیمانیه از قلم مبارکِ قدّم نازل گردیده است میتوان «قصیده عزّ و رقائیه» و قصیده «ساقی از غیب بقاء» و غزلیاتی چند که بدست آمده است و یا مناجاتهای را اشاره نمود که در این کتاب به شرح و توصیف آنها خواهیم پرداخت.

نقطه اوج نزول «آثار جذیبه» در بغداد

در بازگشت جمال مبارک از سلیمانیه و اقامت سلطان قَدَم در مدینه الله بغداد واقعه بزرگ اظهار امر علنی مبارک در باغ رضوان را میتوان نقطه اوج نزول «آثار جذیبه» دانست. با وجود اینکه در همین ایام الواحی از قلم اطهر نازل گردیده که حاکی از وقوع حوادث حزن انگیز آتیه است ولی آثار بسیاری نیز نازل شده که دلالت بر سرور هیکل اطهر دارد.

گفتار نبیل زرنندی در باره آثار جذیبه جمال مبارک در بغداد

نبیل زرنندی که در آن ساعات تاریخی حضور داشته است چنین مینگارد:

«چون سنه ثمانین که میعاد طلعت موعود بود نزدیک گردید، جمال قدم وضع پیشین را تغییر دادند و باب دیگری بر وجوه گشودند. هر یومی لوحی شورانگیز که در دیوار را به رقص میآورد، از قلم مبارک نازل. گاهی از لوح اعزّ ابهی «سبحان ربّی الابهی» که به اسم حاجی میرزا موسی جواهری صادر، جواهر اسماء و صفات مهتر و گاهی از لوح انور «حور حجاب» افتده شیخ و شاب منجذب. وقتی از لوح «غلام الخلد» حقایق و هویات مبهوت و مات، و روزی از نعمات تامّات «از باغ الهی» سلسله وجود مترنم و زمانی از الحان روح بخش «باز آی و بده جامی» مطالع قدرت و جلال متأثر و گهی از آواز دلربای «هله هله یا بشارت» مشارق جمال شیدا و واله. از خمر بیان سلطان ملکوت کلّ مست و مدهوش و دل‌های عاشقان پُر جوش و خروش و هر یک غاشیه چاکری بر دوش. بسا شبها که بعد از غروب آفتاب، جمعی از احباء در حجره، شمعهای کافوری افروخته، به تلاوت این الواح بدیعه مشغول و بدون خورد و خواب، چنان از عوالم روحانی بهره ور میگردیدند که یک دفعه خبر میشدند که خورشید نوآر قریب بدایره نصف النهار است که گویا ابداً در عالم مُلک نبودند و جز ملکوت جمال قیوم لایزال

در نظرشان امری مشهود نه. همیشه در آن ایام اصحاب را به ابیات طرب خیز شور انگیز مشغول و مفتون میفرمودند. از هر سری نیز صدائی تازه و از هر سری ندائی پر جذبۀ بظهور میرسید. بنده نیز چند غزل و قصیده نوشتم

و مزید جلب و شور دوستان گشتم. از جمله منظومه ای بود که عنوانش اینست ۱۶۰

جمال یار ظاهر شد بزن بشکن، بزن بشکن رخ دلدار ظاهر شد بزن بشکن، بزن بشکن
همان دلدار لاهوتی، همان رخسار یاقوتی ز شرق نار ظاهر شد بزن بشکن، بزن بشکن
۱۶۰

اشاره ای به قصیده عزّ و رقائیه

مشایخ اهل تصوّف سلیمانیه که از دانش محیطه حضرت بهاء الله دچار شگفتی شده بودند برای اینکه بیشتر از نبوغ و احاطه علمیّه حضرتشان مطلع گردند از حضور مبارک درخواست نمودند که قصیده ای بر سبک و وزن قصیده «تائیه کبری» سروده ابن فارض شاعر صوفی مسلک عرب انشاء فرمایند. که جمال مبارک قصیده ای که بنام «عزّ و رقائیه» موسوم گردیده سرودند. که شرح آن قصیده خواهد آمد ولی بهتر است قبلاً با «ابن فارض» و «قصیده تائیه» او آشنا شویم.

شرح احوال ابن فارض سراینده قصیده تائیه کبری و تائیه صغری

ابن فارض ابوحفص یا ابوالقاسم عمر ابن علی ابن المرشد ملقب به شرف الدین و امام العاشقین، از خاندانی که اهل حمات سوریه بودند در سال ۵۷۶ ه. ق در شهر قاهره مصر متولد شد و در همان کشور نشو و نما نمود. در کودکی علوم دینی و قواعد زبان عربی را آموخت و در نوجوانی در مجالس علماء حاضر میشد و رفته رفته به سلک صوفیان در آمد

و به سیر و سیاحت پرداخت و عازم حجاز، زادگاه حضرت رسول اکرم گردید. پس از ۱۵ سال ریاضت جسمانی و مجاهده روحانی به زادگاه خود مراجعت نمود. در سال ۶۳۲ ه.ق در قاهره دار فانی را وداع گفت. قبرش بنا بر وصیت خود او بر بالای کوهی جنب مسجد عارض بنا گردید. ابن فارض در زمان حیات خویش معروفیتی به سزا یافت و با داشتن کمالات معنوی مورد توجه عموم قرار گرفت که از او به نیکی یاد کرده اند و وی را مردی آزاده و با تقوی شمرده اند و بزرگان علم و ادب در مدح و ثنای ابن فارض داد سخن داده اند. گویند در هر مجلسی حضور مییافت، سکون و آرامش و هیمنه و وقار بر آن مجلس حکمفرما می شد.

تاریخ نویسان زندگانی ابن فارض را در هاله ای از کشف و کرامات به رشته تحریر در آورده اند. سلاطین ایوبی در مصر که پشتیبان ارباب علم و ادب و مشایخ صوفیه بودند، لواء (پرچم) شعر صوفیانه را به ابن فارض سپردند و او را به لقب «سلطان العاشقین» و «امام المحیین» ملقب ساختند.

دانشمندان و عرفای بنامی در زمان ابن فارض میزیستند که از جمله آنان، صوفی شهیر «شهاب الدین عمر ابن محمد سهروردی» بود که در شام میزیست و مریدان بسیار داشت و دیگری «شهاب الدین یحیی سهروردی» است که فیلسوف و حکیم اشراق بود که به تهمت خروج از دین به قتل رسید اما بارزترین شخصیت معاصر ابن فارض، شیخ اکبر محیی الدین ابن العربی است که ذکرش به کرات در آثار مبارکه بهائی بمیان آمده است. ۱۶۱

ابن فارض از جمله شعرائی است که اشعار او زبانزد عموم بود و در مجالس پادشاهان و بزرگان متداول و در حلقه های ذکر و سماع صوفیه ورد زبان عارفان بود. ارزش ادبی اشعار ابن فارض بحدی بود که نویسندگان معروف عرب از جمله ابوالمحاسن بردی و ابن خلکان، نویسنده معاصر او، ابن عماد حنبلی، المنادی و سایرین جملگی وی را شاعری خوش قریحه و در خلق مضامین و رموز عاشقانه مبتکر و نو آفرین دانسته و بر این عقیده

بودند که هیچیک از شعرای صوفی عرب از حیث شیرینی گفتار و عمق معانی عرفانی و شهرت و اعتبار به پای ابن فارض نرسیده اند.

معروفترین قصائد دیوان ابن فارض

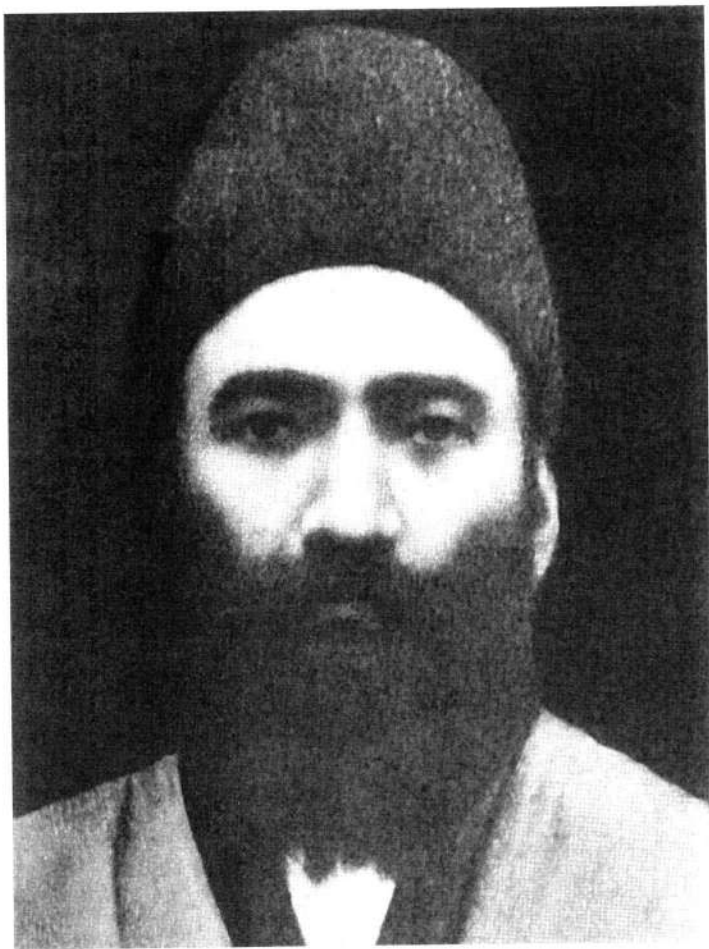
قصائد ابن فارض را که بزرگان ادب و عرفان مورد شرح و تفسیر قرار داده اند عبارتند از:

- ۱- «تائیه کبری» که بالغ بر ۷۶۱ بیت است و حاصل یک عمر سیر و سیاحت روحانی اوست از زیبایی و عمق و یکپارچگی کم نظیری برخوردار است.
- ۲- «تائیه صغری» که بالغ بر ۱۰۳ بیت است.
- ۳- «قصیده میمیه» که شامل ۴۱ بیت است و به «قصیده خمیره» معروف است.
- ۴- «قصیده عینیه» که در مکتب خانه های مکه به اطفال تعلیم میدادند. حضرت بهاء الله مَطَّلَعِ قَصِيدَةَ عَيْنِيهِ ابْنِ فَارِضٍ رَا كَهْ دَرِ حِجَازِ سَرُودَهٗ، در یکی از مراسلات مبارکه خود به شیخ عبدالرحمن کرکوکي که مورد خطاب «چهار وادی» مبارک است نقل فرموده اند:

«ای ضیاءالحق حسام الدین راد که فلک و ارکان چه تو شاهی نژاد»

مجموعه دیوان ابن فارض در سال ۱۳۵۳ هجری قمری در مصر به طبع رسیده است.

در تاریخ ادب و عرفان عرب صوفیانی چند به تقلید از «تائیه کبری» منظومه هائی سروده اند که در مقایسه با تائیه کبری غالباً فاقد ارزش حقیقی بوده و بی نام و نشان مانده اند و ظاهراً این اشعار در زمان اقامت حضرت بهاء الله در سلیمانیه نزد مشایخ و حکمای سلیمانیه که از مهمترین مراکز تصوّف و عرفان بوده ناشناخته و غیر معروف بوده است *



جناب ملا محمد قاننی نبیل اکبر

اشاره ای به تائیه نبیل اکبر محمد قائنی

نبیل اکبر محمد قائنی نیز بر سبک و وزن «تائیه کبرای» ابن فارض در همان ابتدای درک مقام حضرت بهاء الله «تائیه ای» سروده که از قصیده «عزّ ورقائیه» جمال مبارک متأثر است و با احتیاط پرده از روی معتقدات ایمانی و اشواق روحانی خویش برداشته است.

ضمیر مؤنث در قصیده عزّ ورقائیه

آنان که بزبان عربی آشنائی دارند متوجه این نکته هستند که جمال مبارک در قصیده عزّ ورقائیه در اشاره به معشوق حقیقی «ضمیر مؤنث» بکار برده اند و این بدان علت است که در مقام تشبیه و تمثیل از روح اعظم الهی به عنوان «حوریّه الهی» یاد شده است.

وجه تسمیه قصیده عزّ ورقائیه

جمال مبارک عنوان «ورقائیه» را برای این قصیده برگزیدند و سر آغاز آن چنین است:

قصیده «عزّ ورقائیه فی جوهر روح قدسیه»

«ورقا» بمعنی کبوتر به تشبیه بر نفس ناطقه و روح قدسی اطلاق گردیده است و در آثار جمال مبارک مخصوصاً آثار نازله در سلیمانیّه و بغداد و اوایل دوره ادرنه کلمه «ورقا» در اشاره به «نفسه العلی الاعلی» زیاد به چشم میخورد که اشاره ضمنی به مقام منیع نور لمیع در آن دوره بطون و خفا میباشد.

حضرت بهاء الله در اشاره به «نفس قدسی الهی» تعبیری از جمله با کلمه «ورقا» دارند مانند:
«ورقا احدیه» «ورقة الفردوس» «ورقاء الهویه» «ورقاء العظمة» و «ورقاء العماء»...

موضوع قصیده عزّ ورقائیه تسییح و تمجید روح اعظم الهی است که بصورت «حوریّه الهی» بر جمال مبارک نازل گشته است و گفتگویی میان حضرتش بعنوان حامل پیام الهی و روح القدس است و نزول آن یکی از برجسته ترین وقایع ایام عزلت حضرت بهاء الله در سلیمانیه است که قلوب عرفا و مشایخ عظام آن شهر را تسخیر کرد.

مروری بر مضامین قصیده عزّ ورقائیه

توصیفی را که خانم ناهید روحانی در این باره در مقاله تحقیقی خود نموده اند بسیار جالب و جامع است که از آن بهره میگیریم. ۱۶۴
«قصیده عزّ ورقائیه سفری است روحانی بسوی معشوق حقیقی در قالب نوعی گفتگو و محاوره درونی که به زبان رمز و اشاره و نعت و تمثیل و کنایه از عوالم معنوی و مراتب روحانی سلطانی حقیقی حکایت میکند. در این قصیده مبارکه هیکل نور به «مدح و ثنای حوریّه بقاء روح اعظم که بر قلب الطف اصفایش متجلی بوده» زبان گشوده (۱۶۵) و به «تسییح و تهلیل ظهور مقدّسش» (۱۶۶) که تا آن زمان در پس پرده غیب و خفا مستور بوده پرداخته ضمن ستایش اوصاف و نعوت معشوق حقیقی و ابراز مراتب عشق و انجذاب به طلعت بی مثالش و ابراز سوز و گداز از هجران جانگدازش و اظهار منتهای عجز و انکسار به بارگاهش و تمنای فدا و انفاق جان در راهش، بندگان را شیوه عشق و عاشقی میآموزد و به راه و رسم شور و دلدادگی فرا میخواند» و ضمن بیان علامات و نشانه های عاشق صادق نحوه سیر و سلوک به کوی معشوق و شرایط وصول به درگاه محبوب و حصول رضای حضرت مقصود را آشکار میسازد. در این قصیده که قبل از اظهار امر علنی

و بنا به تصریح قلم اعلیٰ « فی مدح المحبوب سرّاً دون الجهر » (یعنی در ستایش محبوب بطور خفا نه آشکارا) نازل گردیده و رقاء احدیه به ترنّمات لاهوتیه و نغمات ملکوتیه شمه ای از عوالم روح قدسی الهی و رشحی از اسرار مکنونه غیبیه و حکم خفیه ربانیه را بقدر استعداد و قابلیت مردمان مبدول داشته. مگر نه خود فرموده اند

حور معنی را برآرم از حجاب
نور غیبی را کنم کشف نقاب

باری، نباید این نکته را از نظر دور داشت که قصیده صدو بیست و هفت بیتی موجود منتخباتی از دو هزار بیت بوده و شاید نگاهی به مضامین آن به نحوی متسلسل و پیوسته آنهم در مقامی که عاشق و معشوق یکی است آسان بنظر نیاید و لکن آشنائی با لحن آیات مبارکه جمال اقدس ابهی بویژه آثار عرفانی آن حضرت و نیز زیارت توضیحاتی که پس از مراجعت به بغداد از قلم معجز شیم حضرتش در حاشیه این قصیده اضافه گردیده بهترین دلیل و هادی سیل برای درک مضامین این قصیده مبارکه میباشد. قصیده عزّ و رقائقه با ابیاتی عاشقانه که زبان حال عاشق دلداده در لحظات جذبّه و شوق است آغاز میگردد:

أجذبتنی بوارق أنوار طلعةٍ بظهورها كلّ الشمس تخففت

(ابیات ۱ تا ۹)

در این مقام عاشق حقیقی جز جمال معشوق لایزال نبیند. چنانچه تجلیات انوار طلعتش را در ظاهر و باطن مشاهده نماید و همه علامات ظهور شمس حقیقت از نفخه صور و مرّ سحاب و لمعه طور و تجلی نور و طلوع شمس از مغرب را به چشم سرّ و سرّ ملاحظه نماید و جمیع مظاهر جمال و جلال را از او داند تا بدانجا که جواهر هدایت را به انوار وجهش مهتدی بیند.

بنور وجهها وجه الهدی قد آهتدی بنار طلعتها نفس الکلیم تزکت
چنین معشوق را سینه ها طالب ناوک مژگانند و سرها مشتاق کمند گیسوان

یسهم شفرها صدر الصدور تقبلت لوهق جعدھا راس الوجود تمدت

سپس عاشق دلداده که در خاک رهگذار معشوق عرش عما را سیر میکند و غایت آمالش نثار دل و جان به پای جانان است به شرح شمه ای از مراتب عشق و اشتیاق خود به درک وصال محبوب بی مثال پرداخته، راز درون را این چنین ابراز میکند:

وفی کلّ عینٍ قد بکیت لوصولها وفی کلّ نارٍ قد حرقت لحرقتی
بسطت بکلّ البسط لالقا مرجلها علی قلبی و هذا من اول منیتی
طلبت حضور الوصل من کل وجهه رقت حروف القرب فوق کل تربة

ولی هیئات! با همه شتابی که عاشق دلخسته برای وصول به طلعت نور و فوز به جلوه مقصود دارد به مطلب نرسیده از بساط وصل و قرب رانده میشود به محنت هجر و بعد مبتلا میگردد و چون دست های رجاء را به امید پیوستن برشته محبت بسویش بلند میکند معشوق شمشیر برویش میکشد و از بریدن رشته های دوستی دریغ ندارد. (ابیات ۱ تا ۱۶)

اینجاست که عاشق شیدائی عنان از کف میدهد و معشوق را مخاطب ساخته با عالمی شور و اشتیاق عاجزانه تمنای لحظه ای وصال مینماید و برای اثبات دعوی عشق خویش سوگندها میخورد. از هجران او شکوه ها دارد و از احزان وارده بر خود گله ها میکند و از ملامت رقیبان و شماتت مغروران شکایت ها مینماید آتش وجود از حرقت او فروزان شده و نور شهود از زفرات او موجود گشته و دریای جود از عطش سوزان او خشک شده ۰ هر خونی که بر زمین ریخته حکایتی از چشم خونبار اوست. از غم او دریای سرور منجمد

گردیده و چشمه احزان ساری گشته. از فرط عشق و سوز هجر جسم و جانش گذاخته و روشنی او خاموش شده و رویش به زردی گرائیده. گویا آسمان از حزن او گریبان دریده و اراضی قلوب از غم او شرحه شرحه گشته هر شب از شماتت رقیب نالان است و هر روز از نداشتن یاور و نصیر در آه و فغان و در هر دمی به چنان مصیبتی مبتلا گردیده که حوریات بقاء در غرفات فردوس از غم او جامه سیاه در بر نموده اند.

چه یاد آور این مضامین است ابیاتی چند از مثنوی مبارک از جمله این بیت که میفرماید:

عندلیب قدسی از هجران دوست ناله ها دارد که سوزد مغز و پوست

(ابیات ۱۷-۳۶)

ناگاه معشوق از قفا ندایش داده به او فرمان سکوت میدهد زیرا که عشاق بیشمار همه عمر در آرزوی لحظه قرب و وصال ناله و فغان نمودند و دیده به دیدار جمال دلدار روشن ننمودند. سپس رشحی از بحور عظمت و جلال نثار طالب کعبه وصال نموده شمس ظهور و جوهر نور و سر وجود و نار و قود را نزد بهاء عظمت خویش لاشئی میدانچه که فطرت اصلیه الهیه به او متحقق گشته و ید بیضاء از جیب اقتدار او بیرون آمده موج دریای عظمت از امواج خروشان درون او اوج گرفته و روح القدس غیبی از تابش انوار قلب او به هیجان آمده، حقیقت امر از ظاهر امر او جلوه نموده و شریعت عدل و داد از حکمت عادلانه او سرچشمه گرفته. موسی بقا از نظره او مدهوش گشته و طور سینا از لمعه نور او از هم پاشیده از نشر امر او ارواح مردمان محشور گردد و به نفعه ای از روح اعظم او استخوانهای پوسیده جانی تازه یابند مطالع امر الهی و روح صمدانی به انوار طلعت او قیام نموده و طایف حول او بوده و حقایق علم و دانش لدنی جبین بندگی بر آستانش سائیده و جواهر هدایت و بزرگی از سماء امر او نازل گردیده و الحان طیور آسمانی حکایتی از نعمات جان افزای اوست آنگاه دعوی عشقش را باطل خوانده او را به محبت ییگانه متهم

میسازد و از اینکه به گمان ناروای خویش روش و سلوکی بدعت نهاده و در حدّ فهم و ادراک ناقص خود خویشتن را به او نسبت داده و اسماء و صفاتی از برایش قائل شده وی را سرزنش می کند و امیدش را به نومییدی مبدل میسازد.

رَجَوْتُ بظنک و صلی هیهات لم یکن بذاک جری شرط ان وقیت توقت
مگر آنکه شرط وصال معشوق را دریابد و به آن وفا نماید.

شرط وصل آن است که عاشق به جان طالب کمند دوست گردد و هر رنج و محنتی را در راهش بجان خریدار شود، از کأسِ اَلَم نوشد و از حزن دل سیراب شود. از راحت و آسایش تن بر کنار باشد و از خواهش دل بگذرد. در مکتب عشق خون عاشق ریختن واجب است و سوز دل نخستین نشانه قبول و پذیرش عاشق راستین را سزاوار آنکه از نیش رقیب شبی نیارامد و از سرزنش دشمن بی تمیز دمی نیاساید. در مذهب دوست سمّ قاتل نوشیدنی است و بلایای وارده عین شفقت و مهربانی و عاشق صادق را چاره نیست جز آنکه راه رضا پوید و به حکم قضا مشتاقانه گردن نهد، ورنه همان به که از دعوی عشق بگذرد و زحمت افزای دوست نگرده. چه شبیه است مضامین این ابیات با مضامین این قسمت از هفت وادی که فرماید قوله عزّ بیانه:

«... و اگر درد نباشد هرگز این سفر تمام نشود و عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نجوید و در هر آن صد جان رایگان در ره جانان دهد و در هر قدمی هزار سر در پای دوست اندازد ای برادر من تا به مصر عشق در نیائی به یوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهر نگذری چشم باطن نگشائی و تا به نار عشق نیفروزی به یار شوق نیامیزی ... عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد، حیات در ممات بیند و عزّت از ذلّت جوید...»
(ابیات ۳۷ تا ۶۱)

طالب کعبه وصال که جز رضای جمال لایزال در دل نمی پروراند در سرّ نهدان ندا در داده شرط عشق را به جان خریدار میشود و خود را به ید قدرت محبوب سپرده طالب رضای او میشود و به قضایش تن در میدهد. سینه طالب تیرهای غضب او و سر مشتاق شمشیرهای قهرش میگردد. نارش را نور و خشمش را منتهای آرزو ببیند. ملتسمانه از او تمنا دارد که نگاهی به اشک روان و سوز نهانش افکند و ببیند که چگونه هر صبح و شام آماج تیرهای بلا گردیده و به سیف اعراض و انکار مذبوح گشته و هر لحظه در معرض تکفیر و ناسزای همگان قرار گرفته گوئی بلایای عالم تنها برای او نازل گردیده و شمشیرهای آبدیده خشم و غضب همه آماده بریدن گردن لطیف اوست و آنچه بر مظاهر وحی الهی، از رنج و زندان و سختی و زیان و اسف و هجران و نوحه و ندبه و فرقت و حرقت و اندوه و مصیبت وارد گشته رشحی از احزان وارده بر او و قطره ای از دریای غم و اندوه اوست چنان که بی کس و تنها در دیار سیار است و با وحوش عراء مونس و دمساز (ابیات ۶۲-۷۶)

عندلیب قدسی را هنوز ناله هاست و ورقاء صمدانی را سوز و گدازها:

از سرشک دیدگانم چشم آسمان اشگبار است و از زخم دل ریشم چشمه ساران از دل زمین در جوشش و تبّعان از حقیقت حزن و اندوه من روح هستی و بقاء شرحه شرحه گشته و عرش بزرگی و علاء منهدم گردیده هر سرخی در عالم موجود از خون دلم رنگ گرفته و هر شاخ سبزی در جهان مشهود از سرشک دیدگانم روئیده. تلخی بلا در سبیل محبت جانان شیرین است و شهد بقاء جز از دست او تلخ و زهر آگین.

اثر زنجیر بر گردنم نمودار و اثر غل و کند بر پایم پدیدار. روزی نمیگذرد مگر آنکه به تلویح یا تصریح شور دل خود را به نظم و نثر در نیاورم. از شدت بلا جان از کف برفت و قلب بگداخت و راز درون بیرون شد و این بس عجب که بی دل و جان زنده ام و بی

روح و روان موجود و پاینده. ای کاش فطرت اصلیه ام را قدر و منزلتی نبود زیرا قضای وارد بر من را سبب و علت، علو حقیقت باطنه و سمو سرشت نهانم بوده. از اینرو آنچنان بلا از هر سو مرا در بر گرفت و قضا در هر آن هلاکم ساخت که تنها و بی رقیب به مقام وحدت باحبیب عروج نمودم و در نهانخانه دل به عین لقاء واصل گشتم و به بصر حدید وصف تو را از چشم تو دیدم. پس اگر محدود به حدودم و یا اسیر اوصاف و نعوت، عذرم آن است که حدّ و وصف از تو ظاهر و آشکار گردیده.

مضامین برخی از این ابیات یادآور ابیاتی از مثنوی مبارک است که میفرماید

قوله عزّ کبریائه

چشم تو از چشم حق گشته عیان	تا نیبی جز جمالش در جهان
چونکه قلبت پاک شد از نور او	شد مقامش چونکه آمد طور او
وصل او را بر تجلیش بدان	که شده بی چند و چون در تو عیان

اینجاست که پرده ها به کنار میرود و عاشق به معشوق می پیوندد و طلعت محبوب بانفسه المهمینه علی من فی الوجود به راز و نیاز دمساز میشود وحدت حقیقی رخ میگشاید و هر شائبه غیرت وجدائی از میان میرود عاشق به مقام غنای بالله و فقر از ماسواه واصل گردیده در مدینه استغناء مقرر می گزیند.

در هفت وادی در وصف این مقام نازل:

«...در این مدینه حجابات نور هم خرق میشود و زائل میگردد. لاجمله حجاب سوی النور و لا لوجه نقاب الأالظهور» تا آنکه میفرماید: «در این وادی سالک مراتب وحدت وجود و وحدت شهود را طی نماید و به وحدتی که مقدس از این دو مقام است واصل گردد. احوال پی به این مقال برد نه بیان و جدال». انتهى (ابیات ۷۷ تا ۸۹)

سپس حضرت محبوب به دوران سیاه چال و تجلی حوریّه الهی و انوار شمس حقیقت ربّانی بر قلب الطّف اصفایش و دریافت بارقه وحی و الهام آسمانی در آن زندان اتن ظلمانی اشاره فرموده زحمات وارده را در ازای فوز به تجلی نور و وصول به معارج روح راحت جان می یابد. با اینهمه از روح اعظم الهی که در نفس اقدسِ قدّمایش متجلی است عاجزانه تمنا میکند که از عرش وجود نازنینش فرود آید و از هیکل عنصری حضرتش که از هجوم احزان و بلا یا به ذلّت و مهانت افتاده، مفارقت جسته به مقرّ عزّت و عظمت خویش راجع گردد. (آیات ۹۰ تا ۹۵)

در این وقت حوریّه الهی به تسلای خاطر عاشق حقیقی پرداخته او را به صبر و شکیبائی دعوت میکند و از او می خواهد که از آنچه شنیده و دانسته درگذرد و حدیث شرک و وحدت و طور و نور به یکسو افکنده حجیات اسماء و صفات را خرق نماید زیرا که این همه اوصاف و نعوتی است درخور طفلان و نایبالغان و حقّ لم یزل در علو تقدیس و سموّ تنزیه خود بوده و خواهد بود.

« ادراکات عالم و عقول امم به ساحت قدست علی ماینبغی راه نیابد و پی نبرد » ۱۲۲
 چه بسا عادل که نزد آن سلطان معدلت، ظالم و جابر بشمار رفته و بسا عالم که در زمره جاهلان محسوب گشته و بسا فانی که خود را از اهل بقاء انگاشته و چه بسیار عارف که به دریافت حرفی از دفتر معرفت فائز نگشته و بسا عابد ساجد که عاصی و بد کردار بوده، عبادتش مقبول درگاه احدیت نیفتاده.

در این آیات با اشاره خفیه و کنایه لطیفه اربابان تصوّف و مدعیان علم و معرفت را به خاطر گفتار بیهوده و اقوال لایسمنه که حشو و زوائدی بیش نیست و ثمری جز جدال و تفرقه به بار نیاورده ملامت فرموده سپس به تلویح ابلغ از تصریح رشحی از عوالم الهیه

و سنوحات ربانیه خود بر عالمیان مبذول داشته، تأکید مینماید که جمیع کتب و زُبر آسمانی در نفس اقدس مثبت و صحف نورانی از صحیفه وجودش جاری و ساری. به ذره‌ای از انوار عظمت او آفتاب جهانتاب در گردش و نورافشانی است و به یک قطره از فیض جود او دریای وجود در جوش و خروش. این همه آوازاها که از اهل جهان بگوش میرسند نزد او چون ناله موران ضعیف است. عقول کلّ از جذبۀ راز نهران به وگه و شور آمده و نفوس از نغمات روحش جان یافته و الوه از رشحات سماء امرش خدائی نموده و پروردگاران در حکمت سرشارش به مقام ربوبیت رسیده‌اند. ارض «روح» به امرش متحرّک و عرش «طور» موطن اقدام مبارکش بوده. از تابش نورش نجم ظهور را متجلّی فرموده و از جلوه روحش آفتاب سرور درخشیده. آیات جامعه و مطالع انوار لامعه قدسیّه و مواقع بروز حکمت صمدانیه و سنوحات ربانیه یعنی مظاهر مقدّسه الهیه و آثار ظاهر از آنان به اراده غالبه اش از عالم امر پا به عرصه شهود نهاده و هر بدیعی از لطیفه سیر پنهانش آشکار گردیده. در این ابیات عاشق به لباس معشوق درآمده و در مقام وحدت صرفه از زبان او سخن میگوید.

(ابیات ۱۰۶ تا ۱۱۵)

در اینجا روی سخن متوجّه بنده غافل است که از وجه الهی روگردان شده و بظنّ خود اقبال نموده گمان ایمان در حقّ خود مینماید و از شریعت الهیه انحراف جسته بماء صدید ظنون و اوهام راه یافته است و بنور غیبی الهی که بالفطره در نفسش مودوع است مهتدی نگردیده و استقامت ننموده و صنعت الهی را ضایع نموده. حال آنکه لازمه ایمان عمل و عرفان بطور توأمان است یعنی مؤمن حقیقی آنست که در ظاهر بحبل امرالله تمسّک جسته به تعالیم الهیه عامل باشد و در باطن به انوار وجه حقیقت عارف.

در توضیح معانی این ابیات از قلم اعلی در حاشیه قصیده چنین آمده است قوله العزیز:

«...و جميع ذرّات موجودات و مذکورات را از قطرات ماء وجود الهی و رشحات زلال سلسال صمدانی لُجیات ازلی مُشرف و مطرّز فرمود و به خَلَج باقیه و قمايص عالیّه و اثواب دائمه ابدیه مخلّج و ملبّس فرمود مع ذلک به چنین آیه کبری و موهبت عظمی و انوار لایطفی و اعطاء لایفنی مستقیم نکشتیم و به این صنعت محکمه و مکرمت متقنه و عزّت قدیمه و لطیفه سرمدیه قائم نشدیم و از انفاص قدس روح القدس و اریاح طیب روح الانس محبوب ماندیم...بلی در قطب بحر هویت جالسیم و انتظار شرابه ماء می کشیم و در ظلال شمس صمدیت ساکنیم و طلب سراج می نمائیم».

چه خوش گفته شاعر شیراز در وصف این مقال:

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد	آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف گون و مکان بیرون بود	طلب از گمشدگان لب دریا میکرد
بی دلی در همه احوال خدا با او بود	او نمی دیدش و از دور خدایا میکرد

(ابیات ۱۱۶ تا ۱۱۸)

آنگاه عاشق شوریده را مشفقانه دلالت مینماید که حجاب قربیت را بی رمز و اشاره خرق نماید تا جمال مبین را بی نیاز کشف و شهود در خود عیان بیند. آرام و قرار گیرد و ناله بس کند زیرا قوای عرش از فغان او مضطرب گشته و عیون غیبیه از احزان او گریان شده، سپس با اشارت واضح و تلویحات مؤکده شان و مقام حضرت موعود طلعت مقصود را که ورای ادراک عقول منیره است تصریح فرموده از عرش عزّت وی را فرمان میدهد که راز نهانش را به احدی ابراز ندارد چه اگر پرده از وجه غیب بردارد و آنچه از مقامات روحانی و عوالم عزّ صمدانی مشاهده فرموده بنفسی بنماید، در یک طرفه العین تمام وجود فانی و معدوم گردد. اینجاست که عرف رضای محبوب بیش از پیش به مشام میرسد. آری عاشق صادق مقبول درگاه گشته و به اعلی مقام جمع و توحید راه یافته است. اینجاست که سفر روحانی به پایان میرسد، نگار سر از جیب یار بیرون میآورد و شجرعشق

ثمر شیرین می‌دهد. پس خوشا به حال آنان که از حُسن وفا به فوز لقاء واصل گشتند و در شریعه بدیعه الهیه وارد شدند و خوش آن عاشقان که در سیل جانان خون خود ریختند و به عروه الوثقای مهرش تشبُّث نمودند و از جمیع جهات به سویش شتافتند و در سایه ربوبیتش مأوی گزیدند. ۱۶۷

فطوبی للفائزین فیما سرّوا عن کلّ فی ظلّ ربوبیتی»

نکاتی چند که باید در هنگام زیارت قصیده عزّ ورقائیه مدّ نظر قرار گیرد

« اولین نکته ای که هنگام مطالعه و بررسی این قصیده غرّا باید در نظر داشت آنستکه قصیده عزّ ورقائیه را نیز همانند دیگر آثار مبارکه جمال قدم جلّ ذکره الاعظم نباید از هیچ لحاظ با موازین و معیارهایی که ساخته و پرداخته بشر است مورد سنجش قرار داد زیرا کلام حقّ اعلی و اشرف از آن است که به میزان خلق درآید، یا با آثار بشر مقایسه و مقارنه گردد.»

بی تردید بدعیّت و خلاقیت آیات مبارکه، آنرا از کلام خلق ممتاز و متفاوت ساخته تا بدانجا که در هر دور این بدعیّت و نوآفرینی که عین اعجاز میباشد بامیزان فُصحاء و بُلغاء زمان مغایرت داشته و در ابتدا آیات الهیه بنظرشان نامأنوس و ناخوش آیند میآمده و نه تنها بر مظاهر مقدّس الهی خرده می‌گرفتند بلکه آنان را سخریه و استهزاء مینمودند و گاه نسبت جنون میدادند. اما دیری نمیگذشت که بر اثر نفوذ کلمه الهی و تأثیرات عجیبه ای که در هویت آن نهفته است، تنقید و تحقیر به تقدیر و اعجاب بدلّ میشد و کار بجائی میکشید که اربابان قلم و خدایان سخن در شرح و بیان مراتب بلاغت و فصاحت و اعجاز شگفت انگیز بر کلمات حقّ کتابها می نوشتند.»

نکته دیگری که همواره باید متذکر بود آن است که قصیده عزّ ورفائیه بنا به درخواست مشایخ صوفیه گُردستان برسبک و سیاق «تأثیه ابن فارض» نازل شده و تشابه ظاهری آن با «تأثیه» هرگز از باب تقلید نبوده بلکه حقیقت آن است که حضرت بهاء الله به صرف فضل و بنده نوازی مشایخ آنسامان را مشمول عنایت فرموده، رجای آنان را به حلیه اجابت آراستند و لئالی حقایق اسرار مکنونه را به زبان رمز و اشاره در قالبی که تمنا نموده بودند ارائه فرمودند و این امر نه تنها از عظمت و جلالت قدر «ورقائیه» نمیکاهد بلکه فی نفسه از دلائل اعجاز بشمار میرود و نشانه دیگری از مراتب لطف و مکرمت آن سلطان حقیقی بر بندگانش، به ویژه آن عدّه از عرفاء راستین و واقفان حقیقی اشارات و رموز الهیه است که از آغاز دوره اسلام تا زمان نزول این قصیده مبارکه، به نام دین، از علماء و فقهاء شریعت ستم ها کشیدند و به پای عدّه ای از عارف نمایان به ظاهر صوفی مسلکان سوختند. با در نظر گرفتن این حقیقت که اگر تأثیه ۷۶۱ بیتی «ابن فارض» صرفنظر از اینکه نسبت همه ابیات آن به او نزد عدّه ای از مورّخان و محققان مشکوک بنظر میرسد و به شهادت تاریخ در فاصله های زمانی گاه طولانی سروده شده است ولی قصیده عزّ ورفائیه در مدّتی کوتاه چون سیل خروشان در متجاوز از دو هزار بیت نازل گردیده و اگر لحن «تأثیه» از ادنی مراتب ضعف و عجز و مسکنت بشری حکایت میکند، لحن «ورقائیه» چنان پر هیمنه و جلال است که تفاوت ره را از زمین تا آسمان نیز فراتر میکند.

دیگر آنکه بنا بر آنچه مسلم منتقدان است در ادبیات عرفانی آنچه در درجه اوّل اهمیت قرار دارد، منتقل نمودن افکار و مجرّدات معنوی است. عارف در پی خلق شاهکار ادبی نیست، لذا وسواس به خرج نمیدهد و به آرایش و پیرایش سبک نمی پردازد، اما در عین حال در بیان حالات روحانی خود اصرار میورزد و به وسائل مختلف متشبّث میشود. گاه از کلمات و تعابیر غیر مصطلح و اشتقاقات نامأنوس و حتی استعارات و تشبیهات نامتعارف استفاده میکند و گاه از کلمات عامیانه مدد میگیرد و گهگاهی از قید

و بند قواعد صرف و نحو و وزن و قافیه میرهد. با این حال عارفان را الفاظ و اصطلاحاتی دقیق و مخصوص به خود است که تا هم اکنون صورت اولیّه خود را حفظ نموده و هر کدام معنی و تفسیر معینی دارد که در ادبیات عرفانی متعارف و متفق علیه میباشد اینها همه به نظر محققان ادب صوفیان نه تنها از ارزش کلام عارف نمیکاهد بلکه چون به منتقل نمودن حقایق معنوی کمک میکند غالباً مقبول و ممدوح میباشد. بدیهی است موارد مذکوره در قصیده «عزّ و رقائیه» که بر مشرب و رویّه اهل تصوف نازل شده کم و بیش به چشم میخورد اضافه بر اینکه نزول قصیده در زمانی بوده که ورقا هویت از شدت جذب و شوق به کمال حرّیت بنا بر فطرت اصلیّه در ترّتم و تغنی بوده و به همین دلیل در بسیاری از آثار نازله در آن عهد رعایت قواعد قوم نشده و شاید اگر دلبستگی و علاقه مفرط اعراب و ایرانیان عربی دان به زبان عربی و تعصب آنان در مراعات اصول و قواعد آن نبود، این رویّه حداقل تا پایان عهد ابهی ادامه مییافت شاهد این ادعا بیانات مبارکه حضرت بهاء الله در این خصوص است که بواسطه دانشمند جلیل جناب اشراق خاوری گردآوری و در مقدمه کتاب «ایام تسعه» درج گردیده است. آثار عربی جمال مبارک در دوره سلیمانیه و بغداد و اوایل دوره ادرنه سبک بدیعی را ارائه میدهد که در زبان عربی جدید و بی سابقه است.

نکته مهمّ دیگر آنکه تنها دانستن زبان عربی برای پی بردن به مضامین عالیّه قصیده عزّ و رقائیه و درک حقایق و نکات لطیفه مندرجه در آن کافی نیست. دانستن زبان فارسی و مطالعه عمیق آثار عرفانی منظوم و منثور جمال اقدس ابهی که غالباً به زبان فارسی نازل گردیده ضروری بوده و کمک شایانی به درک هر چه بیشتر و بهتر مضامین این قصیده مبارکه و سایر آثار عربی آن حضرت مینماید. ۱۶۸

جمال مبارک پس از بازگشت از سلیمانیه، در بغداد در حاشیه و در ذیل بسیاری از ابیات قصیده عزّ و رقائیه بالحن و انشاء عرفانی کلمات دشوار و عبارات عرفانی و بعضی ابیات

مبهمه و اشارات روحانی و معنوی را به زبان فارسی تشریح و تعبیر و تفسیر فرمودند و منشاء قرآنی و حدیثی بعضی از اصطلاحات مذکوره را روشن و واضح ساختند تا خواننده آیات مبارک را از کلمات و استعارات و اشارات مندرج در اشعار بهتر درک نماید و بداند که مقصود و منظور مبارک چه بوده است.

نظری به آثار جذیبه منظوم حضرت بهاء الله نازله به زبان فارسی

آثار حضرت بهاء الله که بصورت نظم (شعر) نازل گردیده تمامی آنها از آثار جذیبه حضرتش شمرده میشود آثار جذیبه در اصطلاح عرفانی آثاری است که در مقامی محبت الهی است که انسان را بحضرتش جذب مینماید و در مقام دیگر نزدیکی به حق و تجلی حضرتش در روح انسان است که مملو و پر از عوالم روحانی است و از حالات عشق و جذبه و شوق آن و رقاء احدیه (جمال مبارک) حکایت میکند. شاید بتوان گفت که آثار جذیبه حضرت بهاء الله ابتدا بصورت اشعار منظوم جلوه گر گردیده که روح و روان خواننده را نوازش میدهد.

آثار منظوم (شعری) حضرت بهاء الله به غیر از قصیده «عز و رقائقه» که با زبان فصیح عربی نازل گردیده سایر اشعار سروده مبارک که بدست آمده است به زبان شیرین فارسی است و در آنها تعبیرهای عارفانه و صوفیانه بکار رفته است که ادیبانه و بدیع است و دارای روح خلافت ظهور مبارک میباشد.

توضیح: برخی از متفنین سرودن اشعار معتقدند که قصائد و قطعات یا غزلیات جمال مبارک چندان با اوزان عروضی نمیخوانند. در عین حال که موزون است بیک اعتبار راه شش شعر نو است بنوعی اینکه از اوزان هجائی پیروی کند در مورد فواید هم

مسامحه دیده میشود. بطور مثال در قطعه اشعاری که در ۴۱ بیت سروده اند چون :

بت ما آمد با بطی باده	بارخ چون آفتاب بادلی ساده
ساده ز چه از دنیا و از عقبی	وز نقشه امکان فارغ و آزاده
از روی چو ماهش شکل مه نو پیدا	وز موی سیاهش چشمه هو پوشیده
پُرخم پرخم آن زلف چو زنجیر	میهم میهم آن لب نادیده

میگویند که ساده و آزاده را نمیتوان با پوشیده و نادیده قافیه آورد بدینمعنی، در این مورد هم جمال مبارک خود را پای بند قواعد قوم ندانسته اند و جمال مبارک در این قصیده راه گشای تحول در وزن و قافیه شعر فارسی بوده اند که در قالب تنگ قواعد عروضی اسیر بوده است.

در قصیده دیگر چند بار بحر و وزن را عوض می فرمایند و این هم یکی دیگر از ابداعات اشعار آن حضرت است.

گنجینه اذکار و مناجاتهای نازله حضرت بهاءالله در ایام عزلت و اعتکاف

حضرت ولی امرالله بطوریکه در گاد پاسزیبای اشاره فرموده اند، جمال مبارک در ایام عزلت و اعتکاف در کردستان، گنجینه ای از اذکار و اوراد و مناجاتها به نظم و نثر فارسی و عربی نازل فرموده اند که مع الاسف کثیری از آنها در حوادث زمان از دست رفته است نمونه هائی از آنها که تا کنون بدست آمده در این کتاب آورده شده است. بنظر نگارنده اگر فرصتی دست دهد و شرایط زمان و مکان اجازه دهد، با اعزام نفوسی به کردستان میتوان از نواده های عرفا و مشایخ صوفیه که با جمال مبارک محسور بوده اند تحقیق بعمل آورد شاید در آرشیو و کتابخانه های خصوصی آنان برخی از آثار منزله

جمال مبارک یافت شود یکی از نواده های شیوخ که در خارج از کردستان بسر می برد به وجود آثاری از جمال مبارک در نزد خانواده شان اشاره نموده است .

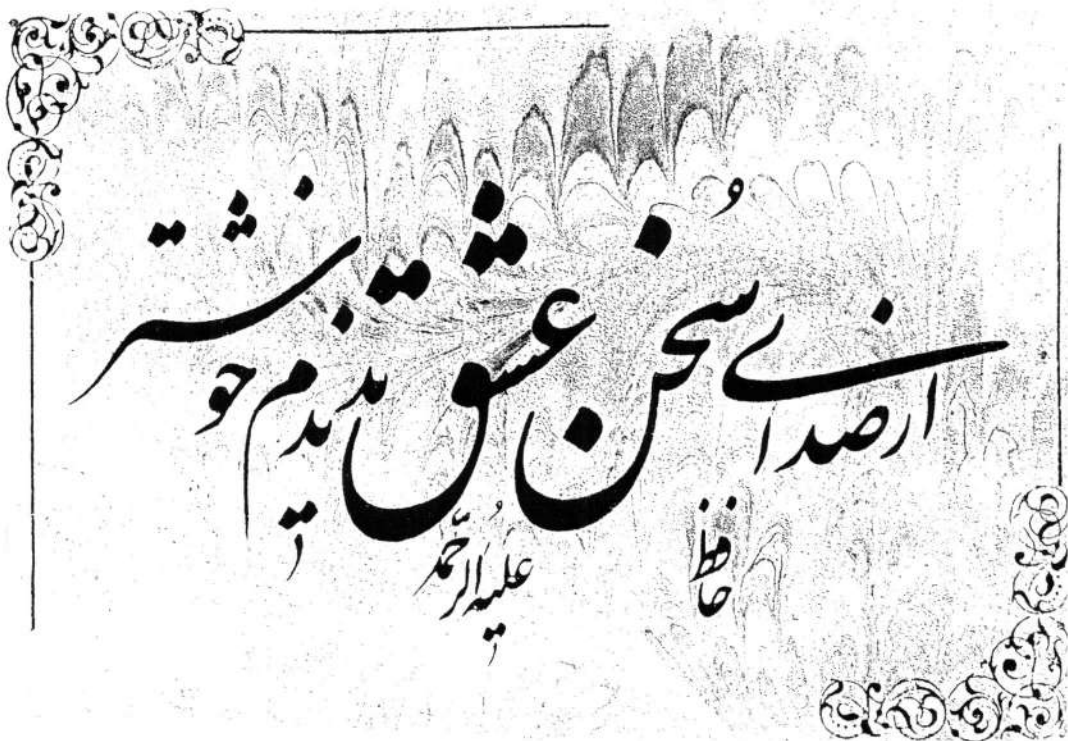
برخی ابیات و اشعاری که جمال مبارک در هجرت سروده اند

در تعدادی از قصائد و غزلیات و ابیات جمال مبارک که بدست آمده ملاحظه میشود که تخلص حضرتشان را «**درویش**» ذکر فرموده اند.

تاریخ نزول این ابیات بدرستی معلوم نگردیده که آیا تمامی آنها در ایام اقامت مبارک در کردستان نازل گردیده و یا برخی از آنها در بازگشت مبارک از سلیمانیه بوده است در هر حال چون تخلص مبارک «**درویش**» است و در ایام هجرت و اقامت جمال مبارک در سلیمانیه و کوه سرگلو که بنام «**درویش محمد سیاح ایرانی**» شهرت داشتند میتوان به اقوی احتمال گفت که این اشعار به آن ایام مربوط و مرتبط است.

در این ابیات جمال مبارک گاهی از زبان عاشق سخن میگویند و گاهی به توصیف عشق میپردازند و زمانی از معشوق که خود جمال مبارکند سخن میرانند و در مقامی از مقام مظهریت خود 'باده معنوی طلب مینمایند و از مقام معنوی سخن میگویند و از اثرات آب معنوی که شعله روحانی آن و سوسه های نفسانی را میشود یاد میکنند و از یک حقیقت معنوی سخن میرانند که در عالم وجود هر چه هست از اثر آن مقام معنوی است و چون مقام مظهریت حضرتشان مستور بوده خود را «**مستور شیدائی**» نامیده اند

اینکه به شرح یکایک این اشعار و درج اشعار مبارک میپردازد. باید اعتراف کرد که درک مطالب مندرجه در این اشعار مبارکه که حقایقی را در لباس اشاره و ایما و تشبیهات روحانی و معنوی به زبان ادبی و عرفانی بیان داشته اند آسان نیست و از فهم و ادراک نگارنده به دور است و هر یک از خوانندگان اشعار احتمالاً ادراکی دیگر دارند .



بمناسبت قطعه شعر جمال مبارک در باره عشق

عشق از سدره اعلی آمد با شعله فارانی

در قطعه شعری که مطلع آن «عشق از سدره اعلی آمد با شعله فارانی» است به توصیف «عشق» میردازند که عشق از عوالم الهی با شعله سوزان می تابد و عشاق را به شناسائی مقام والای معشوق و شناخت ظهور او که ظهور جمال مبارک است آماده میسازد. مرکب عشق درد است و عشق سوزان با بلا و درد همراه است و تا عاشق از خود فانی نشود به نفعه روحانی باقی راه نیابد. مقام عشق مقام والائی است که در این اشعار مورد ستایش قرار گرفته و در حالات مختلف جلوه گر است و اثرات آن در آفاق و انفس عیان گردیده است.

عشق گاهی بصورت آتش بر موسی جلوه گر گردید که ندای خدائی دارد بندگی و شاهی از آن اوست و بر مردگان روح مسیحائی می بخشد.

به تعبیر دیگر جمال مبارک

عالم ناسوت بروز عشق است و عالم لاهوت ظهور عشق و عالم هاهوت حضور عشق
است (۱۷۰)

در اینجا معشوق جمال بی مثال «حضرت بهاء الله» است که مظهر عشقند و در این اشعار توصیف حالات معشوق است که چگونه عاشق در کمند اوست و بیان مقام والای معشوق است که همه کائنات و حقایق معنوی الهی در حول او طائفند و به کلمه او بوجود آمده اند و آن هنگامی است که شمس جمالش عیان گردد و اظهار امر کند

«درویش میازار زین گفته بسیار
کز حرفی شده موجود این گنبد مینائی

تعداد ابیات این قطعه شعر ۱۸ بیت است : (۱۷۱)

هوالله

عشق از سدره اعلی آمد با شعله فارانی
هم با جام بلا آمد از ساحت سبحانی
اول کوب فنا بخشد بر زمره عشاق
وانگاه کند باقی از نفعه روحانی
ای عشق توئی سلطان در مرکز امکان
کز سینه بردی تو همه صبر و شکیبائی
که آتش و گه موسائی گه صوت انا للّهی
که بنده و گه شاهی از جلوه ربّانی
حذقی بره افتاده هم مرده و جان داده
یک نفسی برکش ای روح مسیحائی
ناسوت بروز تو لاهوت ظهور تو
هاهوت حضور تو ای گوهر رحمانی
هان دلکم بر سوز وانگه جگرم بردوز
از نار جمال خود وز ابره ثعبانی
ای بیخبر عالم از خود خبرم ده
من گم شده راهم تو شعله نورانی
گر لطف همی خواهی یک قدحی در ده
من تشنه جامم تو کوثر یزدانی
آن زلف سیاهت را از روی چوماهت برگیر
تا شمس برون آید از پرده ظلمانی

من صید دو ابرویت هم بسته گیسویت
 گه بکمندم بندی هم گاه تو بگشائی
 هم تو لبانم بستی هم تو ز جانم رستی
 هم از تو کنم مستی ای باده رمانی
 گر روی کنی پنهان یک لحظه تو از امکان
 رسم بقا برخیزد عالم همه گردد فانی
 ای از تو فغان من زنده ز تو جان من
 هم کون و مکان من ای مصرک سلطانی
 این بس عجبم آید زین نکته که بنمودی
 موجود بهر چشمی و از چشم تو پنهانی
 ای بلبل باغ من ای قمری بستان من
 وای طوطی رضوان من یک رنه بزن سریانی
 عیسی ز سما آید موسی ز سنا آید
 جانها همه بشتابد در محضر قدسانی
 درویش میازار زین گفته بسیار
 کز حرفی شده موجود این گنبد مینائی

هوالمعنی فی کلّ شأن

در قطعه شعر دیگر که عنوانش «هوالمعنی فی کلّ شأن» میباشد یعنی اوست که در هر مقام
 و شأنی نغمه سرائی میکند، عاشق و معشوق با هم سخن عشق و وفا میگویند. مقام
 مظهریت جمال مبارک با مقام انسانی حضرتشان به گفتگو نشسته اند که درس زندگی
 روحانی است. نگارنده با فهم و ادراک نارسای خود مفاهیم شعر را به مضمون مینگارد:

در این شعر « یار » که در کلمات مکنونه به نسیم الهی تعبیر شده که اشاره به حوری قدسی و روح اعظم الهی است به بستر عاشق آمده است و عاشق شرح دیدار سحرگاهی خود را با « یار » بیان میدارد و میگوید که سحرگاه یار ببالینم آمد و مرا که از عشق او شوریده حال بودم به لطف مخاطب داشت و بر آنچه بر سر من از این عشق آمده در مقام حق شناسی بیان داشت و گفت که ای عاشق من که بخاطر من به هر سوئی افتاده ای و در راهم اسیر هر دیار گشته ای، پایت گرفتار افعی و گردنت اسیر زنجیر، هیچ شبی در بستر راحت نیارمیدی و از فتنه روزگار دمی نیاسودی کبدت سوخت و جهانی از دردت آتش گرفت، چون گناهکاری زنجیر به گردنت انداختند و در کوی و بازار بگردانیدند، در دست ظالمان، مظلوم افتادی و شب و روز در زندان جفا محبوس شدی. از دردت دل دوستان آتش گرفت و از آهت چهره عاشقان تیره و تار گردید. چشمانت پر خون شد و با اینهمه سختی ها که در راه عشق من کشیدی، سرد نشدی و ناله آغاز نکردی. امشب من در بالین تو هستم چرا دیگر آسوده حال نیستی و به خود می پیچی و مینالی و رنگ از رخساره ات پریده.

در اینجا عاشق شوریده حال در جواب معشوق حقیقی چنین میگوید:

ای یار من، ای طیب جان من، چه عجب شد که بر بالین بیمار آمدی. ای که از روی تو آفتاب جهانتاب می درخشد، و ای که از عشق تو بی قرارم و گوهرها بر مقدم عزت تو نثار میکنم. اگر از حال عاشق خود می پرسی و یا به زردی چهره او که گویای اسرار درون اوست مطلع می گردی، اسرار دلم از آهم شنو و رمز جانم از چشمان اشگبارم بین اگر از عشق تو تیره ای جفا بر من بارید و اسیر دست کفار شدم و مرا همه جا کشیدند و به نزد بدکاران و فاسقان بردند، اگر بخواهم از عشق تو بگویم که چه ها دیدم، زبان از گفتار باز میمانند. ولی ای یار من از تیغ جفا نمی نالم و دردت را بجان و دل پذیرا هستم قضایای تو را در آغوش می فشارم و بلاهایت را به روح و جان خریدارم رشته محبت بین من و تو که

محکم است گسستی نیست به خم گیسویت چنان دل بسته ام که تا روز واپسین از توجدا
نخواهم شد. من آن عاشقی نیستم که از عشق معشوقم سرپیچی نمایم ولو مرا صد هزار بار
بکشند شب در آتش غم تو برای این میسوزم که سرم را در راحت در بالای دار ندیدی که
فارغ از جسد روی یکنائی ترا بینم و بی حجاب جسم بسوی تو آیم.

طیور باقی به آشیان خود برگشتند ولی من در عالم خاک ذلیل و خوار مانده ام.

اینک وقت آن رسیده است که پرچم خود را بلند کنی و دستی از غیب بر آری تا مردمان
را از عالم خاک برهانی و زنگ از آینه دل آنان بزدائی و مهاجرین و انصار را از قیود
این جهان برهی و بر سرشان تاج قبول گذاری و بر هیکلشان کمر بند محبت بر بندی.
تعداد ابیات این قطعه شعر ۳۴ بیت است بدینقرار (۱۷۲)

هوالمغنی فی کل شأن

سحر آمد بیستم یار
کای شوریده ز عشق وی دل افکار
ای از برایم فتاده بهر سوئی
وی در راهم گشته اسیر هر دیار
گه بر پای همی پیچیده افعی
گه بر گردنت زنجیر شرر بار
ای نخفته یک شبی بر بستر راحت
وی نیاسوده دمی از فتنه روزگار
زاتش آهت کبد عالم سوخت
وز دردت چشم جهان آتشبار

گه طوق بگردن چو عبدی عاصی
 گه با سلسله بردند همی بر سر بازار
 گه مظلوم فتادی تو بدست ظالم
 گه در سجن جفا بسی لیل و نهار
 از دردت دل دوستان در آتش
 وز آهت رخ عاشقان تیره و تار
 چشمت از خون یاقوت برافشاند
 زان گشته همی چشم شفق گلنار
 با اینهمه محنت که براهم دیدی
 سرد نگشتی و ننالیدی زار
 از چیست که امشب تو نیاسائی
 وز چیست که گشته بدنت چون تار
 شب غلطی و پیچی تو همی بر بالین
 غلطیدن وزاری که گزیدش مار
 اکنون ز چه میپیچی و مینالی
 وز چه پریدت رنگ همی از رخسار
 گفتم ای یار ای طیب جانم
 چه عجب که آمدی بر سر بیمار
 ای از رویت شمس سماء مشرق
 وی از عشقت نفس سکون بیقرار
 آسمان دامان گوهر زان گرفت
 تا کند بر مقدم عزت نثار

گر تو از حال حبیبِ پرسی
از زردی رخسار شنو اسرار
سرّ دل باشد ز آهم مشتهر
رمز جان ظاهر ز چشم اشگبار
گر چه ز عشقت بسی تیرجفا خوردم
هم گشته اسیر دست کفّار
گه بکشندم بسر کوه و در دشت
گه ببرندم در محضر فجّار
گر گویم آنچه بدیدم از عشقت
البته زبان بماند از گفتار
لیکن ننالَم از تیغِ جفات ایدوست
دردت را چو دل گیرم همی اندر کنار
قضایت را چون جان گیرم در آغوش
بلایت را روان باشد خریدار
جان رشته حبّ تو همی نگسلد
گر بَبُرندش سر از خنجر جرّار
نه چنان بستم دل بخرم گیسویت
که شود باز همی تا روز شمار
من آن نیم که پیچم سر از عشقت
گر بکشندم بدمی صد هزار
شب در آتش غم زان میسوزم
که ندیدی سرم ایدوست همی بر سر دار

تا بیجسد بینم رویت ای احد
 بی حجاب آیم برت ای کردگار
 اطیار بقا باشیان برگشتند
 ما مانده در این تراب بسی ذلیل و خوار
 وقت آن آمد که بفرازی عَلم
 ای سرّ خدا دستی از غیب برآر
 تارهای خاکیان را توز خاک
 هم زدائی زاینه دل زنگار
 هم تو ز قید این جهان برهان
 این جمله مهاجرین و انصار
 بر سرشان نه از تاج قبول تاجی
 بر هیکلشان بر بند ز حبّ زَنار
 بس کن درویشا زین بیش مزینش

کافتاد شرر همی از این گفتار

بت ما آمد با بطنی باده

در قطعه اشعار دیگری که در ۴۱ بیت سروده شده جمال مبارک از مقام معنوی باده الهی سخن میگویند و با اشارات و تشبیهاتی زیبا حالات آن بُت معنوی را که به نزدشان آمده توصیف مینمایند و مردمان را هشدار میدهند که پاک و پاکیزه شوند و از وهم و خیال برون آیند تا لایق دریافت باده معنوی گردند. نفوسی که آماده شنیدن پیام الهی بودند و

در مقام مظهریت، معشوق حقیقی را بالهام درون دریافته بودند تعجیل در اظهار امر حضرتش راداشتند و از او جام می معنوی که از چشمه رخشان الهی است طلب میکردند و یار معنوی را در ظاهر و باطن میستودند و از شجره او می شنیدند آنچه را که موسی از سدره سینا شنید

در پایان، این قطعه شعر را خطاب به خود میفرماید:

بس کن درویشا زین بیش مگو خوشتر باشد سرّ جانان پوشیده

از این کلام چنین بر میآید که هنوز هنگام اظهار امر علنی جمال مبارک نرسیده است و بهتر است این سرّ فعلاً پوشیده بماند. ۱۷۳

بت ما آمد با بطی باده

بارخ چون آفتاب با دلی ساده

ساده ز چه از دنی و از عقبی

وز نقشه امکان فارغ و آزاده

از روی چو ماهش شکل مه نو پیدا

وز موی سیاهش چشمه هور پوشیده

پُر خَم پر خَم آن زلف چو زنجیر

مُبهم مُبهم آن لب نادیده

غُغب دارد چون گوی سیمین

دهن دارد چون حقه بیجاده

از خنده او تنگ شکر شد ارز آن

وز غضب او نار جحیم آماده

لعل نمکینش یاقوت بدخشان

گشته در او مضمّر لؤلؤ ناسوده

آمد با چشمی مست و دلی هشیار

سبحان الله زین مست غضب آورده

گفتم شاها قدحی در ده

گفتا حاشا زین طمع بیهوده

این خمر حیاتست و میالایش

وین آب بقا را تو مکن آلوده

اول تو دهان بر بند ز گفتار

هم ز خیالت شو ساکن و آسوده

هم تو بشو دل را ز آنچه بود طاهر

وانگاه ز باطن شو پاک و گزیده

چونکه شدی خالص از بوته وحدت

آنکه دو سه پیمانہ دهمت زین باده

گفتم ای از دست حکم قضا امضاء

وی از قدرت تو نور قدر تاییده

گر در خور باشم امر بدیعت را

ور دارا آیم این وصف شمرده

دیگر ز چه گیرم ساغر از دست بلورینت

وز چه خورم باده در اینشب کادینه

گفتا هی هی تو چه در وهمی

وز راه حقیقت بس دور بمانده

این جامم را وصف کجا لایق
 وین آتش کی در خور هر افسرده
 گر قطره از بحر تو بیاشامی
 بینی تو بسی ناگفته و نادیده
 گفتم ز چه تأخیر ای مهتر دوران
 در ده جامی زان کوثر رخشنده
 گر جان همی خواهی دهمت صد بار
 و سر خواهی در پات فتاده
 آنکه بخشیدم آن کوثر روحانی
 نوشیدم و دیدم عالم جاویده
 صبحی دیدم شمس از او مشرق
 فجری دیدم کز جان بدمیده
 رضوانی دیدم چون روی نگار
 بهاری دیدم از چشم خزان پوشیده
 در صورت گل معنی بلبل مستور
 وز بلبل سرّ الهی بشنیده
 ظاهر با باطن دست در آغوش
 صورت با معنی در یکجامه خزیده
 از شجرش بشنیدم آن نکته که موسی
 از سدره سینا آن نشنیده
 قومی دیدم از خم الهی مدهوش
 وز هستی و نیستی بسی رهیده

همگی مست از صبح صبحگاهی

وز کون و مکان بلا مکان پریده

الحق دیدم آنچه بگفتن ناید

سبحان الله زین دولت سترده

بودم در حیرت از اینجهان عالی

کز چه شد این بساط گسترده

ذهنم نبرده راه بجائی

فکرتم از سیر بسی وا مانده

گفتم دلیلی باید بسی خجسته

گفتم رهبری باید بسی پسندیده

با خود گفتم که در عالم حیرت

عقل است معین هر لغزیده

گفتم ای عقل ای پیمبر قدسی

وی خرد ای رهبر هر درمانده

این چه بساطست جان دراو خادم

وین چه نشاطست که هستی داده

بودم با خرد در این گفت

کامد از غیم این مژده

کای واله و شیدا میدان این

از قدم آن شه نو رسیده

آنشه کز امرش عالمی تازه

وز نفخه او روح مسیحا زنده

آن فرّ الهی کز قدرش
روح القدسش کمینه بنده
بس کن درویشا زین بیش مگو
خوشر باشد سر جانان پوشیده

هوالعزیز

در قطعه شعر دیگری که شامل ۲۰ بیت است با عنوان «هوالعزیز» مطلع شعر اینست

ساقی بده آبی زان شعله روحانی
تا که شوید جان را از وسوسه نفسانی

جمال مبارک از اثرات آب معنوی سخن میگویند که شعله روحانی آن وسوسه های نفسانی را می شوید و جلوه ها و حکمت های معنوی آن اثرات پر شوری را بیمار می آورد، بدینسان که یک اخگر از آن شعله بر سدره سینا زد و صد موسی مدهوش آن شعله گردید. آبی که از آتش عشقش آب و گل آدم سرشته شد و چون عشقی در دل آدمی مسکن گزید عشقی که جهان را پر آشوب کرد حقیقتی که جلوه گاه محبوب عالمیان گشت و از پرتو رویش در مصر الهی یوسف کنعانی ظاهر شد و از بوی پیراهن او روح مسیحائی آمد و از شعله کوه مقدس فاران ید و بیضاء موسی ظاهر شد همه خویبهای جهان از اوست و از وزیدن نسیم او مژده جان آمد و طلعت یزدانی از مشرق جان ظاهر شد. دلها از شور و شوق بهیجان آمد و عشق ها بر پا شد ولی جمال مبارک مردمان را آماده درک این اسرار الهی ندیدند و در پایان این قطعه شعر فرمودند:

«درویش مَدَرِ زین بیش این پوده اسرار
کز شهر فغان خیزد وز عالم حیوانی»

و اینک آن قطعه اشعار (که حکم قصیده دارد) ۱۷۴

هوالعزیز

ساقی بده آبی زان شعله روحانی

تا که بشوید جانرا از وسوسه نفسانی

زان آب کزوشد صورت آتش پیدا

زان نار کز و ظاهر آن کوثر روحانی

یک جلوه ز عکسش بر صفحه جان افتاد

واله شد از آن جلوه صد حکمت یونانی

یک جذوه از آن شعله بر سدره سینا زد

مدهوش از آن جذوه صد موسی عمرانی

یک شعله از آن آتش شد عشق بزد خرگاه

در آب و گل آدم هم در دل انسانی

ای عشق چه ای تو کز تو جهان پر آشوب

هم از تو در آمد حسرت در حکمة لقمانی

گاه کنی دعوی که منم جلوه محبوب بعالم

که گوئی که منم خود آن طلعت سبحانی

چون از تو وزد بر جان رائحه جانان

بر هر چه کنی دعوی گوید که به از آنی

هم مونس جانی هم آیه جانانی

هم جمعیت جانها از تو، هم از تو پریشانی

گر پرتوی از رویت در مصر الهی آرند

بینی بخیرداری صد یوسف کنعانی

هم بوی قمیص از تو هم روح مسیح از تو
هم موسی بیضائی هم شعله فارانی
سرها بکمندت بسته دلها از غمت خسته
هم عامی شیدائی هم عالم ربّانی
من خود ز توام مخمور هم از تو شدم مشهور
که دهیم صد جان هم که کنیم قربانی
گر قابض ارواحی از چه کنیم زنده
ور محیی ابدانی از چه کنی ثعبانی
در خرگه سلطان یکبار اگر بخرامی
سلطان کنیش بنده هم بنده کنی سلطانی
یک شعله ز رویت در گلبن جان آمد
افروخت جمال جان چون لاله نعمانی
وه وه چه نسیم آمد با مژده جان آمد
کز مشرق جان آمد آن طلعت یزدانی
جانها پیرید از شوق دلها بر مید از ذوق
هم عشق شدش عاشق هم جوهر امکانی
از حکمت او الفت ما بین دو ضدّ ظاهر
هم عشق شده بنده هم عقل کند دربانی
درویش مدرزین بیش این پرده اسرار
کز شهر فغان خیزد وز عالم حیوانی

هوالعزیز

در قطعه شعر دیگری که در بیست و دو بیت سروده شده و تخلص درویش دارد با عنوان
« هوالعزیز » مطلع شعر اینست:

مستند بلبان ز نغمه یاهو او
همه جان عاشقان ز جرعه یاهوی او

جمال مبارک از یک حقیقت معنوی سخن میگویند که در عالم وجود هر چه هست از اثر آن مقام معنوی است. از مستی بلبان، جان عاشقان، مستی عالم هستی، مدهوشی موسی جان در طور معنی، ظهور قیامت، آهنگ نفخه صور، نسیم بقاء، رنه ملکوتی حوریان در غرفه های عزت، ظهور طرحی نو در جهان، سوختن عالم امکان از ناله او، کلمة الله، گشایش پرده غیب، همه چیز از او و از عطایای یاهوی اوست
یا هو بمعنای خداوند و از ذکرهای عرفا و دراویش است و تشنگان را دعوت میکند که از چشمه عطایای او بنوشند. ۱۷۵

مستند بلبان ز نغمه یا هوی او
هم جان عاشقان ز جرعه یاهوی او
جان بجانان میرسد با وجد و حالت دردمی
گر بگوش او رسید یک صیحه یا هوی او
جان عاشق بر پرد تا سدره اقصای عشق
گر مدد کارش بود یک نغمه یا هوی او

مست گردد عالم هستی چه عاشق از جمال
گر بدور افتد ز ساقی باده یا هوی او
موسی جان منصعق در طور معنی او فتد
گر بر افروزد بسینا جذوه یا هوی او
طور دل گردد منیر و جان برقص آید همی
گر در افتد در جهان یک غنه یا هوی او
محو گردد رنگ غیریت ز صفحه روزگار
گر نسیمی بروزد از جعده ی یا هوی او
از قیامش تو قیامت بین میان عاشقان
هم شنو آواز صور از نفخه یا هوی او
جان عاشق بر پرد تا عرش و زآنهم بگذرد
چون شود مجذوب عشق از جذبه یا هوی او
دست بر دارد ز جان جانان بجهد
گر فتد در ملک هستی جلوه یا هوی او
باد باقی بروزد از ملک فانی این زمان
چون وزیده بوی مشک از نافه یا هوی او
حوریان در غرفه عزت بوجد آیند اگر
بروزد برگوششان یک رنه یا هوی او
طرحی از نو بفکنند اندر جهان آب و گل
گر طلوع آرد ز مشرق وجهه یا هوی او
عالم امکان بسوزد هم خیام عز قدس
گر بر آید بر سما یک ناله ی یا هوی او

گوش عالم پاک گردد ز آنچه بشنید از جهان
 گر در آید یک دمی در حلقه ی یا هوی او
 نیست گردد هست و هم رنگ قدم گردد عدم
 گر بر آید غیب ها از پرده ی یا هوی او
 محو مطلق گردد آنکس آرزویی در دل است
 گر به بیند یک نظر آن شعله ی یا هوی او
 کی توانستی مسیح از گنبد اعلا گذشت
 گر نبودی رهبرش یک نعره ی یا هوی او
 کی تواند غیر او در ملک هستی پانهاد
 زانکه باشد بس غیور آن شحنه ی یا هوی او
 رنگ هستی را نبیند چشم امکان ای پسر
 گر رود بر هم دمی آن دیده ی یا هوی او
 تشنگان بر سلسبیل قدس ربّانی زنید
 که شده جاری همی آن چشمه ی یا هوی او
 درویش زین بیش مزن نار معانی در جهان
 که شده یا هوی او آشفته ی یا هوی او

قصیده ساقی از غیب بقا

این قصیده مبارکه در سلیمانیه بسال ۱۲۷۱ هجری قمری نازل شده است که در تمامی آن
 از عشق و شراب معنوی و محویت در جمال کردگار سخن میگویند تخلّص مبارک
 در این قطعه نیز «درویش» است. ۱۷۶

جمال مبارک از ظهور مقام مظهریت خویش یاد فرموده و نفس مقدّس خود را

«مستور شیدائی»

لقب داده اند زیرا مقام و منزلت حضرتشان و مظهریت ذات مقدّسشان هنوز بر اکثریت مردمان مستور و پنهان است.

آتش عشق الهی هستی ها را بسوزاند و مقام فناء فی الله رخ بگشاید. از غیر خدا بگذرد و به ملک باقی اندر آید و بانثار جان و دل بسوی محبوب حقیقی بشتابد تا سزاوار دیدار جمال دوست «بهاء» گردد. چشم عبرت لازم است تا اسرار عشق شناخته شود و ملاحظه نماید که طور موسی طائف حول مقام اوست و روح عیسی بیقرار از عشق اوست

جمال مبارک ملاحظه فرمودند که مردمان از مردگان محسوبند و دم گرم مسیحائی لازم است تا از قفس تن آزاد شوند و بفضای قدس لامکان به پرواز آیند. هنگامیکه آن روح قدسی الهی (جمال مبارک) غرق دریای شور و نشور و عشق میگردد بیان مبارکش از حدّ وزن و قافیه فراتر می‌رود و در بیت پایان میفرمایند:

« درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی

وقت آنست کنی زنده از این نغمه زار»

که از شیوه کاتب و حدّ مکتوب بالاتر رفته و به زبان دل با محبوب خویش راز و نیاز دارد. این قصیده شامل ۱۵ بیت است و یا به عبارت دیگر ۱۵ بیت آن در دست احباء موجود است

ساقی از غیب بقا برقع بر افکن از عذار

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار

آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق

زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار

تا که این مستور شیدائی درآید در خروش
 تا که این مخمور ربّانی برآید زین خمار
 نار عشقی بر فروز و جمله هستی ها بسوز
 پس قدم بردار و اندر کوی عشّاقان گذار
 تا نگر دی فانی از وصف وجود ای مرد راه
 کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار
 پای نه بر فرق ملک آنگه درآ در ظلّ فقر
 تا ببینی ملک باقی را کنون از هر کنار
 گر خیال جان همی هستت بدل اینجا میا
 گر نثار جان و دل داری بیا و هم بیار
 رسم ره اینست گر وصل «بها» داری طلب
 گر نباشی مرد این ره دور شو ز حمت میار
 گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق
 چشم عبرت برگشا بر بند راه افتخار
 تا ببینی طور موسی طائف اینجا آمده
 تا ببینی روح عیسی را ز عشقش بیقرار
 تا بیابی دفتر توحید از زلفین دوست
 تا بخوانی مصحف تجرید از خدین یار
 هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق
 تا به فیروزی سراندازی همی در پای یار
 مردگانند در این انجمن اندر ره دوست
 ای مسیحای زمان هان نفسی گرم برآر

تا که بر پرند اطیاری وجود از سجن تن

تا فضای لامکان در ظلّ صاحب اقتدار

درویش جهان سوخت از این شعله جانسوز الهی

وقت آنست که کنی زنده از این نغمه زار

هوالناطق فی لسان العاشق

در این قطعه شعر که عنوان آن «هوالناطق فی لسان العاشق» است یعنی او کسی است که از زبان عاشق سخن میگوید، معشوق را می ستایند و از مهر او و از بوی زلف او که جهان عنبرانگیز شده یاد می فرمایند. معشوق در این سروده حقیقت ذات جمال مبارک است که آینه تمام نمای حقّ است که از جمال خویش پرده بر گرفته و عالمی را از انوار چهره بی مثال خود مدهوش گردانیده اند. عاشقان تشنه را بشارت میدهند که آب زندگانی از نهر حضرتشان جاری است و عجب نیست اگر عاشقان در کمندش افتاده اند زیرا که گردن شاهان جان در خمّ گیسوی او افتاده است و حضرت موسی از عشق رخسار او در طور معنی می شتافت و حضرت عیسی از دم دلپذیر او جانی زنده یافت. برای عشاق جهان صبر بیابان رسیده است زیرا انوار رخ معشوق ظاهر گردیده است. نسیم الهی از گلشن معشوق بوزید و به تزکیه اخلاق نفوس برخاست و جمع پراکنده را به وحدت کشید. کلمه الله در دلها مؤثر آمد و نفحات او سبب قیام عشاق شد. طالبان را به سوی خویش دعوت فرمود که چشم باز کنند تا جمال مبین را ببینند. درویش در صحرای عشقش میدود و عشاق را به وحدت میخواند.

بیانات مبارک در آخر شعر، بنظر میرسد که ظاهراً اشاره به اقدامات مبارک در بازگشت از سلیماتیّه است که به تزکیه اخلاق بایه و دعوت آنان به سوی خود و جلب آنان به اتحاد پرداخته اند و لذا استنباط میشود که این اشعار مبارک احتمالاً در بغداد نازل شده

باشد ۰ در لوح ای بلبلان الهی نازله در بغداد نیز اشاره است که فضل الهی در این ظهور مبارک بر این تعلق دارد که معشوق طلب عشاق مینماید که در این اشعار محسوس است.

بجانان جان همی دریافت ره از بوی او
مهر و مه آمیخت با هم روی او و ابروی او
بوی عطری بر وزید از پرچم زلفین او
مشگ و عنبر شد معطر در جهان از بوی او
پرده بگرفت از جمال آمد بطرز ذوالجلال
منصق شد جمله عالم ز نور روی او
هوش و بیهوشی ز عشق روی او مدهوش شد
مست و هشیاری شده طائف همی در کوی او
عاشقان تشنه را ایندم بشارت در دهید
کوثر باقی شده جاری همی در جوی او
این عجب نیست که عاشق به کمندش افتاده
گردن شاهان جان اندر خم گیسوی او
موسی از عشق رخس در طور معنی میشتافت
عیسی جان زنده آمد از دم دلجوی او
صدر عشاق جهان شد خالی از صبر این زمان
زانکه انوار رخس شد ظاهر از مینوی او
باد غفاری وزید از گلشن باقی کنون
چون پدید آمد بعالم شمه ای از خوی او
رسم بدکاران شکست و دست مگاران بیست
نقش عالم تازه شد از قوت بازوی او

عکسی از خال رخش در آینه وحدت فتاد

چون جمال خویش دید آمد بجستجوی او

یک سخن ناگفته از سرّ خدائی در جهان

عالمی بینی تو پر غوغا ز گفتگوی او

حشر بینی ظاهر و هم نشر بینی آشکار

گر وزد در ملک هستی نفعه ای از موی او

کی توانستی خلیل اصنام عالم بر شکست

گر نبود قوتش از نعره ی یک هوی او

من بهر سوئی سجود آرم کنون از بهر او

زانکه باشد سوی ها را رو همی بر سوی او

گرهمی خواهی که چشم تو شود روشن ز نور معرفت

جهد آن کن تا بیابی کحلی از داروی او

جان عاشق بر پرد تا سدره قرب اله

گر بگوش او رسد یک نغمه یا هوی او

چشم سر بگشای وانگه طالب دیدار شو

ورنه رخسارش نبینی گر نشینی تو همی پهلوی او

میدود درویش در صحرای عشقش همچنان

که دود در بر وحدت گله آهوی او

باز آ و بده جامی این ساقی عطشانرا

در قطعه دیگری که مطلع آن « باز آ و بده جامی این ساقی عطشانرا » است در ۱۲ بیت سروده شده است (در جواهر الاسرار آمده که این از قصائد نازله جمال مبارک در بغداد است).

جمال مبارک از مقام مظهریت خود باده معنوی طلب مینماید که جسم فانی را از شراب معنوی باقی سیراب دارد، رجای فنا دارند تا به چهره بقا فائز گردند. از آرایش دوران چیزی نمی طلبند و این دفتر را بسته میخوانند ولی نفعه عیسائی و سدره موسائی و نار و آتش خداوندی طالبند جهان و جهانیان را به پای و رهش انداخته اند تا پرده اسرار برکنار زند و جلوه معنوی ظاهر شود.

انبیاء در ایام حیات خویش زمانی را در تنهایی و انزوا از خلق برای آمادگی در اظهار رسالتی که در میقات معین مأمور به اظهار آن بودند گذراندند و واقف بودند که باید در رهش جسم و جان را فدا نمایند (۱۷۸)

« درویش همی خواهد جان را به رهن بازد »

هوالله

باز آ و بده جامی این ساقی عطشانرا

زان ساغر باقی ده این فانی دورانرا

این هیکل فانی را بر سوز و برو خندان

تا از روزن جان بینم رخساره جانانرا

پاکم کن از آرایش دردم ده از آسایش
 وانگاه بهم در پیچ این دفتر هجران را
 هم نفخه عیسائی هم سدره موسائی
 نارالله حمرائی کاتش زدی امکانرا
 از آبدم برهان وز قَدَمَم بجهان
 در ظلّ فناده جا این بیسرو سامانرا
 دنیا و عقبی را جمله برهت دادم
 باز آ برهت ریزم هم جان و روانرا
 گر پرده براندازی عالم همه بگدازی
 کار همه برسازی برهم زنی ایمان را
 شمشیر بکف آمدی ای عشق اینک سرو اینک دل
 زخمی زن و محکم زن اینعاشق بیجانرا
 با ابروی خونریزت خون من بیدل ریز
 پس با لب جانبخشت روحی بدم ارکان را
 افعی دو گیسویت خون دل و جان خورده
 پس با کف بیضایت برگیر تو ثعبانرا
 گر تیغ تو برفرقم وز تیر تو بر صدرم
 ناید همی اندر پی حاصل چه بود مستانرا
 درویش همی خواهد جان را برهت بازد
 گر چه نبود لایق هدیه جان جانانرا

بخش نهم



تصویر جناب طاهره (قره العین)

نقاشی استاد فدرس ایمانی

بمناسبت یادی از ایشان که نامشان در مواردی در این کتاب آمده است

شیخ سلطان و عزیمت وی از بغداد به سلیمانیه برای یافتن جمال مبارک

شیخ سلطان کربلائی از بایان غیور عرب و از اتباع حضرت طاهره بود که در کربلا اقامت داشتند وی نیز از ملازمان و از همسفران حضرت طاهره در سفر از بغداد به ایران بود که با عده ای از بایان عرب و ایرانی از بغداد به کرمانشاه و همدان ایشان را همراهی کردند شیخ سلطان در کرمانشاه مورد ضرب و آزار مین باشی فرمانده سربازان مهاجم به همراهان حضرت طاهره قرار گرفت و وی نامه شکوائیه حضرت طاهره در این مورد را به والی کرمانشاه که از این وقایع مطلع نبود رسانید که والی رفع تعدی نمود

پس از عزیمت حضرت طاهره از همدان به قزوین، در معیت بستگان خود، شیخ سلطان که حدود یکماه در همدان توقف نموده بود رهسپار قزوین شد و بنا بر میل حضرت طاهره با سایر احبّا به طهران رفت و سپس به بغداد معاودت نمود. جناب میرزا موسی کلیم برادر وفادار جمال مبارک با صبیّه جناب شیخ سلطان کربلائی وصلت کرد و جناب شیخ سلطان، دوست وفادار عائله مبارک و با وجود کبر سن داوطلب شد که به کردستان سفر نماید و جمال مبارک را جستجو کند.

بطوریکه در خاطرات حضرت ورقه مبارکه علیا اشاره رفت شیخ سلطان سوار بر الاغی که عائله مبارک برای سفر او خریداری کرده بودند همراه با آقا محمد جواد خطّاب که عرب و از پیروان حضرت باب بود با دسته ای از مکاتیب که عائله مبارک و بستگان نوشته بودند و رجای بازگشت مبارک به بغداد را داشتند حتی یحیی ازل که سخت در تنگنا قرار گرفته بود و از جانب برخی از بایان سرشناس مطرود شده بود نیز تقاضا نامه ای برای بازگشت جمال مبارک نوشته بود، بسوی کردستان و سلیمانیه حرکت کردند.

شیخ سلطان مدت دو ماه در راه بود و در بین راه از هر منطقه ای که میگذشت در جستجو و تحقیق بود تا به سلیمانیه رسید و از درویش محمد سراغ گرفت. باو گفتند که ایشان در

کوههای قریه سرگلو در غاری زندگی میکنند که دسترسی به ایشان آسان نیست ولی میتوانیم شخصی را به نزد ایشان بفرستیم که به شهر بیایند و چنین کردند. شیخ سلطان در خانقاه خالدیه اقامت نمود و منتظر ورود جمال مبارک شد.

ملاقات جمال مبارک با شیخ سلطان در خانقاه سلیمانیه

حضرت بهاء الله از کوه سرگلو به شهر تشریف فرما شدند. شیخ سلطان و محمد جواد پس از چندی با کمال احتیاط در خانقاه به حضور مبارک مشرف شدند و نگران بودند که اگر شیوخ و اکراد از قصدشان مطلع گردند ممکن است قصد جان آنانرا نمایند و لذا در این ملاقات نتوانستند قصد و نیت اصلی خودشان را بحضور مبارک معروض دارند و فقط عرض کردند که به نیت تشرّف به حضور حضرتشان این راه را طیّ نموده اند. جمال مبارک از حضور واردین ظاهراً مبهوت و متحیر شدند شیخ سلطان به جمال مبارک نزدیک شد و در موقع مقتضی با چشمان اشکبار دامان مبارک را گرفت و بوسید و عاجزانه التماس کرد که جمال مبارک به بغداد مراجعت فرمایند و نامه ها و مکاتیب عائله مبارک را تقدیم حضرتشان نمود و عرض کرد اگر رجای من و اجباء و بستگان را نپذیرید ما هم مخالف رضای مبارک عمل نمیکنیم اما از حضور مبارک هم مرخص نمی شویم و در همین جا میمانیم و مسلم است که احبای عراق به ما خواهند پیوست و هرگز به بغداد نخواهیم رفت.

قبول جمال مبارک به بازگشت به بغداد

مدّت ۲۲ روز طول کشید و جمال مبارک التماس ها و التجاهای شیخ سلطان را قبول فرمودند که به بغداد مراجعت نمایند و به شیخ سلطان فرمودند که: « اهل بیان خیلی بی استعداد هستند و منہمک در احواء نفسانی و افکار شیطانی خود هستند و ابداً توجّهی به

حضرت اعلیٰ ندارند (۱۷۹) و اضافه فرمودند: « فوالله الذی لا اله الا هو » یعنی (قسم به خدائی که جز او خدائی نیست) اگر به ملاحظه این نبود که شریعت مقدّس حضرت اعلیٰ دستخوش اهواء نفسانی این قوم پُر لوم میشد و دماء مطهّر مظلوم آفاق و پیروان عزیزش هدر میرفت، هرگز به بغداد مراجعت نمی‌کردم و لیکن وفای به حضرت اعلیٰ من را بر میانگیزد که رجای شما را قبول کنم و به بغداد مراجعت نمایم با وجود اینکه واضحاً و مشهوداً می بینم که چه صدمات و بلیّاتی در پیش است» ۱۸۰

بیان مبارک در لوح مریم در باره بازگشت حضرت تشان به بغداد

حضرت بهاء الله در مورد بازگشت حضرت تشان به بغداد به مریم می فرماید: ۱۸۱
 «در این مدّت مهاجرت احدی از اخوان و غیره استفسار از این امر نمود بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سموات و ارض «فوالله نفسی فی سفری لیکون خیراً من عبادة الثقلین» (مضمون: قسم به خدا وجودم در این سفر از عبادت دو جهان نیکوتر بود) با اینکه آن هجرت حجّتی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم بلی صاحب بصر باید تا بمنظر اکبر ملاحظه نماید بی بصر از حسن جمال خود محروم و مشتی گل از لطیفه دل چه فهم کند.»
 «تا آنکه قضای الهی بعضی از عباد روحانی را به فکر غلام کنعانی انداخت و با دسته مکاتیب از همه جا با همه کس در جستجو افتادند و در کهف جبلی نشان از این بی نشان یافتند. و آنه لهادی کُلّشی الی صراط قدس مستقیم. قسم به آفتاب حقیقت صمدانی که از حضور واردین، این مهجور مسکین، مبهوت و متحیر شد بقسمیکه از ذکر آن این قلم عاجز و قاصر است، شاید قلم حدیدی از خلف عالم قدّم بیرون خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را به صدق مبین و حقّ یقین اظهار دارد و یا یک لسانی به بیان آید و لئالی رحمانی را از صدف صُمت بیرون آرد و لیس علی الله به عزیز ۰ باری ختم اسرار را ید مختار گشود و لایعقل الغافلون بل المنقطعون. تا آنکه تیر آفاق به عراق راجع شد»



شمایل حضرت ولی امرالله

اثر استاد فدرس ایمانی

بمناسبت درج بیانات حضرتشان از کتاب قرن بدیع

جمال مبارک مجدّد اشاره فرمودند « اگر به خاطر آن نبود که امر حضرت نقطه اولی را در شرف محو و اضمحلال و دماء مقدسه ای که در سیل الهی ریخته شده بی ثمر و اثر مشاهده می نمودم هرگز به رجوع به اهل بیان راضی نمی شدم و آنان را به پرستش اصنام و اتباع ظنون و اوهام خویش و امی گذاشتم. » ۱۸۲

اوضاع اسف بار بایه در غیبت جمال مبارک

حضرت ولی امرالله به اوضاع اسف انگیز بایه در غیبت جمال مبارک اشاره می فرمایند: «هنگامیکه عظمت آتیه امر حضرت بهاء الله اساسش در سرزمینی بیگانه و بین مردمی غیر مأنوس گذاشته میشد اطوار و احوال حزب بابی به سرعت رو به انحطاط و تدتی میرفت و مفسدین و محرکین، غیبت طولانی و غیر منتظره جمال مبین را از عرصه مجهودات و اقدامات معتتم شمرده، به بسط اعمال شنیعه و تشدید افعال منکره قبیحه پرداختند.

میرزا یحیی که اغلب در زاویه خمود و خمود خزیده و در حفره یأس و جمود غنوده بود با بعضی از اعوان و انصار منحرف خویش که نسبت به آنان ثقه و اعتماد کامل داشت باب مکاتبه را مفتوح کرد و در سیر سرّ به ارسال رسائل و صدور اوراق ناریه پرداخت و به القاء شبهات مشغول گردید و صف متحدین از معاندین، در مقابل وجود اقدس حضرت بهاء الله ترتیب داد»

این اوضاع اسف انگیز در غیبت دو ساله جمال مبارک موجب معاودت آن حضرت به میدان خدمت گردید تا مجدداً زمام امور در قبضه حی قیوم قرار گیرد. این است که لسان عظمت در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند: « تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم » ۱۸۳

توضیح: در دوران فاصل میان شهادت حضرت باب سال ۱۸۵۰ و رجعت جمال مبارک از گُردستان برای اصلاح احوال بایه ۱۸۵۶ برخی از بایان حَتّی به کسر حدود یعنی نقض احکام و قوانین الهیه پرداخته بودند. این مطلب نیز در کتاب مستطاب اقدس مورد اشاره جمال مبارک است.

وداع و خدا حافظی مبارک با شیوخ و عرفاء سلیمانیه

جمال مبارک با شیوخ و عرفای سلیمانیه وداع فرمودند و آنان را که از این مباحثت و مفارقت متهیج و متحیر و سر به گریبان می گریستند و رجا مینمودند که به توقّف خود ادامه دهند همه را تسلیت فرمودند و قلوب آنان را تسکین دادند و به آنها فرمودند هر یک از شما ملاقات من را طالب بودید به بغداد بیائید و برسید خانه درویش محمّد برادر میرزا موسی بابی کجا است، من را ملاقات خواهید کرد و تأکید فرمودند که مجتمعاً به بغداد نیائید که موجب حَقْد و حَسَد غیر مؤمنین نشود. منفرداً به بغداد بیائید.

حرکت جمال مبارک از سلیمانیه در معیت شیخ سلطان و ورودشان به بغداد

جمال مبارک و همراهان در تاریخ ۱۲ رجب سال ۱۲۷۲ برابر ۱۹ مارس ۱۸۵۶ به بغداد مراجعت فرمودند. حدود چهار ماه طول کشید که به بغداد رسیدند. ظاهراً باید در بین راه سفر در اماکنی مانند شهر کرکوک که دارای معاهد علوم دینی و عرفانی بود رحل اقامت افکنده باشند زیرا شیخ سلطان این راه را به مدّت دو ماه طیّ کرده بود و اگر تاریخچه ای را که از این سفر شیخ سلطان به رشته تحریر درآورده بدست آید به وقایعی تاریخی که در این سفر مبارک رخ داده آگاهی حاصل خواهد شد.

حضرت بهاء الله یک روز و یک شب قبل از تحویل سال به روز نوروز، به حوالی بغداد رسیدند و آنروز و شب را در باغهای اطراف بغداد بسر بردند و روز نوروز به بیت مبارک وارد شدند. ۱۸۴

ایام سکون و آرامش زندگی جمال مبارک

با وجود اینکه زندگی جمال مبارک به شهادت حضرت عبدالهء در کوه سرگلو و سلیمائیه در نهایت سادگی و البسه و اغذیه مبارک فقیرانه بود با وجود این حضرت بهاء الله در باره ایام اقامت حضرتشان در سلیمائیه که آنرا ایام خوش زندگی خود دانسته اند به شیخ سلطان چنین فرمودند:

« این ایام آخرین ایام سکون و آرامش ما است

ایامی که دیگر نظیر آن نصیب این مظلوم نخواهد گردید » ۱۸۵

زیر نویس:

شیخ سلطان کربلائی پنج سال بعد از سرگونی مجدّد جمال قدم از بغداد دار فانی را وداع گفت و به لقای ابدی پیوست *

صد هزاران رحمتش بر روح باد لا یزال این در بر او مفتوح باد

(شعر از نبیل زرنندی)

خاطرات لیدی بلامفیلد از گفته های حضرت ورقه مبارکه علیا در باره وضع زندگی عائله مبارک در غیاب و بهنگام سفر جمال مبارک به سلیمانیه ۲۴۰

لیدی بلامفیلد در کتاب شاهراه منتخب Chosen Highway از خاطراتی سخن میگوید که بهائیه خانم حضرت ورقه علیا، دختر جمال مبارک با وی مطرح فرموده اند که به برخی از آنها اشاره مینماید.

قسمتی از این خاطرات که نقل قول از شنیده های ایشان از حضرت ورقه مبارکه علیا است شامل مطالب متنوعه ای در باره زندگانی خصوصی عائله مبارک در ایران و بغداد و بعد از آنست. آنچه در اینجا نقل میکنیم مربوط به رفتار «صبح ازل» با عائله جمال مبارک است و بیشتر مربوط بایامی است که حضرت بهاء الله بغداد را به سوی سلیمانیه (کردستان) ترک فرموده بودند.

در این میان جناب میرزا موسی کلیم برادر با وفای جمال مبارک و همسرشان بودند که به عائله مبارک کمک میکردند، حتی در مورد طبخ غذا و شستن ظروف همراهی مینمودند آسیه خانم همسر جمال مبارک بسیار ضعیف و جسماً ناتوان بودند و جمال مبارک برخی اوقات، قبل از سفر مبارک و یا در بازگشت از سفر سلیمانیه در پختن غذا معاضدت و مشارکت می داشتند و همسر خویش را مساعدت و کمک مینمودند.

هنگامی که جمال مبارک تصمیم به ترک بغداد و هجرت به سلیمانیه را اتخاذ فرمودند یحیی ازل، نابرداری خود را به عائله خویش سپردند که از او پذیرائی نمایند یحیی ازل در ورود به بغداد، علت اصلی بسیاری از ناراحتیها و مشکلات عائله مبارک و جمال ابهی بود. صبح ازل قبلاً در حادثه سوء قصد به شاه ایران به مازندران گریخت و خود را پنهان کرد، بعداً به فکر آن افتاد که به بغداد سفر کند و آنجا را برای خود امن تر از هر نقطه دیگری در ایران میدید. بنا بر این خود را به بغداد رسانید. در این زمان میرزا یحیی نهایت غرور و

تفاخر و جسارت را نسبت بحضرت بهاء الله داشت. هنگامیکه وی به بغداد آمد از ملاحظه رفتار احترام آمیز همه دوستان نسبت به برادر ارشدش جمال مبارک، سخت مغذّب بود و ادّعا میکرد که رهبری بایان با اوست و حضرت باب او را به جانشینی و وصایت خود برگزیده اند که البته روش و گفتار او درست نبود.

میرزا حسین علی نوری (جمال مبارک) در یک موقع به تقاضای نابرداری جوان خود یحیی، عریضه ای بحضور حضرت باب نوشتند زیرا یحیی بی سوادتر از آن بود که بتواند چنان نامه ای را بنگارد. حضرت باب در پاسخ نامه آن جوان به وی عنوان «مرآت» دادند. از این بعد ازل مدّعی شد که عنوان «مرآت» اختصاص به او داده شده است در صورتیکه حضرت باب عنوان «مرآت» را به عدّه ای از پیروان خود مرحمت فرموده بودند. در این خاطرات لیدی بلامفیلد نوشته است که حضرت باب طرح و نقشه ای داشتند که بر حسب آن، حضرت بهاء الله را از انظار عموم دور و مخفی نگهدارند تا هنگام موعود فرا رسد زیرا اگر در آن زمان اعلام میشد که حضرتشان همان «مَنْ يُظْهَرُ اللهُ» موعود هستند، مخالفین بدون شک بر ضدّ آن حضرت توطئه می کردند و جان حضرتشان در خطر بود. حضرت باب در همان اوان طرح و نقشه خود را با میرزا عبدالکریم قزوینی در میان نهاده بودند و بهمین شخص بود که حضرت باب بقایای اوراق و توقیعات خویش را مرحمت فرموده بودند که در آن توقیعات مکرّر میرزا حسینعلی را بعنوان «مَنْ يُظْهَرُ اللهُ» معرفی و نیز لقب «بهاء الله» را بایشان داده بودند. حضرت باب همچنین قلمدان و مهر خویش را به این پیر و مخلص خویش سپرده بودند که اگر چنانچه حادثه ای برای خود آنحضرت اتفاق افتد آنها را به میرزا حسینعلی بهاء الله برساند.

میرزا عبدالکریم قزوینی این مأموریت را بدرستی انجام داد و اشیاء قیمتی را به حضرت بهاء الله تسلیم نمود که تا ایام ادرنه در اختیار حضرتشان باقی بود وقتی صبح ازل یحیی از

محضر جمال مبارک اجازه خواست که آن اشیاء و توابع را ببیند حضرت بهاء الله موافقت فرمودند ولی یحیی صبح ازل آنها را برنگردانید و مدعی شد که حضرت باب آن اشیاء را از برای او فرستاده اند و در نتیجه خود را واجد مقام رهبری بایان عنوان کرد *

باری صبح ازل به بغداد رسید و سعی کرد که بایان را قانع سازد که او رهبر آنان است ولی بایان اعتنای چندانی باو نکردند و او را بعلت حالت تفاخرش سُخریه نمودند. صبح ازل مدعی آن شد که جمال مبارکند که مردم را از تصدیق مقام و منزلت وی مانع می شوند *

بهائیه خانم توضیح میدهند که بالمآل پدرم تصمیم گرفت که بغداد را برای مدتی ترک کند. در غیاب آن حضرت صبح ازل به خیال خود مترصد شد که ببیند آیا بابی ها مایلند رهبری او را بپذیرند یا نه و با ذهن کور و طبیعت ناآرام خود تصور کرد که حال که چنین فرصت (خود نمائی) بدست آمده بایان مقام رهبری او را تصدیق خواهند کرد *

پدرم قبل از اینکه بغداد را به قصد عزلت ترک کند بهمه دوستان سفارش صبح ازل را میکرد که رعایت او را بکنند و به ازل و خانواده او اجازه داد که در منزل آن حضرت استقرار یابند و مسکن گزینند *

حضرت بهاء الله از میرزا موسی و مادر من خواستند که ملاحظه ازل را بکنند و از هیچ کوششی برای تأمین راحت او مضایقه نمایند. غم و اندوه من وقتی پدرم ما را ترک گفت بسیار شدید بود. او بهیچیک از ما نگفته بود که به کجا میرود و کی مراجعت میکند پدرم با خود هیچ بار سفر بر نداشت فقط مقداری برنج و اندکی نان زبر و خشک با خود برداشت در نتیجه ما یعنی برادرم عباس و مادرم و من در اضطراب و اندوه غوطه ور شدیم. صبح ازل از این جریان خوش حال بود و امیدوار که بهدف خود خواهد رسید، خصوصاً که دیگر جمال مبارک در آن جا حاضر و ناظر نبودند *

در همان زمان ازل بعنوان مهمان در منزل ما بود و خیلی مزاحم ما بود و دائماً از غذا شکایت میکرد در حالی که هر چیز بهتری که در امکان ما بود در اختیار او قرار میدادیم و هرغذای لذیذی که ممکن بود برای او تهیه میکردیم. وقتی هم رسید که او از تصور اینکه ممکن است بیایند و او را توقیف کنند در بیم و هراس بود، لذا به مخفی کردن خود کوشید. در خانه را قفل میکرد و اگر کسی در را باز میکرد او داد و بیداد راه می انداخت. اما من زندگی تنهائی داشتم و آرزومند و مشتاق بودم که با سایر اطفال، آشنا و دوست شوم ولی صبح ازل نه اجازه میداد که دوستان کوچک من به خانه ما بیایند و نه بمن اجازه میداد که از خانه پا بیرون گذارم دو تا دختر همسن و سال من در خانه همسایه سکونت داشتند من علاقه مند بودم که با آنها حرفی بزنم ولی مهمان ما ازل همیشه میآمد و مرا از اینکه در را باز کرده بودم دعوا میکرد و بمن فریاد و نهب میزد و من مجبور میشدم که فوری در را ببندم.

او دائماً در وحشت این بود که بیایند و او را توقیف کنند و تنها توجهش به حفظ شخص خودش بود و بس *

در این وقت، ما زندگی دشوار و در عین حال دور از مردم داشتیم. ازل بما اجازه آن را نمیداد که حتی برای استحمام به گرمابه بیرون برویم و هیچکس مأذون نبود که برای کمک به خانه ما بیاید و در نتیجه کار منزل برای ما بسیار شاق بود. ساعت ها در هر روز مجبور بودم که با سطل از چاه عمیق که در منزل ما بود آب بیرون بکشم طناب چاه خیلی سفت و خشن و سطل خیلی سنگین بود. مادر من سعی میکرد که بمن کمک کند ولی مادرم بنیه خیلی قوی نداشت و بازوهای من هم ضعیف بود ولی مهمان ما ازل، حتی یک بار هم بما کمک نکرد چون پدرم بما دستور داده بود که باین شخص ظالم احترام گذاریم و از او اطاعت کنیم. ما سعی خود را می کردیم ولی این احترام کار آسانی نبود زیرا زندگی ما با این مرد مقرون به بدبختی شده بود *



لیدی بلامفیلد نویسنده کتاب شاهراه منتخب Chosen Highway

LADY BLOMFIELD (SITARIH KHANUM)



بهیہ خانم حضرت ورقہ مبارکہ علیا

BAHIYYIH KHANUM, circa 1895

در خلال این دوران برادر کوچولوی من که بعد از رسیدن ما به بغداد متولد شده بود سخت بیمار شد ولی مهمان ما ازل اجازه نداد که پزشکی را بیالین او بیاوریم و حتی نگذاشت که همسایه ای به کمک ما بیاید. مادرم با مرگ این کودک دل شکسته گشت حتی ازل بما اجازه نداد که کسی را برای ترتیب کفن و دفن او بیاوریم. پیکر نازنین این کودک زیبا را بناچار بدست مردی سپردیم که او را بیرون برد و بعد هم ندانستیم که این کودک را به کجا برد و در کجا بخاک سپرد من بخوبی آن ایام غم انگیز را بیاد دارم *

اندکی بعد ما به منزل وسیعتری نقل مکان کردیم. خوشبختانه صبح ازل آنقدر ترسیده بود که اگر با ما بیاید مبادا دیده شود و بنا بر این ترجیح داد که در خانه کوچکی که پشت منزل ما قرار داشت اقامت نماید. ولی ما کماکان غذای او را تهیه میکردیم و برای او می فرستادیم و نیز غذای خانواده او را که حال جمعیتش بیشتر شده بود- بدینمعنی که در این میان ازل زن دیگری از دهکده مجاور گرفته بود- نیز تهیه میکردیم. بدین ترتیب خوشبختانه حضور ازل از زندگی ما دور شد و ما نفس راحتی کشیدیم و بسیار خوشوقت و شاد شدیم *

ولی نگرانی اصلی ما این بود که بر سر جمال مبارک چه آمده است. در تمام این مدت مادرم و میرزا موسی هر تحقیقی که ممکن بود در باره محل اختفای پدرم کردند غم و پریشانی برادرم از غیبت طولانی پدرم بسیار شدید و رقت انگیز بود.

در یک موقع برادرم عباس، تمام شب را به دعا و مناجات مشغول بود باین امید که پدرمان بما ملحق گردد. درست در روز بعد بود که او و عموی ما میرزا موسی تصادفاً شنیدند که دو نفر با هم از شخص مهمی صحبت میکنند که بنام درویش در یک منطقه وحشی کوهستانی در ناحیه سلیمانیه بسر میرد و در باره او می گفتند که شخصی است بی نام و

نشان ولی در مناطق روستائی همه را مجذوب خویش کرده است. عمو و برادرم فوراً فهمیدند که این شخص باید همان محبوب ما باشد *

بنا بر این بدون فوت وقت شیخ سلطان دوست وفادار ما را با یکی دیگر از پیروان حضرت باب، برای تحقیق و تفحص فرستادیم. لازم به گفتن نیست که قلوب ما، من و عباس و مادرم همراه آنها بود و دعاهاى بلا انقطاع ما برای موفقیّت آنها بدرقه راهشان گردید. اکنون نور امید بر تاریکی غم و اندوه و اضطراب و نگرانی دو ساله ما پرتو افکند تمام این روزها که با شدّت انتظار توأم بود امید و ایمان ما برای یافتن جمال مبارک فزونی می یافت و دل ما گواهی میداد که بزودی پدر ما دوباره به نزد ما خواهد آمد *

مادر من لباسی برای حضرت بهاء الله از ترمه قرمز رنگ و تگه پارچه های قیمتی درست کرده بود که این قطعه پارچه ها جزئی از اشیاء گرانهای جهیزیه ازدواج او بود و حال آنرا آماده میکرد که بر قامت همسر عالیقدر خود بپوشاند. بالاخره وقتی مادرم، برادرم و من در حال امید و انتظار نفس هایمان را در سینه حبس کرده بودیم صدای پائی شنیدیم درویشی وارد شد و در آن جامه مبدل انوار سیمای محبوب خود را یافتیم سرور و شادمانی خود را وقتی بدامان او آویختیم توصیف نمیتوان کرد *

بخوبی بیاد دارم که چگونه مادر عزیزم آرام و متین ایستاده بود و برادرم دستهای پدرم را محکم گرفته بود که دیگر نتواند ما را ترک کند و از برابر چشم ما دور شود. من هرگز نمیتوانم این صحنه را که با آنهمه شادی و جذبه و شور توأم بود برای شما توصیف نمایم. این پسر دوست داشتنی (عبّاس) پدر را چنان سخت در آغوش گرفته بود که درون لباس درویشی پدرم گم شده بود *

بسیار حوادث و وقایعی از آن اقامت دو ساله جمال مبارک در مناطق بدوی برای ما بیان و نقل کردند که ما هرگز از شنیدن آن حکایات خسته نمی شدیم *

در مورد غذای مبارک در ایام اقامت در کوهها، بیان شد که عبارت بود از نان خشک و کمی پنیر و بندرت گاهی فنجانی شیرکه در آن قدری برنج و کمی شکر میریختند که با هم می جوشید و شیر برنج بدست میآمد. ۲۴۰۰

مطلب خاطرات حضرت ورقه مبارکه علیا را در همین جا پایان میدهم و حکایات مربوط به چگونگی شناخته شدن جمال مبارک در کردستان عراق و بازگشت حضرتشان به بغداد و وقایع آن را طی بخش های دیگر اشاره خواهیم کرد *

برخی از وقایع امر در بغداد در بازگشت حضرت بهاء الله از سلیمانیه

جمال مبارک پس از مراجعت از سلیمانیه به بغداد بطوریکه در لوح مریم اشاره فرموده اند وضع بغداد را چنین تشریح می فرمایند:

« نفسی چند مشاهده شد بی روح و پژمرده بلکه مفقود و مرده،

حرفی از امرالله مذکور نبود و قلبی مشهود نه.»

لذا صلاهی عام دادند و در بیت مبارک را که به بیت اعظم نامیده شد بر روی همه گشودند و بیت مبارک محلّ توجه عموم از خاصّ و عام و اعراب و اعجام و اکراد و علماء و شاهزادگان و ارکان دولت و اجلّه و بزرگان اصحاب و منتسبین نقطه بیان گردید. مردمان از هر طبقه و منصب و مقام چه از عرفا و علماء و چه از مأمورین دولت عثمانی

برای تحقیق امر مبارک بحضور حضرتشان تشرّف حاصل می کردند و از هر گونه مسائلی سؤال می نمودند و جواب کافی دریافت می داشتند.

«بایان» نیز که خبر و بشارت بازگشت جمال مبارک را شنیدند از هر طرف به سوی بغداد رو آوردند و در جوار بیت مبارک اقامت گزیدند و بدستور مبارک به کار و کسبی مشغول شدند. نفوسی که از تشرّف بحضور مبارک محروم بودند تمّیّات خود را بحضور مبارک می نوشتند و بدریافت جواب نائل می آمدند.

بسیاری از احبّاء پس از تشرّف بحضور مبارک با دریافت الواح و مکاتیب صادره مبارک به ایران بر میگشتند و آن آثار مبارک را که بیشمار بودند در بین یاران نشر میدادند.

تجدید اشتهار امر مبارک در بغداد

آوازه امرالله که چندی از اذهان فراموش شده بود دوباره بلند شد و آثار علّو و عظمتش نمایان گردید و نفوسی مانند حاج سید محمد خال اکبر حضرت نقطه اولی که در سفر عتبات بود بحضور مبارک مشرّف شد و کتاب ایقان که قبلاً به لوح خالویه معروف بود باعزاز و افتخار وی در جواب سئوالهای خال که در باره ظهور قائم موعود و انتظارات مسلمین از ظهور حضرت داشت نازل فرمودند که سبب ایمان وی به حقایق حضرت اعلی که خواهر زاده او بودند گردید.

شمس جهان خانم معروف به حاجیه شاهزاده خانم دختر شاهزاده محمد رضا میرزا فرزند فتحعلیشاه که از زنهای عالم و فاضل بود و در اشعارش «فتنه» تخلص مینمود و از ارادتمندان به جناب طاهره بود بحضور مبارک مشرّف شد و ایمان کامل یافت و مقام

جمال مبارک را قبل از اظهار امر علنی درک نمود و به لقب «ورقة الرضوان» مفتخر گردید.

همچنین افرادی مانند ملاً محمد قائی فرزند ملاً احمد قائی که پس از خاتمه تحصیلات در کربلا و نجف و دریافت اجازه اجتهاد از شش نفر از اساتید از جمله از شیخ مرتضی انصاری مرجع شیعیان، به بغداد آمد و بحضور جمال مبارک مشرف شد و خاضع و خاشع گردید و بعداً لوح مبارک حکمت بافتخار او نازل شد و از جمال مبارک به لقب «نبیل اکبر» ملقب گردید.

ملاً صادق خراسانی بقية السيف قلعه طبرسی که حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفا شرح حال او را آورده اند، و ملاً باقر از حروف حی و آقا سید جواد کربلائی و میر سید حسن و میر سید حسین که بعد از شهادت به لقب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء مشهور گشتند و جناب میرزا آقا کاشانی، مشهور به منیر و شیخ زین العابدین نجف آبادی که بعداً به لقب «زین المقرئین» ملقب گردید و حاج محمد تقی نیریزی که از بقية السيف اصحاب جناب وحید دارابی در حادثه نیریز بود که به لقب «ایوب» ملقب گردید و همچنین شیخ محمد قزوینی که حضرت اعلی او را نبیل نامیده بودند بحضور حضرت بهاء الله در بغداد مشرف شدند و عظمت آن حضرت سبب جذب قلوب آنان گردید که بی اختیار به تبلیغ سایر نفوس پرداختند و آتش محبت که در قلوب بایان افسرده شده بود و رو به خاموشی میرفت دو مرتبه افروخته شد.

آثار مبارک در شرح و بیان تعالیم الهی و منع از تعرض و فساد و تمسک به ذیل تقوی و پرهیزکاری و صداقت و امانت و خیرخواهی و دفع مفسد منتشر گردید و جمال مبارک به تزکیه اخلاق و تربیت نفوس چنان قیام فرمودند که امرالله مورد توجه خاص و عام گردید.



سلطان الشهداء و محبوب الشهداء در بغداد حضور جمال مبارک مشرف شدند



ملاّ زين العابدين ملقب به زين المقرّبين

جمال مبارک در لوحی چنین می فرمایند:

« بعد از ورود به (بغداد) به اعانت الهی و فضل و رحمت ربّانی آیات بمثل غیث هاطل نازل و باطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را، مخصوص این حزب را (بایّیه) به مواظب حکیمانه و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاربه منع کردیم تا آنکه از فضل الهی غفلت و نادانی به برّ و دانائی بدل گشت و سلاح به صلاح»

۱۸۶

از طرف دیگر بزرگان و عرفای گُردستان چه از پاشاها و چه از علما که در گُردستان بحضور مبارک (درویش محمّد) مشرّف شده بودند به بغداد آمدند و به ساحت اقدس مشرّف شدند و سبب شهرت علم جمال مبارک گردیدند.

این نفوس همه جا ذکر کردند که وقتی حضرتشان به سلیمانیه تشریف آوردند کسی ایشان را نمی شناخت، حتی اسم مبارک «درویش محمّد» بود و در خانقاه سلیمانیه منزل داشتند. بعد چنان علماء و فضلا منجذب علم و عرفان جمال مبارک شدند که همه اعتراف کردند که این شخص مظهر علم لدنی (الهی) و علم ظاهری است.

باری جمال مبارک در بغداد پرده را دریدند و مانند آفتاب از افق عراق طالع شدند و احوال بکلی تغییر یافت. اجبائی که مقیم بغداد و اطراف بودند و کسانی که از ایران می آمدند همه در نهایت سرور و انجذاب بودند این مدّت با وجود آنکه هر روز خطر قتل و نابودی از برای همه بود چه که **ناصرالدین شاه مرتّب مخابره میکرد و ایلچی ایران دائماً می کوشید و بعد از او هم میرزا حسین خان (سفیر ایران)** که بعداً صدر اعظم ایران شد مخالفت می ورزید و علما در کربلا اعلان جهاد دادند و هیچ شی امید صبح نبود با وجود این روزهای خوش و خوبی بود. در حقیقت اجبای الهی گوئی در این عالم نبودند. جسمشان در روی زمین بود ولی روحشان در ملاء اعلی سیر میکرد.

عظمت و موقف جمال مبارک در بغداد در نزد سایرین از دیدگاه حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در لوحی که عنوان آن (ای ناظر بملکوت الهی) است چنین می فرمایند:

« در ایامیکه جمال قدم و اسم اعظم بانوار اشراق افق عراق را منور فرمودند جمیع رؤسای اُمم از علماء و فضلا و امراء و کبرا در ساحت اقدس حاضر می شدند و شفاهاً سؤالات مشکله از مسائل معضله مینمودند، فوراً از فم مطهر بآبَدَعِ بیان و اَتَمَّ تبیان جواب می شنیدند و در نهایت قناعت و اذعان و اعتراف باحاطه رحمن رجوع می نمودند. از هر فنی از فنون عادیه و مشکله سئوال میکردند و از فم مشیت باوضح عبارت حل حقیقت می فرمودند مثلاً عالم توراتی مسئله بسیار مشکلی از تورات سئوال مینمود فوراً جواب می شنید و عالم انجیلی مسئله از مسائل معضله انجیل سئوال میکرد، بمجرد بیان اقناع میشد، تحریری فرقانی حاضر میشد، آنچه مشکلترین مسائل در نظر داشت حلش را التماس مینمود و چون زمین تشنه از نزول ماء زلال قناعت حاصل میکرد و همچنین عارف و حکمی و ریاضی و حکیم و مهندس و ادیب و شاعرحتی علمای جغرافیا و این قضیه مسلم در نزد عموم طوائف بود و الی الآن جمیع طوائف آن ارض مقرر و معترفند و جمیع بکمالات بی نهایت جمال قدم مقرر و مدعن. قدرت و احاطه حق را در این ظهور اعظم ملاحظه نما و چون تطبیق بمظاهر ظهور در سابق نمائی عظمت این ظهور مشهود و معلوم گردد.»

جمال مُحَمَّدی روح الوجود له الفداء واقف اسرار ماکان و مایکون بفیض کردگار بودند ولی بظاهر بنص قرآن در جواب معترضین (وما اویتیم من العلم الا قليلاً) می فرمودند و همچنین (لا اعلم الغیب و ساخبرکم غداً) یعنی (غیب نمیدانم فردا به شما خبر خواهم داد) جواب عنایت میکردند. چون مراجعت به تفاسیر قوم شود حقیقت حال معلوم و واضح گردد ملاحظه فرمائید این اجوبه آنحضرت بنص قرآن. (است)

همچنین ظهور احاطه و علم و قدرت و عظمت اسم اعظم را در این ظهور آتم اقوم که در ایران و عراق و قسطنطنیه و ادرنه و در بدایت این سجن اعظم که ملاقات می فرمودند ملاحظه نما جمیع طوائف و قبائل و علماء و فضلاء و أمراء و وزراء که بساحت اقدس فائز شدند اقرار و اعتراف بر عظمت و اقتدار و علو مقام مظهر ظهور و جمال قیوم نمودند و در سوالات خویش باقرار و اعتراف خود اجوبه مقننه شنیدند (۱۸۷)

ولی مسئله ظهور کینونت غیبیه را بر خویش آسان نتوانستند
اما در عظمت رحمانیه و قدرت و قوت کبریائی و جلال و جمال ربانی ابدأ شبهه نداشتند.

اثر بازگشت جمال مبارک از کردستان به بغداد

بر طبق نوشته حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در این خصوص چنین میفرماید: ۱۸۸

« بعد از رجوع (از کردستان) حضرت بهاء الله در تربیت و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این طایفه (بایه) جهد بلیغ نمود بقسمیکه در مدت قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد» و همچنین میفرماید: «چون این اساس در قلوب این طایفه استقرار یافت بقسمی در جمیع بلاد حرکت نمودند که در نزد اولیای امور بسلامت نفس و سکون قلب و نیت صحیحه و اعمال حسنه و حُسن آداب مشتهر گشتند»

دیری نگذشت، خلوص عقیده و ایمان اصحاب رو باز دیاد گذاشته و مخصوصاً نفوسیکه میدان را خالی دیده و بدعوی مَنْ يُظْهِرُ اللَّهَیْ زَبَانَ گشوده بودند مشرف شده و تقاضای عفو و اغماض و توبه و آنابه نمودند و بزودی اختلاف و تعدد مراکز و مقاصد بوحدت وجدان و عقیده مبدل گردید و طالبان حقیقت از هر سو در جستجو برآمدند و عدّه کثیری ایمان آوردند.

از مرشد صوفیه قادریه و خالديه که آن حضرت را در سلیمانیه دیده و بنام درویش محمد ایرانی میشناختند به بغداد آمدند و تشرّف حاصل نمودند و علمای بغداد مانند ابن آلوسی مفتی بغداد و شیخ عبدالسلام و شیخ عبدالقادر و سید داودی ملاقات و مشکلات خود را سؤال نموده جواب شنیدند و در ردیف محبّین درآمدند و از اعضاء و کارکنان دولتی و حکومتی مانند عبدالله پاشا و محمود آقا، و یکی از معاریف کُرد موسوم به ملاّ علیمرادان تشرّف حاصل کرد و بعد همه جا از عظمت آن حضرت صحبت مینمود و حتّی زائرین ایرانی که به عتبات مشرّف میشدند از استفاضه محروم نشدند و از شاهزادگان ایرانی مانند نایب الایاله و شجاع الدوله و سیف الدوله و زین العابدین خان فخرالدوله که بی اختیار مجذوب شدند و جزو ارادتمندان در آمدند.

سایر طبقات که اینگونه توجّه علمای سنی و عرفا و بزرگان عرب و ایرانی را مشاهده مینمودند زبان به تعریف گشوده همه جا طرفداری مینمودند باینجهت عظمت و هیمنه امر چنان تأثیر نمود که حُسن آداب و رفتار بایان مشهور و زبانزد خاصّ و عام گردید و هیچکس جرئت جسارت و مذمّت نمی نمود.

این امور روح تازه و ایمان بی اندازه در بایان احداث و جوش و خروش عجیبی آشکار ساخت و از طرفی ملاّها و متعصّبین شیعه در عتبات از این اوضاع بهیجان آمده درصدد قلع و قمع امرالله برآمدند و کُردهای عوام را به تعرّض واداشته و آنها را به قتل جمال مبارک و اصحاب برانگیختند و چندین بار حین عبور هیکل مبارک جسارت نمودند ولی اصحاب آنها را تأدیب کردند و دفعه دیگر تهدید بر هجوم عام و قتل نمودند و اصحاب نیز در بیت مبارک مجتمع شدند و برای مقابلی با هر حادثه ای حاضرگشتند ولی آن حضرت بنوعی از شجاعت، سلوک و رفتار و رفت و آمد فرمودند و در محلّ جلوس که قهوه خانه ای در نزدیک دجله بود بیاناتی میفرمودند که متعصّبین عوام دیگر جرئت اقدامی نیافتند و عدّه ای از اصحاب مراقبت نموده چند نفر که جسارت نمودند تأدیب نمودند.

حضرت بهاء الله غیر از اوقات نزول الواح هر روز یکبار قبل از ظهر و یکبار عصر نفوس مختلفیّه از مشایخ و رؤساء و درویش و دولتی ها و شعرا و مردم عادی را در محلی بنام قهوه خانه سید حبیب عرب در بغداد کهنه و گاهی در قهوه خانه عبدالله در قسمت شرقی جسر (پل) می پذیرفتند و به سؤالات آنها جواب میدادند و بیانات میفرمودند. این دو قهوه خانه محلّ تجمّع نفوس مهمّه در بغداد بود ۱۸۹

خودکشی سید اسمعیل زواره ای ملقب به ذبیح و عواقب آن بر طبق نوشته حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح:

« در مقام فداکاری و جانبازی بنحوی نار عشق مشتعل و کلمه الله تأثیر و غلیان نمود که آقا سید اسمعیل زواره ملقب به ذبیح برابر بیت مبارک گلوی خود را بریده و خود را فدا کرد». **جمال مبارک میفرمایند:**

«و ما در هر مقامی ذبیحی فرستادیم و کل از قربانگاه دوست زنده برنگشتند هر یک اکلیل حیات را رایگان بکمال شوق و اشتیاق نثار قدم محبوب امکان نمودند ... از جمله ... جناب آقا سید اسمعیل زواره ای علیه بهاء الله الابهی که بدست خود خود را مقبلاً الی البیت فدا نمود اگرچه این عمل در ظاهر منکر و لکن محبت الهی چنان اخذش نمود که از عرقی از عروقش شعله نار ظاهر و باهر ... » ۱۸۹

شرح این واقعه به تفصیل در کتاب بدیع آمده است و حدوث این واقعه موجب تحیر و تعجب دشمنان امر گردید و از افعال خود نادم و به حُبّ الهی فائز شدند و جمال مبارک در لوح رئیس می فرمایند که مفاد آن بفارسی این است: « کسی که گلوی خود را برای محبوب خود قطع نمود حجّت و برهانی برای سایر خلائق شد. » ۱۹۰

اقدام سید اسمعیل زواره ای مقامات دولتی عراق را بر آن داشت که طایفه بایئه را بایران برگردانند لذا جمال مبارک فوراً تصمیم گرفتند و به عموم احبّا امر فرمودند که از عراق

بیرون بروند و این دستور مبارک شدیداً اجراء شد و مورد استثنائی را قبول نفرمودند. جمال مبارک فرمودند دوست میدارند که بلایای کل را شخصاً تحمل فرمایند و احبای الهی محفوظ باشند. ۱۹۱

استقامت جمال مبارک در برابر بلیات وارده از دشمنان امر

در اینجا نیت آن نیست که به جزئیات وقایع از مخالفت دشمنان امر پردازیم فقط باختصار اشاره میشود که اقدامات عبدالحسین طهرانی معروف به شیخ العراقرین که از علمای شیعه بود و بر حسب دستور دربار ایران جهت تعمیر بقاع متبرکه عتبات به عراق آمده بود و از دشمنان سرسخت امر مبارک بود به فتنه و فساد برخاست و عملیات قنسول ایران در بغداد که به طرح نقشه قتل جمال مبارک و تحریک او با شپرداخته بود کل عقیم و بی اثر ماند و جمال مبارک بدون حافظ و حارس از احباء شب و روز در کوچه و بازار حرکت میفرمودند و با خلق معاشرت داشتند و با دشمنان و کسانی مأمور حمله و قتل حضرتشان را داشتند به صحبت و مزاح می پرداختند و کسی جسارت قتل جمال مبارک را نیافت و از اجرای مأموریت خویش عاجز ماند.

اجتماع علماء در کاظمین برای شورش و بلوا، نظر باینکه شیخ مرتضای انصاری پیشوای شیعیان حاضر بهمکاری نشد برهم ریخت حکایات چندی از این قبیل وقایع در تاریخ امر مبارک در بغداد ثبت شده است که برای رعایت اختصار از ذکر آن وقایع خودداری گردید. جمال مبارک در لوح شکر شکن که به دنبال این وقایع خطاب به میرزا حسین متوکی قمی نازل گردیده میفرماید که:

« ... محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند ... رضای دوست را به دو جهان ندهند ... زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند ... چشم از عالم بر بسته و به جمال دوست گشوده اند. جز محبوب مقصودی ندارند ... به پر توکل پرواز نمایند ... نزدشان شمشیر خون ریز از حریر بهستی محبوب تر است ... سینه را سپر نموده ایم و تیر

قضا را بجان محتاجیم ... فرار اختیار نکنیم و به دفع اغیار نپردازیم. به دعا بلا را طالبیم» و باو فهماندند که بیمی از مخالفین و دشمنان امر ندارند.

توضیحات:

۱- حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به عمّه مندرج در مکاتیب جلد ثانی میفرماید: (جمال مبارک) «زلزله در ارکان عراق انداخت و اهل نفاق را همیشه خائف و هراسان داشت، سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود که نفسی در کربلا و نجف در نیمه شب جرئت مذمت نمینمود و جسارت بر شناخت نمیکرد».

۲- حضرت ولی امرالله در لوح قرن احبّای امریک و قابع بعد از مراجعت حضرت بهاء الله از سلیمانیه به بغداد و نفوسی از علمای صوفیه سلیمانیه و سایر مقامات روحانی و پیشوایان معروف بغداد را که بحضور حضرت بهاء الله در بیت مبارک مشرف شده اند ذکر فرموده که مفاد آن شامل همان مطالبی است که حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح آورده اند که بدان اشاره گردید و از تکرار مطالب خودداری میگردد مشروح آن در حقیق مختوم ۱ صفحه ۳۷۴ آمده است.

علت قبول مصائب و بلا یا از جانب جمال مبارک

از دیدگاه حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در این باره چنین می فرماید:

«یا حزب الله جمال مبارک پنجاه سال گهی در تحت سلاسل و اغلال بود و گهی مبتلا به عقوبت فجّار. عاقبت در ایران اسیر زندان گشت و بعد از تالان و تاراج و صدمات فوق الطّاقه سرگون به عراق گردید و در مدّت اقامت در عراق دمی نیاسود و شبی در فراش امن و امان راحت نفرمود. همواره هدف سهام بود و در خطر عظیم از تطاول دست عدوان. دوباره بنفی بلاد بلغار گرفتار گشت و بعد از مدّتی در سجن اعظم قرار یافت و قریب بیست

و پنج سال در آن زندان، مظلوم آفاق گشت. مصائب و بلاهای حضرت مقصود را کتب و زُبُر گنجایش ندارد مختصر اینست که در ایام حیات آسایش بکلی مفقود. جمیع این بلاها و محن و رزایا را جمال موعود تحمّل فرمود تا در میان بشر وحدت انسانی تقرّر یابد و اتحاد و یگانگی تأسیس جوید و بنیاد اختلاف و بیگانگی بکلی برافتد. در جمیع السواح تحریر و تشویق و تصریح فرمود که فلاح و نجات حصر در وحدت عالم انسانی است که باید مانند بارقه مصباح صباح در آفاق منتشر گردد». ۲۴۱

اقوال مخالفین در ملاحظه و نظاره انوار ظهور و نقش پیروان امر از دیدگاه حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در لوحی که عنوان آن (ای ناطق به ذکر الهی) است چنین می فرماید:
«صبح قدم چون مشرق عالم را روشن نمود، خُفّاشان پریشان شدند که ایوای وای، ما را مجال و میدان نماند و دگّه و بازار در شکست. پس چاره ای باید کرد. چه که محراب و منبر بر هم خورد. یکی گفت این صبح کاذبست دیگری گفت کوب آفل، برخی گفتند که فجر شمالی است نادرالوقوع و کوبی لامع از پس ندارد و بعضی گفتند که شعاع کوره و لکانی است که وقت طغیان آتش فشانی است.

چون آفتاب انور دمید بزوایای ظنون و دخمه های اوهام گوناگون خریدند که این شب است نه روز، ظلمت است نه شعاع دلفروز، کو آن خسرو کشور اثیر، کو آن پرتو جهانگیر کو آن گوی آتشین کو آن روی نازنین و چون آن تیر تابان در وسط آسمان در نقطه معدّل النهار خیمه برافراخت نوبت سلطنت بنواخت که ای نایبانیان و ای خفّاشان، پرتو اشراق است و تجلی تیر آفاق، لمعه طور است و شعله پر نور. چشم مشتاقان متور است و مشام عشاقان معطر. نفحات جان پرور است و نسیمات ریاض حشر اکبر، نفخه صور است و نفحه گلشن سرور، فیض عنایت است و یوم بشارت، دهشت قیامت است و وحشت خسران دنیا و آخرت. خوف (تضع کل ذات حمل

حملهاست) و بیم (تذهل کل مرضعة عما ارضعت) و هراس (و ترى الناس سكارى و ماهم بسكارى و لكن عذاب الله شديد است) و ظهور (و نُفَخَ فى الصور و ذلك رجع غير بعيد است) سرور و حبور است و حشر و نشور اصحاب يمين در فلک امين است و اصحاب شمال در شرّ و وبال (انّ الابرار لفي نعيم) است (و ان الفجار لفي جحيم)

شمع الهی روشن است و انجمن رحمانی گلشن

خلاصه این وقوعات عظیمه بیهوشانرا بیدار نمود و مدهوشانرا هوشیار نکرد. حال هنوز منتظر آن یومند و مستحقّ زجر و لوم (ذره‌م فی خوضهم یلعبون).

پس ای احبای الهی شما که صدر نشین این بزמיד و تیغ آتشین این رزم، طیور حدائق توحیدید و حقایق تجرید در ظلّ کلمه وحدانیت جمع شوید و تحت لواء حضرت احدیت مجتمع الشمّل، قیام بر اظهار آثار باهره حشر اکبر نمائید و در صدد تشهیر انوار ظاهره این نشر اعظم افتید. در الفت و محبت بکوشید و با هم بجوشید. باخلاق الهی ممتاز از ناس شوید و بروش و سلوک مالک الملوک سالک بین ناس، در جمع شمل بکوشید و در ترقی در جمیع مراتب بین جمع، یکدیگر مهربان باشید و با آشنا و بیگانه خیر جوین، نظر به قصور ننمائید و از فیض ظهور محروم نگردید. در نظم امور بکوشید و در ترقی در جمیع شئون بذل مجهود نمائید...» ۱۴۲

اساس دین الله و شریعت الله در ادیان قبل و در امر بهائی از بیانات حضرت عبدالبهاء

حضرت عبدالبهاء در لوح (ای یاران روحانی عبدالبهاء) اشاره می فرماید که:
«در هر ظهوری که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق امری از امور بود»

در ظهور حضرت موسی

« در ایام ظهور حضرت کلیم موضوع شریعت الله، اطاعت و انقیاد رب الجنود بود احکام در نهایت سختی و گران ».

در ظهور حضرت مسیح

« در یوم اشراق نیر مُتیر حضرت مسیح موضوع و اساس شریعت آن صبح ملیح، حسن اخلاق و ائتلاف و وفاق و عدم انتقام از اهل نفاق و شقاق بود ».

در ظهور حضرت مُحَمَّد

« در یوم ظهور جمال محمدی موضوع امر و اساس دین الله کسر اصنام و منع عبادت اوئان و تحقیر فراعنه و اذلال طواغیت بود ».(ذلیل کردن شیاطین و فریب دهندگان مُفرد آن طاغوت است)

در ظهور حضرت اعلی

« در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الامن آمن و صدق بود ».

در ظهور حضرت بهاء الله

« اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسانست. حتی بیگانه آشنا بود و اغیار یار شمرده گردد. با جمیع افراد بشر از هر ملل و نحل باید بنهایت دوستی و راستی و امانت و دیانت و الفت و اتحاد معامله گردد ».

حال این صبح نورانی امرالله و این کوکب رحمانی دین الله، آیا انصاف است که بغمام اختلاف بین احبباء و عدم اتحاد مستور و پنهان گردد؟ لا والله بلکه جمیع ما بیگانگان را جان فشانی نمائیم تا چه رسد به آشنا. اغیار را باید به پُرستیم تا چه رسد به یار هذبه شریعة الله و دین الله و امرالله فی هذا القرن الجلیل و العصر العظیم. ۲۴۳

آرزوی حضرت عبدالبهاء در باره احبای عراق

امید چنان است که احبای عراق مانند چراغ مستنیر از اشراق گردند و همواره بدرگاه جمال مبارک التجاء نمایم و آن یاران رحمانیرا موهبت آسمانی خواهیم که هریک از افق تقدیس چون ستاره بدرخشند و مانند نسیم مهیب عنایت، هر افسرده و پژمرده ای را روح حیات بخشند « ۲۴۴

تلخ و شیرین از وقایع حیات روحانی و رسالت جمال مبارک در ایام ایران و عراق، از دیدگاه حضرت عبدالبهاء

در آثار و نوشته های حضرت عبدالبهاء مطالب بسیاری از حوادث و وقایع تلخ و شیرین از ایام حیات حضرت بهاء الله زیارت شده است که در اینجا به برخی از آنها باختصار اشاره میگردد:

« در بغداد شخصی از عرفاء بحضور مبارک آمد و خلوت خواست که مشرف شود و چون فائز شد عرض کرد استدعا دارم از اسرار الهی به من القاء کنید. فرمودند ما اهل سر نیستیم ما اسرار الهی را با طبل و عَلم در قطب عالم کوبیدیم، سرّی نداریم». ۲۵۴

« جمال مبارک روحی لاجبائه الفداء مدتی مدیده در آن مدینه (بغداد) به نهایت قوت و عظمت در مقابل جمیع ملل و دو دولت شدیدالشکیمه (یعنی سخت گیر و ظالم) قائم بوده اعلاء کلمة الله به جمیع آفاق میشد یعنی عراق مرکز تیر آفاق بود و مطلع اشراق، البته این موهبت باید آثار باهره اش بر آن مملکت ظاهر و آشکار گردد. یقین است که احبای الهی قدر این عنایت را دانسته در نهایت ثبوت و رسوخ جلوه مینماید.

هیچ وقت امرالله از محرکی از محرکان فارغ نبوده

با وجودی که در عراق سطوت حقّ جمیع را هراسان نموده بود باز میرزایحیی و سید محمد و حاجی محمد رضا و حاجی میرزا احمد و چند نفر دیگر در سرّ سرّ القاء شبّهات مینمودند تا توجّه احبّاء را به جمال مبارک مانع شوند و شبّهات آنان هزار مرتبه از شبّهات بیوفایان قوی تر بود، با وجود این نور حقیقت درخشید و به حرارت شمس حقیقت این ابرهای تیره و تاریک متلاشی شد...» ۲۴۶

« جمال قدم و اسم اعظم روحی و کینوتی و ذاتی لثربته الفداء، در هر دمی درد و غمی داشت، گهی اسیر جفا بود و گهی هدف تیر بلا... روزی مصادم کُرب و بلا در کربلا گردید. یومی سرو پا برهنه در زیر زنجیر از شمیران به طهران شتافت و چهار ماه با کُند و اغلال در زندان بسر برد و در هر دمی در تحت تهدید تیغ و تیر بود گهی سرگون به عراق شد و وقتی سرگردان کُردستان گردید و با وحوش کوه و طیور بیابان مؤانست نمود. زمانی مدید و سالهائی دراز در زوراء (بغداد) محاط به هجوم اعداء بود و در اشدّ مِحن و بلا، هر روز آفتی و هر شبی مُصیبت پُر مِحتی، آنی نیاسود و دمی نیارمید، پس سرگون به مدینه عظیمه شد » ۲۴۸

« ... زمانی خانمان به تالان و تاراج داد بی سر و سامان هر اقلیم و کشوری گردید، وقتی چون شمع در زجاجه غربت بگداخت و زمانی فرید و وحید در جبال شاهق و مغاره کُردستان بی انیس و رفیق ماند، مدّتی در زوراء (بغداد) سینه هدف سهام اعداء کرد و سالهائی در مقابل هجوم اهل بغضاء چون حصن مرصوص تحمّل هر بلای عظیم فرمود تا جمعی بی نوایان را با نوا فرماید و نفوس پریشان را مجتمع نماید، افسردگان را برافروزد و پُزمردگان را طراوت و لطافت بخشد. مردگان را جان مبدول دارد و آوارگان را سر و سامان دهد. مستمندان را به گنج روان دلالت فرماید و نادانان را دانائی بخشد. این

مدّت مدیده را با رأفت کبری و ملاحظت عظمی این نفوس را در آغوش عنایت تربیت کرد و به انواع فیض پرورش داد تا در یوم فراق بر وفای حقیقی و وفاق قیام نمائیم و کمر خدمت بر بندیم و بجان و دل کوشیم و چشم از جمیع شئون بیوشیم» ۲۴۹

هوالله

ای بنده حقّ صبح هدایت پرتوی بر شرق زد، خاور را روشن نمود و شعاعی بر غرب زد، باختر را منور کرد. الحمدالله که صیت جلیل جمال ابهی جهانگیر شد و آوازه ظهور اسم اعظم ولوله در آفاق افکند. از هر کشوری ندائی بلند و از هر اقلیمی نسیمی جانپرور در مرور، ولی افسوس که بیوفایان به کمال جهد میکوشند که سراج منور را خاموش کنند و نسیم مُعبر را مقطوع نمایند و رائحه معطر را ممنوع کنند.

هیئات هیئات! پرتو آفتاب را هر چند غمام حائل شود عاقبت غیوم کثیفه (ابره‌ای متراکم) متلاشی گردد و اشعه ساطعه اشراق نماید. ۲۵۰

«... در قوت و قدرت و سطوت و سلطنت اسم اعظم ملاحظه نما و تفکر کن که با وجود آنکه وحید و فرید و بی ناصر و معین بود به قوتی الهیه و قدرتی ربّانیه و سطوتی ملکوتیه، ملکوت وجود را مسخر فرمود و بدائن قلوب را فتح نمود، آفاق امکان را بگشود و کشور هستی را در تحت تصرف آورد، یک سواره بر صف عالم زد و تنها، جنود عنود ضلالت را شکست داد. ولی آثار این فتوح الیوم در غیب وجود است و در استقبال در حیز شهود خواهد آمد، آن وقت ملاحظه خواهد شد، جُنْدُهِنَالِکَ مَهْزُومٍ مِّنَ الْاِحْزَابِ... (بمضمون یعنی شکست و فرار لشگریان احزاب و دشمنان را خواهیم دید).

مقصد اینست که انبیای الهی و اولیای رحمانی در هر عهد و عصری ولو اینکه فرید و وحید بودند و جمیع قبائل و شعوب، مهاجم با وجود این نورشان ساطع شد و کوکبشان لامع و سراجهای عالم جمیع خاموش گردید». ۲۵۱



عکس سید مهدی دهجی که جمال مبارک هنگام ترک بغداد بیت مبارک را برای سرپرستی باو سپردند. الواح بسیاری باعزاز او از جمال مبارک نازل گردیده است وی در زمان حضرت عبدالبهاء به ناقضین پیوست زیرا دختر حضرت عبدالبهاء را برای پسرش که فرد شایسته ای نبود خواستگاری کرد و حضرت عبدالبهاء موافقت نفرمودند

استقرار جمال مبارک در بیت اعظم

این بیت که در آثار مبارک به «بیت اعظم» نامیده شده است محل استقرار جمال مبارک و عائله حضرتشان بوده که ابتدا در اجاره مبارک بود و بعداً حضرت عبدالبهاء آنرا خریداری فرمودند جمال مبارک دو بار این بیت را ترک فرمودند، یک بار بمدّت دو سال که به سلیمانیه هجرت فرمودند و باین بیت باز گشتند و به شیوخ و عرفای صوفیه که در سلیمانیه با حضرتشان محشور بودند فرمودند که سراغ درویش محمد را در بیت میرزا موسی بابی بگیری، من در آنجا اقامت دارم.

بار دوم بود که بامر حکومت از بغداد به استامبول تشریف بردند و از بیت ابتداء به باغ رضوان که در آثار بهائی یاد شده است نقل مکان فرمودند و اظهار امر علنی جمال مبارک در این باغ صورت گرفت. جمال مبارک وقتی هجرت فرمودند بیت بغداد را به سید مهدی دهجی برای سرپرستی سپردند و لوحی خطاب به وی نازل فرمودند ... ۱۹۲

این بیت که به ملکیت حضرت عبدالبهاء در آمده بود تعمیر لازم داشت که با کمک مالی میرزا مهدی رشتی جعفرزاده که در عشق آباد تجارت داشت و نیمی از درآمد تجاری خود را به ساحت اقدس می فرستاد و با وجه مرحمتی حضرت عبدالبهاء، بیت مبارک توسط جناب محمود قصابچی بغدادی تعمیر گردید که در لوح جناب محمود قصابچی ذکر اقدام میرزا مهدی رشتی و امر به تعمیر بیت مبارک مذکور است .

در لوح نازله جمال مبارک خطاب به بیت اعظم مطالبی در باره آینده بیت آمده است که میفرمایند: «یا عرش الله آری تغییر حالک و اضطربت ارکانک و غلق بابک علی وجه من ارادک»

مضمون فارسی آن چنین است: ای بیتی که عرش خدا بودی می بینم تغییر در وضع تو را که ارکانت مضطرب میشود و در تو بروی کسانی که اراده ترا نمایند بسته میشود.

توضیح:

اهمیت بیت شیراز از این بابت است که اول بار ندای حضرت باب خطاب به ملا حسین در آن جا مرتفع شد و اهمیت بیت مبارک بغداد از این است که تربیت بایان و تحوّل انقلابی خُلق و خوی آنان در بیت مذکور واقع شد و البته بسیاری از آثار مبارک که اولیّه هم منجمله کتاب ایقان دومین اثر مهمّ جمال اقدس ابهی در بیت بغداد تحریر شده است. دوران بغداد دوران نزول دو نوع آثار است، ۱- عرفانیات بهائی ۲- اثبات ادیان و اثبات ظهور آینده خود (دوره قانونگذاری - دوره ادرنه و عکا است - که هنوز نرسیده است.)

ظلمهای وارده بر جمال مبارک در عراق واستقامت حضرتشان

تاریخ امر مبارک گویای آنست که حضرت بهاء الله در ایام اقامت در بغداد و عراق چه ظلم ها که از طرف معاندین و دشمنان امر از مسلمین و ولّات امور کشیدند و چه فتنه و آشوبی را که علیه حضرتشان برخاسته بود تحمل فرمودند در حالیکه غالباً امیدحیات نبود. جمال قدم در برابر اینهمه مظالم استقامتها فرمودند و بیمی به خود راه ندادند. لوح شکر شکن که از قلم حضرتشان نازل گردیده گویای این مقاومت و استقامت جمال مبارک است بالاخره فشار دشمنان امر^۴ چه از مقامات ایران و چه داخله عراق موجبات اخراج جمال مبارک از بغداد را فراهم نمود که بعد از اظهار امر علنی بطرف استامبول رهسپار شدند.

گفتار جمال مبارک در باره بیت اعظم

جمال مبارک زیارتنامه ای خطاب به بیت اعظم نازل فرموده اند و آنرا «بیت الله الاعظم» نامیده اند و در این زیارتنامه اشاراتی به مقام و موقف روحانی وعظمت رسالت حضرتشان گردیده که از آن جمله اینست:

يا بَيْتَ اللَّهِ، أَيْنَ جَمالِ القَدَمِ الَّذِي بَوَّعَكَ اللَّهُ قِبْلَةَ الْأُمَّمِ وَ آيَةَ ذِكْرِهِ لِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِينَ؟ يا بَيْتَ اللَّهِ، أَيْنَ الْأَيَّامِ الَّتِي كُنْتَ فِيهَا مَوْطِئَ قَدَمَيْهِ أَيْنَ الْأَيَّامِ الَّتِي ارْتَفَعَتْ
 مِنْكَ نَفَحَاتُ الرَّحْمَنِ فِي كُلِّ الْأَحْيَانِ؟ وَ أَيْنَ طَرَازِكَ الَّذِي مِنْهُ اسْتَضَاءَ مَنْ فِي الْأَمْكَانِ؟
 أَيْنَ الْأَيَّامِ الَّتِي كُنْتَ عَرْشاً لاسْتِقْرَارِ هَيْكَلِ القَدَمِ؟ وَ أَيْنَ الْأَيَّامِ الَّتِي كُنْتَ مِصْبَاحَ النِّفَاحِ بَيْنَ
 الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَ تَتَضَوَّعَ مِنْكَ نَفَحَاتُ السُّبْحَانِ فِي كُلِّ صَبَاحٍ وَ مَسَاءٍ؟ يا بَيْتَ اللَّهِ أَيْنَ
 شَمْسِ العِظْمَةِ وَالْاِقْتِدَارِ الَّتِي كَانَتْ مُشْرِقَةً مِنْ أَفْئِكَ وَ أَيْنَ مَطْلَعِ عِنَايَةِ رَبِّكَ الْمُخْتَارِ الَّذِي
 كَانَ مُسْتَوِيّاً عَلَيْكَ؟ مَالِي يا عَرْشَ اللَّهِ، أَرَى تَغْيِيرَ حَالِكَ وَ اضْطِرْبَتَ أَرْكَانِكَ وَ غَلِقَ بَابَكَ
 عَلَيَّ وَجْهٍ مِنْ أَرَادِكَ ... ١٩٣

مضمون فارسی بیانات مبارک چنین است:

کجا ست جمال قدم که بواسطه او خداوند ترا (بیت را) قبله اُمم و نشانه ذکر او در بین
 آسمانها و زمین قرار داد. کجا هستند آن روزهاییکه تو (بیت) جای پای اُقدام مبارک بودی
 و کجا ست آن ایامی که از تو همواره نفحات الهی بلند بود و کجا ست ایوان تو که از آنجا
 انوارت بر جهان می تابید. کجا ست آن ایامیکه تو محل استقرار عرش هیکل قدم بودی و
 کجا هستند آن روزهاییکه تو چراغ نجات در بین زمین و آسمان بودی و از تو نفحات الهی
 در هر صبح و شام پراکنده بود (انوار الهی میدرخشید). ای خانه خدا کجا ست خورشید
 عظمت و اقتدار که از افق تو می درخشید و نورانی بود، و کجاست طلوع گاه عنایت
 پروردگار مختار تو که بر تو مستقر و جالس بود، چه بر سر تو آمد ای عرش خداوند؟
 می بینم که حال تو تغییر کرده و پایه های تو مضطرب شده و درهای تو به روی کسانیکه
 قصد دیدار ترا دارند بسته شده است .

شأن و مقام بیت اعظم بغداد

جمال مبارک میفرماید:

هذا مقام الذی رَفَعَتْ فِيهِ صَوْتَكَ وَظَهَرَ بُرْهَانُكَ وَطَلَعَتْ آثَارُكَ وَأَشْرَقَتْ جَمَالَكَ وَنَزَلَتْ آيَاتُكَ وَوَلَّاحَ أَمْرُكَ وَرَفَعَ اسْمُكَ وَشَاعَ ذِكْرُكَ وَكَمَلَتْ قُدْرَتُكَ وَعَلَتْ سُلْطَتُكَ عَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ.

مضمون فارسی بیان مبارک چنین است:

(اینجا محل و مقامی است که در آن ندای تو بلند شد و برهان تو ظاهر شد و آثار تو طالع گشت و جمال تو اشراق نمود و آیات تو نازل شد و امر تو منتشر گردید و نام تو بلند گشت و ذکر تو شایع شد و قدرت تو کامل گردید و سلطنت تو بر جمیع کسانی که در آسمانها و زمین ها هستند برقرار گردید). ۱۹۴.

خطاب به بیت اعظم جمال مبارک چنین فرمودند:

فَطُوبَى لَكَ يَا بَيْتَ مَا جَعَلَكَ اللَّهُ مَوْطِئَ قَدَمَيْهِ... فَطُوبَى لَكَ يَا بَيْتَ مَا اخْتَارَكَ اللَّهُ وَجَعَلَكَ مَحَلًّا لِنَفْسِهِ وَمَقْرَأً لِسُلْطَتِهِ.. فَطُوبَى لَكَ يَا بَيْتَ مَا جَعَلَكَ اللَّهُ مِيزَانَ الْمَوْجِدِينَ وَ مُنْتَهَى وَطَنِ الْعَارِفِينَ... فَطُوبَى لَكَ مَا جَعَلَكَ اللَّهُ مَخْصُوصًا لِلْمُقَرَّبِينَ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْمُخْلِصِينَ مِنْ بَرِيَّتِهِ... وَ هَذَا شَأْنُ اخْتِصَاكَ اللَّهُ بِهِ وَ بِذَلِكَ يَنْبَغِي بَأَنْ تَفْتَخِرَ عَلَى الْعَالَمِينَ...

مضمون فارسی بیان مبارک این است:

خوشا بحال تو ای بیت که خداوند ترا جای پای قدمهای خود قرار داد... و خوشا بحال تو ای بیت که خداوند ترا برگزید که محلی برای نفس او باشی و مقری برای سلطنت او گردی... و خوشا بحال تو ای بیت که خداوند ترا میزان برای خداپرستان و منتهی وطنی برای عارفان و دانایان قرار داد... و خوشا بحال تو که خداوند ترا مخصوص بندگان مقرب خود و بندگان مخلص خود قرار داد... این شأن و مقام را خداوند به تو اختصاص داد و شایسته است به این مقامی که خداوند بتو عطا کرده بر جهانیان افتخار کنی.

بخش دهم

برخی از کتب و رسائل و الواح و آثار مهمه حضرت بهاء الله که قبل از اظهار امر علنی حضرتشان نازل شده است

غیر از قصیده رشح عماء که در طهران نازل گردیده و اشاراتی درباره آن لوح در این بخش آمده است و لوح کردند که در حین سفر مبارک و عائله در کرد کرمانشاه خطاب به صدر اعظم ایران نازل گردیده است که اصل لوح مبارک در بخش ضمائیم این کتاب آمده است. در این بخش به شرح و معرفی اهم سایر کتب و رسائل و الواح جمال مبارک که در بغداد قبل از اظهار امر علنی حضرتشان عزّ نزل یافته است و گویای اظهار امر خفی حضرتشان نیز میباشد و نقش مهمی در آماده ساختن نفوس برای اقبال آنان به امر مبارک در هنگام اظهار علنی رسالتشان را دارد می پردازیم. در معرفی این آثار مبارکه رعایت سال نزول آنها نگردیده است بلکه بیشتر به اهمیّت نقشی را که در آماده ساختن مردمان برای پذیرش ظهور مبارک داشته اند توجه گردیده بعنوان مثال رساله جواهر الاسرار در بین سالهای ۱۸۵۶ و ۱۸۶۲ میلادی نازل شده و کلمات مکنونه قبل از کتاب مستطاب ایقان در سال ۱۲۷۴ هجری قمری برابر ۱۸۵۸ میلادی نازل شده و کتاب ایقان در سال ۱۸۶۲ میلادی برابر با سال ۱۲۷۸ هجری عزّ نزل یافته و رساله هفت وادی و رساله چهار وادی بدون ذکر تاریخ دقیق نزول آنها پس از بازگشت از سلیمانیه نازل شده است و الواح متعدده نازله دیگر که تاریخ نزول آنها دقیقاً معلوم نگردیده و برخی از آن الواح بافتخار نفوس معینی عزّ نزل یافته و برخی دیگر جنبه عام داشته است که در هر حال قبل از اظهار امر علنی مبارک نازل شده اند و ترتیب درج مطالب آن آثار در این بخش چنین آمده است:

رساله هفت وادی	کتاب مستطاب ایقان
رساله جواهر الاسرار	رساله کلمات مکنونه
رساله چهار وادی	

الواح سائره:

قصیده رشع عماء نازلہ در طهران بعد از سیاہ چال
لوح مبارک نازلہ در کرد کرمانشاه خطاب به صدر اعظم ایران
(این دو لوح مبارک نظر به اهمیّت آن در اینجا اشاره گردید)

الواح نازلہ در بغداد:

تفسیر آیہ نور (تفسیر حروف مقطعه)	لوح حق
حروفات عالین	لوح حوریہ
لوح حور عجاب	لوح سبحان ربّی الاعلی
زیارتنامہ اولیاء	لوح شکرشکن
سورۃ اللہ	لوح غلام الخلد
سورہ ذکر	لوح فتنہ
سورہ صبر (لوح ایوب)	لوح کلّ الطّعام
سورہ قدیر	لوح ملاحّ القدس
سورہ نُصح	لوح مدینۃ التّوحید
سورہ صحیفہ شطیّہ	لوح مدینۃ الرّضا
لوح بلبل الفراق	لوح ہلہ ہلہ یا بشارت
	لوح مریم

در شرح این الواح مبارکہ از راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی در دورہ بغداد

• (۱۸۶۳-۱۸۵۳ میلادی) بهره گرفته شدہ است

نکاتی چند در باره کتاب مستطاب ایقان

حضرت ولی امرالله در معرفی و توصیف کتاب مستطاب ایقان چنین می فرمایند:

« در بین جواهر اسرار مخزونه و لئالی ثمنیه مکنونه که از بحر ذخار علم و حکمت حضرت بهاء الله ظاهر گردیده، اعظم و اقدم آن، کتاب مستطاب ایقان است ... این منشور جلیل نمونه ای کامل از منشآت نثر فارسی است که دارای سبکی بدیع و لحنی مهُمِن و منبع و از لحاظ استحکام بیان و قوت برهان بی نظیر و در فصاحت و بلاغت بی بدیل و مثیل است و کاشف نقشه عظیمه الهیه جهت نجات عالم بشریه است و در بین آثار و صحف بهائی پس از کتاب اقدس، اعظم و اشرف از کل محسوب است » ۱۹۵

جناب اشراق خاوری در تشریح مندرجات کتاب ایقان، قاموسی در سه جلد در حدود ۱۵۰۰ صفحه به رشته تحریر درآورده اند و جناب حمید واعظی خلاصه ای از این سه جلد را در دو یست صفحه ارائه داده اند

آنچه در نزول این کتاب مستطاب جلب توجه مینماید اینست که جمال مبارک علاقه داشتند که خاندان حضرت باب بظهور جدید مؤمن شوند. این علاقه مبارک با ملاقات میرزا سید محمد خال اکبر، دانی حضرت ربّ اعلی و قبول پاسخ گوئی به سئوالات و معضلات فکری و عقیدتی او که بتواند خواهرزاده اش را به عنوان قائم آل محمد بشناسد، به جمال مبارک این فرصت را داد که پرده از روی اسرار کتب مقدّسه بردارند و راهنمایی را ارائه فرمایند که خاندان حضرت باب و سایر پیروان ادیان به شناسائی ظهور جدید موفق گردند.

جمال مبارک دوست نداشتند که خاندان افنان، منسوبین حضرت باب از ایمان بآن حضرت

محروم باشند و خطاب به خال اکبر فرمودند:

« ما دوست نداریم که شما از سدره مبارکه که بین شما روئیده و به اثمار حکمت و بیان مزین محروم مانید »

برخی از نفوس مخلصه مطمئنانه ایکه از خاندان حضرت اعلی مؤمن شدند عبارتند از:

- ۱- زوجه حضرت باب خدیجه خانم که در ایام اولیه رسالت حضرت باب مؤمن شدند.
- ۲- خال اعظم جناب میرزا سید علی که در همان ایام اولیه مؤمن گردیدند و جزو شهدای سبعه طهران جام شهادت را نوشیدند.
- ۳- میرزا آقا افغان ملقب به نورالدین پدر جناب حبیب الله افغان متوکی بیت مبارک که لقب نورالدین را جمال مبارک به وی عطا فرمودند ایشان توسط خاله خود که حرم مبارک حضرت اعلی بود در ظل امر الهی وارد شدند .
- ۴- والده حضرت ربّ اعلی موسوم به فاطمه بیگم دختر حاج میرزا محمد از سادات حسینی شیراز که جمال مبارک حاج سید جواد کربلایی و یکی از مؤمنات یعنی قرینه شیخ عبدالحمید شیرازی را مأمور فرمودند که در کربلا والده حضرت ربّ اعلی را که پس از واقعه شهادت حضرت باب ایران را ترک نموده بودند و در کربلا سکونت داشت ملاقات نمایند و ایشان را به شریعه مبارکه حضرت باب (فرزندشان) دعوت کنند و این خانم محترمه بنور ایمان فائز شدند و بعدها نیز به جمال مبارک و امرشان مؤمن گردیدند.
- ۵- جناب حاج میرزا حسنعلی معروف به خال اصغر دائی دیگر حضرت ربّ اعلی که در یزد اقامت داشتند و بوسیله حاج محمد ابراهیم معروف به مبلغ و جناب ملا صادق مقدّس بامر مبارک اقبال نمودند . باعزاز خال اصغر لوحی از حضرت بهاء الله عزّ نزل یافته است که در کتاب حدیقه عرفان ' آثار قلم اعلی درج گردیده است .

۶- جناب میرزا زین العابدین والد جناب میرزا آقا افنان فرزند حاج میرزا سید محمد عموی آقا سید محمد رضا که والد حضرت اعلی می باشند .

۷- جناب میرزا علی اکبر پسر عموی حضرت ربّ اعلی که در ردیف مومنین و مخلصین قرار گرفتند و از دوستان و ارادتمندان جناب میرزا اسدالله دیان بود ند که بدستور یحیی ازل در بغداد شهید شد ند و جمال مبارک در لوح شیخ نجفی و در کتاب اشراقات به شهادت ایشان اشاره میفرمایند.

۸- جناب حاج جواد امام جمعه کرمان از منسوبین پدری حضرت اعلی که در شهر کرمان مرجعیتی تامه داشتند که پسر عموی دیگر جناب آقا سید محمد رضا والد حضرت اعلی بودند . ایشان بوسیله جناب قدّوس در کرمان ندای امر را شنیدند و حرارت ایمان در قلبشان ایجاد گردید ولی ایمان خود را برای خدمت به امر و حفاظت احبّاء از شر اعداء محفوظ و مکتوم داشتند .

۹- جناب میرزا محمد حسین شیرازی که خاله زاده جناب آقا محمد رضا والد حضرت اعلی بودند و بعد از شیخ مرتضای انصاری، مرجع شیعیان گردیدند . در رساله تاریخی، جناب حاج میرزا افنان مرقوم داشته اند که ایشان سرّاً بامر مبارک مؤمن بودند و همه جا مانع تعدّیات و تجاوزات علما و معاندین گشتند و بر طبق بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نامبرده در وصیت نامه خود اقرار به ایمان خود کرده است و در سامره جناب آقا میرزا افنان ایشان را ملاقات و در خلوت ایمان خود را به حضرت اعلی و جمال مبارک، به ایشان ابراز و اظهار داشته بودند . (مآخذ کتاب خاندان افنان تألیف جناب محمد علی فیضی - سال ۱۲۷ بدیع، موسسه مطبوعات امری طهران)

۱۰- میرزا سید محمد دائی دیگر حضرت باب که در ملاقات با میرزا نورالدین افنان به مباحثه در باره ظهور جدید نشسته بود و شدیداً استیحا ش داشت و می پرسید چگونه میشود که خواهرزاده من قائم آل محمد و موعود اسلام باشد و چون جواب شنید که این مشکل را ابو لهب عموی پیغمبر اسلام داشت که چگونه ممکن است برادرزاده وی

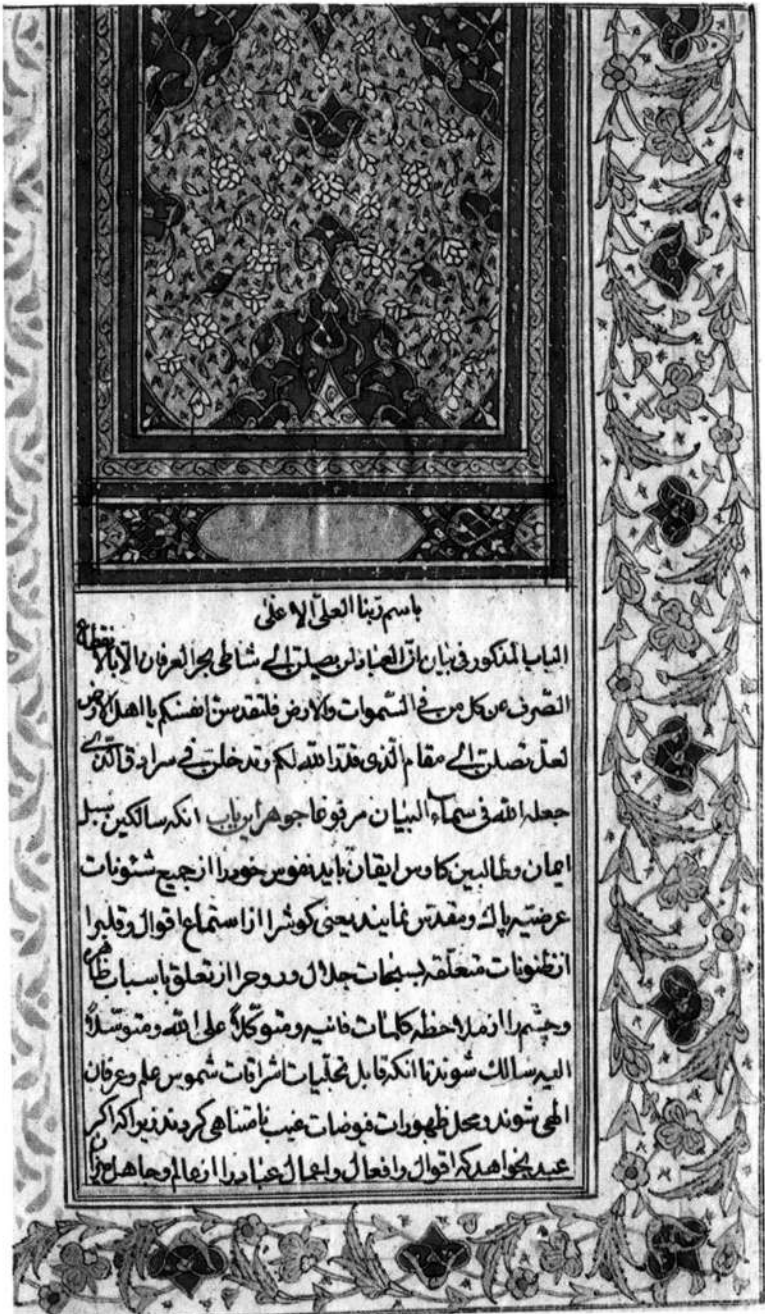
پیغمبر شود، این مطلب میرزا سید محمد را به حرکت آورد و بخود آمد و به فکر تحقیق و ملاقات حضرت بهاء الله در بغداد افتاد و به برادر کوچکتر خود حاجی میرزا حسنعلی خال اصغر اظهار داشت که برای دیدن بستگان در کربلا و زیارت عتبات عازم بغداد است و ایشانرا با خود همسفر کرد ولی بمجرّد رسیدن به بغداد نیت خود را دائر به تحقیق از امر جدید و ملاقات حضرت بهاء الله اظهار نمود. برادرش سخت برآشفته و به یزد برگشت و حاضر به ملاقات حضرت بهاء الله نگردید. خال اکبر، سید محمد به همراهی سید جواد کربلانی بحضور جمال مبارک در بغداد مشرف شد ولی چون شدیداً در تحت تأثیر عقاید کهنه هزار ساله بود که علمای اسلامی در مغزهای پیروان اسلام در باره ظهور قائم جای داده بودند برای او قابل تصور نبود که وضع خواهر زاده اش که با آن علامت ها تطبیق نمی نمود قائم آل محمد باشد و به حضرت بهاء الله گفته بود که ۱۲۰۰ سال است که شنیده ایم که حضرت قائم در مُدن مشهوره معروفه ساکنند و اولاد های آنحضرت هر یک به کمال عزت و عظمت در آن مُدن موجود، از این گذشته حکایت ناحیه مقدّس چه شد؟ ذکر بحر و قالیچه کجا رفت؟ از آخوندهای شیعه شنیده ایم که وقتی حضرت قائم میآید دیون شیعیان را می پردازد و کُره زمین را مسخّر میکند. از جمال مبارک درخواست نمود که در مورد این مسائل او را روشن فرمایند و راجع به علامات ظهور قائم، مسئله خاتم النبیین، قیامت کبری، رجعت پیغمبر و ائمه، لقاء الله در قیامت، مسئله تحریف کتب آنها، حشر و نشر و قیامت و زنده شدن مردگان و مسائل دیگر نظرشان را بیان دارند حالا ما با این همه عقاید و انتظارات که در مغزهای ما است بمایمگوئید که خواهر زاده من که هیچیک از این شرایط و علائم را ندارد موعود اسلام و قائم آل محمد است.

(سئوالات جناب خال در دو ورقه و بخط خودشان موجود است که تماماً در مورد ظهور حضرت قائم آل محمد است)

جمال مبارک در جواب سئوالهای کتبی او در مدت دو شبانه روز (۴۸) ساعت، کتاب ایقان، رساله خالویه را در ۲۰۰ صفحه نازل فرمودند و باو تسلیم داشتند که مطالعه نماید (نسخه اصلی کتاب ایقان به خط حضرت عبدالبهاء است که بعدها در خاندان افنان یافت شد و بارض اقدس ارسال گردید)

کتاب ایقان، کلید اسرار کتب مقدسه است. در این کتاب جمال مبارک چنان درهای معرفت علوم الهیه را بر وجه جناب خال اکبر گشودند و به مشکلات عقیدتی او جواب کافی عنایت فرمودند و ظهور حضرت باب و رسالت روحانی آنحضرت را بموجب آیات قرآن و احادیث معتبره به اثبات رسانیدند که جناب خال لیک گفت و به شرف ایمان به خواهرزاده خود، حضرت ربّ اعلیٰ مفتخر و متباهی گشت و در این کتاب حقایق انبیای دیگر را برای اثبات امر جدید ارائه فرمودند و وی بخوبی ادراک نمود که تمام مظاهر مقدسه الهیه از مبدا و احد الهام می گیرند و کسیکه به صفات و سجایای مظهر امر الهی قبل عارف شود میتواند با همان موازین به شناسائی شارع دیانت جدید هم موفق گردد کتاب ایقان بسیاری از پیروان ادیان و مذاهب مختلفه را به درک حقیقت آن بیان توانا ساخت و این در حقیقت جلوه خاصی به کتب مقدسه ادوار قبل بخشید بدینمعنی که معضلات و مشکلات و مطالب مندرجه در آنها را تشریح و تبیین و روشن و آشکار ساخت و مفهوم واقعی اصل تطوّر ادیان را واضح و مبرهن نمود و بنیان ادیان گذشته را که اساسی واحد و دائمی دارند پایه گذاری کرد و کلیدی بدست پیروان اسم اعظم داد که بوسیله آن درهای علم و دانائی باسرار و رموز کتب الهی را که تا آن زمان برای مردمان ناشناخته بود بگشایند و منبع الهامی برای ناشرین نفعات الله و نویسندگان بهائی گردید که با تفسیر نصوص کتب ادیان قبل، حقیقت و اصالت امر جمال مبارک را اعلان دارند *

در حقیقت ینش جدیدی به پیروان این آئین مبارک بخشید
که بر کشف اسرار و حقایق ادیان توانا گردند.



باسم ربنا العلی الاعلی
 انبیاء المذکور فی بیان آقا صلی اللہ علیہ وسلم فی شاطی بحر العرفان الایام
 النصف من کل من فی السموات والارض فلقد سننا منکم باہل الاثر
 لعل تصدق الی مقام الذی قد اذن اللہ لکم وتدخلت فی سرادق الکن
 جعلہ اللہ فی سماء البیان مرفوعا جوہر ریایب انکم ساکنین سبل
 ایمان وظالمین کاوسر ایقان باید نفوس خورما از جمیع شئونات
 عرضتہ الیہ وقد سننا منکم ما یندیحی کوشرا اذا سماع اقوال وقولوا
 انظونات متعلقہ بصفات جلال ودور از تعلق باسباب ظنا
 وحکمہ را از ملاحظہ کلمات فانیہ وضو کلا علی اللہ وضو سلا
 الیہ سالک شونہ انک قابل تحیات اشراف شہوسر علم و عرفان
 الہی شونہ محل ظہور ات فوضات غیبنا سناھی کہ مندیہ را کہ اگر
 عبد بخواد کہ اقوال و افعال و لہما العباد را انعام و احسان را

صفحه اول کتاب ایقان بہ خط میرزا آقا رکاب ساز



جناب میزا آقا زین العابدین افغان



جناب میرزا محمد تقی افغان، (وکیل التولہ)



آقا میرزا آقا افغان، (نورالذہین)



جناب حاجی سید جواد کربلائی

کتاب مستطاب ایقان به کسانیکه برای تحقیق در راه ایمان و ایقان قدم گذارده اند می آموزد که: « گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلقه به سبجات جلال (یعنی بآنچه مانع شناختن میشود) و روح را از تعلق به اسباب ظاهر و چشم را از ملاحظه کلمات فائیه پاک و مقدّس دارند» درس توکل به خدا را میدهد و توسّل به دریای علمش را میآموزد

« تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات غیب نامتناهی گردند »

در این کتاب مستطاب علل مخالفت مردمان با مظاهر مقدّسه الهیه را تشریح می فرمایند و علمای ادیان را مسئول مخالفت با مظهر امر الهی که در همه ادوار تاریخ ادیان شواهد بسیار دارد معرفی مینمایند.

جمال مبارک در این باره چنین می فرمایند:

« در همه اوقات سبب سدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بودند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود »

علماء از روی حبّ ریاست و عدم علم و معرفت و عدم بصیرت مردمان را منع می نمودند و انبیای الهی به دستور و تجویز آنان جام شهادت را نوشیدند و زهر هر بلائی را چشیدند. ظلمهاییکه از رؤسای ادیان و علمای عصر بر انبیای الهی وارد شده است بی حدّ و حساب است. آنچه در طیّ قرون و اعصار، علماء بر اساس فکر و ادراک شخصی و عدم درک علامات ظهور جدید که در کتب مقدّسه آمده است بانحراف فکری مردمان پرداختند که سبب دیگر اعراض نفوس از ظهور جدید شد. همانطور که دائی حضرت اعلی اسیر فکری تلقینات علمای عصر بود و نمیتوانست تصوّر کند که خواهر زاده اش که با علامات ظاهری مورد اعتقادش ظاهر نشده است قائم موعود باشد •

در کتاب ایقان تفاسیر مبارک از آیات متشابهات قرآن و یا علامات رجعت مسیح و بیان حقایق معنوی آن کلمات که حسب ظاهر در قالب لغات مادی بیان گردیده بود راه را برای بینش جدید مردمان گشود و تمام علامات مربوط به ظهور قائم را در آسمان ظاهر و باطن تبیین نمود^{۱۰}

تقلید که پیروی کورکورانه از رؤسای دین بود، مردمان را از درک معانی حقیقی علامات و بشارت کتب مقدسه محروم می دارد.

حَلَقِ رَا تَقْلِيدِشَان بَر بَاد دَاد اَي دُو صَد لَعْنَت بَر اَيْن تَقْلِيد بَاد

جمال مبارک می فرماید:

« اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعه ربوبیه را در هر ظهور ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف میشوی و لکن (اگر) حُجَبَاتِ عِلْمِيَه را که مصطلح عباد است بنار انقطاع نسوزانی به صبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی » ۱۹۶

جمال مبارک در کتاب ایقان تشریح می فرماید که انسان به تنهایی و بطور مستقیم هرگز به عرفان خالق پی نمی برد و در هر عصر وزمانی خداوند با ارسال پیامبران آسمانی اسماء و صفات خود را بر عالم و عالمیان آشکار میسازد که سیر تکاملی ادیان و استمرار جاودانی ظهورات را تأیید مینماید یعنی (استمرار فیض الهی). در این کتاب ظهور هر مظهر امر الهی را رجعت ظهور قبل بیان میدارند و از دو مقام انبیاء که یکی رتبه و مقام بشری آنان است و مقام و رتبه دیگر مقام مظهریت الهی است که تجلی روح اعظم الهی بر قلب منسیر آنان است سخن میگویند

سلطنت انبیاء را سلطنت روحانی بر قلوب مردمان می دانند که با آن سلطه و قدرت آسمانی

بر قلوب عالم و عالمیان حکومت معنوی می فرمایند و برتری سلطنت جاودانی انبیاء را بر قلوب انسانها، بر سلطنت موقتی و ظاهری سلاطین تأکید دارند. یوم قیامت را یوم ظهور مظهر امر الهی میدانند که با ظهور او مردمان از قبور جهل و نادانی برمیخیزند و به حیات روحانی فائز میگرددند. براهین حقیقت ظهور حضرت باب را از روی قرآن و احادیث معتبره بیان میدارند و پیامبران الهی را مؤسّسین مدیّت جدید معرفی مینمایند.

جمال مبارک به ظهور خویش نیز اشاراتی دارند و از خود به

« جوهر الجواهر » « حقیقة الحقایق » « نور الانوار » « سلطان الهویة و « حمامه ترابی » یاد میفرمایند.

جمال مبارک از حقایقی که در وجود حضرتشان مستور و پنهان است و از نعمات و رموزی که هنوز بیان نفرموده اند و در انتظار مشیّت الهی هستند که هر آن اراده الهی بر اظهار آن تعلق گرفت بیان دارند سخن میگویند که بیان مبارک ذیل شاهد این مدعا است:

« قسم بخدا که این « حمامه ترابی » را غیر این نعمات نغمه ها است و جز این بیانات رموزها که هر نکته ای از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیّت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند » که اشاره به اظهار امر علنی جمال مبارک است. ۱۹۷

مطالعه دقیق کتاب ایقان انسان را بر بسیاری از حقایق مکنونه آثار الهیه آگاه میسازد و واقعاً کلیدی است برای گشودن درهای اسرار و رموز الهیه. گویند جناب ابوالفضائل گلپایگانی کسی هستند که صدبار کتاب ایقان را مطالعه نموده اند و در بار صدّم مطالبی را ادراک کرده اند که در بار نود و نهم درک ننموده بودند.

کتاب مستطاب ایقان متمم کتاب بیان است

تمام ابواب کتاب بیان بواسطه حضرت ربّ اعلیٰ نازل نگردیده بود و تکمیل آنرا به (مَنْ يُظهِرْهُ اللهُ) سپرده بودند و جمال مبارک در یکی از الواح حضرتشان کتاب ایقان را متمم کتاب بیان دانسته اند و حضرت ولی امرالله در گادپاسزبای صفحه ۱۳۸ کتاب ایقان را متمم کتاب بیان فارسی معرفی می فرمایند.

محتویات کتاب مستطاب ایقان با رساله جواهر الاسرار بطور آخصّ و سوره نُصح تقارن زیادی دارد و ارتباط بین کتاب ایقان و جواهر الاسرار در کتاب ایقان بدان اشاره رفته است.

رساله هفت وادی

از جمله آثار مهمّه حضرت بهاء الله که در بازگشت حضرتشان از سلیمانیه در جواب نامه و درخواست شیخ محیّ الدّین قاضی خانقین که از اعظم مشایخ اهل تصوّف گُردستان است نازل شده « **رساله هفت وادی** » است که زمان نزول آن سال ۱۲۷۶ ه.ق است.

نسبت شیخ محیّ الدّین به خاندان نبوت حضرت علی ابن ابی طالب و حضرت محمّد مصطفی میرسد (۲۰۸) وی از مشایخ فرقه قادریه است که منسوب به عبدالقادر گیلانی است و در آثار بهائی در لوح اتحاد از این فرقه یاد شده است.

حضرت ولی امرالله در باره مقام و موقف رساله هفت وادی در بین آثار مبارک
حضرت بهاء الله چنین می فرمایند:

« این دو سفرِ عظیم و کتاب کریم (کتاب ایقان و کلمات مکنونه) که ناسخ صحف و زُبُرِ اولّین است در بین آثارِ قیمّه شارع مقدّس این دور اعظم، اولیّی از لحاظ بیانِ مبادی و حقایق الهیه و ثانویّی از نظر شمول معانی و دقائق اخلاقیّه دارای مقامی ممتاز و رتبتی بس رفیع و ارجمند است باید « رساله هفت وادی » را که معدن رموز و اسرار لطیفه و گنجینه لئالی ذخائر احدیه محسوب و در همان اوان در جواب اسئله شیخ محیّ الدّین قاضی خانقین نازل گشته علاوه نمود». ۲۰۹

شیخ محیّ الدّین از جمله عرفائی است که با جمال مبارک بعد از دوران کُردستان (سلیمانیه) در تماس و مکاتبه بوده و سئوالاتی از جمال مبارک نموده و درخواست جواب کرده است که رساله هفت وادی در جواب وی در بیان سیر و سلوک عرفائی صادر شده که عمیقاً بر عرفان اسلامی توجّه دارد.

شیخ محیّ الدّین معنی برخی اشعار را از جمال مبارک پرسیده که معلوم نیست آن چه اشعاری بوده است شاید منطق الطّیر عطار نیشابوری صوفی بزرگ که مراتب سیر و سلوک را به زبان پرندگان به شعر در آورده و هفت وادی جمال مبارک بر اساس مطالب آن تحریری نو یافته است بوده باشد. در این رساله به شیخ می فرمایند (آنچه از بدایع فکر در معنی طیر معروف که به فارسی گنجشک می نامند ذکر فرمودند معلوم و محقّق شد. گویا بر اسرار معانی واقف شدند. ۲۱۰

در باره رساله هفت وادی و محتوی و شرح نزول آن نویسندگان و محققین بهائی از جمله جناب ادیب طاهرزاده، جناب رابرت گیولیک و جناب فریدالدین رادمهر و قدمای امر هم بصورت نظم نوشته هائی را ارائه داده اند که شایسته است طالبین بنوشته آنان نیز مراجعه فرمایند. آنچه در این کتاب در باره هفت وادی آمده است اشاره به بیان نقشی است که این رساله سلوک در آماده ساختن نفوس برای پذیرش و شناخت مظهر امر الهی یعنی جمال مبارک در بر دارد همان نقشی که سایر آثار منشور و منظوم مبارک در ایام سلیمانیه و ایام بغداد قبل از اظهار امر علنی مبارک در آماده ساختن مردمان جهت اعتراف و اقبال به ظهور حضرتشان داشته است. در این رساله 'سلوک سالکان برای رسیدن و شناخت مظهر امر الهی تشریح گردیده است. آشنائی بر این مراحل سلوک که در برخی دیگر از آثار مبارک بصور مختلف بیان گردیده مفید است و این توجه را میدهد که چگونه سالک و طالب را قدم به قدم به پیش میرند تا به مرحله شناسائی مظهر ظهور که در اینجا جمال مبارکند' برسانند. طی کردن این مراحل و وادی ها میتواند مدت زمانی نداشته باشد *

جمال مبارک در این باره چنین می فرماید:

« این اسفار را که در عالم زمانی انتهائی پدید نیست سالک منقطع را اگر اعانت غیبی برسد و ولی امر مدد فرماید این هفت رتبه را در هفت قدم طی نماید بلکه در هفت نفس بلکه در یک نفس، اذشاء الله و اراد (اگر خدا بخواهد و اراده کند). ۲۱۱»

تاریخ امر مبارک گویای آنست که نفوس بسیاری در یک لحظه و نگاه جمال مبارک را در لباس مظهریت شناختند و باو مؤمن شدند.

شیخ محی الدین قاضی شهر خانقین 'همانند سایر عرفاء و مشایخ صوفیه با آثار صوفی معروف شیخ عطّار نیشابوری که در کتاب « منطق الطیر » خود مراحل سلوک سالکان را

از زبان مرغان برای رسیدن به هدف غائی خود سیمرغ به نظم سروده است آشنائی دارد و مورد سؤال شیخ محیّ الدّین باید همین اشعار شیخ عطار بوده باشد، زیرا جواب جمال مبارک بر اساس مثنوی شیخ عطار که بهمان وادی ها که گوش مشایخ صوقیه بدانها آشنا بوده است رساله هفت وادی را نازل فرموده اند. جمال مبارک در این رساله اشاره می فرماید که مایل نیستند بیانات عرفاء و حکمای قبل را ذکر و تکرار نمایند که دلیل بر علوم اکتسابی است نه موهبت الهی و مطالبی که در آثار آنان دیده میشود اگر قرین صواب باشد ممدوح و مقبول است و آنچه از وهم و خیال و ظنّ و گمان و انحراف اندیشه سرچشمه دارد مردود میباشد و رساله هفت وادی جمال مبارک میزان کاملی برای تشخیص صحیح و صواب و ردّ آنچه تحریف و ناصواب است میباشد.

در رساله هفت وادی جمال مبارک مراتب سیر سالکان را از مسکن خاکی به وطن الهی هفت مرتبه ذکر فرموده اند که بقول شیخ عطار هفت وادی و هفت شهر است. این وادی ها عبارتند از: **وادی طلب، وادی عشق، وادی معرفت، وادی توحید، وادی استغناء، وادی حیرت و وادی فقر، فنای فی الله و بقاء بالله.**

جمال مبارک می فرماید که این رتبه و وادی هفتم «مقام بقاء بالله» را که عارفان آن را «منتهی رتبه عارفان و منتهی وطن عاشقان شمرده اند» از نظر حضرتشان مقام بقاء بالله مقام

اوّل شهر بند دل است یعنی اوّل ورود انسان به مدینه قلب. ۲۱۲

به عبارت دیگر بیان مبارک حاکی از آن است که آنچه برای عرفاء از طی کردن این وادی ها تارسیدن به وادی بقای بالله پایان خطّ می باشد از نظر جمال مبارک اوّل خطّ است

(که ورود انسان به مدینه قلب است)

جمال قدم نصیحت می فرماید:

« ای دوست، دل محلّ اسرار باقیه است محلّ انکار فانیّه مکن و سرمایه عمر گرانمایه را به اشتغال دنیای فانیّه از دست مده» «قلب لطیف بمنزله آینه است آنرا به صیقل حُب و انقطاع از ماسوی الله پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طالع شود.» «چون انوار تجلی سلطان احدیّه بر عرش قلب و دل جلوس نمود نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر میشود.»

حقّ عیان چون مهر رخشان آمده حیف کانددر شهر کوران آمده ۲۱۳

جمال مبارک سالک را آموزش میدهند که از نفس هجرت نماید یعنی فارغ و آزاد شود و اگر این اسفار و وادیها را طی نکند به دریای قرب و وصال وارد نمیشود یعنی به مظهر امر الهی نمیرسد پس هدف مبارک در ارشاد مردمان در رساله هفت وادی اینست که افراد باید قدم بردارند و به سوی مظهر امر الهی بشتابند، این امر را برای هر انسانی واجب میدانند.

کتاب مستطاب اقدس هم با این جمله شروع میشود

(انّ أوّل ما کتّب الله علی العباد عرفان مَشْرِقِ وَحِیهِ وَ مَطْلَعِ أَمْرِهِ)

یعنی آنچه خداوند، بندگان خود را بر آن مکلف داشته است شناسائی مظهر امر او و پیامبر فرستاده اوست (بمضمون) پس بموجب رساله هفت وادی و کتاب مستطاب اقدس، برای هر انسانی قبل از هر چیز شناسائی مظهر امر الهی، فرض و واجب گردیده است.

نقش رساله هفت وادی باید همین باشد که انسانها با طی کردن این مراحل و رسیدن به آخرین رتبه (بقاء بالله) وارد اولین مدینه که مدینه قلب است گردند که شروع زندگانی روحانی فرد در ظلّ مظهر امر الهی (جمال مبارک) است

آموزش جمال مبارک در قدم اول که طالب و سالک برای رسیدن به محبوب حقیقی باید بردارد اینست که ترک تقلید آباء و اجداد نماید و از همه شئون عالم بگذرد که مانعی برای ورود به مراتب بعد نداشته باشد. این همین نکته است که در کتاب ایقان و جواهرالاسرار بدان تصریح فرموده اند که اساسی ترین اقدامی است که طالب برای جستجوی مظهر حقّ باید بنماید و اولین قدمی است که باید بردارد، وقتی بجان و دل طالب جستجو گردید در وجودش حالت عشق جلوه میکند یعنی قدم به وادی عشق میگذارد، در این وادی عاشق جز وصال محبوب و معشوق چیزی در دل نمی پروراند، این عشق قوه محرّکه اوست که قدم به جلو بردارد و با نیروی عشق یک قدم دیگر به جلو بر میدارد و به رتبه بالاتر برای شناخت محبوب خود میرسد، در این رتبه پیش جدید پیدا میکند و به درک مقام توحید خداوندی نائل میشود و به محبت ذات خداوندی واصل میگردد، دیگر از نفس خود آزاد شده است و به او پیوسته است، جز او نبیند و به غیر او نیندیشد و جز محبت ذات خداوندی چیزی در دل ندارد یک پله بالاتر میرود و مبیند محبت بین محب و محبوب هم حجاب است « الْمَحَبَّة حِجَابٌ بَيْنَ الْمُحَبِّ وَالْمُحَبَّوبِ »

جمال مبارک می فرمایند:

« بیش از این گفتن مرا دستور نیست »

« در این وقت صبح معرفت طالع شد و چراغهای سیر و سلوک خاموش گشت » ۲۱۴

مراحل بعدی مذکور در هفت وادی مدارج روحانی است که طالب لقای محبوب باید طی نماید، هر چه پیش می‌رود در دریا‌های عظمت غوطه‌ور می‌شود و بر حیرتش افزون می‌گردد که این عوالم روحانی را پایانی نیست. طالب بکلی از خود خالی و فانی است و انوار الهی و بقاء بالله در قلب او تجلی کرده است *

از دیدگاه حضرتشان تازه اول کار است. باید مؤمن شد و عاشقانه خدمت امر مبارک را نمود و نفحات الله را نشر داد چون «اول ورود انسان به مدینه قلب» است *

در نظر مبارک برای قلب چهار رتبه است ولی بیان فرمودند که آن چهار رتبه کدام است فرمودند اگر طالبی پیدا شد بیان خواهند داشت (که مطلب جداگانه‌ای در این باره بعداً خواهیم داشت) و از قرار در آن آیام طالبی سؤال نکرده است و معلوم نیست شیخ محی الدین قاضی خانقین پس از دریافت رساله هفت وادی عکس العمل او چه بوده است. از عکس العمل هیچیک از عرفای مخاطب مکاتیب مبارک فعلاً سندی در دست نیست.

جمال مبارک با شیخ محی الدین درد دل می‌فرمایند که نشانه آنست که چقدر مخاطرات عظیمه حضرتشان را احاطه کرده و در برابر اینهمه ارشاد و انتشار نفحات مسکینه الهیه ندا و صدای لیک خلق بگوش نمی‌رسد. جمال مبارک چون از جانب مقام مظهریت خود مأمور به قیام و ارشاد خلق بودند مقام جسمانی و انسانی حضرتشان در معرض حوادث قرار داشته که می‌فرمایند:

« این بنده را از صدمه اهل روزگار احوالی نه » ۲۱۵

و باز می‌فرمایند:

« این غزال صحرای احدیه را کلابی (سگهائی) چند در پی و این بلبل بستان صمدی را منقاری چند در تعاقب و این طایر هوای الهی را غراب کین در کمین و این صید برّ

عشق را صیاد حسد در عقب » ۲۱۶

ای شیخ، همّت را زُجاج کن که شاید این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید اگر چه این سراج را امید چنان است که در زجاجه الهی مشتعل گردد و در مشکوه معنوی برافروزد زیرا گردنی که به عشق الهی بلند شد البته به شمشیر افتد و سری که بحُب برافراخت البته بیاد رود و قلبی که بذکر محبوب پیوست البته پر خون گردد. ۲۱۷

جمال مبارک همواره از علو شأن و عظمت مقام خود که مقام مظهریت مبارک است سخن میراند. گرچه مخاطب جمال مبارک در آثار عدیده حضرتشان بزرگان و مشایخ و عرفای اهل تصوف بودند ولی آنان ایمان علنی خود را بمظهریت حضرتشان ابراز نداشتند ولی دیگران که خواندند مُحَب و مؤمن شدند، شاید علم ظاهری آنان حجاب اکبر شد.

ورود انسان به مدینه دل و چهار رتبه قلب

این عنوان از کجا آمده است؟ در پایان کتاب هفت وادی، جمال مبارک که مراحل هفتگانه سلوک سالکان را تشریح فرموده اند پس از ذکر وادی هفتم که «بقاء بالله» است و عارفان آن وادی را «منتهی رتبه عارفان و منتهی وطن عاشقان» شمرده اند حضرتشان آن مقام را مقام اوّل شهر بنددل یعنی (اوّل ورود انسان به مدینه قلب) میدانند و برای قلب چهار رتبه قائلند که شرح و توضیح آنرا بیان فرموده اند.

قبل از اینکه به تحقیق در مبحث چهار رتبه دل که در هفت وادی بدان اشاره شده است پردازیم ملاحظه میشود که در اثر دیگری از جمال مبارک عدد چهار آمده است و آن

رساله چهار وادی است که ذکرى از چهار طایفه یا چهار طریقت در جهت معراج روحانى میفرمایند که عبارتند از: **وادى نفس، وادى عقل، وادى عشق و وادى عرش فؤاد.**

این اعداد توجه ما را باین نکته جلب مینماید که اعداد در میان ملل و فرق و ادیان مختلفه نقشی داشته و دارند چون اعداد ۳-۴-۷-۸-۹-۱۲-۱۳-۱۹ و غیره

مثلاً در کاربرد عدد ۳ در ادیان سوابق بسیار دیده شده است چون اقا نیم ثلاثه (خدا، مسیح، روح القدس) در مسیحیت، و در اسلام عوالم حقّ و امر و خلق (الامر و الخلق) و در ارسال رُسل (عزّزانه به ثالث) آمده و یارعايت عدد ۳ ماه در اجراى برخى احکام چون طلاق و کفّاره و غیره، در نزد صوفیه توجه به عوالم (جبروت - ملکوت - ناسوت) و در امور طبیعى چون ابعاد ثلاثه - ازمنه ثلاثه - مقادیر ثلاثه - تکوینات ثلاثه و در دین زردشتى رسوم و عقاید زردشتیان در کاربرد عدد ۳ در رعایت احکام فوت که وارد بحث و توضیحات آنها نمى شویم.

- کاربرد عدد ۴ و ۷ که سابقه در ادیان و عرفاء دارد. قصد ما تشریح کاربرد این اعداد نیست ولی اشاره مینماید که در نزد صوفیه و شیعه چهار امامی کاربرد عدد ۴ و عدد ۷ ملاحظه شده است و عوامل طبیعى و تاریخی و مذهبى ریشه در عدد ۴ دارند چون عناصر چهار گانه طبیعت - طبایع چهار گانه - مزاجهای چهار گانه انسان - جهات چهار گانه و فصول چهار گانه و بسیاری عوامل دیگر.

کاربرد عدد ۷ هم در آثار عرفاء و صوفیه و ادیان و ملل نمونه های مختلفی دارد چون هفت روز - هفت وادی - هفت شهر - هفت دریا - هفت آسمان و هفت های دیگر که فقط در این کتاب به **چهار وادی و هفت وادی** در آثار بهائی توجه کرده ایم و در باره رساله چهار وادی و هفت وادی توضیحات ممکنه داده شده است.

۴ رتبه دل

در اینجا بحث را به ۴ رتبه دل اختصاص میدهیم

در آثار مبارکه از « دل » سخن بسیار رفته است که برخی از آیات مبارکه در باره موقف و مقام دل در این کتاب آمده است .

در مورد « چهار رتبه دل » که جمال مبارک در هفت وادی آخرین وادی را مقام بقاء بالله ذکر فرموده اند این مقام را (مقام اول شهروند دل میدانند یعنی اول ورود انسان به مدینه قلب) و نام شهروند و مدینه را برای دل بکار میبرند ولی در باره چهار رتبه دل سخن را بریده اند و بیان آنرا موکول به یافت شدن سائل و طالب آن فرموده اند .

نگارنده 'به دانشمند ارجمند جناب نادر سعیدی مراجعه نمود که از مطالعات وسیعه ایشان در آثار مبارکه مدد بگیرد و بداند در جایی از آثار و بیانات جمال مبارک اثری از تشریح چهار مرحله دل ملاحظه فرموده اند یا نه؟

ایشان به لطف مرقوم داشتند که در آثار جمال مبارک مطلبی که مستقیماً به این چهار مرحله دل اشاره و توضیح داده باشند برخورد نکرده اند ولی در این باره شرحی از آثار حضرت ربّ اعلی مرقوم داشته اند که عیناً به درج آن مبادرت مینماید :

« در آثار حضرت ربّ اعلی به شکل دیگری در رساله سلوک به عدد چهار و رتبه دل اشاره شده است که شاهد آن ' این بیان مبارک است که می فرمایند:

« ان الله قَدْ خَلَقَ كَلِيَّاتَ ظَهْوَرَاتِهِ فَيْكَمْ وَ جَعَلَ مَحَلَّهُ الْفَوَادِ وَ بِهِ يَعْرِفُ الْعَبْدُ حَقَّ الْاِيْجَادِ وَ يَوْصَفُ خَالِقُ الْعِبَادِ وَ يُنْزَلُ مِنْ قَلَمِ الْمَدَادِ فَيُضِ الْاَنُوْجَادِ. انْ لَهٗ مَرَاتِبُ اَرْبَعَهٗ تَمَكُنُ عَنْ آيَةِ

واحدہ»

در یکی دیگر از آثارشان (تفسیر سوره صمد) در بحث رحمة می فرمایند:

« اصل رحمت حرف قاف است هُوَ حَبْلِ الْمُحِيطِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَإِنْ مِنْ وَرَائِهِ الَّذِي هُوَ الْقَلْبُ هُوَ أَهْلُ الْفُؤَادِ و مظاهر الایجاد و تجلیات المداد و آثار شجره الانوجاد و هو قاف قلب الشیعه الذی لایسع امرالله ارضه و لاسمائه الا قلب عبده المؤمن و انه بعینه حرف الالف... لأن فی ذلك المقام (قلب) يظهر اسم القضاء و لابداء له لامرالله... »

خلاصه اشاره به قلب شیعه است (یعنی مقام باییت) اما این قاف که در ابجد مساوی ۱۰۰ است در واقع همان الف است که بشکل دیگری ظاهر شده زیرا در مقام قلب اسم قضاء ظاهر میشود و لذا دیگر بدائی نخواهد بود.

برداشت جناب دکتر نادر سعیدی از اینگونه بیانات حضرت باب اینست که **چهار رتبه قلب** همان **چهار رتبه فؤاد** است که اشاره به چهار مرتبه مراتب روحانی هستی است یعنی (نقطه - نبوت - امامت - باییت) که آخرین مرحله آن « باییت » است و این انعکاس از سه مرحله بالاتر است. اینها معادل چهار مراتب خلقت اند. لذا **چهار رتبه قلب میشود:**

(**مشیّت - اراده - قدر و قضاء - و تجلیات**)

این چهار رتبه در سلسله مراتب روحانی یعنی (**فؤاد باب، فؤاد امام، فؤاد نبی، فؤاد نقطه**). فقط برداشتی از بیانات مبارک است ولی در هر حال حضرت باب همیشه در ارتباط با هر چیز (از جمله قلب) چهار رتبه کلی مراتب هستی و مراتب روحانی را قائل میشوند، اما هر کس حدّ نهانی رشد و تکاملش یک محدودده ای دارد. بالاترین مرحله آن است که **به اصل هستی یعنی قلب نقطه متوجه شویم**

(به عبارت دیگر آنچه نوشتم) بدین معنی است که بقاء بالله، بقاء بتوسط ذات خدا نیست بلکه توسط مظاهر خدا است آن هم بشکل چهار رتبه میثاق یا چهار رتبه تجلیات، تجلیات الهی ظاهر میشود که معادل چهار رتبه خلقت (از هفت مرتبه) است وحدّ نهائی آن « بقاء » در « فؤاد نقطه » یعنی حقیقت حضرت بهاء الله است و از آنجا به بعد دیگر راهی نیست.»

توضیح ۱:

در نشریه کیهان اندیشه، چاپ طهران، نشر مهر و آبان ۱۳۷۶ متن رساله هفت وادی حضرت بهاء‌الله، به کوشش آقای رضا استادی درج شده است. ایشان در مقدمه آن نوشته اند: «که این رساله را که در پیش روی دارید (هفت وادی) یکی از طلباب حوزه علمیه قم نزد بنده آورد تا در صورت امکان مؤلف آنرا بایشان معرفی کنم، از این رو پاسخ منفی دادم، آن عزیز می فرمود قصد دارد تعدادی رساله های عرفانی و فلسفی را تحقیق کرده و به چاپ برساند که یکی از آنها همین رساله است. به هر حال نسخه عکسی را که در اختیارم قرار داده بود پس نگرفت امید است به انتشار آن توسط اینجانب راضی باشد.»

رساله به خط مرحوم آیت الله حاج سید محمد حسن قاضی طباطبائی معروف به الهی، متوفی ۱۳ ربیع المولود ۱۳۸۸ ق، برادر بزرگوار علامه طباطبائی مؤلف تفسیر «المیزان» است و همین استنساخ آن هم در زمانی که آن بزرگوار مدارج علمی و عرفانی خود را طی کرده بود - یعنی حدود سی و پنج سالگی و بعد از مراجعت از نجف به تبریز - بزرگترین دلیل بر ارزشمند بودن رساله است.»

آنچه از متن رساله استفاده می شود این است که از عارفی شرح و توضیح اشعاری خواسته شده و آن عارف به جای شرح آن اشعار این رساله را نگاشته و با او این چنین خطاب کرده است:

«ای برادر» «ای رفیق» «ای دوست من» «ای حبیب من» و گاهی به «آن جناب» تعبیر نموده است و این تعبیرات عنایت خاص مجیب به سائل را می رساند.»

..... نگارنده (رساله هفت وادی) بخاطر مطالب عرفانی که اظهار می کرده مورد بی مهری و آزار و اذیت قرار می گرفته است. نام رساله (هفت وادی) از مقدمه رساله گرفته شد.

اصل رساله با خط خوش در سال ۱۳۵۷ هجری قمری در تبریز استنساخ شده» بدنبال این مقدمه، متن رساله هفت وادی عیناً در کیهان اندیشه چاپ شده است.

توضیح ۲ :

عجب نیست که کلمه الله و آثار جمال مبارک در آفاق منتشر گردد و اثرات عظمت خود را در انفس بر جای گذارد. در مرکز سرزمینی که خدا و انبیا را فراموش کرده اند اینک نمایشگاهی تحت عنوان هفت وادی Russian Exhibition On The Seven Valleys از تاریخ ۱۸ ژانویه تا ۱۲ فوریه ۲۰۰۶ در شهر مسکو بر پا گردیده بود و ۷۰۰ نفر از آن دیدن کرده اند و ۵۰ جلد رساله هفت وادی را خریداری نموده اند که مطالعه نمایند. این نمایشگاه از هفت وادی الهام داشت که مراحل پیشرفت روحانی انسان را از مقام طلب تا سطح کمال بیان میدارد (مأخذ، بولتن اطلاعاتی اروپائی شماره ۱۲۷، جون ۲۰۰۶)

کلمات مکنونه

اوضاع اسف باری که در غیبت دو ساله جمال مبارک در جامعه بابی رخ بگشود و حضرتشان امر حضرت نقطه اولی را در شرف محو و نابودی یافتند و خونهای پاکی که در سیل الهی ریخته شده بود بر اثر انحطاط جامعه بابی بی اثر و ثمر ملاحظه میگشت و





هو الذي لا اله الا هو

عز وجل لا اله الا هو الذي لا ياله اله ولا اله الا هو الذي لا اله الا هو الذي لا اله الا هو

وليس كان تجر التسمي في اصل الروح والقلوب

بفرموده مبارک در بازگشت از سلیمانیه، « نفسی چند مشاهده شد بی روح و پژمرده بلکه مفقود و مرده حرفی از امرالله مذکور نبود و قلبی مشهود نه »

بنابراین میتوان گفت که کلمات مکنونه نیز از جمله آثاری است که جمال مبارک برای اصلاح امور اخلاقی پیروان حضرت باب نازل فرمودند و شامل مجموعه ای از پندها و اندرزها و نصایح آسمانی و مملو از حقایق اخلاقی و عرفانی برای بهتر زیستن است و راهنمای کاملی است برای سیر انسان بسوی عوالم روحانی الهی و در آن رابطه انسان را با آفریدگار خود و عهد و میثاقی که خداوند با او بسته است مقرر میدارد بنحوی که به آن عهد و پیمان استوار و وفادار بماند .

حضرت بهاء الله کلمات مکنونه را بعنوان جوهر و چکیده آنچه از عوالم الهی بر انبیای گذشته نازل گشته تعبیر و توصیف می فرمایند که بر آن کلمات الهی لباس سادگی و اختصار پوشانیده اند که اجرای آن تعالیم و دستورات آسان باشد و پیروان بتوانند آنها را اجراء کنند و به عهد و میثاق الهی وفادار بمانند و پرهیزگار گردند. عین بیان مبارک در این باره که در رساله کلمات مکنونه به زبان عربی نازل شده است چنین است:

« هَذَا مَا نُزِّلَ مِنْ جَبْرُوتِ الْعِزَّةِ بِهٖ لِسَانِ الْقُدْرَةِ وَالْقُوَّةِ عَلَى النَّبِيِّينَ مِنْ قَبْلِ وَاِنَّا اَخَذْنَا جَوَاهِرَهُ وَاَقْمَصْنَاهُ قَمِيصًا اِلْخْتِصَارًا فَضْلًا عَلَى الْاِخْيَارِ لِيُوفُوا بِعَهْدِاللّٰهِ وَيُؤَدُّوا اَمَانَاتِهِ فِي اَنْفُسِهِمْ وَلِيَكُوْنَنَّ بِجَوْهَرِالتَّقَى فِي اَرْضِ الرَّوْحِ مِنَ الْفَائِزِيْنَ »

حضرت بهاء الله کلمات مکنونه را چنین توصیف میفرماید « ای دوستان ... عروس معانی بدیعه که ورای پرده های بیان مستور و پنهان بود به عنایت الهی و الطاف ربّانی چون شعاع منیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد. شهادت میدهم ای دوستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت آمد، دیگر تا همت شما از مراتب انقطاع چه

ظاهر نماید. كَذَلِكَ تَمَّتِ النِّعْمَةُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

در این بیان جمال مبارک با نزول رساله کلمات مکنونه آشکارا بیان میفرمایند که آنچه در پس پرده ها پنهان بود حال آشکار گردید و نعمت و حجت و برهان و دلیل برای همه ظاهر و کامل شد یعنی دستورالعمل زندگی یاران ارائه گردیده و اجرای آن را به همت دوستان واگذارده اند.

کلمات مکنونه مَرَكَبِ سیر معنوی ما است، سرود عشق است سرود شادی و امید است، مضامین شیرین و دلنشین بسیار دارد، گنجینه ای گرانبها است که درهای سعادت و نیکبختی را به روی ما می گشاید.

کلمات نازله و آیات مبارکه، ماده و غذای روحانی روح است که فرد مؤمن با تفکر و تعمق و غوطه ور شدن در دریای معانی و مفاهیم آن به صفات و کمالات الهیه دست می یابد و درک روحانی وی افزون میگردد و افکارش روشن تر میشود و روح ایمانی اش برای درک حقیقت معنوی ظهور حضرت بهاء الله و اسرار مکنونه الهیه توانائی می یابد. وقتی انسان به روح ایمانی فائز شد حالت تواضع و فروتنی و از خود گذشتگی پیدا میکند که نشانه تعالی روحانی انسان است.

جمال مبارک مردمان را با این کلمات و بیانات دلنشین بسوی خویش می خوانند:

« ای پسر حبّ، از تو تا رُفرف امتناع قرب (یعنی جائیکه جلوتر از آن نمیتوان رفت) و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله، قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار و در سِراق خُلد وارد شو، پس بشنو آنچه از قلم عزّ نزول یافت»

« در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار »
« از مدارج ظلّ وهم بگذر و به معارج عزّ یقین اندرا »

« چشم حقّ بگشا تا جمال مبین بینی »

« کور شو تا جمالم بینی یعنی کور شو از مشاهده غیر جمال من »

« ابواب لامکان باز گشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر
روحانی محروم مانده اند الاّ قلیلی و از آن قلیل هم با قلب طاهر و نفس مقدّس مشهود
نگشت الاّ اقلّ قلیلی »

« قفس بشکن و چون همای عشق بهوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس
رحمانی در فضای قدس ربّانی بیارام »

دعوت مبارک به ظهور خویش در کلمات مکنونه بسیار است که به این چند نمونه اکتفا شد

روح انسان برای وصول به روح ایمانی باید از تعلّقات این عالم فانی منقطع شود .

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه روح انسان را به پرنده ای تشبیه میفرماید :

« مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در هوای خوش
سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد به گمان دانه به آب و گل ارض میل نماید و
به حرص تمام خود را به آب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را
عاجز و مقهور مشاهده نماید، در این وقت آن طایر سماء عالیّه خود را ساکن
ارض فانیّه بیند. ۱۹۸

مقصد اصلی جمال مبارک از نزول کلمات مکنونه آنست که انسان را از علائق این عالم فانی منقطع نمایند و «روح» را از تسلط «نفس» آزاد کنند در بیان فوق انسان میتواند پرواز بال خود را از آلودگیهای این عالم فانی پاک نگهدارد تا به سوی عوالم الهی پرواز میسر گردد. بیانات مبارکه حکایت از آن دارد که آنچه در دنیا است برای استفاده انسان آفریده شده است و انسان میتواند از تمام لذات مشروع زندگی برخوردار گردد و خود را محروم نسازد ولی نیاستی به آن لذات و امور دنیوی دل بستگی و تعلق پیدا کند.

اندرزها و نصایح جمال مبارک در این آثار الهیه آنست که به خود مشغول نگردیم در فکر اصلاح عالم و اهل آن باشیم. ظهور جمال مبارک ظهور سازندگی و اصلاحات است و نقش جمال مبارک اصلاح عالم و امم از اعمال ناپاک و ناپسند است و ایجاد جامعه ای متعادل و سالم در سطح جهان.

در حالیکه ظهور حضرت باب ظهور سازندگی و اصلاحات نبود، ظهوری بود انقلابی برای تخریب افکار و عقاید کهنه و پوسیده حزب شیعه اسلامی^۴ در این قیام حضرت باب راه را برای ظهور اصلاحات و سازندگی جمال مبارک هموار فرمودند. زمین قلوب را شخم زدند و آماده کشت نمودند تا باغبان الهی بذر نوین در آن بکارند و سنبلات حکمت الهی از زمین پاک بروید.

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

موضوع شریعت الله در ظهور جمال مبارک « رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسان » است. ۱۹۹

در کلمات مکنونه خصائل روحانی^۴ تمجید و تقویت شده است و انهماک در شهوات و هواهای نفسانی و صفات حیوانی و علائق مادی محدود و ممنوع گردیده است. اجتناب

از حسد و آز و غرور و خود ستائی تأکید شده است. غیبت و افتراء ممنوع گردیده و زیان به ذکر خیر و حق اختصاص یافته است. بهترین ناس نفوسی شناخته شده اند که به کسب و کار مشغول و به خدمت خلق مألوف گردند و پست ترین ناس نفوسی شناخته شده اند که « **بی ثمر در ارض ظاهر ند** ». در کلمات مکنونه جمال مبارک از عظمت ظهور خویش سخن میرانند و از اینکه نفوس قلیلی اقبال نموده اند اظهار تأسف دارند. از انسان می خواهند که از ظلم دست خود را کوتاه کند. ظهور مبارک برای برقراری عدالت در میان خلق بوده که میفرمایند « ناله عدل بلند است ». اغنیاء را دلالت می فرمایند که از آنچه نصیب آنان گردیده در راه حق و فقراء هم انفاق نمایند. از مردمان انتظار دارند که « **افعال قدسی** » از « **هیكل انسانی** » آنان ظاهر شود و جلوه نماید و استعدادات نهفته در انسان که بمثابة معدنی است بروز یابد و استخراج گردد. در کلمات مکنونه از عهد و میثاق الهی و حفظ و رعایت آن به تلویح و اشاره سخن رفته است *

از دوستان خواسته اند که رضای خود را بر رضای حضرتش اختیار نکنند و آنچه را که برای آنها نخواسته اند هرگز نخواهند و با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده است به نزد حضرتش نیایند *

حضرت عبدالبهاء در تفسیر برخی کلمات مندرجه در یکی از آیات کلمات مکنونه چنین می فرمایند: که « **صبح صادق روشن** » یعنی ظهور حضرت باب و « **شجره انیسا** » یعنی حضرت بهاء الله و « **فضای قدس مبارک** » یعنی قلب انسان و « **در ظل شجره انیسا** » یعنی تأسیس عهد و میثاق الهی. در مجلد دوم مکاتیب حضرت عبدالبهاء « **شجره انیسا** » به عهد و پیمان تفسیر شده است * ۲۰۰

حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه به بعضی الواح اشاره می فرمایند مانند: « لوح پنجم از فردوس » و « لوح یاقوتی » و سطوری از « اَسْطُرُ قُدْس » (آیات قبل از قطعات ۲۰ و ۴۸) و حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده اند که این الواح نازل نشده است و در ملکوت الهی و عوالم آسمانی محفوظ مانده است. ۲۰۱

در کلمات مکنونه این آیه مبارکه که بدان اشاره می شود از نظر بیان کیفیت قدرت ظهور جمال مبارک و عظمت شارع این آئین مبین حائز کمال اهمیت است و دارای حقایقی است عرفانی که بصورت رموز و اشارات معنوی بیان گردیده است. بیان مبارک اینست:

ای پسر انصاف « در لیل جمال هیکل بقاء از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست گریستی که جمیع ملاء عالین و کرویین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفا منتظر ماندم و رانحه وفا از اهل ارض نیافتیم و بعد آهنگ رجوع نمودم، ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده اند، در این وقت حوریه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الّا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و چون به حرف دوّم رسید جمیع بر تراب ریختند، در آن وقت ندا از مکمن قرب رسید زیاده بر این جائز نه.» ۲۰۲

در این بیان مبارک « سدره المنتهی » که در لغت بمعنای آخرین درختی است که بعد از آن راه عبور نیست و اعراب در کنار بعضی جاده ها درخت می کاشتند و آخرین درخت را که نشانه انتهای جاده است « سدره المنتهی » می نامیدند. این اصطلاح در آثار مبارکه در موارد مختلفه بکار رفته است در بعضی موارد به عظمت مقام ظهور الهی است که وراى درک و فهم انسانی است و حوریه الهی که در قصیده عزّ ورفائیّه نیز ذکر آن شده است،

تمجید از روح اعظم الهی است که به شکل « حوریّه الهی » بر جمال مبارک نازل گشته است.

در این آیه از کلمات مکنونه حرف اول و دوم که بدان اشاره شده است به تعبیری که حضرت عبدالبهاء فرموده اند حروف «ب» و «ه» موجود در کلمه «بها» است. (۲۰۳)

مفهوم بیان مبارک اینست که تنها دو حرف از سه حرف کلمه بها در این دور مبارک ظاهر شده و تمامی آن یعنی حرف سوم از نام مبارک که عظمت و جلال الهی در آن نهفته است نظر به نارسائی استعداد بشری در این دور مبارک ساطع نگردیده است حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه به این حقیقت شهادت داده اند: ۲۰۴

« ثُمَّ أَغْلَمَ يَا كَمَالٍ بَأَنَّا مَا كَشَفْنَا الْغِطَاءَ حَقَّ الْكَشْفِ. أَظْهَرْنَا نَفْسَنَا عَلَى مِقْدَارِ طَاقَةِ النَّاسِ وَالْأَلُو يَظْهَرُ جَمَالَ الْقَدَمِ بِجَمَالِهِ لَكِنْ يَقْدِرَانِ يَشْهَدُهُ أَحَدٌ مِمَّا خُلِقَ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ »

. مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: (پس بدان ای کمال، که ما پرده بر نداشتیم آنطور که شایسته بود بلکه نفس خود را بر میزان توان مردمان ظاهر کردیم و اگر جمال قدم به جمال خود به تمامه ظاهر شود کسی را یاری درک حقایق آن نیست که در بین زمین و آسمان خلق شده).

حضرت ولی امرالله در توجیع خطاب به جناب سرخاب آفتابی از اجبای بمبئی می فرمایند:

« راجع به سؤال ثانی فرمودند مقصود از حرف مذکور حرف اول و حرف ثانی اسم مبارک جمال قدم است یعنی «ب» و «ه» و مقصود مبارک اینست که آنچه در هویت این سه حرف «بها» مکنون و مخزون است ظاهر نگشته و عالم گون هنوز استعداد و قابلیت ظهور و بروز تجلیات الهیه را بتمامها نیافته بتدریج آنچه در هویت حرف ثالث که متمم اسم مبارک است مستور و مندمج است بر عالمیان ظاهر و مکشوف گردد. فرمودند در مقام دیگر مقصد وصف بلایای وارده بر جمال مبارک است که از حدود احصاء خارج و شمه ای از آن بر اهل عالم معلوم و مکشوف ». در حاشیه رساله انگلیسی کلمات مکنونه نیز هیکل مبارک حضرت ولی امرالله شرحی راجع به تبیین

(ب و ه) و جبل فاران و بقعه مبارکه زمان ذکر فرموده اند. کلمه زمان ZAMAN کلمه ایست عبری و تعبیر از ابدیت است. ۲۰۵

شرح نزول کلمات مکنونه

حضرت ولی امرالله در لوح قرن اجبای امریک صفحه ۱۴۰ بیانی باین مضمون می فرمایند: (در وقتیکه جمال مبارک در ساحل دجله مشی می فرمودند مجموعه شگفت انگیز جواهر آسای معروف به کلمات مکنونه به فارسی و به عربی در سال ۱۲۷۴ هجری از لسان مبارک جاری گردید. این رساله در اوایل معروف به صحیفه مخزونه فاطمیّه بود. فرقه شیعه اسلام معتقدند که قائم موعود وقتی ظاهر میشود باید صحیفه مخزونه فاطمیّه را همراه داشته باشد که به امر خدا جبرئیل برای حضرت فاطمه آورد و حضرت امام علی آنرا مرقوم و این صحیفه پس از فوت حضرت رسول، پدر فاطمه بزرگترین تسلی دهنده او بود و از مرارت و اندوهش که بر اثر مرگ پدرش حاصل شده بود میکاست... انتهی) ۲۰۶

بنص صریح حضرت عبدالبهاء کلمات مکنونه در سال ۱۲۷۴ هجری نازل گردیده که برابر سال ۱۸۵۸ میلادی است یعنی در سال دوم بازگشت از سلیمانیه. جمال مبارک در آن ایام در بیت اعظم که معروف به بیت میرزا موسی بابی بود سکونت داشتند و در ایامی که حضرتشان در کنار رودخانه دجله قدم میزدند کلمات مکنونه را نازل فرمودند که شامل ۸۳ فقره به زبان فارسی و ۷۱ فقره به زبان عربی است و این صحیفه 'مخزن اسرار الهیه و رموز حقایق ربانیه است.

جواهر الاسرار

جواهر الاسرار از آثار قلم اعلی است که بزبان عربی، قبل از سال ۱۳۷۸ ه. ق که سال نزول کتاب ایقان است در بغداد نازل شده است و مشتمل بر مراحل هفتگانه سیر و سلوک است که چون گیرنده این اثر مبارک برای دریافت آن عجله داشته این مراحل سیر و سلوک باختصار اشاره شده و لی در رساله هفت وادی به تفصیل آمده است. جواهر الاسرار مباحثی از کتاب ایقان را نیز در بر دارد که در رساله هفت وادی نیامده است.

در مورد مخاطب این رساله در بین دانشمندان امر اختلاف نظر است. به عقیده جناب فاضل مازندرانی در کتاب رهبران و رهروان، به افتخار سید یوسف سده ای اصفهانی ساکن کربلا از قلم اعلی نازل شده است که جناب ادیب طاهرزاده در اثر خود نفحات ظهور حضرت بهاء الله مخاطب جواهر الاسرار را همین سید یوسف سده ای ذکر کرده اند.

بنا بر توضیحات جناب اشراق خاوری در کتاب گنج شایگان و نیز قاموس ایقان، مخاطب رساله جواهر الاسرار، سید محمد مجتهد از شاگردان مرحوم شیخ مرتضی انصاری پیشوای پنجاه میلیون شیعیان جهان بوده است و شرح حال سید محمد مزبور را در کتاب محاضرات جلد ثانی ذکر نموده اند و بفرموده حضرت عبدالهء وی بحضور مبارک جمال قدّم « مشرف شد و سئوالاتی کرد، جواب شنید و مؤمن شد » و ظاهراً سئوالاتی که از حضور مبارک حضرت بهاء الله کرده بود در باره مسائل به جابلقا و جابلسا و رجعت جسمانی امام دوازدهم شیعیان حضرت محمد ابن حسن عسکری و چگونگی تبدیل آن به حضرت سید علی محمد باب نقطه اولی بوده است و معتقد بود که هر کس به این سئوالات جواب بدهد بر حق است که منجر به نزول رساله جواهر الاسرار گردید.

در فرهنگ لغات منتخبه نیز آمده است که (جواهر الاسرار) از آثار مبارکه حضرت

بهاء الله است که بلسان عربی در بغداد بعد از مراجعت از هجرت (سلیمانیّه) در جواب سئوالات کتبی حاج سید محمد اصفهانی که از اعظام مجتهدین در محضر شیخ مرتضی انصاری بود نازل شده است. جناب حاجی سید محمد بعداً بحضور مبارک در بغداد مشرف و مؤمن گردیده است *

حضرت عبدالبهاء اشاره فرمودند که جناب شیخ محمددر کربلا در مجلس درس شیخ مرتضی انصاری حضور یافت و مورد احترام شیخ قرار گرفت و در آن مجلس در حضور شیخ و طلاب تشرف خود را به حضور جمال مبارک اظهار داشت. طلاب ملامت کردند که آقا شما هم بایی شده اید! شیخ مرتضای انصاری به طلاب تغیر کرد و از سید محمد خواست که مطلب خود را بگوید سید گفت با وجود این هیجان نمی گویم و بعداً در هر جا نشست گفت!

حضرت عبدالبهاء اشاره فرمودند « مرحوم شیخ مرتضی انصاری ابدأ تعرض به این امر نکرد و کلمه ای ضد این امر بر زبان نراند همیشه میگفت من باید تجسس بکنم، هنوز تجسس نکرده ام، هر کس باید بنفسه تجسس کند ». شیخ مرتضی انصاری قبل از آنکه تحقیق و تجسس نماید در بستر بیماری بود که رحلت نمود.

حضرت عبدالبهاء در باره او فرمودند

« خدا رحمتش کند بسیار شخص با انصافی بود مرکز مهم بود چنین شخصی در چنین

مرکز چنین انصاف دهد خیلی است » ۲۰۷

(در چنین مرکز اشاره هیکل مبارک باین است که مرجع تقلید کل عالم تشیع بود

یعنی با وجود مرکزیت عالم تشیع منصف بود.)

شیخ مرتضی انصاری در سال ۱۷۹۹ در دزفول متولد شد وی در محضر درس بزرگترین مجتهدین مذهب شیعه در عراق به تحصیل علوم دینی پرداخت و در سراسر ایران سفر



شيخ مرتضى انصاری

نمود و بالاخره در سال ۱۸۳۳ در نجف ساکن شد. در سال ۱۸۵۰ با وفات سایر مجتهدین معروف، او بعنوان بزرگترین مجتهد شیعیان در عراق، ایران و هندوستان برگزیده شد. حافظه ای قوی داشت سرعت وی در حلّ مسائل و معضلات و طبع بلند او شهرتش را دو چندان ساخته بود. گفته اند که در هنگام مرگ دارائی او فقط هفده تومان بوده که برای پرداخت قروضش کفایت داشته است. این درست بر خلاف سایر مجتهدین از قبیل شیخ محمد باقر «ذئب» و ملا علی کنی است که این دو نفر در طول عمر خود ثروت سرشاری اندوختند. شیخ مرتضای انصاری در ۱۸ نوامبر ۱۸۶۴ در نجف وفات یافت *

* * *

بیش از دو ثلث از «**جواهرالاسرار**» در ذکر مراتب هفت وادی است اما ترتیب وادی ها در دو متن مختلف است. ترتیب وادی ها در آنچه شیخ عطار در منطق الطیر یاد نموده است با هفت وادی جمال مبارک نیز اختلاف دارد. اختلاف آنها با یکدیگر نشان از آن دارد که وادی ها و مراحل یاد شده مراحل روحانی است و سَفَر روح محسوب میشود. چنانچه فرموده اند که «این اسفار را در عالم زمانی انتهائی پدید نیست»

در نفحات ظهور حضرت بهاء الله اشاره شده است که به نظر میرسد «**جواهرالاسرار**» وقتی نازل شده که دشمنان امر بشدّت علیه جان حضرت بهاء الله توطئه و دسیسه می چیده اند که در این لوح مبارک حضرت بهاء الله بدان اشاره می فرمایند *

جواهرالاسرار مواضع زیادی را شامل است از جمله تفکر و تدبّر در علّت اعراض امم مختلفه از مظاهر ظهور است که از روی بسیاری از اسرار الهی پرده بر میدارند معانی برخی از عبارات مذکور در کتب ادیان گذشته را بیان می نمایند. پند و اندرزهای حکیمانه در باره تعالی روح انسان ارائه میدهند، رساله **جواهرالاسرار** از بعضی جهات با رساله هفت

وادی شبیه است که از جمله در باره مراتب سیروسلوک انسان برای رسیدن به هدف نهائی روحانی است که در این رساله تحت عنوانین:

« حدیقة الطّلب » « مدینه العشق و الجذب » « مدینه التّوحد و حدیقة التّفرید و بساط التّجريد » « حدیقة الحیره » « مدینه الفناء » « مدینه البقاء » و « مدینه التی لم یکن لها اسم ولا رسم ولا ذکر ولا صوت » توصیف و بیان فرموده اند. این مدینه آخرکه اشاره فرموده اند مدینه و شهری است که تنها برای خداوند و انبیای الهی آشنا و آشکار است و از درک انسان خارج است؛

مدینه و شهر است که برای آن نه اسمی و نه رسمی و نه ذکر و نه صوتی است. در « مدینه توحید » انسان در جمیع اشیاء آثار خداوند را می بیند و بمقام تواضع و فروتنی میرسد و کسی را از خود برتر نمی شمارد و خود را در حضور محبوب خویش حاضر می یابد

در « مدینه بقا » سالک به جز خدا خود را برکسی استغناء و بی نیازی از دیگران می بیند و در عین فقر خود را مالک گنجهای جاودانی می داند و صفات الهی در نفس سالک جلوه مینماید و حیاتش مشحون از روحانیات میگردد.

حضرت بهاء الله شرط اساسی در این سیر و سلوک را **فروتنی** میدانند زیرا غرور و خود پسندی سالک را از عروج و ارتقاء به مدارج عالیّه باز میدارد که در مقدمه کتاب ایقان جمال مبارک به شرایط لازم در سیر و سلوک برای رسیدن به عرفان مظهر امر الهی اشاره می فرمایند.

در رساله **جواهر الاسرار** ملاحظه میشود که در مواردی با کتاب مستطاب ایقان وجه مشترک دارد

از جمله در باره علل احتجاج ناس از مظاهر مقدسه، شرایط طالبین حقیقت، عدم امکان درک ذات خداوندی، وحدت مظاهر الهیه، معانی کلمات متشابهات قرآن چون روز قیامت، قیام مردگان و مقصد از حیات و مرگ و اشاراتی به کتب عهد عتیق و عهد جدید و آیات و احادیث اسلامی در باره ظهور قائم موعود و حلول یوم الله که مربوط به ظهور مَنْ يُظْهَرُهُ اللهُ، جمال مبارک است بحث و استدلال شده است.

رساله چهار وادی

رساله چهار وادی از دیگر آثار عرفانی حضرت بهاء الله است که در بغداد قبل از اظهار امر علنی حضرتشان باعزاز شیخ عبدالرحمن کرکوکی پیشوای فرقه قادریه نازل شده . این مکتوب مبارک بعداً به عنوان رساله چهار وادی در آثار امریه از آن یاد شده است

مندرجات آن بطوریکه ملاحظه خواهد شد بسیار ادیبانه و عرفانی است و جمال مبارک از ظهورات خفیه حضرتشان پرده برداشته اند و اشارات طنز آمیزی در این مکتوب بکار برده اند که نشانه روابط ودیه حضرتشان با شیخ عبدالرحمن بوده که زیبایی ویژه ای به آن نوشته بخشیده است .

حضرت ولی امرالله در کتاب گاد پاسز بای (قرن بدیع) اشاراتی بدان فرموده اند و در این کتاب تا آنجا که مقدور است در باره متن و مندرجات آن مکتوب یا رساله مبارک به شیخ عبدالرحمن توضیحات لازمه بیان خواهد گردید .

شیخ عبدالرحمن که مقام پیشوائی در فرقه صوفیان قادریّه را داشت مردی بود بسیار فاضل و در سلیمانیّه بحضور جمال مبارک رسیده بود و از ارادتمندان ویژه جمال مبارک بود و از دریای فضل و دانش حضرتشان کسب فیض مینمود و باب مکاتبه بین وی و جمال مبارک در سلیمانیّه و بغداد برقرار بوده است.

وی سؤالات و مسائل مشکلی را که در نظر داشت از جمال مبارک می پرسید و جوابهای کافی دریافت می داشت. ارادت خاصی به جمال مبارک داشت و از ستاینندگان صمیمی حضرتشان بشمار میرفت. روابط دوستانه ایشان با یکدیگر از ملاحظه مقدمه رساله چهار وادی و همچنین از سخنان مبارک در پایان رساله بخوبی نمایان است.

لحن کلام مبارک با شیخ عبدالرحمن در ابتدای چهار وادی هم بسیار ادیبانه است و هم طنزآمیز و شامل لطیفه گوئیها و گلایه های دوستانه میباشد. شکوه و گلایه های جمال مبارک از وی بعلت آنست که شیخ عبدالرحمن جواب مکتوب حضرت بهاء الله را نداده بود و باو میفرمایند:

«نمیدانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید، مگر خدای نکرده قصوری در ارادت بهم رسید و یا فتوری در خلوص تبت پیدا گشت که از نظر محو شدم و سهو آمدم (فراموش شدم)

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی!
مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری

و یا بیک تیر از کارزار برگشتی مگر نشنیده ای استقامت شرط راه است و دلیل ورود به بارگاه»

در این بیان مبارک که به وی فرموده اند « با یک تیر از کار زار برگشتی » شاید شیخ عبدالرحمن به مقام روحانی حضرت بهاء الله پی برده بوده زیرا در غالب آثار مبارکه در آن ایام همواره اظهار امر خفی حضرتشان نمایان بوده است .

درنگ و تردید شیخ عبدالرحمن در پاسخ دادن بنامه جمال مبارک ممکن است ناشی از ملاحظات و موقعیت شخصی وی از شناسائی حضرتشان بوده باشد .

در پایان رساله چهار وادی جمال مبارک به شیخ عبدالرحمن مرقوم داشته اند که چون جواب نامه خویش را از وی دریافت ننموده بودند این رساله را که از قبل شروع به نوشتن آن فرموده بودند برای وی ارسال نداشتند زیرا منتظر جواب نامه خود بودند، حال که جواب نامه شان رسیده اقدام به ارسال این رساله مینمایند .

جمال مبارک پس از دریافت جواب نامه خویش از شیخ عبدالرحمن، مقدمه گله آمیز و شکوه آمیز حضرتشان را که در ابتدای رساله ذکر نموده بودند حذف نفرمودند و ظاهراً ترجیح دادند که آن لطیفه های گله آمیز بماند و با لطیفه گوئی دیگری که در پایان رساله آمده به شیخ بفرمایند که نکات گله آمیز اول رساله را ندیده بگیرد باومی فرمایند:

« مدتی است که این نوشته را بیاد شما شروع نمودم و چون کاغذ قبل، ملاحظه نشد قدری ابتدا گله و شکایت رفت و لیکن توقیع تازه، رفع نمود و سبب شد که رقعہ را ارسال نمایم

ذکر حُبّ بنده در آن حضرت احتیاج اظهار ندارد و کفی بالله شهیداً »

این جمله آخر، شاه بیت سخن مبارک در محبت با وی است که توجه نماید چقدر جمال مبارک او را دوست دارند و خداوند را شاهد و گواه میگیرند و نیز میفرمایند: « آنچه بنده از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود، این از خوبی مُرگب میشود» .. یعنی گلایه ها را ندیده بگیرند و چون مُرگب خوب و شیرین بوده همه آنرا مگس خورده است،

سعدی در این مقام نیز فردی ذکر نموده:

من دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس
زحتم میدهد از بسکه سخن شیرین است

در رساله چهار وادی که به چهار طریقه شناخت مظهر ظهور از چهار گروه اهل سلوک اشاره مینمایند مقصود توجه به ظهور حضرتشان است که طریقه چهارم آن جان کلام است.

این رساله را به عبدالرحمن بعنوان شرط بلاغ (ابلاغ رسمی) ابلاغ میفرمایند که از ملاحظه حقایق پند گیرد. ظاهراً آخرین تیر در ترکش است که بطرف او رها کرده اند و نمیدانیم که عکس العمل شیخ عبدالرحمن از دریافت رساله چهار وادی چیست؟ به وی میفرمایند:

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال

مطالب عرفانی مندرج در رساله چهار وادی پیچیده است و درک و فهم آنها آسان نیست. توضیحات خود مبارک در متن رساله تا حدی به فهم و ادراک مواضع کمک مینماید.

رساله چهار وادی بحثی است در خصوص راههای گوناگون عرفان الهی، وادی اول وادی نفس است، وادی دوم وادی عقل است، وادی سوم وادی عشق و وادی چهارم وادی عرش فؤاد و سیر رشاد است و چهار نوع راه نیل به حقیقت را ارائه فرموده اند.

« وادی ها » در رساله چهار وادی همان نقشی را که « وادی ها » در رساله هفت وادی و جواهرالاسرار دارند ایفا نمی نمایند، در رساله هفت وادی سالک، سلسله مراتب سلوک را طی مینماید و از وادیهای طلب، عشق، معرفت که معرفت الله است گذشته به سیرو سفر روحانی خود برای درک کمال معرفت تا رسیدن به وادی پایان که وادی « فناء بالله و بقاء بالله » است ادامه میدهد تا به شناسائی مظهر ظهور واصل گردد و بعد وارد مدینه دل شود. اما در چهار وادی صحبت مبارک از چهار نوع طایفه است که گرچه هر طایفه سیر و سلوک روحانی خود را دارد ولی از نظر مکانی در جای و مکان خود ثابت هستند و در این ثبوت مکانی، کیفیت و حالت و علامت و مرتبت هر طایفه بیان شده است و در سیر و حرکت روحانی هر طایفه، ملاحظه نمیشود که طایفه ای وارد طایفه دیگر گردد.

بیان جمال مبارک به شیخ عبدالرحمن چنین است:

« ای سید من، متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیش نیستند، مختصری ذکر میشود که در آن خدمت، معلوم و میرهن گردد که هر طایفه را چه علامت و چه مرتبت. محل و مکانی که هر یک از این چهار طایفه در آن مستقر هستند ظاهر آن با هم متفاوت است ولی بطوریکه از فحوای توضیحات جمال مبارک بر میآید حقیقت مرتبه از هر طایفه یکی است و همه در شرایط خود جویای مظهر ظهور الهی هستند و هر گروه به توفیق و تأیید الهی امکان آنرا دارند که در رتبه خود به روح مظهر ظهور کلی الهی عارف گردند.»

در چهار وادی از دیدگاه مکانی « اصل مظهریت » که ابعاد گوناگون دارد و درک همه آنها برای ما میسر نیست مورد توجه قرار میگیرد و هر طایفه در شأن و مکان و محل استقرار و سکونت خود مورد شناسائی است. این چهار گروه و طایفه که بدان اشاره فرموده اند عبارتند از:

- ۱- گروه اول « اهل نفس » - مشرّعین (طالبان کعبه مقصود)
- ۲- گروه دوم « اهل عقل » - حکماء (ساکنان حجره محمود)
- ۳- گروه سوم « اهل عشق » - عرفاء (عاکفان بیت مجذوب)
- ۴- گروه چهارم « اهل فؤاد » دل (واصلان طلعت محبوب)

در باره گروه اول

میفرمایند: « اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند » این رتبه متعلق به « نفس » است و لکن نفس الله القائمه فیه بالسّنن مراد است. در این مقام نفس محبوب است نه مردود، مقبول است نه مقهور. طریق اول طریقی است اخلاقی که تهذیب اخلاق و نفس و اراده به خیر و رعایت احکام شریعت مورد تعریف است.

« کعبه » « بیت الله » و « کعبه الامم » مطاف ملاء اعلی و قلب العالم است که در آثار مبارکه وصف روضه مبارکه است « مقصود » آنچه قصد شده در برخی آثار مبارکه منظور « حقّ » و « حضرت بهاء الله » است *

« نفس » در بیانات مبارکه اشارات و معانی مختلف از آن آمده است ولی در چهار وادی منظور « نفس الله » است که مظهر امر الهی و جانشین خداوند در « عالم امر » میباشد.

در چهار وادی « اصحاب نفس » را با جمله « طالبان کعبه مقصود » توصیف نموده اند و سالک در این مقام در جستجوی هدف خود در حرکت است و به شکل « طالب » کعبه مقصود جلوه گر است یعنی طالب هنوز به کعبه مقصود، آن معبد بزرگی که محل استقرار « محبوب » است نرسیده ولی « طالب » آنست و بدنبال آن میگردد. این طایفه در رتبه اول باید مقام نفس را بشناسند و به مقام نفس مرضیه و خداوند ناظر گردند که بموجب بیان مبارک « نفس الله القائمة فيه بالسَّئِن » مراد است نفس در اینجا محبوب است زیرا صحبت از « نفس الله » است که معنای آن مظهر امر الهی، قائم مقام خداوند در عالم خلق است .

جمال مبارک در بیانی می فرمایند:

« و لکن مقصود اولیّه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر عهد و عصری زیرا که ذات قِدَم و بحر حقیقت لَمْ يَزَلْ متعالی از عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کلّ عرفاء راجع به « عرفان مظاهر امر او » بوده و ایشانند « نفس الله بین عبادۀ » و مظهره فی خلقه و آیته بین بریة « مَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ الله » یعنی کسیکه آنها را بشناسد خدا را شناخته است. ۲۱۸

گروه دوم از سالکان

« اهل عقل » خوانده شده اند که جهتی عقلانی است که بر اساس حکمت و فلسفه در نیل به حقیقت میکوشد. این گروه چون حکماء « عقل » را میزان درک و شناسائی میدانند و با عقل امور را می سنجند. جمال مبارک در چهار وادی، « اهل عقل » را « ساکنان حجره محمود » می نامند یعنی این گروه موفق شده اند که در « بیت محمود » ساکن شوند که حجره ای از حجره های کعبه مقصود است ولی بمحلّ محبوب نرسیده اند به آنان هشدار میدهند که این « عقل » که پیامبر و راهنمای آنان است « عقل کلی ربّانی » است که « تربیت امکان و اکوان به سلطنت اوست » نه هر عقل ناقص بیمعی .»

شاهدی از حکیم سنائی میآورند

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط
عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

عرفاء توصیفی که در باره عقل می کنند اینست که:

اول چیزی را که خدای تعالی در عالم ملکوت و عالم کبیر آفرید جوهری بود که نام آن «عقل اول» است. در عالم صغیر هم جوهری آفرید و آن «عقل آدمی» است، انبیاء دارای عقل کلی ربّانی هستند و آدمی دارای عقل جزئی و ناقص است. اهل عقل یا حکمای سالک، اگر عقل جزئی و ناقص خویش را به تربیت روحانی مزین دارند موفق به عرفان و شناسائی حکمت الهی و مظهر حق که در اینجا جمال مبارکند خواهند گردید. اشاره و تأکید مبارک اینست که «محلّ» یعنی قلب را باید آماده نمود و مستعد نزول عنایت کرد زیرا «العلم نور» یَقْذِفُ اللهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ « یعنی (علم الهی نوری است که خداوند در قلب هر که بخواهد میتابد) ۲۱۹

طایفه و گروه سوّم

این گروه را «اهل عشق» و «عاشقانِ عاکفِ بیتِ مجذوب» نامیده اند که دارای مسلک عاشقانه و عارفانه اند و بر احساس و عشق متکی اند و بر اساس منطق عشق عمل مینمایند. حضرتشان می فرمایند: «این سریر سلطنت را جز طلعت عشق جالس نتواند شد» و در توضیح این مقام جمال مبارک می فرمایند:

«این مقام را شرح نتوانم و وصف ندانم»

حضرت بهاء الله در یکی از آثارِ جذیبه مبارکه منظومه، در باره عشق حقایقی را مکشوف میسازند بدینمعنی که:

عالم لاهوت را ظهور عشق و عالم جبروت و هاهوت را حضور عشق میدانند که تجلیات عشق، در عالم ملکوت و ناسوت مشهود است.

جمال مبارک در رتبه «عاشقان عاکف بیت مجذوب» می فرمایند: «این رتبه صرف محبت می طلبد و زلال مودت میجوید» و در وصف اصحاب آن می فرمایند: «الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون» (یعنی آنها کسانی هستند که به گفتار پیشی نگرفته اند و آنها کسانی هستند که به امر خداوند عمل می کنند.) «این مقام را نه سلطنت عقل کفایت مینماید و نه حکومت «نفس» و آن عشاق معتکف در بیت مجذوب، مطلب ندانند و مرکب نرانند، جز نفس دوست از دوست هیچ نبینند ... سر از پا نمی شناسند و دست از پا فرق نیابند» عشق حضرت دوست است که آنان را به ترک «نفس و عقل» میخواند.

«وصفی ز حُسن روی تو در خانقَه فتاد
صوفی طریق خانه خَمّار بر گرفت
عشقت بنای صبر بکلی خراب کرد
جورت در امید بیکباره بر گرفت»

میفرمایند: «در این مقام تعلیم و تعلم البته عاقل ماند و باطل گردد»

«عاشقان را شد مُدّرس حُسن دوست دفتر درس و سبقشان روی اوست
ای خدا ای لطف تو حاجت مرا باتو یاد هیچکس نبود روا

ذره علمی که در جان منست و ارهانش از هوا و خاک پست»

خلاصه آنکه عاشقان از خود خالی و فارغ هستند و توجه به ذات باریتعالی دارند و قطره دانشی که خداوند بآنان بخشیده است آرزو دارند که آن قطره را به دریای خود متصل دارد. توکلشان به خداوند است.

گروه و طایفه چهارم

« اگر عارفان از **واصلان طلعت محبوبند این مقام عرش فؤاد** است و **سیر** رشاد، این محل **رَمَزِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** است که اگر **كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى يَوْمِ يَنْفُخَ فِي الصُّورِ** شرح این رمز شریف و **سیر** لطیف را فرمایند **الْبَتَّةَ** از عهده حرفی بر نیایند و احصاء نتوانند زیرا که این مقام **قَدَرٌ** است و **سیر** **مَقْدَرٌ**.

مضمون ساده تر بیان مبارک اینست که اگر عارفان از جمله کسانی هستند که به معبود رسیده اند دل منزلگه معبود است و راز پیروزی و رستگاری و در اینجا است که هر چه بخواهند عمل میکنند و آنچه اراده کنند حکم میفرمایند و اگر تمامی مردمان تا روز اظهار امر علنی مظهر ظهور که دمیدن در شیور است شرح این راز را بخواهند توصیف نمایند از عهده آن بر نمی آیند، مفهوم آن این است که روزیکه در شیور دمیده شود که اشاره به بشارت قرآن در اظهار امر مظهر امر جدید است اسرار آن ظاهر و عیان خواهد شد **مقام قَدَرٌ و سیر مَقْدَرٌ یعنی فرمان الهی است و سرنوشت آنچه خداوند برای بندگان خود مقرر فرموده است.**

اگر بدقت ملاحظه کنیم گروه اول « طالبان » محبوب بودند. گروه دوم « سالکان حجره محبوب » بودند و گروه سوم « عاکفان بیت مجذوب » بودند یعنی هیچیک از این سه گروه به خود « محبوب » نرسیده اند. گروه چهارم است که « واصلان طلعت محبوبند » یعنی به محبوب رسیده اند. عرش فؤاد، داستان دل است، قلب مؤمن عرش خداوند است، قلب محلّ تجلی انوار و روح اعظم مظهر امر الهی است و چون از این مسئله سؤال نمودند جواب این بود « بخر ذخار لا تلجه ابدأ » یعنی دریای پر ذخیره و جواهری است که عمق آن معلوم نیست و باز سؤال از آن نمودند فرمودند « لیل دامس لا تسلك » یعنی شب تاریکی است ناپیدا و به پایان نمی رسد. ظاهراً جواب همه اینست که داستان رسیدن به طلعت محبوب قابل ادراک و تحمّل مردمان نیست.

می فرمایند: « هر کس ادراک این رتبه نمود البتّه ستر نماید و اگر رشی اظهار دارد و یا ابراز نماید البتّه سرا و بردار مرفوع خواهد شد »

جمال مبارک میفرماید: « با وجود این، قسم بخدا اگر طالبی یافت میشد مذکور میگشت » و از کسی ترس و باک ندارم.

گر در عطا بخشد اینک صدفش دلها
 ورتیر بلا آید اینک هدفش جانها

در اینجا جمال مبارک اشاره به مقام خود میفرماید:

« حیثینذ اجد رایحه المسک من قمیص الهاء عن یوسف البها کائی و جدتها قریباً ان انتم تجدونها بعیداً » که مضمون بیان مبارک چنین است: اینک بوی مشک را از لباس یوسف بهاء دریاب که من آنرا اخیراً بدست آورده ام (یعنی من اکنون خود مظهر امر الهی هستم) و شما آنرا دور تر و دیر تر بدست خواهید آورد و درک خواهید نمود.

«بوی جانی سوی جانم میرسد
بوی یار مهربانم میرسد»

این مقام را مقام بیداری و هوشیاری محض میدانند و مقام فنای کامل است در این رتبه
محبّت هم راهی ندارد «المَحَبَّةُ حِجَابٌ بَيْنَ الْمُحِبِّ وَالْمُحَبَّوبِ» (محبّت هم پرده و حجابی
است بین کسی که دوست دارد و آنکه محبوب اوست)

شاهدی از حکیم سنائی می آورند:

سوی آن دلبر نپوید هیچ دل با آرزو
با چنان گلرخ نخبسد هیچ تن با پیرهن

* * *

عالم انبیاء عالم امر است

« زیرا که این عالم امر است و منزّه از ارشادات خلق » یعنی مردمان درك عالم امر نکنند.
می فرمایند: « رجال این بیت (یعنی انبیاء) بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط « الوهیت »
مینمایند و « ربوبیت » میفرمایند و بر نمارق (تکیه گاه) عدل متمکّن شده اند و حکم میرانند
و هر ذی حقی را بقدر و اندازه عطا میفرمایند »

اشاره به مقام انبیاء

شاربان این کأس (کسانیکه از این جام می نوشند- یعنی انبیاء) در قباب (گنبدها) عزّت
فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس هستند. تمام بیانات
مبارکه که ذکر می فرمایند در وصف مقام انبیاء و تعالیم آنها است که به خمر ظهور و

طعام سرور بیان شده که از دست طلعت مخمور دریافت میشود و هر که نوشید لذتش را برد و به مقام عالی معرفت راه یافت جمال مبارک به راههای گوناگون، شرط رسیدن سالک را در شناسائی حضرتشان بیان فرموده اند
و اینک می فرمایند:

بیش از این گفتن مرا در خوی نیست
بخر را گنجایش اندر جوی نیست

« زیرا سرّ این بیان در کنائز عصمت مکنون است و در خزائن قدرت مخزون » (یعنی راز این گفتار در گنجهای خداوندی پنهان است و در خزینه های قدرت نگهداری شده است).
حیرت در این مقام بسیار محبوب است و فقر بخت بسیار مطلوب، میفرمایند: « الفَقْرُ فخری »

دیگر دست از تحریر عاجز شد
التماس مینماید که بس است

بررسی و تتبعاتی که دانشمند ارجمند جناب دکتر نادر سعیدی در باره اساس چهار وادی کرده اند خوبست در اینجا بدان اشاره ای بنمائیم:
« که اساس چهار وادی اینست که اولاً حضرت بهاء الله همه طرق مختلف رسیدن به حقیقت که هر یک انعکاسی از جنبه ای از وجود انسانی است (اراده، عقل، احساس و فؤاد) را تأیید فرموده و اعتبار یک یک آنها را قبول می فرمایند بدین ترتیب بجای آنکه الهیات بهائی به جنگ میان عرفاء و فلاسفه و متشرعین منجر بشود و به تفرقه و انشعاب در دیانت الهی بیانجامد به وحدت و اتفاق و تعاضد و اتحاد کمک میکند یعنی اصل وحدت در کثرت سر لوحه معراج اهل بهاء در تکامل روحانی و سلوک رحمانی است . »

ثانیاً حضرت بهاء الله مؤکد میسازند که (نفس، عقل، عشق و فؤاد) در حقیقت چیزی جز مظهر امر نیست، بدین ترتیب صرفنظر از اینکه چه طریقه ای را اتخاذ نمائیم غایت و مثال و شرط هر عرفانی، معرفت مظهر امر الهی میگردد.

در خصوص نفس متذکر میشوند که «اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق به نفس است و لکن نفس الله القائمه فیه بالسَّنن مراد است» این مطلب را جمال مبارک در تفسیر حدیث «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» نیز بیان فرموده اند و تأکید می نمایند که

نفس الله مظهر امر الهی است.

در خصوص عقل می فرمایند که «اگر سالکان از ساکنان حجره محمودند این مقام راجع به عقل میشود که او را پیغمبر مینامند و رکن اعظم دانند. لیکن عقل کلی ربّانی مقصود است که در این رتبه تربیت امکان و اکوان به سلطنت اوست نه هر عقل ناقص بی معنی» بالاخره پس از بیان عظمت «طلعت عشق» در خصوص عرش فؤاد مؤکد میفرمایند:

«زیرا که این عالم امر است و منزّه از اشارات خلق، رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت مینمایند و ربوبیت می فرمایند» و آنگاه بحث خود را در خصوص چهار وادی با این بیان مبارک به انتها میرسانند که:

«آنچه مذکور شد از اشارات بدیعه و دلالات منیعه راجع است به حرف واحد و نقطه واحده «ذلک من سنة الله و لن تجد لسنة الله تبديلاً و تحویلاً»

آخرین بیان مبارک نشان میدهد که در واقع اوج، نفس، عقل، عشق و عرش فؤاد مقام مظهریت است که به شهادت آیه قرآنی در هر عهد و عصر تجدید و تبدیل میگردد و این استمرار ظهورات الهی سنت غیر قابل تغییر است. عبارت دیگر غایت معرفت در صور گوناگون خویش از هر عهد و عصری به مظهر امر الهی در زمان خویش راجع میگردد.

در عین حال چهار وادی توصیفی از مظهر امر نیز میباشد، مظهر امر کمال اخلاق، خرد، عشق و سرّ الهی است. در مقام مظهریت، قدّیس قهرمان و فیلسوف حکیم و عارف عاشق یکی شده و در سایه سرّ الهی و عرش رحمانی مندمج میگردند.»

الهیّات بهائی را در یک جمله میتوان خلاصه نمود:

« اصل کلّ العلوم هو عرفان الله جلّ جلاله و هذا لنّ یُحقّق الّا بعرفان مظهر نفسه » ۲۵۲

حضرت بهاء الله

شرح دو لوح نازله در دوره ایران

۱- لوح قصیده رشح عماء نازله در طهران

۲- لوح نازله در کرد کرمانشاه خطاب به صدر اعظم ایران

قصیده رشح عماء

مخاطب آن قصیده اهل عالم است و در سال ۱۲۶۹ هجری مطابق با ۱۸۵۳ میلادی در طهران نازل گردیده و مطلع آن لوح مبارک (قصیده) اینست:

رشح عماء از جذبه ما میریزد

سرّ وفا از نغمه ما میریزد

بر اساس شواهد و مدارک موجود این قصیده اولین اثر نازله از قلم جمال اقدس ابهی است که بعد از اظهار امر خفی نازل گردیده است

قبل از سنه ۱۲۶۹ جمال مبارک آثاری در ایام بدشت که تا بحال نسخه ای از آنها بدست نیامده نیز نازل فرموده اند که حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع در شرح وقایع (بدشت) به آن اشاره می فرمایند. در قصیده رشح عماء که شامل بیست بیت است حقایق اصلیه و جواهرات مکنونه و قوای مستوره ای که قرار بوده در طیّ چهل سال بر حسب استعداد و لیاقت و طاقت بشری به اهل امکان عرضه گردد به وضوح نمودار است در این قصیده اشاره به مقام الوهیت مظاهر امر الهی گردیده است که ایام ظهور مظاهر مقدّسه به یوم الله تعبیر میگردد.

خداوند که غیب منبع لایدرک است از روی فضل مظاهر ظهور خود را مصدر و مظهر اوصاف و صفات خود قرار فرموده و عرفان این شمس عالیّه را عرفان و شناسائی خود مقرر داشته است تا خلق از سرّ حقایقی که از وجهه این طلعات مقدّسه ظاهر میشود محروم نگردند. در این قصیده اشاره به قوای روحانی مکنونه در ظهور جمال مبارک گردیده است (۲۵۴)

لوح مبارک نازله در کردند

این لوح در هنگام سفر جمال مبارک و عائله و ترک ایران بسوی بغداد در فاصله ماههای ژانویه و آوریل سال ۱۸۵۳ به فارسی نازل گردیده است. مخاطب آن میرزا آقاخان نوری (اعتمادالدوله) صدر اعظم وقت ناصرالدین شاه میباشد.

در این لوح مبارک به حمد و ثنای خداوند و احاطه و قدرت حقّ بر جمیع ممکنات و معرفت حقّ اشاراتی شده است.

جمال مبارک به بلائی وارد بر حضرتشان و عائله مبارکه در هنگام خروج از ایران که در ایام سرمای شدید و یخ و برف بوده اشاره فرموده اند و نیز از صدمات وارده بر هیکل مبارک در سیاه چال طهران نیز یاد فرموده چنین می فرماید :

« گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی
آخر در غلهای محکم بستی و بدنی را که بلباس حریر و دیبا راحت بخشیدی
عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی ... » ۲۵۵

متن کامل این لوح مبارک در پایان کتاب در بخش ضمائم آورده شده است .

الواح نازله در بغداد :

تفسیر آیه نور (تفسیر حروف مقطعه)

که بافتخار میرزا آقای رکاب ساز شیرازی در بغداد قبل از اظهار امر علنی و بعد از مراجعت از سلیمانیّه نازل گردیده است جناب میرزا آقا رکاب ساز تفسیر بعضی از آیات مبارکه قرآنی را از جمال اقدس ابهی رجاء نموده بود .

در این لوح مبارک اشاراتی در توصیف و تکریم عظمت مقام حضرت نقطه اولی و عظمت مقام حضرت بهاء الله و ظهور عظیم الشان آن حضرت بعمل آمده است و بعضی از حروفات مقطعه در قرآن تفسیر و تبیین شده که هدف اصلی مستوره در حروفات مقطعه توجیه مقامات خلقی و الهی مظاهر مقدّسه الهی است . ۲۵۶

حروفات عالیّن

این لوح که به عنوان مصیبات حروفات عالیّن، کلمات عالیات در بغداد قبل از اظهار امر علنی نازل گردیده، بیاد میرزا محمّد وزیر پسر عمّه جمال مبارک است که در نور وفات یافته این لوح مبارک در اصل به زبان عربی نازل شده ولی حضرت بهاء الله به خواهش جمعی از احبّاً آنرا به سبکی بدیع و تفاسیری که مطابق به ادراک نفوس باشد بزبان ملیح فارسی ترجمه فرموده اند.

حضرت بهاء الله این لوح را در موقعیکه «مریم» همشیره میرزا محمّد و «حوا» زوجه وی در غربت و اندوه بسر میبردند برای تسلی و دلداری آنان ارسال فرمودند میرزا محمّد وزیر نخستین فرد در عائله جمال مبارک بوده که در سال ۱۸۴۴ میلادی در اقلیم نور بوسیله حضرت بهاء الله به امر حضرت باب ایمان آورده است.

در این لوح شرح اسرار خلقت انسان مؤمن و مواهب و عنایات حق که از لحظه خلقت بر ارواح مؤمنین نازل شده و بیان این حقیقت که شخص مؤمن پس از کسب روح ایمانی به درجه ایقان میرسد و از تحمّل مشقّات در راه خداوند مظهر انقطاع صرف میگردد و صفات رحمانی که بالقوه در او بودیعه گذاشته شده آشکار مینماید. مقام روح و عظمت آن در جمیع عوالم پس از فنای جسم انسان بیان و به بقای روح انسانی تأکید گردیده است. این لوح مبارک مشتمل بر هشت قسمت است. در قسمتهای اول تا هفتم به ذکر مقامات روحانی و بقای روح بعد از مرگ اختصاص دارد و قسمت آخر این لوح مبارک به افتخار مریم و حوا است که الطاف جمال مبارک شامل حالشان گردیده و آنان را تسلیت میدهند.

لوح حور عَجَاب

این لوح مبارک در سال ۱۸۶۳ میلادی در ایام رضوان در بغداد نازل شده و بیان کننده آنست که تجلی حق در این یوم ظاهر شده و مظهر ظهور الهی کشف نقاب نموده و از پس پرده خفا بیرون آمده است و مظاهر ظهور الهی از پس پرده غیب خارج میشوند تا هیاکل وجود را حیاتی بدیع بخشند و اشاره به صدمات بسیاری که بر مظهر امر الهی وارد میآورند شده تا جائی که آن هیاکل مقدسه آرزوی رجعت بسوی حق را مینمایند و اعراض و تکبر و غرور اهل کتاب و پیروان موجب آن میشود که مظاهر ظهور الهی حقایق ربّانی و اسرار الهی را کَمَا هُوَ حَقَّهُ ابراز و بیان نمایند *

کلمه «عَجَاب» ۲۷ مرتبه در این لوح مبارک ذکر شده است و در هر موردی نما یَنگر حقیقتی از عوالم ثلاثه حقّ و امر و خلق است * ۲۵۸

زیارتنامه اولیاء

عنوان لوح مبارک زیارتنامه اولیاء است که مخاطب آن جناب وحید اکبر و شهدای نیریز هستند * محلّ نزول آن بغداد میباشد و بزبان عربی نازل گردیده * در این زیارتنامه ذکر مقامات عالیّه و مراتب فاضله روحانیّه جناب سیّد یحیی دارابی و شرح مصائب 'بلیّات' فداکاری و شهادت آن بزرگوار آمده است. القاب جناب وحید در این زیارتنامه دلالت بر عظمت مقام ایشان دارد (شارب ریحیق مختوم 'ناصر دین الله به لسان و قیام و فدا نمودن نفس خود) در این لوح عنایات جمال قدم شامل حال جناب وحید و یارانش گردیده است

سورة الله

عنوان لوح مبارک « سورة الله » است که در بغداد در اواخر ایام بغداد به زبان عربی خطاب به محمد علی (ان یا علی بعد نبیل ...) نازل گردیده. در این لوح نیز اهل بیان مورد خطاب جمال مبارک واقع گردیده اند « یا ملاء البیان » ۲۵۹

اهمّ مواضع لوح مبارک در این موارد است:

به علت ظلم و ستم وارده بر مظهر امرالله است که حضرتش اراده بر خروج نموده و این تصمیم اسباب حزن و قطع امطار فضل برای کلّ را فراهم آورده و در اشاره به شدت بلائی وارده بر خود میفرمایند که آنچه بر من وارد شده بر احدی قبل از من وارد نیامده است

و خطاب به اهل بیان بدین مضمون میفرمایند:

« ای اهل بیان اگر گناه من آنست که آیات بدیعه آورده ام قسم به حق که این آیات از من نیست بلکه از طرف خدا نازل گشته است و من اولین نفری نیستم که این گناه را مرتکب شده ام بلکه جمیع انبیای قبل از من نیز اینطور بوده اند »

و در باره عظمت این ظهور مبارک می فرمایند به مضمون (تا بحال نظیر این ظهور به عرصه شهود نیامده و عین احدی مثل این امر را مشاهده ننموده است) هر نفسی که این ظهور را انکار نماید بدرستیکه او جمیع رسولان قبل را منکر شده است ای اهل بیان شما از نقطه اولی که در هیکل جدیدش ظاهر گشته اعراض نموده به آیاتش کفر ورزیده اید بدرستی بدانید که ناصر من قلب من و ملجاء و پناه من توکل من است به حقّ .. دوستی من از جمیع ثروتهای آسمانها و زمین با ارزش تر است * بر این دنیای فانی اعتماد نکنید

سوره ذکر

اهل بیان بطور اعّم مورد خطاب جمال مبارکند این لوح مبارک در اواخر ایام بغداد به زبان عربی نازل گردیده است. هدف اصلی این لوح تذکر و تنبّه اهل بیان است که ظهور حضرتشان را بر طبق بشارات حضرت اعلی بشناسند و به او ایمان آورند و توجّه نمایند که آنچه در کتاب بیان آمده مقصود ایمان به ظهور حضرت بهاء الله است و دیانت بیان بخاطر وجود حضرت بهاء الله خلق گردیده است و ای افسوس بر شما که از او غفلت نمودید. اگر نفسی این ظهور را قبول نماید بعینه مثل آنست که انبیای قبل را قبول ننموده است. ۲۶۱

سوره صبر (لوح ایوب)

این لوح مبارک در رضوان ۱۸۶۳ میلادی در بغداد در باغ نجیبیه یعنی باغ رضوان بغداد که مقابل بیت مبارک در آنسوی دجله واقع شده، به عربی نازل گردیده است. مخاطب این لوح حاجی محمد تقی نیریزی است که از قلم اعلی به لقب «ایوب» ملقب گشته است این لوح بنام لوح ایوب هم معروف است.

جناب محمد تقی شخصی ثروتمند و دارای احترام بود. اهالی نیریزی بی اندازه به او احترام و اطمینان داشتند چه که ایشان با نهایت درجه انقطاع نفوس را معاضدت مینمودند در سنه ۱۸۵۰ وقتی جناب وحید وارد نیریز شدند ایشان در رأس نفوسی قرار گرفتند که همواره در اطراف جناب وحید حلقه میزدند. حاجی محمد تقی تدارک و سائل انتشار امر بدیع در آن منطقه را تقبل نموده بود. حاکم نیریز او را یکی از عوامل مؤثر و مسئول در انتشار امر مبارک در آن شهر میدانست و بالاخره حکم به مصادره املاک و اموالش نمود و ایشان را با چند نفر دیگر به زندان انداخت هر روز برای تفریح حاکم حاجی را به داخل حوض آب یخ می انداختند و هر بار که میخواست سرش را از آب بیرون آورد به سرش

می‌کوبیدند بعد او را زیر تازیانه بیرحمانه می‌گرفتند و آنقدر او را میزدند که از جای تازیانه ها خون جاری می‌شد. در مقابل آنهمه اذیت و آزار ایشان با نهایت درجه خلوص و انقطاع مصائب فراوان را تحمل میفرمود و خدا را سپاس می‌داشت که وی را به حمل بلایا در سبیلش موفق نموده است و بالاخره پس از مشکلات بسیار از نیریز با بدنی که سر تا پا مجروح بود فرار اختیار کرد و به بغداد سفر نمود و به حضور جمال اقدس ابھی مشرف شد.

جمال مبارک به وی که با صبر بی‌مانندی بلایا را تحمل نموده بود لقب «ایوب» عطا فرمودند و سوره صبر یا لوح ایوب به اعزاز او نازل گردید وی پس از چند سال اقامت در بغداد صعود نمود و حضرت بهاء الله در مراسم تدفین ایشان شرکت جستند و او را به افتخار عظیمی متباهی فرمودند.

جمال مبارک در این لوح در باره صبر و بردباری و استقامت در مقابل بلایا و همچنین شرح داستان ایوب، یکی از انبیای بنی اسرائیل را که در جمیع احوال فقر و غنا به انقطاع حقیقی مزین بود به تفصیل بیان میفرماید، اهمیت مقام صبر را تشریح و اهل بیان را بنصایح مشفقانه که در آیام فائیه صبور باشند دعوت میفرماید و اشاره می‌فرماید که برای جمیع اعمال نیکو پاداش محدود مقرر است و لکن برای صبر جزای نامحدود موجود و مقدر شده است.

مقامات ثلاثه صبر را که شامل: صبر با خود، صبر در مقابل بلایای وارده در راه حق

و صبر در مقابل مؤمنین حق است بیان میدارند.

داشتن انقطاع و دوری از افتراء کبر و غرور و تمسک نمودن به اعمال پاک را تأکید میدارند. دوری از علمای جاهل را که شرورترین بندگان هستند توجه میدهند و اشاره

میفرمایند که هر چه بلایا بر انبیاء و رسولان وارد میشود بخاطر اعراض و انکار علمای جاهل است .

معنی حقیقی ظهور الله و یوم الله و آمدن خدا که ظهور مظهر امرالله است بیان میدارند چه که خداوند از صعود و نزول منزّه و مقدّس است و کسی قادر به دیدن خدا و یا عرفان ذات او نخواهد بود .

معنی خاتمیّت را بیان میدارند که خاتمیّت آنست که تا روز قیامت که روز ظهور مظهر بعدی است پیامبری ظاهر نشود . اهل فرقان (اسلام) از قیامت خود را محروم کردند . دلیل دیگری که خاتمیّت به معنی قطع سلسله رسالت نمیشد آن است که حضرت رسول وعده لقاء الله را به پیروان خود داده اند و دلیل دیگر استمرارِ ظهوراتِ الهیه در قرآن مجید آنست که حضرت رسول امّت خود یعنی اهل فرقان را امّت وسط و میانه خطاب نموده اند و اشاره میفرمایند که اگر خاتمیّت به معنی انتهای ظهورات است نمیتوان به حضرت رسول اکرم نیز ایمان آورد چه که امّت موسی و عیسی نیز به خاتمیّت مظاهر ظهور معتقد گشته و از وحدت امر غافل شدند. حضرت رسول اکرم در قرآن به استمرار ظهورات الهیه بعد از موسی و عیسی الی آخری که برای آن انتهائی نیست اشاره نموده اند و حضرت رسول خاتم گذشتگان و فاتح آیندگان بودند .

انتظار و انکار در جمیع اوقات وجود داشته با وجود آنکه منتظرند ولی در هنگامی که مظهر امر ظهور میکند اعتراض میکنند .

در این لوح به وقایع نیریز خدمات جناب وحید اکبر و یاران آن حضرت نیز اشاره میفرمایند و از مقام او تجلیل میفرمایند استقامت میرزا محمد تقی نیریزی را در مقابل بلایا و صبرش را در راه خدا تمجید و تحسین میفرمایند . به خروج جمال اقدس ابهی از عراق نیز اشاره و احباب را به صبر و استقامت تشویق میفرمایند . ۲۶۲

سوره قدیر

مخاطب این لوح اهل عالم و اهل بیان و مظاهر قدرت (علماء و امراء) هستند این لوح بعد از مراجعت جمال مبارک از سلیماتیّه در بغداد به زبان عربی نازل گردیده یک نسخه خطّی این لوح بخطّ زین المقرئین موجود است که بتاریخ ۱۲۸۸ ه.ق در موصل نوشته است این لوح مبارک حکایت از قدرت حق و قوای مکنونه در وجود مؤمنین دارد .

نزول این لوح ممکنات را قادر نموده است که آثار قدرت حق را در وجود خود مشاهده نمایند .

مواضع دیگر لوح مبارک آنکه « اگر فردی قلبش را بمثابه مرآتی درمقابل خورشیدحقیقت و شمس ظهور قرار دهد خداوند متعال او را بر اجرای هرکار مؤید میفرماید » به مظاهر قدرت اشاره میفرمایند که باید مواظب باشند که مبدا قدرت، ایشان را از ذکر حق باز دارد و سبب غرور و استکبار آنان گردد و خطاب بآنها میفرماید که ای مظاهر قدرت از آنچه در این دنیا وجود دارد منقطع گردید و به آن توجه ننمائید و اجازه ندهید که ملکوت اسماء شما را از ذکر پروردگارتان منع نماید .

در این لوح به مؤمنین توجه میدهند که مانند « ازل » نشوند وی به فضل حق در بین ناس مشهورگشت و لکن وقتی خودش را در مقام عزّت و رفعت دید به آن کسی که این فضل را در حقش جاری نموده بود (یعنی حضرت بهاء الله) استکبار ورزید و بر علیه ایشان قیام نمود .

دیگر اینکه مظاهر قدرت باید حق را نصرت نمایند تا پرچمهای نصرت حق بلند شود در این لوح استقامت در امر الهی و تبلیغ امرالله مورد تأکید مبارک است . ۰ ۲۶۳

سوره نوح

لوح یاسوره نوح که مخاطب آن آقا سید جعفر یزدی است به زبان عربی در بغداد نازل شده است جناب سید جعفر یزدی شوهر عمه جناب محمد طاهر المامیری و جد مادری قرینه ایشان خانم لقا است .

مندرجات این لوح مبارک شباهتی با کتاب ایقان دارد چه که جمال مبارک در این سوره مظاهر مقدسه الهیه را از حضرت ابوالبشر (آدم) تا ذات حروف سبع (حضرت اعلی) تشریح فرموده اند و منشاء الهی هر یک از مظاهر مقدسه قبل را تصریح و حقیقت رسالت روحانی آنان را توجیه و تأکید نموده و به بلایا و رزایای متواتره بر آن نفوس مقدسه و علت آن اشاره فرموده اند. در این لوح مبارک بر عظمت ظهور حضرتشان و تأکید بر الهی بودن منشاء آن اشاره می نمایند .

متشابهات کتب مقدسه قبل را مانند شجر رضوان که آدم از نزدیکی به آن محروم بود، عصای موسی ، سفینه نوح، ید بیضاء، معنی قبر و حکایت ابراهیم، مقصود از ماء در انجیل که توسط آن تعمید انجام میشود مقصود از یوم جمعه یوم قیامت و رجعت مظاهر ظهور را با شرحی بدیع بیان میدارند و در باره قدرت تأثیر آیات الهی، ظلم و ستمی که بر مظاهر ظهور وارد شده، اهمیت صبر در بلایا و توکل به خداوند، لزوم داشتن انقطاع و عدم توجه به مال دنیا و توجه باینکه هدف اصلی مظاهر ظهور قبل آماده ساختن مردمان برای « لقاء الله » که ظهور جمال مبارک است بوده است و نیز شرحی از اعتراضات علمای قبل به مظاهر ظهور را بیان داشته اند و به اعمال شنیعه شیخ عبدالحسین طهرانی همان مردی که در بغداد علیه جمال مبارک غوغائی بر پا کرد اشاره نموده اند که مورد خطاب شدید

مبارک قرار گرفته و بالاخره این لوح متضمّن خطاباتى شديد به علمای قبل و دعوت
علمای بیان است که از هدف اصلی غافل نگردند. ۰ ۲۶۴

سوره صحیفه شطیه

لوح صحیفه شطیه که مورد خطاب آن فردى بنام « جواد » است به زبان فارسى بعد از
مراجعت جمال مبارک از سلیمانیه در سالهای (۱۸۵۶-۱۸۶۳) در بغداد نازل شده است.
وجه تسمیه این لوح مبارک به صحیفه شطیه آنست که جمال مبارک امر مبارکشان را به
جریان شط (رودخانه بزرگ) و اقتدارش در هنگام طغیان و موانعى که در مسیرش قرار
میگیرد تشبیه فرموده اند و اشاره میفرمایند: «همچنین در اسرار قضائیه و قدریه ملاحظه نما
که آنچه ظاهر شده و میشود مثل این شط، امور در محلّ خود جاریست...»

موضوع اصلی این لوح مبارک عظمت و قدرت امرالله در مقابل بلایا و مخالفتهای نفوس
غافله میباشد و مقصود از شط در عالم صوری رودخانه دجله بوده و در عالم حقیقی و
معنوی امرالله و شریعت الهی است. اهمّ مواضع این لوح مبارک شامل مقام عبودیت،
خضوع و خشوع جمال مبارک در باره اجرای معجزات و ستایش ایشان در حقّ حضرت
نقطه اولی است و معجزه اصلی و حجّت اعظم آیات الله بوده و هر چیز دیگری از مظاهر
ظهور الهی ظاهر گردد نتیجه لطف و فضل آن جواهر قدسیّه بوده و خواهد بود و شطّ
حقیقی و بحر واقعی در هر عهد و عصر به هیکلی بدیع ظاهر میشود و سبب غرق شدن
نفوس افکته و صاحبان تصوّرات واهیه میگردد و در ظهور این شطّ هوّیه نفوسیکه بظاهر
مقتدر هستند و موانعى که محکم بنظر میرسند معدوم میشوند در این لوح مبارک به بلایای
وارد بر حضرت بهاء الله و عدم میل آن حضرت به ابراز حقایق مکنونه، اهمّیت عدم تقلید،
اطاعت اوامر الهیه و داشتن قلب پاک و نورانی اشاراتی میفرمایند. ۰ ۲۶۵

لوح بلبل الفراق

این لوح مبارک قبل از عزیمت حضرتشان به اسلامبول (۱۸۶۳ میلادی - ۱۲۷۹ هجری) در دو قسمت فارسی و عربی در بغداد نازل شده که مخاطب لوح جمع اهل بهاء است (این نامه از این نمله بسوی احبای خدا ارسال میشود)

محتوای این لوح مبارک نشان میدهد که تاریخ نزول آن ایامی بوده که جمال مبارک و پیروانشان وسایل سفر را تدارک مینمودند « در این وقت که طیر بقاء از ارض عراق پرواز نمود ». قسمت اعظم این لوح با بعضی از قطعات کلمات مکتونه فارسی ارتباط مستقیم دارد. « هرگز شنیدی که بلبل باغ الهی جز به گلزار روحانی راحت جوید و یا مقرر گزیند و یا آنکه هدهد سبای عشق جز در سینای روح وطن گیرد و یا قلوب عاشقان جز جمال معشوق منظوری طلبد؟ ... »

القاب جمال مبارک در این لوح درعالم عبودیت و مظهریت عبارتند از « بلبل الفراق، طیرالوفاء، ورقاء الهجر، طیر بقاء، نمله فانیه، طیر عراقی، جمال سبحانی، حرم ربّانی، گل، باب، بلبل باغ الهی، عندلیب الفراق، حمامة الروح، بلبل وثاق، طیر و بلبل گلزار الهی است. در این لوح مبارک به هجرت حضرتشان از عراق به اسلامبول اشاره شده که ایام وصل و عیش روحانی به جدائی و حزن مبدل خواهد گشت و بر اثر این جدائی نسائم سرور قطع گردیده و ایام خوش به اتمام رسیده است و با وجود این بلایای وارده در جمیع احوال شاکر درگاه حق بوده و خواهیم بود تأثر مظهر ظهور برای عدم اقبال مردمان بامر الهی است با وجود آنکه دعوت مردمان متوالی و پی در پی بوده است ۰ ۲۶۶

لوح حق

لوح حق که مخاطب آن اهل عالم بطور اعمّ و اهل بیان بطور اخص است بعد از مراجعت از سلیمانیه در بغداد نازل گشته است .

در این لوح مبارک اهمّیت وفاداری اهل حق به عهد و میثاق الهی مبنی بر تصدیق مظهر ظهور بعد و عظمت قوای مکنونه در ظهور جمال اقدس ابهی را بیان و اشاره میفرماید که اگر ملاء حق با چشمانی که از شئونات امکاتیه پاک و منزّه گشته به مظهر این ظهور ناظر باشند فی الحقیقه شهادت خواهند داد که جمیع مطالع و مشارق و مکامن و مظاهر حق در حول این حق (جمال مبارک مظهر ظهور زمان) که توسط (غیب منیع لایدرک) ظاهر گشته است طواف مینمایند و اگر حضرت برقع جلال (که نشانه قدرت و عظمت اوست) از وجه اش کنار بزند جمیع اشیاء بتأییدات روح القدس شهادت خواهند داد که هیچ حقی غیر از مظهر امر نبوده و نیست و همه ما در ساحت او ساجد بوده و هستیم و حضرتش همان کسی است که مظاهر حق در جلوی او مشی نموده و مطالع ارباب از کنارش عبور نموده و جواهر سبحان در سمت راستش و هیاکل الرّحمن در طرف چپش واقعند .

در این لوح اهل بیان را به علّت اعراضشان و عدم اقبالشان مورد سؤال قرار میدهند. اهل بیان به مظهر نفس حق که حضرت اعلی بود ایمان آوردند ولی از مُرسلش اعتراض نموده بر او کفر ورزیدند خطابات قهریه شدید به اهل بیان به علّت انکار موعود و وارد آوردن بلا یای زیاد به حضرتش ابراز و اعمال سوء آنان را ذکر فرموده اند . ۲۶۷

لوح حوریّه

این لوح مبارک که خطاب آن اهل عالم است بعد از مراجعت جمال مبارک از کوههای سلیمانیه، بزبان عربی در بغداد نازل شده است .
مواضع عمده این لوح مبارک، توضیح در باره خلقت رضوان الهی برای ظهور حقایق ابدی و انوار ازلی برای اهل ارض است که شرح و توصیف حقایق ازلی و ابدی موجود در مظهر امرالله به زبان تمثیل بدیع عرضه شده است و از حقایق این حوریّه مقدسه که (مشیت اولیه روح القدس و حضرت بهاء الله) است کما هو حقّه احدی غیر از خداوند متعال آگاه نبوده و ملاء اسماء و اهل ملکوت انشاء از عرفانش قاصر بوده و خواهند بود .

این حوری الهی حقیقت روحانی و مظهریت مظهر امرالله است که انوار وجهش اهل زمین و آسمان را نورانی و منصعق ساخته است. در این لوح مبارک به شرح و توصیف حوری الهی پرداخته اند و در آن اشاراتی در لباس تمثیل بدیع به عظمت ظهور جمال اقدس ابهی و استمرار فیض و ظهورات الهی و ذکری از تحمل بلاهای لاتحصی مظهر امر است . ۲۶۸

لوح سبحان ربّی الاعلی

این لوح مبارک که عنوان آن حرف البقاء - لوح سبحان ربّی الاعلی است خطاب به میرزا موسی جواهری است که در آستانه اظهار امر علنی حضرت بهاء الله سال ۱۸۶۳ میلادی به زبان عربی در بغداد نازل شده است .
این لوح مبارک با الواح قصیده عزّ و ورقائیه و لوح حوریّه و لوح رؤیا ارتباط زیادی دارد چه که در جمیع این الواح عظمت مقام جمال اقدس الهی و شدت ظهور مبارکشانه مطرح گردیده است .

میرزا موسی جواهری مخاطب این لوح مالکیت بیت مبارک حضرت بهاء الله را در بغداد داشت و مایل بود آنرا به جمال مبارک تقدیم نماید ولی حضرتشان امر فرمودند که آن بیت به قیمتی عادلانه از ایشان ابتیاع گردد. این همان بیت الله اعظمی است که آنرا زیارتگاه اهل بهاء تعیین و یکی از دو مقامی است که در کتاب اقدس برای حج تخصیص یافته *

در این لوح مبارک تأکید در انقطاع از شؤونات دنیا و توجه به اهمیّت وفاداری به عهد و میثاق الهی و مقامات روحانی اهل وفا و عظمت مقام ظهور مبارک گردیده است. (۲۶۹)

لوح شکر شکن

عنوان این لوح مبارک شکر شکن است.

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله میرود

مخاطب این لوح مبارک بصورت ظاهر سید حسین متولی است ولی مخاطب اصلی لوح میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ناصرالدین شاه میباشد که در ایام اقامت جمال مبارک در بغداد به زبان فارسی نازل شده است *

این لوح مبارک در جواب عریضه ای است که توسط سید میرزا حسین متولی، یکی از بایبانی که شهرت خوبی در بین عام و خاص نداشت بحضور مبارک تقدیم شده بود و متضمن پیامی از طرف میرزا سعید خان وزیر امور خارجه میباشد. این لوح مبارک در زمانی نازل شده که دسیسه ها و توطئه های شیخ عبدالحسین طهرانی سبب شد که شاه به میرزا سعید خان وزیر امور خارجه فرمان دهد که از حکومت عثمانی تقاضای اخراج حضرت بهاء الله از بغداد را نماید *

حضرت بهاء الله امر فرمودند نسخه هائی از این لوح برای تعدادی از شخصیت های مهّم
کشوری و مذهبی ارسال شود تا شاید اولیای امور به حقایق مستوره در ظهور مبارکشان و
صبر و تحمل در برابر مصائب وارده بر ایشان آگاهی حاصل نمایند *

اهمّ مواضع این لوح مبارک اینست که:

مؤمنین به حق از بلايا ناراحت نمی شوند و راضی به قضای الهی هستند مؤمنین حقیقی از
جهان و جهانیان میگذرند و با تمسک به توسّل و توکل در راه حق هر خطری و مشقّتی را
به جان و دل قبول می نمایند و بیمی از کسی ندارند و احدی قادر نخواهد بود که صدمه
ای به امرالله وارد نماید و یا آنکه حقیقت را کتمان کند. پیامبران الهی جز تحمل بلايا و
شدائد در راه حق و حقیقت راه دیگری را انتخاب نکرده اند با وجود آن که همیشه از
دست مشرکین و معرضین در رنج و عذاب بوده اند * ۲۷۰

لوح غلام الخلد

مخاطب این لوح مبارک اهل عالم است که در رضوان (آوریل ۱۸۶۳ میلادی) در دو
قسمت عربی و فارسی در بغداد نازل شده است. این لوح مبارک در تجلیل سالگرد
بعثت حضرت ربّ اعلی از قلم اعلی نازل گشته *

در این لوح مبارک به وصف عظمت یوم الله که یومی است که در آن حقایق مستوره در
خزائن غیب به فضل حق بر اهل عالم عرضه گردیده و به خصائل ممتازه این ظهور
مبارک و اوصاف مظهر امرالله پرداخته اند. اوصاف مظهر امرالله که در این لوح در وصف
عظمت امر مبارک آمده این القاب مهیمه است:

جمال الغیب - حوریة البهاء - حوریة الخلد - جمال عظیم - جمال الخلد - روح عظیم -
اسم عظیم - حسن عظیم - طراز عظیم - نور عظیم - جذب عظیم - صور عظیم - نور قدیم -
علم عظیم - کشف عظیم - غلام القدس - غلام روحانی - جمال سبحانی - جمال
ذوالجلال - جمال جانان .

اوصاف شریعت الله در این دور بدیع را با کلمات زیر توصیف فرموده اند:

ماء معین - امر عظیم - امر بدیع - سرّ عظیم - علم عظیم - عطر عظیم - خمر باقی -
تجلیات قدس صمدانی.

در این لوح مبارک به انقطاع از جمیع ماسوی الله و توجّه به حق تشویق گردیده و بشارت
به قرب وصال داده شده است که صبح هدایت دمیده و شمس حقیقت طالع گشته ۲۷۱

لوح فتنه

این لوح مبارک که مخاطب آن شمس جهان نوه فتحعلی شاه قاجار است بعد از مراجعت
جمال مبارک از سلیمانیه به زبان عربی در بغداد نازل شده است .
شاهزاده شمس جهان از جمله دوستان نزدیک جناب طاهره قره العین بود که به بغداد سفر
نمود و به شرف لقای جمال مبارک فائزگشت و در جرگه مؤمنین با وفای آن حضرت
در آمد این ورقه مؤمنه در بین اطرافیان خود به « فتنه » شهرت داشت و شمس جهان از
جمال مبارک به لقب « ورقة الرضوان » مفتخر و متباهی گردید .
(بعضی از علمای فی البهاء نزول این لوح مبارک را در ادرنه میدانند). در این لوح
آمده است که بلایای وارده بر نفوس مؤمن عنایت حق است و بنا بر این باید نتیجه
فضل حق محسوب گردد نه عدل او .

در لوح فتنه اشاره شده است که امتحانات الهیّه مشمول همگان میشود و خداوند جمیع موجودات را در جمیع مراتب امکانی امتحان میکند (حتی پیامبران، انبیاء و رسولان نیز امتحان میشوند) و خداوند همه کسانی را که ادّعیای ایمان و محبّت مینمایند امتحان خواهد کرد، این امتحانات حتمی است و خداوند نفوسی را هم که هرگز از خدا غافل نبوده نیز امتحان مینماید تا حقیقت ایمان و عرفانشان ظاهر شود ۲۲۷۰

لوح کلّ الطعام

این لوح مبارک بافتخار حاجی میرزا کمال الدّین نراقی به زبان عربی قبل از عزیمت جمال مبارک به سلیمانیه در بغداد نازل شده است. حاجی میرزا کمال الدّین طیّ عریضه ای به حضرت بهاء الله عرض نمود که از یحیی ازل خواسته بود که تفسیری بر آیه قرآنی «کلّ الطعام کان حلاًّ لبنی اسرائیل الاّ ما حرّم اسرائیل علی نفسه» بنگارد ولی چون تفسیر ازل سست و بی پایه بود این درخواست را از جمال مبارک نمود که شرح آن قبلاً اشاره شده اهمّ مواضعی که در این لوح مبارک آمده اشاره ای به تیت جمال مبارک مبنی بر خروج از مدینه الله (بغداد) است و توضیح مبسوطی بر آیه مبارکه قرآنی در این لوح میدهند که این آیه قرآنی در عوالم روحانی الهی دارای معانی لانهی است و اکثر این معانی از حیظه درک انسان خارج است.

جمال مبارک در این لوح به عوالم پنبجگانه هاهوت - لاهوت - جبروت - ملکوت و ناسوت اشاره و در باره هر یک از این عوالم توضیحات بدیعی بیان می فرمایند.

بدینمعنی که:

عالم هاهوت

را «جنة الاحدیّه» تعبیر فرموده آنرا متعلّق به رتبه الوهیت و غیب منبع لایدرک میدانند.

عالم لاهوت

را عالم ارتباط حق با مظاهر امرش میدانند که در این مقام مظاهر ظهور در بحر لقای الهی مستغرقند و در فنای محض و نیستی بحت بات سیر مینمایند.

عالم جبروت

را عالم نفوس مقدّسه ای که مظهر صفات حق میباشند معرفی میفرمایند.

عالم ملکوت

عالم تعینات است که در این لوح تحت عنوان «جَنَّةُ الْعَدْلِ» از آن یاد میفرمایند.

عالم ناسوت

یعنی دنیای فانی که به عنوان «جَنَّةُ الْفَضْلِ» تعبیر نموده اند و اهمیّت استفاده از این دنیا در پیشرفت اهداف روحانی را تأکید مینمایند.

کلمه طعام در مقامی بعنوان کلّ علوم و در جائی دیگر بعبارت «معرفة صاحب الامر» و علم الهی تعبیر گردیده است.

حضرت بهاء الله کلمه طعام را در مقامی اشاره به ولایت بعد از صعود حضرت رسول تعبیر فرموده اند. کلمه اسرائیل و ابناء اسرائیل در یک مقام به حضرت ربّ اعلی و پیروانشان تعبیر گردیده است. در این لوح مبارک از جناب قدّوس که اجل و اعظم از کلّ حروف حیّ بیان محسوبند بعنوان «نقطه اخری» یاد میفرمایند که اشاره به ارتباط نزدیک آن حضرت با مظهر ظهور دوره بیان حضرت «نقطه اولی» میگردد. ۰ ۲۷۳

لوح مَلّاحِ الْقَدْسِ

این لوح مبارک که خطاب به اهل عالم بطور اعم و مؤمنین بطور اخصّ است در مزرعه و شاش در کنار بغداد در یوم پنجم نوروز سال ۱۸۶۳ میلادی در دو قسمت فارسی و عربی نازل گردیده است. لوح مَلّاحِ الْقَدْسِ در باره حقایق مستوره در عالم امر است که بتدریج

به عرضه ظهور می آیند این حقایق مربوط به سیر تکاملی قوای مکنونه در این شریعت عظیم الشان و اقبال ناس به این دین میباشد که بتدریج منجر به امتحانات لایحسی گشته سبب تفریق حق از باطل میگردد.

حضرت عبدالبهاه در باره اهمیت این لوح مبارک می فرماید « لوح ملاح القدس را بخوانید تا به حقیقت پی برید و ملاحظه نمائید که جمال مبارک و قایع آتیه را از پیش بتمامه خبر دادند حضرت ولی امرالله عبارت « الفتی العراقی » (جوان عراقی) را به حضرت بهاء الله تبیین فرمود اند.

اهم مواضع در این لوح مبارک تبیین و مفاهیم حقیقی نار سدره و خلع نعل حضرت موسی است که در تورات آمده است. بر طبق نصوص مبارکه بهائی اظهار امر حضرت کلیم به علت عدم طاقبت بشر از درک حقایق عالیّه و جواهرات مجرّده بصورت تمثیل و در لباس متشابهات ذکر گردیده تا شاید این خلق ضعیف مضطرب نشوند و شدت ظهور اسباب حجاب را فراهم نیارود بنا بر این میتوان گفت که شجر و نار و ید بیضاء و خلع نعلین همواره اشاره ای به مقامات عالیّه عرفان است که در این لوح مبارک نار به جمال حق و درخت به سدره بقاء و نعل به نفس و هوی تعبیر گردیده است.

در این لوح به عظمت ظهور جمال اقدس ابهی اشاره شده است و مؤمنین را هشدار میدهند که به بالهای انقطاع از ماسوی الله به آن مقاماتی که مقدس از ذکر و فهم عالم خلق است واصل گشته و بر امورات عالیّه الهی مطلع گردند و به مقامات توحید و یگانگی واصل شوند و هر کس در قلبش عشق به مظهر ظهور زمان (جمال قدم) نباشد قادر نخواهد بود که به مقامات عالیّه واصل گردد و به لسان تمثیل به بیوفائی پیروان اشاره شده است همچنین در این لوح مبارک به شدت بلایای وارده بر مظهر امر الهی توسط نفوسی که به عهد و میثاق الهی وفا ننموده اند اشاره گردیده زیرا که شدت انزال بلایای وارده بر جمال قدم اسباب حزن ملاء اعلی و مقرّبین ساحت کبریا را فراهم نموده است. ۲۷۴

لوح مدینه التّوحید

این لوح مبارک که مخاطب آن شیخ سلمان هندیجانی یا سلمان است بعد از مراجعت جمال مبارک از سلیمانیه (۱۸۶۳-۱۸۵۶) به زبان عربی در بغداد نازل شده است که در این لوح مبارک در باره تنزیه و تقدیس حضرت پروردگار از جمیع شئونات امکانی و حدود انسانی، توحید ذات، صفات و افعال حق و عدم اقتران او به شیء در عالم ابداع و اختراع بیان گردیده و عرفان جمیع موجودات در اعلیٰ رتبه مقامات، عرفان مظهر امرالله است از آنجائیکه عرفان خداوند متعال ممکن نیست خداوند به فضل و جود خود رسولانی را مبعوث فرمود و شناخت این مظاهر مقدّسه را شناخت خود و تقرّب بسوی ایشان را نزدیکی به خود و اطاعت ایشان را نفس اطاعت از خدا مقرر فرموده است *

در این لوح وظائف روحانی انسان در عرفان مظاهر حقّ بیان شده و میفرمایند این ظهور بهاری است که به فضل حقّ ظاهر گشته و این ربیع (بهار) خرفی (خزانی) بدنبال ندارد. مقامات و مراتب توحید را لایحصى میدانند و احدی کما هو حقّه قادر به شمارش این مقامات نیست. استمرار فیض الهی و عدم تعطیل فیض حق (شریعت الله) را بیان میدارند، از جمله مقامات توحید، توحید ذات است که عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء در این ساحت معدوم صرف است کثرت صفات و اسماء هرگز نمیتواند به حق راجع گردد چه که در ساحت او صفات عین ذات است و این حقیقتی است که احدی قادر به درک آن نیست جمیع اسماء و صفات به رسولان او راجع میگردند چه که آنان مرایای صفات و مطالع اسمای خداوند متعالند این پیامبران را مظهر جمیع اسماء حسنی و صفات علیای خود قرار فرموده است که احدی از عرفان صفات او در جبروت اسماء محروم نگردد و این نتیجه فضل خداوند بر بندگان است در این لوح درباره مؤحد حقیقی، عارف حقیقی و شرایع الهی که

از نقطه واحد ظاهر گشته و میشوند و وحدت مظاهر امرالله که فرقی بین آنان نیست و توحید افعال و فضل خداوند و توحید عبادات اشاراتی شده است. ۲۷۵

لوح مدینه الرضا

این لوح مبارک که مخاطب آن بطور اعم احبّا هستند به زبان عربی در بغداد بعد از مراجعت جمال مبارک از کوههای سلیمانیه (۱۸۶۳-۱۸۵۶) نازل گردیده است در این لوح مبارک به تزکیه نفس و لطافت روح برای درک حقایق موجود در کلمه الله و توجّه به حق اشاراتی آمده است.

رضایت از نفس خود و رضایت حق و رضایت از احبّای حق شرایطی است برای کسانی که بخواهند در راه «رضا» و رضایت حرکت نمایند. شخصی که در سبیل رضا مشی مینماید باید به هر چه در راه حق بر او وارد میشود راضی گردد و نفسی که ادعای عشق به حق را دارد نباید از بلایای الهی ناراضی باشد. شخص سالک در سبیل رضا باید رضایت مؤمنین خدا را کسب نماید و بر احدی غرور نرزد چه که داشتن غرور در مقابل مؤمنین داشتن کبر در مقابل خداوند است (رضای حق در رضای خلق او بوده و هست)

در این لوح به اهمیت تبلیغ امر مبارک توسط نفسی که به انقطاع کامل به سوی حق اقبال مینماید توجّه داده شده است. ۲۷۶

لوح هله هله یا بشارت

این لوح مبارک که مخاطب آن اهل عالم است در اواخر ایّام اقامت جمال مبارک در بغداد به زبان فارسی نازل شده است که در آن ذکر ظهور موعود و بیان تجلی حضرت رحمن است و القاب مظهر ظهور حق، مشیت اولیّه چنین آمده است:

حور بقاء - نغمه داودی - نغمه جان - حور الهی - عاشق فانی - نامه قدسی - وجهه باقی -
 باز حجازی - طلعت غفّاری - بلبل مغنی - ورقه نورا - شاهد یزدان - مست می جانان -
 صرف جمال حق - جوهر اجلال حق - طلعت مقصود - وجهه معبود و ربّ علا
 و ذکر بدیع *

به عنوان مصدر و مطلع ظهورات الهیه (مقام غیب منیع لایدرک مظاهر ظهور) به مقام
 الوهیت اشاره گردیده که تعبیرات آن اینست:

فردوس علا - از نزد خدا - از سدره لاهوتی - از شرق ها - از صبح لقاء - از بلبل لا - از
 شاخه طوبی - از عرش وفا - از شهر سبا - از امر الهی - از ساعد شاه - از ساحت ادنا - از
 گلشن قدسی - از مدین روحا - از گلشن باقی

و پیام الهی مظاهر ظهور (مراتب حقیقت 'شریعت' و طریقت مظاهر قدسی الهی در عالم
 امکان) اینطور تعبیر گردیده است:

با چنگ و نوا هم با کاسه حمراء - با غمزه جانی با مزه فانی با رقص و نوا - با گیسوی
 مشکین با لعل نمکین - با کفه بیضاء با گیسوی سودا - با مزده وصلی - با هدهد تازی - با
 لحن عراقی - با جذبه بهاجی - با کف وصل - با نور و ضیاء - با جام تولا - با آیت کبری -
 با رحمت عظمی و به بدایع لحنهای خوش *

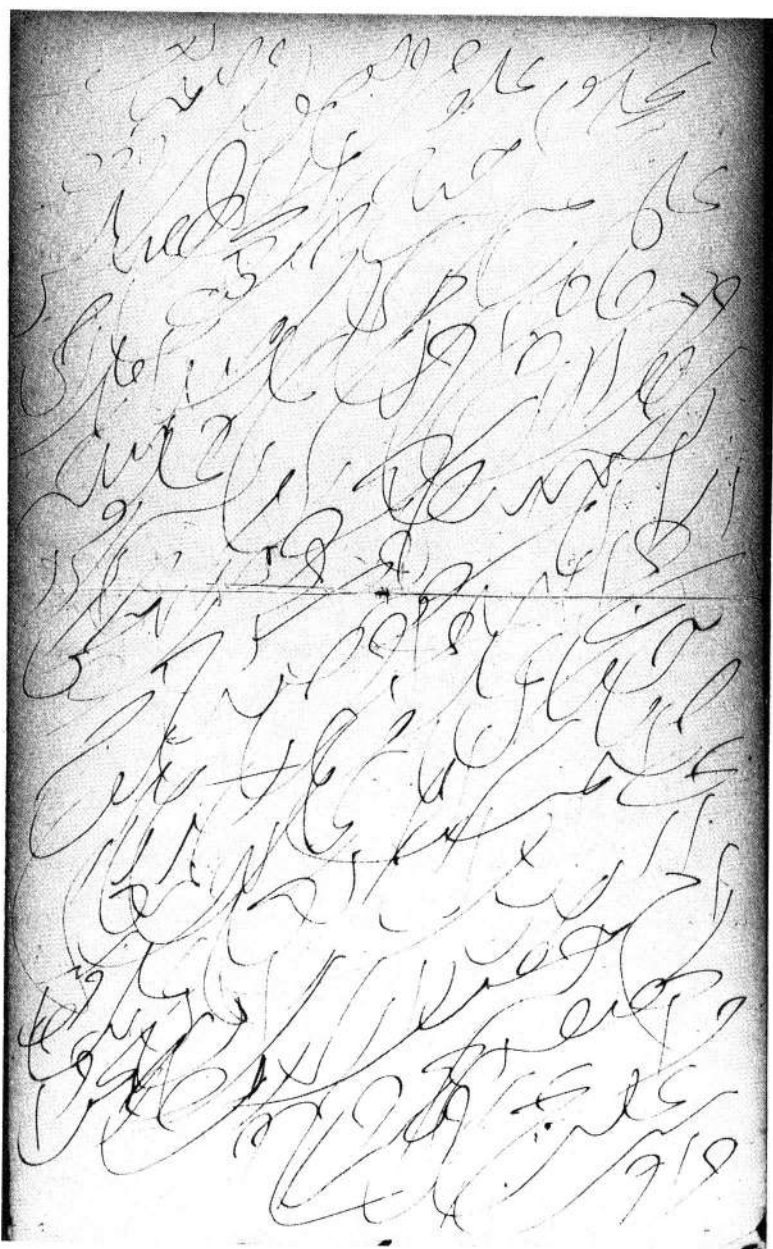
در این لوح مبارک اشاره شده است که مظهر امر الهی با قدرت تمام جلوه نموده (بید
 بیضای معرفت و ثعبان قدرت ظاهر گشته) ۲۷۷

لوح مریم

مخاطب لوح مریم دختر عمّه جمالِ قِدَم است و محلّ نزول آن بغداد^۱ بعد از مراجعت حضرتشان از سلیمانیه است در این لوح مبارک حضرت بهاء الله به صدمات و بلائی وارد بر حضرتشان اشاره میفرماید و علت رفتن و خروج از ایران را عشق محبوب و رضای مقصود میدانند که بدستور ظالم عجم (ناصرالدین شاه) صورت گرفته است

در این لوح مبارک از استقامت در برابر بلائی وارد، از شئون قدرت حضرتشان که سبب حسادت دشمنان شده، از عظمت امرالله و غفلت ناس، از اهمّیت پاکی قلب و دوری از تقلید و انقطاع از دنیا و حرق حجیات اوهام و از اینکه جمیع انبیاء مورد ظلم و ستم واقع گشته اند و حضرتشان هم راضی به قضای الهی هستند بیاناتی اشاره فرموده اند.

متن این لوح مبارک در این کتاب آمده است. ۲۷۸



نمونه خطی که کاتب مبارک میرزا آقا جان هنگام نزول آیات تحریر نموده است

بخش یازدهم

مقام و عظمت ظهور مبارک حضرت بهاء الله

نظر باینکه امروزه مخالفین و دشمنان امر مبارک سعی دارند در ردیه های خویش مقام و موقف حضرت بهاء الله را به یک « درویش » ساده که در ایام سلیمانیّه بنا بر حکمت و تدبیر حضرتشان و امکان نفوذ در جامعه صوفیه آسمان خود را در افواه و اشعار نازله به « درویش » معروف ساختند، تقلیل دهند لذا در این بخش باختصار به مقام و عظمت ظهور حضرتشان از دیدگاه انبیای سلف و حضرت ربّ اعلی و نمونه ای از ادعا و توصیف خود جمال مبارک در باره ظهور حضرتشان و اشاراتی از حضرت عبدالبهاء در باره ایام الله و عصر جمال مبارک و توصیفی از حضرت ولی امرالله در باره اهمیّت کور عظیمی که مؤسس آن جمال قدّم هستند میردازیم که رفع شبهه از نفوس کومه نظر نیز بعمل آید.

اشاره ای به آئین حضرت باب، مبشر ظهور جمال مبارک

آئین حضرت باب که در سال ۱۸۴۴ میلادی (۱۲۶۰ ه.ش) آغاز گردید و مدت ۹ سال بطول انجامید از مقاصد اصلی آن آماده ساختن نفوس برای قبول ظهور حضرت بهاء الله بود و با وجود دوران کوتاه رسالت حضرتشان چنان جوش و خروش و ظهور قوای روحانی در آفاق و انفس بوجود آوردند که اثرات آن حرکت و تحوّل و ایجاد تزلزل در جامعه زمان گردید. حضرت باب در محاکمه تبریز اظهار فرمودند:

« من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر ظهور او هستید و چون اسم او را می شنوید از جای خود قیام میکنید و مشتاق لقای او هستید و عجل الله فرجه بر زبان میرانید. برآستی میگویم بر اهل شرق و غرب اطاعت من واجب است »

بیانات حضرت عبدالبهاء در الواح وصایای مبارکه راجع به اساس عقاید اهل بهاء

اساس عقاید اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلیٰ مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشّر جمال قدّم حضرت بهاء الله روحی لاجبائه الثابتین فدا مظهر کلیّه الهیه و مطلع حقیقت مقدّسه ربانیه و مادون کلّ عباد له و کلّ به امره يعملون.

توصیف موجزی از مقام حضرت بهاء الله، از توقیع حضرت ولی امرالله

« این مظهر کلیّ الهی و مطلع انوار سبحانی که در چنین موقع خطیر حامل چنین پیام عظیم و جلیل گردید ذات اقدس است که نسلهای آینده بشر همان نحو که اکنون جمّ غفیری از پیروان حضرتش بدان مقرر و معترفند او را به القاب و نعوت فخیمه قاضی القضاة، شارع اعظم و منجی امم، محرّک عالم، متحد کننده ابناء بشر و موجد الف سنه منتظر، مؤسس کور جدید، رافع بنیان صلح اعظم، منشاء عدل اتم اقوم، منادی وحدت انسان و بانی نظم جهان آرای الهی و مُبدع و مُبشّر سرمدی الآثار یزدانی تجلیل و تکریم خواهند نمود» ۲۲۰

ظهور جمال مبارک از دیدگاه انبیای سلف

« ظهور مبارک نزد ابناء کلیم ظهور « پدر سرمدی » و « ربّ الجنود » است که « با هزاران هزار مقدسین » ظاهر گشته. نزد ملّت روح مجیّ ثانی مسیح در « جلال آب سماوی » است در نظر شیعه اسلام « رجعت حسینی » و به اصطلاح اهل سنّت و جماعت نزول « روح الله » و به اعتقاد زردشتیان ظهور شاه بهرام موعود است .

و نزد هندوها رجوع کورشنا است • نزد بودائیها بودای پنجم محسوب میشود •

القاب جمال مبارک در آثار حضرت ربّ اعلیٰ کتاب بیان

حضرتش در کتاب بیان فارسی به لقب مقدّس « بهاء الله » که به معنی جلال و روشنی و مجد الهی است مذکور و موصوف گردیده است . همچنین به القاب عظیمه:
ربّ الارباب، اسم اعظم، جمال قدم، قلم اعلیٰ، اسم مکنون، کنز مخزون، من
یظهره الله، نیر اعظم، افق اعلیٰ، بحر اعظم، سماء علیا، اصل قدیم، قیوم
الارض و السّماء، نیر آفاق، نباء عظیم، مکّم طور، ممتحن الحقایق، مظلوم
العالم، مقصود الامم، ربّ الميثاق و سدره المنتهی ملقّب و منعت میباشند .

توصیفی از انبیای سلف در باره ظهور حضرت بهاء الله

اشعیای نبی اعظم و اقدم جمیع انبیای بنی اسرائیل ظهور مبارک را به « جلال ربّ » و
« آب سماوی » و « شاهزاده صلح » ... و نفسی که « بر کرسی داود جالس و به قوت عظیم
ظاهر خواهد گردید » و « بین امتّها داوری خواهد نمود » و « رانده شدگان اسرائیل را
جمع نموده پراکنده شدگان یهود را از چهار طرف عالم فراهم خواهد آورد » توصیف
و بیان نموده است .

حضرت داود در مزامیرش این ظهور اعظم را « ربّ الجنود » و « سلطان جلال » میخواند.
حکّی حضرتش را « مقصود امم و محبوب عالم » مینامد .

زکریا حضرتش را به اسم « غصن » که از مکانش خواهد روئید و هیکل خدا را بنا
خواهد فرمود تسمیه مینماید .

حزقیال آن حضرت را بنام ربّ که « بر تمامی ارض سلطنت خواهد نمود » میستاید .
یوئیل یوم ظهورش را « یوم الربّ » و صفیای نبی آن روز را « روز سیخّط، روز تنگی و
سختی، روز خراب و دمار، روز تاریکی و ظلام، روز ابر و مه و غبار و روزی که صیحه و
وحشت بلاد محصور و قلاع مرتفع را احاطه مینماید » نامیده است .

ملاکی به «یوم عظیم و مخیف رب» و «یوم تشرق شمس البر و الشفا فی احتجها»
ستوده است .

دانیال نبی ظهور مقدسش را به خاتمه دوران رجاست ویرانی (پایان پلیدی و ناپاکی)
توصیف نموده است .

این دور مبارک که در کتب مقدسه زرتشتیان به توقّف آفتاب در وسط السماء در مدّت
سی روز که نهایت مدّت استقرار شمس در یک برج تمام است تعبیر گردیده و بشارت
حضرت زرتشت که در اخبار باستانی مذکور و میفرماید «مدّت سه هزار سال جنگ و
ستیز استمرار یابد تا شاه بهرام منجی عالم ظاهر شود و بر اهریمن غلبه نماید و بساط صلح
و سلام را بگستراند» اشاره به همین ظهور مبارک است .

گوتاما بودا خبر میدهد که «بودائی بنام میترا بودای محبت و اخوت جهانی» در یوم
آخر قیام خواهد نمود و «مجد لانهایه» خویش را ظاهر خواهد ساخت .

در باگاواد گیتای هند و ظهور مبارک به «روح اعظم» و «آواتار دهم» و مظهر کامل
«کریشنا» نام برده شده است .

حضرت مسیح این ظهور اعظم را «رئیس این جهان»... و «پسر انسان که در جلال پدر
ظاهر خواهد گردید» بایان «یرون ابن الانسان آتیا علی السحاب السماء مع قواہ و مجد
کبیر و یرسل ملائکته مع صوت السافور العظیم» (مضمون فارسی بیان: پسر انسان را می بینند که
بر ابرهای آسمان با نیرو و جلال و مجد بزرگ میآید و ملائکه های خود را با صدای شیپور بزرگ
میفرستد) و باز یوم ظهور را «یوم تجدید و احیاء هنگامیکه پسر انسان بر سریر عزت جالس

خواهد گردید» نامیده و جلالت قدر و مرتبتش را ستوده و باین بشارت بزرگ اخبار فرموده که «**جميع ملل حول سریرش مجتمع میشوند**»

صاحب مکاشفات در باره این ظهور اعظم به **مجد الرب** (جلال خداوند) و «**الالف و الیاء والاول والاخر والبداية و النهاية**» تکلم نموده و ظهور مبارکش را به «**وای سوّم**» تعبیر کرده و شریعت مقدّسش را به «**سماء جدید**» و «**ارض جدید**» و «**هیکل الرب**» و «**مدینه مقدّسه**» و «**اورشليم جدید نازل از سماء که چون عروسی خود را برای همسرش تزئین کرده باشد**» تشبیه کرده است.

حضرت رسول اکرم در قرآن مجید ظهور مبارک را به «**نباة عظیم**» تعبیر و آن یوم فخیم را یوم «**یا تیهم الله فی ظلّ من النمام**»

مضمون بیان عربی: (خداوند در سایه ابرها بر آنها (فروید) خواهد آمد) و «**جاء ربک والملائک صفاً صفاً**» (خداوند میآید و ملائکه صف می کشیدند) و «**يقوم الروح و الملائکة صفاً**» (روح الهی قیام خواهد کرد و ملائک صف میکشند) توصیف فرموده است.

در سوره «**یس**» که به قلب فرقان موسوم و موصوف این ظهور اعظم را به «**رسول**» ثالثی که **لأجل اکمال و اعزاز رسولین سابقین ظاهر گشت** ستوده و به بیان «**فعرّزنا بثالث**» توصیف فرموده است و نیز در صفحات همان سفر جلیل این یوم کریم به القاب «**یوم عظیم**»، «**یوم آخر**»، «**یوم الله**»، «**یوم القيامة**»، «**یوم الدین**»، «**یوم التغابن**» (روز قیامت که برای کفّار ضرر و زیان و غبن است) «**یوم الفصل**»، «**یوم الحسرة**»، «**یوم التلاق**» (روز رستاخیز و قیامت) «**یوم قضی الامر**» «**نفخ فيه احرى**» «**یوم يقوم الناس لربّ العالمین**» (روزیکه مردمان برای خداوند عالمیان قیام خواهند کرد) «**یوم الحساب**» و «**اشرقت الارض بنور ربها**» (زمین به نور پروردگار روشن میشود) خوانده شده است.

در زبان عربی استعمال صیغه ماضی تأکید در آینده است

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس اشاره باین بیان آخر از قرآن می فرماید:

« هذا اليوم فيه حدثت الارض و اشرفت بنور ربها مالك يوم المآب » (۲۲۱) مضمون

(امروز روزی است که زمین نوگشته و بنور پروردگار که صاحب روز آخرت است روشن میگردد)

و نیز میفرماید: « قد ظهر الامر و اشرفت الارض بنور الله رب العالمين » (۲۲۲) (به تحقیق

ظهور ظاهر شد و زمین بنور پروردگار عالمیان روشن گردید)

در سوره القاف به خبر ظهور موعود عظیم و ارتفاع ندای الهی بشارت داده شده است.

« استمع يوم يُنادى المُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمَ

الخروج » مضمون بفارسی (بشنو که روزی ندا دهنده ندای خود را از مکان نزدیک بلند خواهد کرد و آن

روزی است که ندای حق را خواهید شنید و آن روز خروج و اقبال به او است)

مقصود از ندای منادی، ارتفاع ندای مظهر امرالله است و مقصود از مکان قریب اراضی

مقدس است که به حجاز نزدیک است و ندای الهی از آن دیار مرتفع گردیده است ۲۲۳۰

در قرآن مجید سوره الاحزاب، حضرت محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده. جمال

مبارک در باره آیه مزبور می فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از

مظاهر سابقه بالاتر است زیرا « نبوت » به ظهور محمد رسول الله که « خاتم النبیین » بود

ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم « ظهور الله » است و دوره « نبوت »

منطوی گردید) زیرا رسول الله « خاتم النبیین بودند » (پایان دهنده دوره نبوت). ۲۲۵

توضیح:

در الواح مقدّسه نازل از جمال قدم، مقصود از آمدن خداوند در سایه ابر، ظهور مظهر کلی الهی است و سایه ابر مقصود هیکل بشری مظهر مقدّس امرالله است که محلّ تجلّی قوه قدسیّه ربانیّه گردیده. ۲۲۴

در رساله ایقان هیکل بشری را بمنزله سحاب (ابر) شمرده اند و حقیقت نورانیّه را بمنزله آفتاب بیان داشته اند.

نمونه ای از اشارات و آثار حضرت ربّ اعلی در باره ظهور حضرت بهاء الله

در آثار حضرت ربّ اعلی از جمال مبارک به عناوین «بقیة الله»، «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ»، «ساذج وجود»، «سید اکبر»، «نور مهین حمراء» و «مالک غیب و شهود» یاد شده است. کلمه «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» به تنهایی در ۳۰۰ مورد از بیان فارسی و ۷۰ موضع در بیان عربی آورده شده است.

ذیلاً به برخی از این بیانات اشاره میشود: ۲۲۶

«کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان، نمینماید الا مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ»

(باب ۱۱۲ از واحد ۲)

«انّ ما قد نزل الله ذکر لقائه او لقاء الرّب انما المراد «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» (باب ۷ از واحد ۳)

مضمون بیان: آنچه خداوند ذکر دیدار خود و یا ملاقات خداوند را نموده است مقصود و منظور مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ است.

«ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیّه باشد بهاء الله بوده و هست.

(باب ۱۵ از واحد ۳)

« هر کس لقاء مَنْ يُظْهِرَهُ اللهُ را درک نماید لقاء الله را درک نموده و فائز به لقاء ربّ شده است اگر مؤمن به او باشد.»

(باب ۷ از واحد ۳)

« قسم به ذات مقدّس الهی که کلّ ذکر خدا و عمل از برای او ذکر مَنْ يُظْهِرَهُ اللهُ و عمل از برای اوست.»

(باب ۱۹ از واحد ۸)

« بدان که در « بیان » هیچ حرفی نازل نشده مگر آنکه قصد شده که اطاعت کنند مَنْ يُظْهِرَهُ اللهُ را که او بوده مُنزل « بیان » قبل از ظهور خود» (بیان فارسی باب ۸ از واحد ۵)

« ان ما فی البیان تحفة من الله لِمَنْ يُظْهِرَهُ اللهُ » یعنی آنچه در کتاب بیان آمده است هدیه از جانب خداوند برای مَنْ يُظْهِرَهُ اللهُ (حضرت بهاء الله) است.

(باب ۱۹ واحد ۲)

« طوبی لِمَنْ يَنْظُرُ اِلَى نِظْمِ بَهَاءِ اللهِ وَ يَشْكُرُ رَبَّهُ ... یعنی خوشا بحال کسی که به نظم بهاء الله ناظر باشد و خداوند را شکر نماید

(بیان فارسی باب ۱۵ واحد ۳)

نمونه ای از بیانات حضرت بهاء الله در باره عظمت یوم ظهور حضرتشان

« امروز روز فضل اعظم و فیض اکبر است ... زود است بساط عالم جمع شود و بساط

دیگر گسترده گردد...»

« امروز روزیست که بحر رحمت ظاهر است و آفتاب عنایت مُشرق و سحاب جود مرتفع »
« ... امری که لم یزل و لایزال مقصود نبیین و غایة رجای مرسلین بوده به اراده مطلقه و مشیت نافذه ظاهر شده، اوست موعودی که جمیع کتب الهی به آن بشارت داده ...» ۲۲۷

« ای بندگان ... خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده ۲۲۸

« امروز کیش یزدان پدیدار. جهاندار آمد و راه نمود » ۲۲۹

« دست بخشش یزدانی آب زندگانی می‌دهد بشتابید و بنوشید هر که امروز زنده شد هرگز
نمیرد ... » ۲۳۰

«... این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری
بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتفاع ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما
یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه فوق مُلک و ملکوت مشی نمایند » ۲۳۱

« حَبْدًا هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي فِيهِ تَصَوَّعَتِ نَفَحَاتِ الرَّحْمَنِ فِي الْإِمْكَانِ حَبْدًا هَذَا الْيَوْمَ الْمُبَارَكِ
الَّذِي لَا تُعَادِلُهُ الْقُرُونُ وَالْأَعْصَارُ » ۲۳۲

مضمون بیان مبارک به فارسی: (چه خوش است این روزی که بوها و نفحات خوش پروردگار در عالم
منتشر شد . چه خوش است این روز مبارکی که قرون و اعصار با آن برابری نتواند نمود)

«... و نفسی الحق قَدْ انْتَهَتِ الظُّهُورَاتُ إِلَى هَذَا الظُّهُورِ الْعَظِيمِ » مضمون بیان (قسم به حقیقت
نفس خودم که همه ظهورات باین ظهور اعظم منتهی شد) ۲۳۳

« آنچه در این ظهور امنع اعلی ظاهر شده در هیچ عصری از اعصار ظاهر نشده و
نخواهد شد.

« امروز عالم به انوار ظهور منور و جمیع اشیاء به ذکر و ثنا و فرح و سرور مشغول. در کتب
الهی از قبل و بعد بیاد این یوم مبارک عیش اعظم برپا، طوبی از برای نفسی که فائز شد و
بمقام یوم آگاه گشت » ۲۳۴

نمونه ای از بیانات حضرت عبدالبهاء در باره ایام الله و عصر جمال مبارک

« جمیع اولیاء در اعصار ماضیه گریان و سوزان آرزوی آنی از « ایام الله » را مینمودند و در
این حسرت از این عالم فانی به جهان باقی شتافتند... »

« اولیاء پیشینیان چون تصوّر و تخطّر عصر جمال مبارک مینمودند منصعق (بیهوش) میشدند
و آرزوی دقیقه ای میکردند » ۲۳۵

« قرن‌ها بگذرد و دهرها بسر آید و هزاران اعصار منقضی شود تا شمس حقیقت در برج
اسد و خانه حَمَل طلوع و سطوع نماید » ۲۳۶

بیان حضرت ولیّ امرالله در باره عظمت کور مقدّس که مؤسّس آن جمال قدم و اسم اعظمند

« این کور اعظم افخم بشارتش در متون صُحُف و زُبُر و کتب و اسفار و الواح از آدم تا
خاتم مدوّن و در تاریخ شرایع و ادیان از اوّل النبیّین الی خاتم النبیّین بی نظیر و عدیل و مثیل
و سابقه است بشأنی بزرگوار است که امتدادش پانصد هزار سال است و مجلّی و محور و
مؤسّس مظهر نفس الله جمال قدم و اسم اعظم، قیوم الارض و السموات، مالک الوجود،
مُبعث الرُّسُل، مکلم طور، ربّ الجنود، ابّ سماوی، مالک یوم الدین که در توراّه و انجیل
و قرآن مجید بتلویح و تصریح مذکور و بابتدع نعوت منعوت و به اعظم و اشرف
اوصاف موصوف »

این کور مقدّس بشأنی منبع و رفیع است که نسبتش به حقّ داده شده و انبیاء اولوالعزم
و مرسلین مستظّلین در ظلّ آن شارعین قدیر متعاقباً مترادفاً بمقتضای نشو و ارتقای اهل ارض
و استعداد روحانی عباد بآن بشارت داده ولی بر کیفیت آن بتمامها آگاه نگشته..»

امروز یوم الله است و حقّ وحده در او ناطق • ۲۳۷



بخش دوازدهم

برخی اشیاء و لوازم و تصاویری از حضرت بهاء الله مربوط به ایام سلیمانیه

از جمال مبارک برخی اشیاء و لوازم و تصاویر ذی‌قیمتی از ایام سلیمانیه بدست آمده که در حال حاضر در دارالآثار بین‌المللی بهائی در ارض اقدس (حیفا) نگهداری شده است.

مُهرها و آثار دیگری از حضرتشان نزد اکراد سلیمانیه نیز دیده شده که مایل به تسلیم آنها نبودند که باید در آتیه بدست آید و حفظ و نگهداری شود. اثر مُهرها برای ارض اقدس ارسال شده است.

از تصاویری که از جمال مبارک مربوط به ایام سلیمانیه در دست است سه تصویر از شمایل مبارک است که هر سه تصویر نقاشی است و اثر یک نقاش مسیحی است که در آن ایام در سلیمانیه میزیسته و از قرار معلوم با مشاهده جمال مبارک در حَمّام شهر سلیمانیه این تصاویر را که اثر تخیل نقاش نیز در آن نقوش دیده می‌شود از حضرتشان ترسیم کرده است.

در حال حاضر این سه شمایل مبارک در قابی پهلوی یکدیگر قرار گرفته‌اند که در محفظه‌ای بسته در دارالآثار بین‌المللی بهائی در حیفا نگهداری می‌شوند و زائرین اعتبار مقدّسه آن شمایل مبارک را زیارت مینمایند.

بطوریکه شنیده شده عائله مبارک نیز این سه تصویر را زیارت کرده و تأیید نمودند که این تصاویر مبارک شبیه سیما و هیکل حضرتشان می‌باشد.

شرح ساده و کوتاه از این سه تصویر مبارک

در تصویر سمت راست ، نقاش تصویری را از هیکل مبارک ارائه می‌دهد که ظاهراً هیکل مبارک در قسمت رخت کن حمام با لباس نشسته اند لباس مبارک سبز رنگ تصویر شده است و یک دست مبارک به شال کمر و دست دیگر روی زانوی مبارک قرار دارد هیکل اطهر تاج (کلاه) کوچکی بر سر دارند. چشمهای مبارک نافذ است و محاسن (ریش) مبارک زیبا، آراسته و منظم ترسیم شده است.

در تصویر میانی ، نقاش تصویری خیالی از جمال مبارک ترسیم نموده است در این تصویر هیکل مبارک ایستاده اند و دست راست مبارک به طرف آسمان بلند است. بالای سر مبارک در بالای تصویر چند فرشته ترسیم شده و در پائین پاهای مبارک نیز دو فرشته ترسیم شده است این تصویر از شمایل مبارک حالتی روحانی و ملکوتی را ارائه می‌دهد در این تصویر هیکل مبارک تاجی بلند بر سر دارند که دور آن نوار پهن سفید رنگی بسته شده است شعرات مبارک بلند و تا روی شانه هایشان ریخته است محاسن مبارک مشگی است و اندازه آن متوسط است .

تصویر سمت چپ ، این تصویر نشان می‌دهد که جمال مبارک با اندامی ظریف در حالتی که لنگ (پوشش) سفید رنگی به دور خود بسته اند روی زمین حمام نشسته اند در حالتی که زانوی یکی از پاهای مبارک بالا قرار گرفته و پای دیگر خم شده و روی زمین کف حمام قرار دارد. در این تصویر ملاحظه میشود که چهره مبارک در کمال نشاط جوانی است (در ایام سلیمانیه ۳۸ سال داشتند). شعرات مبارک از شانه پائین تر ریخته و محاسن (ریش) مبارک بلند ترسیم شده است .

برخی از اشیاء و لوازم و شعرات متعلق به جمال مبارک در قفسه های دیگری نگاهداری شده است. در قفسه ایکه عتیقه است و در وسط سالن دارالآثار قرار دارد برخی از اشیاء و

لوازم جمال مبارک که در سلیمانیه و کوه سرگلو مورد استفاده حضرتشان بوده و در بازگشت از سلیمانیه به‌مراه خود داشته‌اند نیز دیده می‌شود:

تاج یا کلاه درویشی مبارک کلاهی است بلند و ترک ترک که با نقش‌های ایرانی تزئین یافته است •

تاج دیگری از جمال مبارک که آنهم نیز ترک ترک است و از کلاه‌های مرسوم عثمانی است • جمال مبارک در زمان حیات آن را بر سر داشتند •

دیگر کشکول درویشی مبارک است که معمولاً در اویش به‌مراه خود داشته‌اند و با طراحی نقوش زیبایی تزئین یافته است •

دیگر زانو بند مبارک است که دو عدد بوده و برای حفظ زانوها در حرکت و سرما مورد استفاده قرار می‌گرفته •
یک جفت کفش ظریف و سبک که به رنگ سیاه هستند •

دو قلمدان مبارک با طراحی و نقوش زیبا که قلم‌های تحریر مبارک در آن نگهداری می‌شده است •

یک قیچی و یک جعبه کوچک برای نگهداری دارو •

یک قطعه نوشته سفارش نامه ای که جمال مبارک به عائله خویش مرقوم فرموده‌اند بدین مضمون که اینها اشیاء ناقابلی است که چون درویش هستم بیش از این ندارم و اشاره فرموده‌اند که فلان چیز از این اشیاء را با یک کله قند به فلان کس ها بدهند...

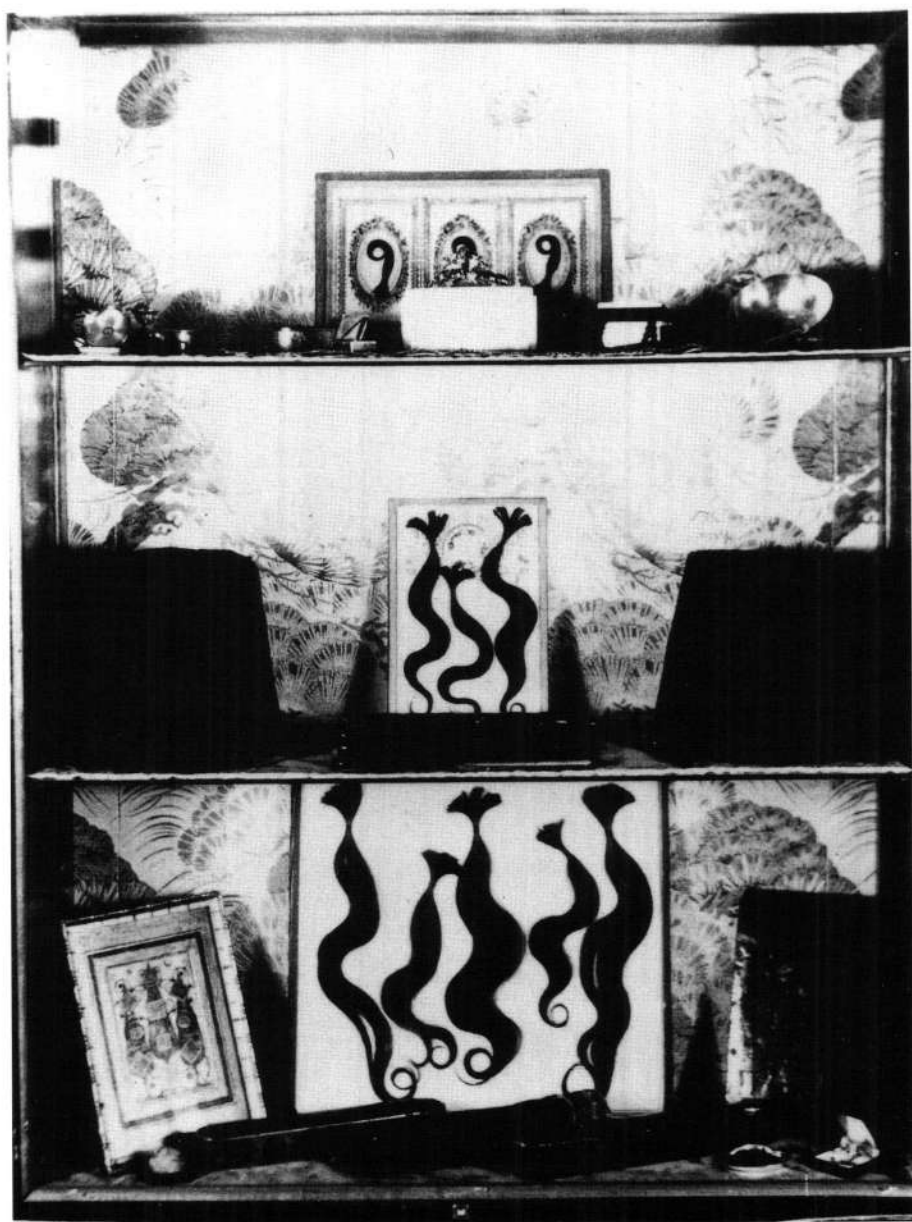
یک اسفنج حمام برای شستشوی بدن که حضرت عبدالبهاء با این اسفنج جمال مبارک را شسته‌اند •

در قفسه دیگر در سالن دارالآثار شعرات جمال مبارک را که حضرت ورقه مبارکه علیا جمع آوری فرموده بودند دیده میشود. شعرات مبارک در ایام درویشی سیاه رنگ و بلند بوده است •

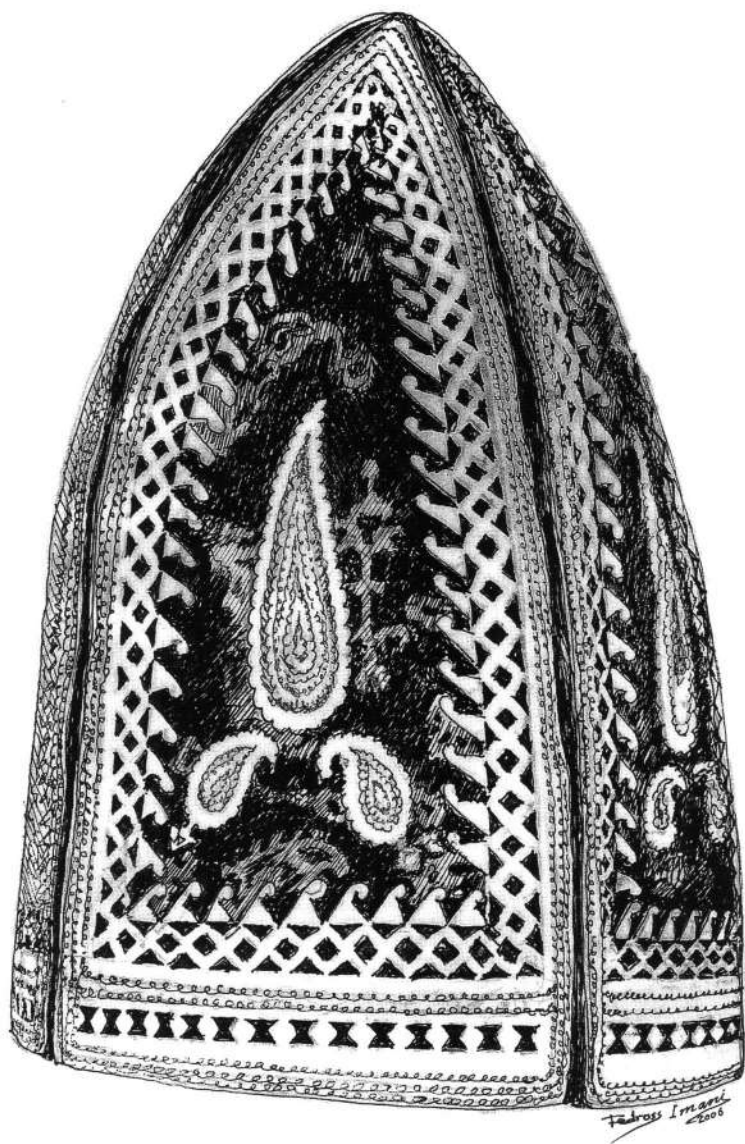
محتوای دو قفسه لوازم جمال مبارک مربوط به سلیمانیه که بدان اشاره رفت در عکسی گراور شده است که در این کتاب درج شده است •



عکسی از محتوای قفسه اشیاء جمال مبارک مربوط به ایام سلیمانیّه
در دارالاثار بین المللی بهائی



شعرات جمال مبارک در دارالاثار بین المللی بهائی



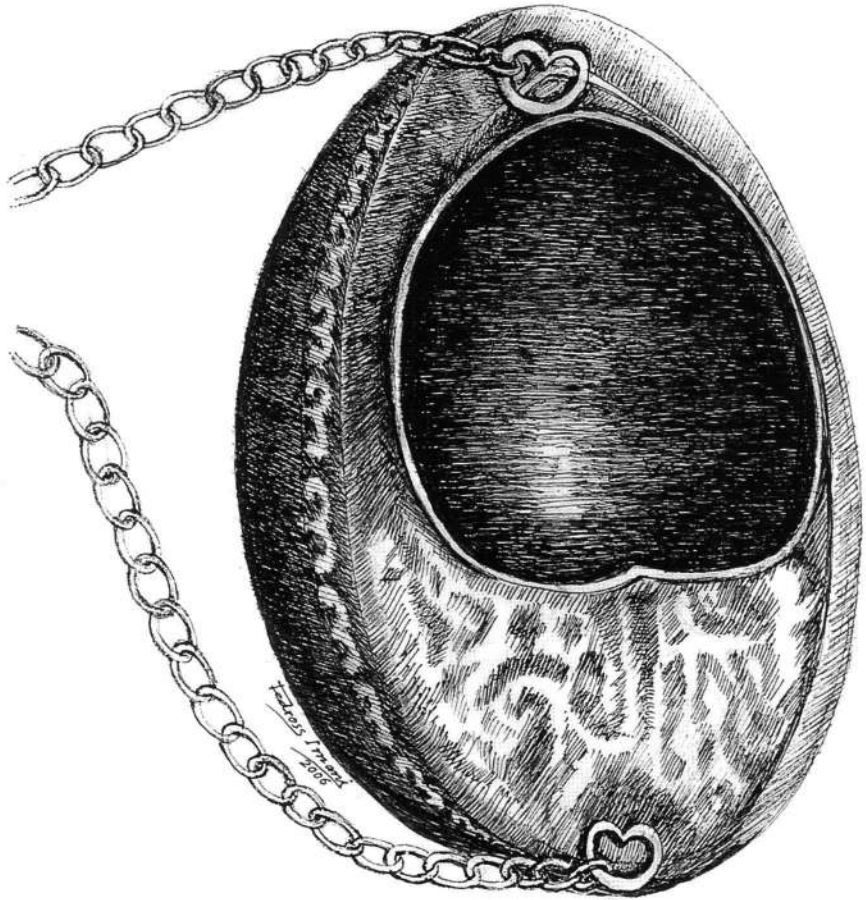
سیاه قلم از کلاه درویشی جمال مبارک

اثر نقاشی استاد فدرس ایمانی



سیاه قلم از تاج جمال مبارک مربوط به سلیمانیّه

اثر نقاشی استاد فدرس ایمانی



كشكول درویشی جمال مبارک

سیاه قلم اثر نقاشی استاد فدرس ایمانی

بخش سیزدهم

سخنانی در باره تصوّف و عقاید صوفیه و نظرات بهائی

پیش گفتاری در باره تصوّف و برخی عقاید صوفیه و نظرات بهائی

در این بخش وارد مبحث تصوّف می‌شویم که آشنائی بیشتری با عرفاء و مشایخ صوفیه پیدا کنیم و بدانیم جمال مبارک که چندی از حیات عنصری خویش را در میان این طایفه در گُردستان گذرانیده اند، چگونه نفوسی هستند و عقاید و آراء و نظرات و آداب و رسومشان که فرقه فرقه شده اند چیست و نیز با فرقی مختلف آنان آشنا شویم و نظرات جمال مبارک را در باره ایشان دریابیم و نکات اصلاحی نظرات بهائی را نسبت به برخی عقاید و آداب و رسوم و موهومات غیر مرضیه آنان بشناسیم و بدانیم که چه نوع مسائل و عقاید بنیادی آنان در امر بهائی مردود شناخته شده است.

در این کتاب تیت، بررسی و مطالعه عمیق در باره صوفیه نیست بلکه صرفاً آشنائی محدود با این جماعت است و سعی میشود در نهایت اختصار موارد مورد نظر توضیح داده شود.

اقوال مشایخ در باره تصوّف ۷۰

مشایخ در بیان معنی تصوّف سخن بسیار گفته اند و آنچه توضیح داده اند شرح صفات و خواص است همراه با ستایش یعنی عباراتی در بیان خوبی تصوّف گفته اند ولی نه شرح ماهیت و ذات آن، بعضی تصوّف را از کلمه صوف (پشمینه پوشی صوفیه) بعضی دیگر از صفة اشاره به زمان پیغمبر اسلام و برخی از صفا که صافی کردن دل است دانسته اند.

در تعاریف تصوّف از جمله گفته اند:

تصوّف روی آوردن به حقایق است و ناامیدی از خلائق

(از معروف کرخی وفات بسال ۲۰۰)

صوفیان خدای را بر همه چیز بگزینند از اینرو خداوند آنها را بر همه میگزیند .

(از ذوالنون مصری وفات بسال ۲۴۵)

صوفی آنست که خون خود را هدر و ملک خویش را مباح بیند، صوفی آن بُود که صافی شود از تیرگی و پر شود از فکر و در قرب خدا منقطع شود از بشر . تصوّف اندک خوردن است و با خدا آرام گرفتن و از خلق گریختن.

ابوسهل تستری وفات بسال ۲۸۳)

تصوّف آنست که مالک چیزی نباشی و کسی مالک تو نباشد .

(از سمون محب وفات بسال ۲۹۷)

صوفیان آن قومند که جانشان از تیرگی بشریت آزاد گشته و از آفت نفس صافی شده تا در صف اول و درجه اعلی با حقّ بیارمیده اند و از غیر او رمیده اند نه مالک بودند نه مملوک . تصوّف نه رسوم است و نه علوم، لیکن اخلاق است .. به خُلق خدای در آمدن نه برسوم است نه به علوم . صوفی صادق آنست که در حال فقر آرام و در حال داشتن دیگران را بر خود ترجیح دهد .

(از ابوالحسن نوری وفات بسال ۲۹۵)

از جنید پرسیدند که ذات تصوّف چیست؟ گفت: « بر تو باد که ظاهرش بگیری و از ذاتش نپرسی که ستم کردن بر وی بود تصوّف صافی کردن دل است از مراجعت خلقت و مفارقت از اخلاق طبیعت و میراندن صفات بشریت و دوربودن از دواعی (خواهشهای) نفسانی و فرود آمدن بر صفات روحانی .

(از جنید وفات بسال ۲۹۷)

تصوّف بر سه خصلت استوار است تمسک به فقر، دهش و دیگران را بر خویش مقلّم داشتن .

(از ابو محمد رویم وفات به سال ۳۰۳)

از حلاج پرسیدند صوفی کیست؟ گفت: ذات منفردی که کسی او را قبول نمیکند و او کسی را قبول نمیکند
(از حسین بن منصور حلاج وفات بسال ۳۰۹)

تصوف دیدن جهان است با دیده نقص بلکه چشم پوشی از هر ناقصی با مشاهده کسیکه
از هر نقصی منزّه است
(از ابو عمر دمشقی وفات ۳۲۰)

صوفی کسی است که طاعت او ' نزدیک او جنایت بود که از آن استغفار باید کرد
(از ابوبکر کتانی وفات بسال ۳۲۲)
صوفی آنست که صوف پوشد به صفا و بچشانند نفس را ظلم و جفا • بیندازد دنیا را به قفا
و سلوک کند طریق مصطفی •
(از ابوعلی رودباری وفات بسال ۳۲۲)

صوفی از خلق منقطع و بحق متصل است .. تصوف پرهیز از دیدن جهان است . صوفی
آنست که چنان باشد که آن زمان بوجود نیامده بود •
(از ابوبکر شبلی وفات بسال ۳۴۳)

خلیفه پرسید تصوف چه باشد؟ گفت: آنکه از جهان بدون حق به هیچ چیز آرام نگیرد،
کار خود را به خداوند گذارد. پس از حق جز گمراهی نیست هر کس حق را یافت به هیچ
چیز ننگرد •
(از ابوالحسن حصیری وفات بسال ۷۱۳)

شیخ را پرسیدند که تصوف چیست؟ گفت آنچه در سرداری بنهی و آنچه در کف داری
بدهی و آنچه بر تو آید نجهی •
(از ابوسعید ابوالخیر وفات بسال ۴۴۰)

آنچه در باره تصوف و صوفی از اقوال برخی مشایخ صوفیه که در رساله قشیری و یا کتاب
نفحات الانس و یا تذکره الاولیاء آمده است و از اخلاق و سلوک و انقطاع از خلق و

روی آوردن به حق اشاراتی هست خواننده آنها به ماهیت و حقیقت تصوف پی نمیرد از سیر در تاریخ این قوم چنین بر میآید که تصوف در آغاز ظهور به شکل زهد و ترس از خداوند بوده است، ترسی که آیات هول انگیز قرآن در نفوس عده ای از صدر اسلام متمکن ساخته بود. ۷۶۰

ابراهیم ادهم که به زهد و تقوی معروف بود معتقد بود که شخص بدرجه صالحان نمیرسد مگر آنکه از شش مانع بگذرد:

- ۱- در نعمت بر خود ببندد و در سختی بر خویشتن بگشاید.
- ۲- راه عزت را رها کرده و طریق ذلت پیش گیرد.
- ۳- آسایش را ترک کرده و زحمت و مشقت را پیش گیرد.
- ۴- شب زنده داری را بر خواب ترجیح دهد.
- ۵- درویشی را بر توانگری بگزیند.
- ۶- آرزوها را دور بریزد و منتظر مرگ باشد.

در بازار بصره از او پرسیدند چگونه است که خداوند در قرآن میفرماید: « ادعونی استجب لکم » یعنی مرا بخوانید شمارا پاسخ میدهم، ما هر چه او را میخوانیم پاسخی در نمی یابیم. ابراهیم ادهم گفت: « برای اینکه:

- ۱- کلام خدا را میخوانید و بدان عمل نمیکنید.
- ۲- دعوی محبت رسول دارید و از سنت او روی بر میگردانید.
- ۳- خود را دشمن شیطان میگوئید و از او پیروی میکنید.
- ۴- آرزوی بهشت در دل دارید اما موجبات آن را فراهم نمیکنید.
- ۵- از دوزخ میترسید ولی خود را آماده آن میکنید.
- ۶- به عیب جوئی دیگران میپردازید و از معایب خود غافلید.

۷- نعمت خدا را میخورید و شکر آنرا نمیکنید.

۸- مردگان خود را بخاک میسپارید و عبرت نمیگیرید ... الخ

کسی از ابراهیم ادهم هدایت و ارشاد میخواست او هم جواب داد:

اگر خواستی معصیت (گناه) کنی بکن ولی دیگر روزی او را نخور، یا جائی معصیت کن که از مُلک او بیرون باشد یا لااقل خداوند ترا نبیند. اگر مُلک الموت آمد از وی مهلت خواه تا توبه کنی یا اگر روز قیامت خواستند ترا بدوزخ برند امتناع کن *

مرد اندرز خواه بحیرت افتاد که چگونه ممکن است روزی او را نخورم و در مُلک او نباشم و مُلک الموت (فرشته ای که جان میگیرد) مهلت نمیدهد تا توبه کنم و زورم نمیرسد که در برابر امر خداوند مقاومت کنم...

ادهم گفت:

پس باید معصیت نکنی و هم اکنون که مهلت داری توبه کن ۷۷

اهمیت روابط جمال مبارک با سران صوفیه

نظر به اهمیتی که حضرت ولی امرالله برای ایام سلیمانیه و روابط جمال مبارک با سران صوفیه قائل شده اند شایسته است نظری اجمالی به تاریخ پیدایش و آراء و عقاید و رسوم سلسله های صوفیه بیندازیم و نظرات نهائی یا برخی عقاید آنان را مورد بررسی قرار دهیم *

تصوّف و متصوّفین از دیدگاه بهائی

در آثار مبارکه این دور بدیع شواهد و دلایل بسیاری بر جلالت و منزلت عرفای حقیقی و صوفیان راستین دوره اسلام و ادوار سابق بر آن وجود دارد و در موارد بسیار با استشهاد به گفتار و روایات بزرگان اهل تصوّف به میراث عرفان، ارج نهاده شده و از ثمرات و برخی تراوشات فکری آنان تمجید گردیده است.

بزرگترین شاهد این واقعیت آثار عرفانی جمال قدم جلّ اسمه الاعظم و بسیاری از مکاتیب مبارکه حضرت عبدالبهاء از جمله تفسیر حدیث «كنت كنزاً مخفياً» میباشد.

در این آثار مبارکه ضمن بیان شرایط عشق و مقامات معرفت و مراحل سیر و سلوک روحانی بر اساس پایه های عرفانی که در ادوار گذشته بویژه در دوره اسلام گذارده شده رموز خفایای گفتار و نظریات برخی از بزرگان و رؤسای عرفاء که در طی قرنهای متمادی مورد سوءفهم قرار گرفته و منجر به قیل و قال و تفرقه ی مریدان شده تبیین و تشریح شده و اشتباهات و توهمات بعضی از مشاهیر متصوّفین تعدیل و تصحیح گردیده است. به عبارت دیگر در این دور بدیع که زمان شکوفائی قوای فکری و معنوی جامعه انسانی است میراث دیرین تصوّف و عرفان از زاویه گمنامی بیرون آمده و حقایق و دقائق معنوی آن عاری از آلودگی خیالات بیفایده و سخنان بیهوده و سست بنحوی بدیع به کمال وضوح و قاطعیت و در نهایت درجه فصاحت و روانی به همگان ارائه گردیده و تمام مراحل و مراتب عشق و طلب و قرب و وصل و طریقت و حقیقت و غیره طبق بیانات صریح و مؤکد در دو اصل کلی عرفان و عمل یعنی شناسائی مظهر ظهور الهی و عمل به موجب تعالیم و وصایای مبارکه ا و خلاصه گردیده و باب هرگونه بحث و جدل و اختلاف و جدائی برای همیشه بسته شده است.

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه به کرات احبای الهی را از فرو رفتن در اسرار و اشارات صوفیه بر حذر داشته اند از جمله میفرمایند: ۷۸

«... ولی اینقدر التماس از احبای الهی دارم که سبب اختلاف در این امر که جوهر تقدیس است نگردند و اسرار و رموز و اشارات سریّه (پنهانی) را روا ندارند. امرالله ظاهر و مشهود است. الحمدلله در این کور اعظم مصرّح و مشروح غیر مستور و غیر مرموز، نه مراتب شریعت و طریقت و حقیقت، و نه مظاهر ظاهر و مظاهر باطن، از بی مزه گیهای متصوّفه موجود، بل کلّ این به صریح آیات الله مذموم و مردود.»

همه مراتب و مراحل را در دو مقام و رتبه بدین شرح تبیین فرموده اند:

«در این ایام دو مقام مشهود و دو رتبه معروف و مشهور، یکی از اعلیٰ علیین (بلندی و رفعت) حکایت میکند و دیگری از اصل سجّین (زندان یا دوزخ)، یکی جوهر توحید است و دیگری اوساخ (پلیدی) تحدید.»

رتبه اوّل مقام فنای در جمال مبارک است و اشتعال به نار محبّت جمال قدم و جوش و خروش به ذکر اسم اعظم و نسیان ما دون او و نشر نفحات و اعلای کلمات او.

رتبه ثانیّه اشتغال به روایات و حکایات و قصص و اشارات و القاء شبهات در قلوب ضعیفه...»

باید احبای الهی را چنان به نار موقده ربانیّه مشتعل گردانید که جز ذکر دوست از مغز و پوست بسوزانید»

برخی عقاید و آداب صوفیان و دراویش که در امر بهائی مردود است

امر بهائی با عقیده آن دسته از طرفداران « وحدت وجود » و صوفیان که انحلال « ذات حق » را در موجودات و یا پندار حلول آنها دارند و یا بنا بر فرضیه « وحدت وجود » خداوند را عین خلق و خلق را عین خدا میدانند و خلق را صورت ناسوتی حق و مظهر اسماء و صفات خداوند میدانند با هر نوع وحدتی از این نوع سخت مخالف است. صوفیان عالم حق و عالم خلق را قائلند و میگویند که:

« حق » بصورت های مختلف و گوناگون در عالم خلق منحل گردیده و ظهور یافته است. بنظر صوفیه حقایق اشیاء « ظهور » واحد حقیقی است ولی از دیدگاه انبیاء « صادر » از « واحد حقیقی » است تفاوت میان « ظهور » و « صدور » بسیار است. بعبارت دیگر عارفان و صوفیان معتقدند که خلقت عالم از « حق » « تجلی ظهوری » بوده است در حالیکه آئین بهائی معتقد است که خلقت عالم « تجلی صدوری » از حق است امر بهائی بر آن است که بجای دو عالمی که صوفیان معتقدند یعنی عالم (حق و خلق) سه عالم وجود دارد که عبارتست از « عالم حق » « عالم امر و ملکوت » و « عالم خلق ». بر خلاف عقیده صوفیان که پس از طی مراحل سلوک به خداوند میرسند جمال مبارک در هفت وادی اشاره میفرمایند که پس از طی مراحل سلوک به مظهر امر الهی، به انبیاء نزدیک میشوند و عالم امر واسط بین عالم حق و عالم خلق است حلول یا تنزلات « عوالم حق » به « مراتب خلق » مردود است زیرا حق به ذاته مقدس از صعود و نزول و دخول و خروج است. ۷۹

حضرت عبدالبهاء در باره « تجلی ظهوری » یعنی عقیده صوفیان و « تجلی صدوری » یعنی عقیده بهائی و انبیاء در کتاب مفاوضات چنین میفرمایند:

« قیام حق به خلق قیام « صدوری » است یعنی « خلق » از « حق » « صادر » شده است نه « ظاهر » تعلق « صدور » دارد نه تعلق « ظهور »

« انوار » از آفتاب (خورشید) صدور یافته نه ظهور یافته. « تجلی صدوری » چون تجلی شعاع از نیر آفاق است یعنی ذات مقدّس شمس حقیقت تجزی (جزء جزء شدن) نیابد و به رتبه خلق تنزل ننماید .

اما « تجلی ظهوری » ظهور افنان و اوراق و ازهار و اثمار از حبه (دانه) است زیرا حبه به ذاته افنان و اثمار گردد. حقیقتش در شاخ و برگ و میوه نماید و این « تجلی ظهوری » در حقّ باریتعالی نقص صرف و ممتنع و مستحیل است زیرا لازم آید که « قدم محض » (عالم قدیم) به صفت « حدوث » (عالم جدید) متصفّ شود و « غنای صرف » « فقر محض » شود و « حقیقت وجود » « عدم » گردد این محالست لهذا جمیع کائنات از حقّ « صدور » یافته (۸۰) به بیان ساده تر در مورد تابش و تجلی صدوری، نوشته از نویسنده صادر میشود ولی نویسنده تبدیل به نوشته نشده است. انوار از خورشید میدرخشد و خورشید تبدیل به انوار نشده خودش باقی است، این عقیده انبیاء است.

در تجلی و تابش « ظهوری » دانه میپوسد و دانه تبدیل به ریشه و شاخه و برگ و گل و میوه میشود ولی خودش پوسیده و از بین رفته است یعنی این عقیده صوفیان است. ولی به عقیده بهائی خداوند حالت دانه را پیدا نکرده است خودش باقی است و عالم آفرینش باراده و مشیت او از او صادر شده یعنی تجلی صدوری صورت گرفته است .

قسمتی از الواح جمال مبارک در ردّ عقیده طرفداران « وحدت وجود »

« و در این موارد ظهور غلبه اسماء و صفات نه چنان احاطه نماید که برای انسان مقرّی یا مقرّی ماند اگر چه این مقام هم خالی از ظلّ و ظلال نیست زیرا که در این رتبه هم مسافران وطن توحید و تفرید در سیر آفاق اسماء و انفس صفات محتجبند و به رضوان و گلستان اسماء و صفات مشغول. این است که بعضی در این مقامات ذکر وحدت وجود و شهود

نموده یعنی سالک در این رتبه چشم از غیر دوست دربندد و به جمال دوست بگشاید و از فنا گذشته و به بقاء اقبال نماید و جز جمال معشوق جمالی نبیند و جز ذکر او صوتی نشنود یعنی چشم را از غیر جمال او منع نماید و گوش را از استماع نغمه غیر باز گیرد. و در این مقام بر بعضی اشتباه دست داده به مجرد استشمام رایحه وصل و شنیدن صوتهای معنوی از حمامات فضل خود را کامل دانسته و در تیه خود بینی مبتلا و گرفتار گشته لهذا از سلسبیل عنایت ربّانی و از جامهای لطیف روحانی محروم ماندند.

و بعضی دیگر به عنایت محبوب ازلی این حجابات را به نار حبّ سوختند و قدم در صحراهای قدم گذاردند، یعنی از تیه وحدت وجودی به سر منزل توحید شهودی رسند و در این رتبه وسعت رحمت الهی را مشاهده نمایند به قسمی که حضرت حق را که معبر به فیض مقدّس شده در همه آفاق و انفس مشاهده نمایند.

دیگر در این رتبه نه چشم را از جمال منع مینمایند و نه گوش را از استماع بازگیرند ابدأً منع در اینجا مشهود نگردد و سدّی موجود نیاید زیرا که در همه اشیاء ظهور آثار سلطان صفات و اسماء را به چشم ظاهر و باطن ملاحظه نمایند و در هر ذره بایی بینند مفتوح برای ورود حدیقه توحید و مدینه تجرید.

بر هر که بنگرم تو نمودار بوده ای و جذبات این مقام سالکین و مشتاقین را چنان اخذ مینماید که گمان میکنند که غیر این منزل منزلی نیست و خود را واصل حرم محبوب بینند و طائف کعبه مقصود دانند و منتهی وطن سالکین و آخر مقام واصلین شمرند و در این مراتب و مقامات اسمها ذکر کرده اند و رسمها بیان فرموده اند که ذکر آنها را دوست ندارم و محض شوق و ذوق آن جناب است که به این اذکار فائیه مشغول و به این بیانات محدوده زحمت می افزایم اگر چه بیان اعظم تبیان است برای معرفت مبین و دلیل است برای شناختن مدلول چنانچه حجّت کامل باقی از سماء لایزالی از برای وجود انسانی جز بیان و کلام نبوده و نیست و این مشهود است چنانچه صوت منکر حمیر از نغمه خوش هدیر به غایت ممتاز هرگز از زاغ نغمه بلبل نشنوی و از جعل رایحه ازل نیایی. ۸۱

بیانی از حضرت ربّ اعلی در ردّ عقیده وحدت وجود ۸۲

«باب الثالث فی معرفة الله و معرفة اولیائه بما امر الله عزّ و جلّ در این باب میفرمایند: بدانکه اصل دین معرفة الله است و کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و اسماء است از ذات مقدّس او .. لم یزل بوده و وجودی از برای شیء نبوده و حال هم به حالت ازلی هست و وجود شیء در رتبه او نیست .. و ظهور خداوندی اعرف و اظهر و اجلّ و اکبر است از اینکه به خلق خود شناخته شود، بل ماسوی الله معروفند بوجود او» (۸۲)

حضرت اعلی عقیده وحدت وجود را ردّ میفرمایند: «قائلین به وحدت وجود مشرکند به شهادت خود وجود، لاجل آنکه وحدتیکه اثبات میکنند فرع وجود اثتین، و الا نفی اثتین و اثبات وحدت از چه مقام است» (ص ۱۶۲)

و بعد میفرمایند: «لم یزل حقّ، حقّ است و معروف شیء نیست و لایزال خلق، خلق است و اقتران با ذات ممکن نیست»

فرقه بازی صوفیان و بیان جمال مبارک در این باره

از جمله مواردی که تفاوت بنیادی بین صوفیان و امر بهائی ملاحظه میشود موضوع تفرقه و فرقه بازی صوفیان است که مورد قبول حقّ نیست. این فرقه بازی که از قرن پنجم شروع گردید در نوشته های محققین در آن زمان از ۱۲ فرقه صوفیه سخن میرانند^{۸۳} در قرون بعد بتدریج بر فرقه های صوفیه افزوده شد. در قرن نهم به بعد حُب و بغض مذهبی در این فرقه گرائی صوفیان وارد گردید. همه آنها داعیه حقیقت حق داشتند و گاهی دست به خون یکدیگر آلوده میساختند^{۸۴}

جمال مبارک که جهت اتحاد اهل عالم آمده اند نمی توانستند این شعبه شعبه شدن و فرقه بازی صوفیان را قبول فرمایند و این فرقه بازی را مخالف شریعت تمامی انبیا دانستند و در لوحی که برای تشریح مراتب اتحاد اعمال نازل فرموده به این تفرقه بازی اعتراض فرموده و آنرا سبب تضعیف و اختلاف شریعت خداوند دانسته اند .

«در مقامی اتحاد اعمال مقصود است چه که اختلاف آن سبب اختلاف گردد، این مظلوم ایامی که از زوراء به ادرنه نفی میشد درین راه در مسجدی وارد، صلات مختلفه در آن محل مشاهده نمود اگر چه کلّ لفظ صلات بر او صادق و لکن هر یک به اسبابی از هم ممتاز و اگر حزب فرقان فی الحقیقه به آنچه از قلم رحمن نازل شد عمل مینمودند جمیع من علی الارض بشرف ایمان فائز میگشتند . اختلاف اعمال سبب اختلاف امر گشت و امر ضعیف شد یکی دست بسته بصلات قائم و حزبی گشوده یکی در تشهد التّحیات میگوید و دیگری السلام، از اینها گذشته حزبی میرقصند و میگویند این ذکر حقّ است نعوذ بالله حقّ از این اذکار مقدّس و منزّه و مبرّاست .

شریعت رسول الله روح ما سواء فداء را بمثابه بحری ملاحظه نما که از این بحر خلیجهای لایتناهی زده اند و این سبب ضعف شریعت الله شد مابین عباد، و تا حین نه ملوک و نه مملوک و نه صعلوک (فقیر- بی چیز) هیچیک سبب و علت را ندانستند و به آنچه عزّت رفته راجع شود و علم افتاده نصب گردد آگاه نبوده و نیستند باری یک خلیج شیعه یک خلیج سنّی یک خلیج شیخی یک خلیج شاه نعمت اللّهی یک خلیج نقشبندی یک خلیج ملامتی یک خلیج جلالی یک خلیج رفاعی یک خلیج خراباتی ان تعدّوا سبل الجحیم لا تحصوها (راههای بطرف جهنّم شمردنی نیست) حال سنگ ناله میکند و قلم اعلی نوحه .

ملاحظه نما که چه وارد شد بر شریعتی که نورش ضیاء عالم و نارش هادی امم، یعنی نار محبّش 'طوبی للمتفکرین طوبی للمتفرسین و طوبی للمنصفین' « ۸۵

مغایرت نظر بهائی با اندیشه صوفیان در ترک کسب و کار و اقدام به گدائی

در ابتدای تصوّف، صوفیان حقیقی بسیاری از طبقه علماء و دانشمندان و عدّه ای اهل تجارت و کسب بودند صوفیه در مراحل تکامل خود به گروه خاصی اطلاق شد که دارای خانقاه و آداب و رسوم شدند و به راه و طریق مُرید و مراد بازی رفتند و به کسب و کاری نپرداختند. به مرور زمان برای کار و شغل و کسب، شأن دنیوی قائل شدند و کسب و کار را در شأن خود ندیدند و چنین تصوّر کردند که کسب و کار در حدّ مردم عوام است و خود شانرا از خواص دانستند و ترک شغل و کار کردند که البته با روش بزرگان اولیه صوفیه که عزّت نفس را در کسب حلال میدانستند تفاوت داشت. بتدریج صوفیان و درویش از کار دوری گزیدند و سر بار دیگران شدند و بسیاری از آنان به گدائی افتادند و بدان فخر نمودند. اصولاً در عُرف صوفیه «سؤال» به معنای گدائی است و یکی از ارکان تصوّف ترک کسب شد و علت آن این بود که تصوّر کردند که اگر بنده به کسب مشغول شود بر آن کسب اعتماد میکند و توکل او از خداوند بریده میشود و روزی دهنده را «کسب» خواهد دانست نه خداوند ۰ ۸۶

اگر برخی از بزرگان تصوّف در مورد کسب و کار بدی گفته اند باین خاطر است که مبادا «کسب» انسان را از حق و توکل به خدا باز دارد و این امر بدانجا رسید که «گدائی» افتخار شد جمال مبارک مغایرت نظر خویش را با این طرز اندیشه نادرست صوفیان ابراز فرمودند و اشتغال به کسب و کار را از عبادت خداوند محسوب داشتند و بصراحت «سؤال» را بمعنای صوفیانه آن یعنی «گدائی» منع فرمودند و ریشه آن را از بُن کنندند و در آثار مبارکه خویش پیروان خود را به اشتغال به کسب و کار تشویق فرمودند و از گدائی کردن «سؤال» منع داشتند و آنرا حرام دانستند «مَنْ سَأَلَ حُرْمَ عَلَيْهِ الْعَطَاءَ قَدْ كَتَبَ عَلَى الْكُلِّ أَنْ يَكْسِبَ»

مضمون بیان بفارسی چنین است (هر که گدائی کند بخشیدن و عطاء به او حرام شد و بر همه واجب گردید که به کسب و کار مشغول شوند) ۸۷

جمال مبارک میفرمایند:

« يا أَهْلَ الْبِهَاءِ قَدْ وَجَبَ عَلَيَّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ الْأَشْتِغَالُ بِهٖ أَمْرٌ مِنَ الْأُمُورِ مِنَ الضَّنَائِعِ وَالْإِقْتِرَافِ وَأَمْثَالِهَا وَجَعَلْنَا اشْتِغَالَكُمْ بِهٖا نَفْسَ الْعِبَادَةِ لِلَّهِ الْحَقِّ تَفَكَّرُوا يَا قَوْمَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَأَطَافِهِ ثُمَّ اشْكُرُوهُ فِي الْعَشَى وَالْإِشْرَاقِ. لِأَنْضِيعُوا أَوْقَاتَكُمْ بِالْبَطَالَةِ وَالْكِسَالَةِ وَأَشْتَغَلُوا بِمَا يَنْتَفِعُ بِهٖ أَنْفُسُكُمْ وَأَنْفُسَ غَيْرِكُمْ. كَذَلِكَ قُضِيَ الْأَمْرُ فِي هَذَا اللَّوْحِ الَّذِي لَاحَتْ مِنْ أَفْقِهِ شَمْسُ الْحِكْمَةِ وَالْبَيَانِ. ابْغُضَ النَّاسَ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ يَقْعَدُوْ وَيَطْلُبُ. تَمَسَّكُوا بِحَبْلِ الْأَسْبَابِ مَتَوَكِّلِينَ عَلَى اللَّهِ مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ » ۸۸

مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است (ای اهل بهاء بر هر فردی از شما واجب شد که بکاری از کارها چون صنعت و تجارت و کسب و انواع آن مشغول شوید. مشغول بکاری بودن شما را عبادت خداوند قرار دادیم. ای قوم، به بخشش و لطف خداوندی بیاندیشید و سپس خداوند را در هر صبح و شام شکر نمایید. بکاری مشغول گردید که نفع شما و نفع دیگران در آن باشد. این چنین فرمان صادر شد در این نوشته ای که از افق خورشید حکمت و تفسیر درخشید. بدترین مردمان در نزد خداوند آنانند که بنشینند و چیزی را بخواهند (گدائی کنند). شماریسمان وسیله و کار را محکم بدست گیرید و بخداوند توکل کنید زیرا خداوند وسیله ساز و چاره ساز است.

بیان حضرت عبدالبهاء اشاره ایست به دوره انحطاط تصوّف

« هفت وادی به جهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب اگر اهل فقر عبارت از نفوسی باشند که در این وادی سلوک نمایند و به این اخلاق متخلّق شوند روش راستان گیرند و سلوک آزادگان جویند هر نام که عنوان گردد، ضرری ندارد درویشی که از قلم اعلیٰ تحریر یافت معنی فحوائی رساله سلوک است و بسیار معقول ولی جمعی الآن

درین جهانند و بظاهر و باطن سرگشته و پریشان و مُهمَل و مُعَطَّل و بار گران بر سائر ناس، به صنعتی مشغول نشوند و به کار و کسب مألوف نگردند و خود را از آزادگان شمردند و حال آنکه از برای توت شمیران و فواکه تویسرکان و موسم خرماى عربستان دویست فرسخ طیّ نمایند، اینگونه نفوس مُهمَله البتّه مقبول نه زیرا هر نفسی باید کاری و کسبی و صنعتی پیش گیرد تا او بار دیگران را حمل نماید نه اینکه خود حمل ثقیل شود و مانند عُلّت کابوس مستولی گردد باری سیر و سلوک در وادی عشق محبّت الله بسیار محبوب و ذکر حقّ مقبول و از شدّت فرح و سرور غزلخوانی و نغمه سرائی مطلوب و ما دون آن اوهام و عیوب « ۸۹

باطن گرائی در تصوّف

بحث در باره باطن گرائی و نهضت های باطن گرا نظیر اسماعیلیّه و قرمطیه و درزیه و نصیریّه و امثالها بسیار مفصّل است که تیت وارد شدن در این مبحث نیست. یکی از باطن گرایان مهمّ، صوفیان هستند و به لایه های حقیقت در ظاهر کلمه اعتقاد دارند و باید به تأویل کلمه پردازند و بر این اساس بسیار مَحْمَل ها برای تأویل خویش بیان میکنند *

تشیّع و هم تصوّف به باطن گرائی و تأویل پردازی قائلند (تأویل عبارتست از بحث در معانی مخفی و غیر ظاهری کلام و رموز باطنی لفظ) تأویل و باطن یابی در عُرف صوفیه محدود به حدود معینی نشد و رواج کلی و عامّ داشت. فی المثل اهل تصوّف « شریعت » را نیز تأویل میکنند* از « نماز » معانی باطنی بر میدارند و « حجّ » را به امور باطنی معنا میکنند از « زکات » مفهومی دیگر بر میدارند و « شریعت » را به باطن تأویل میکنند یعنی از معنای ظاهری خارج میشوند* امر بهائی به تأویل همه چیز و در همه محدوده ها قائل نیست جمال مبارک در باره مدّعیان باطن و باطن باطن به این بیان ناطقند:

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَدْعِي الْبَاطِنَ وَ بَاطِنِ الْبَاطِنِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَذَّابُ تَاللَّهِ مَا عِنْدَكَ مِنَ الْقُشُورِ
تَرَكَنَاهَا لَكُمْ كَمَا تَتْرُكُ الْعِظَامَ لِلْكَلابِ » ۹۰

(مضمون بیان مبارک بفارسی چنین است: عده ای از آنها ادعای باطن و درون و درک باطن باطن را دارند. بگو ای دروغگویان قسم به خداوند، آنچه نزد شما است قشر و پوست است که برای شما گذاردیم، همانطور که استخوان را پیش سگ ها میگذاری)

افراط صوفیان پس از « ابن عربی » به مقامی رسید که هر متنی را تأویل میکردند. در امر بهائی هم باطن و هم ظاهر هر دو باید مورد نظر باشد که در الواح الهیه مشخص گردیده است. در وصف همین بُعد از اندیشه صوفیانه است که جمال مبارک فرموده اند:

« باید الیوم اهل بهاء بشأنی مستقیم و راسخ در امرالله باشند که ماسواه را معدوم دانند و مفقود شمرند جمیع امور در الواح مفصلاً بیان شد، بشأنی که از برای احدی عذری باقی نمانده »

معدلک بعضی از نفوس به کلمات واهیه (پوچ) که از فاضلات کلمات درویش پوسیده های قبل بوده تکلم مینمایند و به آن افتخار میکنند قسم به آفتاب افق توحید که امثال آن نفوس ابداً توحید را ادراک نموده اند و عرف بیان رحمن را استنشاق نکرده اند و لکن آن جناب محزون نباشند چه که امثال آن مزخرفات همیشه در دنیا بوده و خواهد بود مخصوص در این ظهور که لایحسی ظاهر خواهد شد ۹۱

بیان جمال مبارک در باره تأویل کلمات (بحث در معانی غیر ظاهری کلام)

« مقصود از تأویل اینکه از ظاهر خود را محروم ننمایند و از مقصود محتجب نمانند، مثلاً اگر از سماء مشیت فاغسلوا و جوهکم (صورت‌های خود را بشوئید) نازل شود تأویل نمایند که مقصود از غسل، غسل وجه باطن است و باید به آب عرفان او را غسل داد و ظاهر نمود

امثال آن بسا میشود نفسی باین تأویلات و جهش با کمال ذفر و وسخ (چرک و کثیفی) آلوده
 میماند و بخیال خود به اصل امرالله عمل نموده و حال اینکه در این مقام واضح و معلومست
 که شستن روست به آب ظاهر است بعضی کلمات الهی را میتوان تأویل نمود یعنی تأویلاتی
 که سبب و علت ظنون و اوهام نشود و از مقصود الهی محروم نماند.. از قبل بعضی از
 نفوس خود را اهل طریقت نامیده اند چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجود است.
 طوائف مختلفی هر یک طریقی اخذ کرده اند. اسلام از آن نفوس متفرق شد و از بحر اعظم
 خلیج ها خارج نمودند تا آنکه بالاخره بر دین الله وارد شد آنچه وارد شد. اسلام با آن
 قوت عظیمه از اعمال و افعال منتسبین او به کمال ضعف مبدل شد چنانچه مشاهده نموده
 و مینمایند بعضی از نفوس که خود را درویش مینامند جمیع احکام و اوامر الهی را
 تأویل نمودند اگر گفته شود صلوات (صلوات) از احکام محکمه الهی است میگویند صلوات
 بمعنی دعاست و ما درحین تولد به دعا آمده ایم و صلوات حقیقی را عمل نموده ایم و این
 بیچاره از ظاهر هم محروم است تا چه رسد بیاطن، اوهامات نفوس غافلانه زیاده از حد
 احصاء بوده و هست باری از تنبلی و کسالت جمیع اوامر الهی را که بمثابه سد محکم است
 از برای حفظ عالم و امنیت آن تأویل نمودند و در تکایا انزوا جسته و جز خورد و خواب
 شغلی اختیار ننموده اند. در معارف آنچه گفته شود تصدیق مینمایند و لکن اثر حرارت
 محبت الله تا حال از ایشان دیده نشد مگر معدود قلبی که حلاوت بیان را یافتند فی الجمله
 بر مقصود از ظهور آگاه گشتند. آیاتی که در اوامر و نواهی الهی است مثل عبادات و
 دیات و جنایات و امثال آن، مقصود عمل به ظاهر آیات بوده و خواهد بود و لکن آیات
 الهی که در ذکر قیامت و ساعت چه در کتب قبل چه در قرآن نازل شده اکثر مأول
 است و لا یعلم تاویل الا الله (قابل تأویل است و تأویل آنرا کسی جز خداوند نمیداند). انسان
 منصف ادراک مینماید که چه مقام 'مقام تأویل است' چه مقام 'حکم بر ظاهر تنزیل' ۹۲
 بهمین اندازه به بحث در باره برخی از عقاید و آداب صوفیان که مورد قبول امر بهائی
 نیست اکتفا میکنیم.

آشنائی با چند فرقه از صوفیه که در ایران و هند و عراق مریدانی دارند

طریقه «چشتیه» مؤسس آن معین الدین چشتی از مردم سیستان (متوفی به سال ۶۱۳ هجری) بوده است. این فرقه نخست در خراسان و ماوراء النهر رواج کامل داشته و از آنجا به هند رفته است و اینک هنوز مهمترین طریقه تصوف هند و پاکستان بشمار میرود.

طریقه «کبرویه» مؤسس این فرقه را شیخ نجم الدین کبرای خوارزمی (مقتول به سال ۶۱۸ هجری) و ابوبکر بن عبدالله نساج طوسی که در قرن پنجم میزیسته میدانند. این طریقه مدتها در سرزمین ایران رواج داشته و بسیاری از مشایخ بزرگ پیرو آن بوده اند و بهاء الدین فرزند مولانا جلال الدین رومی (متوفی به سال ۶۷۳ هجری) آنرا با خود به آسیای صغیر (ترکیه امروزی) برده و طریقه مولوی از آن ناشی شده است و در ضمن برخی از تعلیمات «ابن عربی» را در آن وارد کرده اند و در ایران بنام طریقه ذهنی تا امروز باقیمانده.

طریقه «سُهروردی» منسوب به شهاب الدین عمر بن عبدالله سُهروردی است (متوفی به سال ۶۳۲ هجری). طریقه سُهروردی که مرکز آن شهر بغداد بوده تنها در جنوب ایران یعنی خوزستان و فارس و کرمان رواج یافته و از آنجا به هند رفته است. مخصوصاً در سرزمین بنگاله و در پاکستان امروز رایج است.

طریقه «نعمت الّهی» مؤسس این سلسله طریقت شیعی صوفی و شاعر و سید نامی قطب العارفین سید نورالدین نعمت الله کرمانی، مشهور به شاه نعمت الله ولی (متوفی به سال ۸۵۳ هجری) از اعیان امام پنجم شیعیان است. خانقاه او در ماهان کرمان معروف خاص و عام و زیارتگاه عموم است. وی در میان مردم مقبولیت داشته و او را «ولی» و «شاه» بمعنی

شاه عارفان میخوانند. رسالات صوفیه بسیاری به او نسبت داده اند ولی اثر مهم مشهور او دیوان اشعار اوست. در فاصله چند قرنی که از تأسیس این سلسله طریقت میگذرد شاخه هائی از آن منشعب شده است امروز خانقاه نعمت اللّهی و انشعابات آن در اکثر بلاد ایران و خارج از ایران و در مناطق گُرد نشین کرمانشاه فعّال هستند. در دیوان اشعار او بشاراتی در باره ظهور امر جدید (بهای) دیده شده است. ۹۳

فرقه های صوفیه در گُردستان عراق

فرقه های صوفیه در گُردستان عراق که مشایخ و عرفای آنها با جمال مبارک (درویش محمد) در ایامی که آن حضرت در سلیمانیه تشریف داشتند در تماس بوده اند و از محضر مبارک کسب فیض مینموده اند عبارتند از:

فرقه قادریّه فرقه نقشبندیّه فرقه خالیدیّه

استاد سعید نفیسی در کتاب سرچشمه تصوّف در ایران اشاره مینماید که تصوّف ایران و هند از یک سرچشمه تراویده اند و همواره منتهای الفت و یگانگی را با یکدیگر داشته اند. مهمترین فرقه تصوّف ایران و هند عبارتند از:

نخست **فرقه قادریّه** که در ایران کمتر و در هند و افغانستان و عراق رواج بیشتر داشته

دومین **فرقه نقشبندیّه** بوده است که مشایخ نخستین آن پیش از بهاء الدّین نقشبند «**خواجگان**» بوده اند و این طریقه را **طریقه خواجگان** میگفته اند و از زمان بهاء الدّین نقشبند بنام «**نقشبندی**» معروف شده است. طریقه نقشبندی تنها در قرن دهم

به کردستان و آسیای صغیر (ترکیه امروزی) رفته است .

از قرن دوازدهم به بعد که شیخ خالد پیشوای نقشبندیان کردستان بوده است **طریقه خالدی** پیدا شده است .

اینک باختصار به شرح سه فرقه از فرقه های کردستان که با یکدیگر در کردستان هم آهنگی داشته اند می پردازیم .

فرقه قادریّه

فرقه قادریّه یکی از قدیمترین و بزرگترین سلسله طریقت تصوف است که خود از مکتب « جنید » بوجود آمده است و منسوب است به شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی (به عربی جیلانی) ملقب به « قطب اعظم » « غوث اعظم » و مشهور به **غوث گیلانی** از مشایخ بزرگ و عرفای قرن ششم هجری و پسر « ابی صالح موسی زنگی دوست » است. نسب او با هفت واسطه به امام حسن مجتبی میرسد، متولد به سال ۴۷۰ هجری و وفات او به سال ۵۶۱ هجری و مزارش در بغداد زیارتگاه درویشان و معتقدان است .

کلمه « **غوث** » عربی است و به معنی کمک و یاری و در فارسی بمعنای فریادرس نیز مصطلح است و مراد از **غوث** در دیباچه رساله هفت وادی جمال مبارک همان عبدالقادر گیلانی شهیر است. عبدالقادر در ابتدا نزد ابوذکریای تبریزی، عربی را فراگرفت و در ۱۸ سالگی برای تحصیل فقه و اصول از تبریز راهی بغداد شد. فقه حنبلی و شافعی را نیک آموخت و سپس در بغداد به عظ و تدریس پرداخت و شهرتی تمام یافت. در دوران تحصیل از دسترنج خود ارتزاق میکرد . فتاوی او موافق هر دو مذهب « حنبلی و شافعی »

است. در فقه و اصول تألیفاتی دارد و نام کتاب او « جواهر الآثار است ». به فارسی شعر میگفته. دیوان غزلیات او با این بیت شروع میشود:

ای بلبل شوریده دیوانه تو یا ما
در عشق جمال دوست پروانه تو یا ما

در سال ۵۲۵ هجری توسط « ابی الخیر محمد بن مسلم الالباس » در سلک صوفیه در آمد سلسله قادریّه از دو طریق به امام علی علیه السلام و از او به رسول اکرم (ص) میرسد در اطراف بغداد خانقاهی برای او ساختند و در سال ۵۲۸ هجری مدرسه « مبارک المخزومی » را برایش توسعه دادند. او عدّه زیادی از یهودی و مسیحی را به دین اسلام آورد و از این نظر احترام خاصی یافت .

عبدالقادر نمونه یک عارف روحانی است که از گیلان برخاست ولی شهرت و احترام او از مغرب (مراکش) تا هند و از استامبول تا آسیای مرکزی هنوز ادامه دارد . پیروان قادریّه سهم مهمی در اسلام آوردن اهالی افریقای غربی دارند .

پیروان او کرامات بسیاری باو نسبت میدهند بیشتر عمر را در عبادت و ریاضت گذرانید گویند ۴۹ فرزند یافت که از آن میان یازده پسرش طریقت او را در سیر بلاد مسلمان منتشر کردند . از قول او نقل میکنند که گفت: « حلاج لغزید و کسی نبود که دست او را بگیرد و من برای هر کس که بلغزد دست گیرم »

طریقه قادریّه غالباً مبتنی بر حفظ سنت و شعائر است . ذکر گفتن ایشان « جلی » است یعنی با صدای بلند ادا میکنند . رنگ سبز نشانه درویشان این سلسله است .

انتشار طریقه قادری در کُردستان

از همان آغاز فعالیت طریقه قادری در تمامی کُردستان در ایران و عثمانی انتشار یافت ولی استقبال مردم از این طریقه در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم هجری است. برخی از بزرگان و معروفان خاندان قدیمی سادات «برزنجه» به طریقه قادری گرویدند.

اولین کس از این خاندان سید اسماعیل قازانقانی فرزند سید محمد نودهی ملقب به «کبریت احمر» به بغداد رفت و در سلک طریقه قادری در آمد. و بعد از مراجعت از بغداد در قریه (قارانقایه) اقامت گزید. مردم اطراف و اکناف کُردستان بر او گرد آمدند و اکثر علمای کُردستان عراق از او متابعت کردند.

شیخ معروف نودهی نیز از مشایخ بنام سلسله قادریه است در سال ۱۱۶۶ هجری در ناحیه شاربازیر (سلیمانیه) متولد شد و در ۱۲۵۴ هجری در شهر سلیمانیه وفات یافت. شیخ معروف طریقه قادری را از شیخ علی دول به مو، خلیفه سید اسماعیل قازانقابی اخذ کرد ولی عالمی متشّرع و عارفی متعبّد و از مفاخر سادات «برزنجه» است.

زندگی او سراسر صرف تدریس و تألیف و ارشاد مردم شده است. در ادبیات عرب استاد عصر خود بوده تألیفات او بیش از ۳۳ جلد کتاب است. او کسی است که با مولانا خالد مرشد طریقه نقشبندی کُردستان به مخالفت پرداخت و او را «خالد کذاب» خطاب کرد.

امروزه طریقه در اویش قادری در تمام شهرها و دهات کُردستان در ایران و ترکیه و عراق صاحب خانقاه و تکیه می باشد و در اویش و سرسپردگان فراوان دارد. مرشد اعظم این طریقه در خانقاه عبدالقادر در بغداد مقیم است. ۹۴

آداب ذکر گفتن فرقه قادری

گفتیم که ذکر گفتن در ایش قادری « جلی » است یعنی با صدای بلند ذکر میگویند^۰ بر خلاف ذکر گفتن صوفیان نقشبندی که « خفی » است یعنی در دل ذکر میگویند که در حال « نشسته » به آن « تهلیلیه » میگویند و در حال « ایستاده » که همان « سماع » درویشان است^۰

در ذکر تهلیلیه در ایش حلقه وار می نشینند و به دستور سر حلقه « ذکر » شروع میشود یعنی ۲۰۰ بار « لا اله الا الله » و ۳۰۰ بار « الله » گفتن با صدای آرام بعد نوبت ذکر ایستاده میرسد. در ایش موهای بلند خویش را که « پوچ » نام دارد از زیر سر بند خویش بیرون میآورند و دایره وار میایستند و به همراهی آهنگ « دف » و « طبل » بزم درویشان با « قیل و قال » شروع میشود^۰ در ذکر « جلی » با صدای بلند با حضور شیخ طریقت یا خلیفه او هشت نوع آهنگ متنوع با « دف » مینوازند:

۱- آهنگ الله، الله، حی الله

۲- سه آهنگ مختلف برای وصف رسول خدا

۳- آهنگ مخصوص - یار علی - مولا علی

۴- آهنگ حسنی، حسینی

۵- آهنگ مدد یا غوث گیلانی

۶- آهنگ برای شیوخ و استاد خود

۷ و ۸- آهنگهای پایان ذکر

دراویش به همراه موزون « دف » سر و گردن خود را ابتدا آهسته و بتدریج به تندی حرکت میدهند. این حالت را اصطلاحاً « ذکر » مینامند. بعد از اینکه « حال » پیدا کردند به ذکر دائم میرسند و آهنگ « دف » تندتر میشود. ظاهراً حالت شور و شوق به آنها دست میدهد^۰

در این وقت آتش و فلزات گداخته و خرده شیشه یا استکان را بخورند و یا خنجر و تیغ و شمشیر به بدن خود فرو کنند ظاهراً حس نمیکنند.

فرقه یا سلسله نقشبندیّه

نقشبندیّه یکی از مهمّترین فرقه های تصوّف اسلامی است و مؤسس این طریقه، خواجه بزرگ مولانا بهاء الدّین محمد نقشبندی بخارائی است که در محرّم سال ۷۱۷ هجری در دیه « قصر عارفان » یا « قصر هندوان » در یک فرسنگی بخارا بدنیا آمد و در سال ۷۹۱ ه.ق در گذشت. مزارش در شمال شرقی بخارا است و هر سال در اویش از اطراف و اکناف به آنجا میآیند و جشن و پای کوبی میکنند و این مراسم را « عید گل » میخوانند. برخی از منابع او را از سادات حسینی شمرده اند از جمله صاحب « خزینة الاصفیاء » به نقل از روضة الاسلام شرف الدّین محمد نقشبندی سلسله نسب را به امام جعفر صادق رسانیده است.

نقشبندیّه که پیروان آن تا امروز در هند و پاکستان و افغانستان و ایران و عراق و ترکیه و شرق اروپا و بخشی از افریقا پراکنده اند چه از نظر شمار پیروان و چه از نظر نفوذ اجتماعی و استحکام و نظام عقاید و روشنی راه سلوک از اهمیّت خاصی برخوردار بوده اند و همیشه صاحب نفوذ سیاسی مخصوص بوده و در دورانی در دربار امرای مغول یکی از قدرت های مهمّ و مؤثر در تصمیمات حکومتی بشمار میآمدند.

مولانا بهاء الدّین محمد نقشبند در سن ۱۸ سالگی داماد شد (۹۶) در همین اوان درک صحبت خواجه محمد بابای سماعی را کرد و پس از وی هر کجا درویشی و اهل دلی می یافت به خدمتش می شتافت.

مدّت بیست سال متابعت و ملازمت مشایخ کبار کرد. دو بار به سفر حجّ رفت و در طول حیات خویش برای سیرو سلوک و دیدار مشایخ به شهرها و دهات بسیار در خراسان و ماوراء النهر سفر کرد. در وجه تسمیه نقشبند و معنی نقشبند لقب خواجه بهاء الدّین، نظرات مختلف است، گروهی نقشبند را در معنای مجازی گرفته اند و برخی در معانی حقیقی^۱ آنانکه معنی مجازی را در نظر دارند چنین نوشته اند که بهاء الدّین از کثرت ذکر به درجه ای رسید که لفظ « الله » در دلش نقش بست^۲.

ای برادر در طریق نقشبند
ذکر حقّ را در دل خود نقش بند

اما معنی حقیقی نقشبند، کلمه « نقشبند » صفت مرکب فاعلی است از مصدر نقش بستن بمعنی نقّاشی کردن و نگارگری و نقشبند بمعنی نقّاش و صورتگر است^۳.

گذشته از معنی لغوی « نقشبند » اصطلاحی هنری است که در قرن هشتم تا دهم هنر تصویرگری بر پارچه بوده است که با قلم بر پارچه میکشیده اند و آنرا گاه زردوزی و گلدوزی میکردند. این قبیل هنرمندان را نقشبند میگفتند. بنا براین احتمال نزدیک به یقین است که بهاء الدّین قبل از ورود به طریقه « خواجگان » در ۱۸ سالگی نقشبند بوده و شاید هم حرفه پدرانیش بوده است^۴.

از معاریف سلسله نقشبندیّه در ایران از جمله شاعر شهیر « جامی » است که کتاب « نفعات الانس » او در واقع شرحی بر احوال معاریف نقشبندیّه و کتاب « لمعات » او تشریح عقاید و آراء آنان است و اشاره اوست به اهمیّت ذکر خفی که از جمله رسوم مکتب نقشبندی است^۵.

اصول طریقه نقشبندی

در باره اصول نقشبندی بهاء الدین نقشبند گفته است که طریقه ما « عروۃ الوثقی » است یعنی (عقیده درست و تمسک بدین الهی و طریق صواب و امرحق است) چنگ در دامن متابعت حضرت رسول (ص) زدن است و اقتدا به آثار صحابه کرام کردن است و در این طریقه عمل فتوح (غلبه و نصر) بسیار است اما رعایت سنت کاری بزرگ است. هر که از طریقه ما روی بگرداند خطر دین دارد ۰ ۹۷

از نظراتی که معارف نقشبندیّه چون خواجه علاء الدین عطار (متوفی به سال ۸۰۲ هجری) عبدالرحمن جامی (متوفی بسال ۸۹۸ هجری) و شیخ عبدالله دهلوی (متوفی بسال ۱۲۴۰ هجری) گفته اند چنین استنباط میشود که طریقه نقشبندی بسیار پای بند احکام و دستورات شرع مقدّس نبوی و تقوی و فضیلت و کرامت انسانی بوده است و مُبلّغ فقر و سادگی و ایثار و بندگی خداست ۰

توجه به اصول عقاید و آراء و بعضی رسوم فریق متصوّفه گردستان ما را به نحوه تفکر و سابقه اعتقادی مهمانداران جمال مبارک در سلیمانیه آگاه میسازد.

بنای طریقت نقشبندی بر یازده کلمه فارسی است که در متون عربی و ترکی نیز بهمین صورت بکار رفته است که عبارتند از:

- ۱- هوش در دم - یعنی سالک باید همیشه هوشیار و از غفلت بر کنار باشد.
- ۲- نظر بر قدم - سالک باید مواظب کار خود باشد و اعمال خود را کنترل کند
- ۳- سفر در وطن - سالک باید همیشه از این وطن خاکی به وطن الهی ناظر باشد
- ۴- خلوت در انجمن - یعنی باید در جمع ساکت باشد.

- ۵- یاد کرد - یعنی مداومت در ذکر الهی داشته باشد.
- ۶- بازگشت - یعنی تعمق و توجه برای اینکه اثر « ذکر » در قلب بماند.
- ۷- نگاهداشت - یعنی افکار خود را کنترل نماید.
- ۸- یادداشت - یعنی دوام آگاهی و توجه به حقّ باید همیشه مورد نظر باشد.
- این هشت کلمه نخستین نهاده خواجه عبدالخالق غجدوانی است
- و سه کلمه دیگر را خواجه بهاء الدّین نقشبند افزوده است که عبارتند از:
- ۹- وقوف عددی - یعنی رعایت اوقات « ذکر » و تعداد تکرار « ذکر ».
- ۱۰- وقوف زمانی - یعنی آگاهی دائم (در همه زمان) از حالت روحانی خود و نگاهداری زمان (ذکر).
- ۱۱- وقوف قلبی - یعنی رعایت اینکه توجه قلب در وقت « ذکر » فقط باید به سوی خدا باشد (۹۸)

نقشبندیّه و جنبش های سیاسی بر خاسته از آن

نفوذ اجتماعی و سیاسی نقشبندیّه در ایران و ممالک مجاور به حدّی بود که در سالهای نزدیک به ظهور امر مبارک جمال اقدس ابهی و در سالهای اولیه بعد از ظهور، انقلابات سیاسی چندی به رهبری نقشبندیّه بر ضدّ حکومت مرکزی انجام یافت. از جمله انقلاب هرات در سال ۱۸۰۷ میلادی بود که هدف آن استقلال و جدائی هرات از ایران بود و به رهبری صوفی اسلام از پیروان نقشبندیّه صورت گرفت. شش سال بعد در ترکستان، خواجه یوسف کاشغری انقلاب دیگری را بر ضدّ حکومت قاجاریّه رهبری کرد و او نیز از شیوخ نقشبندی بود و چند سال قبل از ظهور حضرت باب یعنی در سال ۱۸۴۱ انقلاب

مشابهی بین ترکمن های استرآباد به رهبری خواجه محمد یوسف جامی که از نقشبندیّه بود بوجود آمد.

مجموعه این اتفاقات و انقلابات مقارن ظهور امر بدیع و هجرت اختیاری جمال مبارک به کوههای کُردستان و استقبال و احترام بی نظیر شیوخ نقشبندیّه، خالدیّه و قادریّه نسبت به وجود مبارک و روابط متقابل محبت آمیز، صفحاتی از تاریخ ایام بغداد و سلیمانیه را تشکیل میدهد که باید مورد مطالعه کامل و تحقیق کافی قرار گیرد.

گسترش طریقه نقشبندی

طریقه نقشبندی ابتدا در بخارا و اطراف آن رواج یافت بعدها توسط خلفا و جانشینان خواجه بهاء الدین، این طریقه به شهرهای دیگر خراسان و ماوراء النهر راه یافت. بیشتر مریدان و سرسپردگان به طریقه نقشبندی، بازاریان و پیشه وران و دارندگان حرفه های مختلف بودند. بسیاری از مشایخ این طریقه نیز از طریق کار و کسب حلال روزگار میگذراندند. آنها را نه خانه ای بود و نه خادمی. مشایخ سلسله «خواجگان» نیز که اسلاف آنها بودند ساده و فقیرانه میزیستند ولی دیری نپائید که طبقات ممتاز جامعه از امیران و محتشمان و ملاکین و روحانیان مقتدر به جرگه نقشبندیان درآمدند و مشایخ نقشبندی در امورات دنیوی عهده دار نقشی شدند و عزت و حرمت یافتند و صاحب دستگاه شدند بطوریکه در قرن نهم هجری طریقه نقشبندی با عدّه فراوان پیروان به قدرت رسیدند.

آنها دیگر صوفیان خانقاه نشین و گسسته از اجتماع نبودند بلکه در بیشتر حوادث و ماجراها نقشی داشتند و در اغلب جنگها و مصالحه ها چهره نقشبندیان دیده میشود و مشایخ از نیروی مریدان برای هدفهای سیاسی خود و امراء استفاده میکردند ۹۹

سلسله مشایخ نقشبندی

در طریقه نقشبندیّه گذشته از تربیت مرید و مراد که در طرق دیگر نیز متداول است تربیت دیگری نیز هست که آنرا «**تربیت روحانی**» نامند، بدینگونه که سالک به روحانیت شیخی از مشایخ سلف توجه مینماید و در او مستغرق میشود و همین «**توجه روحانی**» خود سبب پیوند و ارتباطی میان سالک با آن شیخ میشود بدون رعایت هیچ زمانی خلاصه در این طریقه دو اصطلاح هست، «**تربیت جسمانی**» و «**تربیت روحانی**» مراد از تربیت جسمانی تربیت سالک است در نزد یکی از مشایخ زمان خود و مراد از تربیت روحانی توجه مراد به روحی مخصوص از اولیاست در بعد زمان و مکان. بر این اساس بهاء الدّین نقشبند با برقراری «**رابطه روحانی**» با خواجه عبدالخالق غجدوانی (متوفی بسال ۵۷۵) تحت «**تربیت روحانی**» این عارف و صوفی میانه رو قرار میگیرد و طریقه نقشبندی را بر اساس تعالیم وی بنیان مینهد و بر خلاف روش خواجه محمد سماسی که در **تهلیل (الاله الاالله)** «**ذکر جلی**» بود بجای آن «**ذکر خفی**» را که روش «**غجدوانی**» است بر میگیرند. ذکر جلی یعنی بلند ذکر گفتن و ذکر خفی یعنی دردل ذکر گفتن ۱۰۰

در کتاب رشحات عین الحیوه آمده است که «**تعلیم آداب طریقت بحسب صورت ازامیر کلال است اما به حسب حقیقت ایشان (اویسی) بوده اند و تربیت از روحانیت خواجه عبدالخالق غجدوانی یافته اند و ذکر خفیّه اختیار کرده اند و از ذکر علانیه اجتناب نمودند مشایخ طریقه نقشبندی همانند دیگر طریقه های تصوف برای خود سلسله طریقت یا سند طریقت دارند که نسبت تصوف بهاء الدّین نقشبند را از سه طریق به پیامبر اسلام میرسانند. به این ترتیب بهاء الدّین نقشبند از یک سو با واسطه سلمان پارسی به ابو بکر و از او به پیامبر اکرم و از دو سو با واسطه سید الشهداء حسین (ع) و حسن بصری به امام علی و از او به پیامبر اکرم متصل میشود.. امتیاز ظاهری درویشان این سلسله خرقه ای است به رنگ زرد و خاکستری. ۱۰۱**

انتشار طریقه نقشبندی در گُردستان

انتشار طریقه نقشبندی بصورت گسترده و فعال برمیگردد به آغاز قرن نهم هجری که خلفا و مشایخ این طریقه به اطراف پراکنده شدند و نفوذ خود را علاوه بر خراسان و ماوراء النهر به جاهای دیگر گسترش دادند بطوریکه از قرن دهم به بعد مرکزیت خانقاهها و تکایای نقشبندی به هندوستان منتقل شد با این حال در مرکز و مغرب ایران طریقه های تصوّف شیعی و طریقه قادری (سنّی) مانع نفوذ طریقه نقشبندی به این مناطق بودند .

در اوایل قرن سیزدهمین هجری (اواخر قرن نوزدهم میلادی) طریقت نقشبندی بوسیله عارف نامی ضیاء الدّین ابوالبهاء مولانا خالد ملقّب به ذوالجناحین ، در مناطق گُردنشین ایران و عراق و ترکیه و شامات (سوریّه) انتشار یافت وی در سال ۱۱۹۲ و بقولی ۱۱۹۳ هجری در قصبه قره داغ از محال سلیمانیّه متولّد شد پدرش مولانا احمد حسینی از احفاد پیر میکائیل شش انگشت جاف است از اینرو طایفه آنها به « پیر میکائیلی » شهرت دارد مادرش فاطمه خاتون بانوی سیّده از نسل سیّد محمّد زاهد مشهور به « پیر خضر شاهوئی » است . ۱۰۲

وی در نزد علمای گُردستان مانند سیّد عبدالکریم و سیّد عبدالرحیم برزنجی و ملاً صالح نژمار به تحصیل پرداخت سپس به سنندج رفت و از محضر شیخ محمّد قسیم از علمای گُردستان کسب فیض نمود و اجازه تدریس یافت و به سلیمانیّه بازگشت و در آنجا به تدریس مشغول شد. در سالی که به حجّ میرود درویشی به او میگوید که به دهلی برود که راه رستگاریش آنجا است. در ایّام اقامت در « مدینه » قصیده ای فارسی در مدح پیامبر میسراید که به هفت بند مشهور است. در مراجعت از حجاز هنگامی که به سلیمانیّه میرسد با قاصدی از هندوستان معروف به « محمّد درویش عظیم آبادی » باتفاق وی راهی هندوستان میشود و در سال ۱۲۲۲ هجری وارد دهلی میگردد و به خدمت شاه عبدالله

دهلوی مرشد و شیخ طریقه نقشبندی هند میرسد و تحت تربیت وی به عبادت و ریاضت میردازد و از وی به دریافت اجازه ارشاد نایل میشود و به ایران بر میگردد و در سنندج به نشر طریقه نقشبندی میردازد. در سال ۱۲۲۶ هجری به سلیمانیه باز میگردد و بعد از اقامت کوتاهی به بغداد میرود و پنج ماه در تکیه عبدالقادر گیلانی معتکف میشود و بعد از ریاضت کوتاه به سلیمانیه مراجعت مینماید و به ارشاد مردم و وارد کردن کردها در طریقت نقشبندی که تا آن زمان برای آنها ناشناخته بود میردازد که با مخالفت عارف مشهور « شیخ معروف نودهی » از مشایخ طریقه قادری و ملاً محمد بالک روبرو میشود. از این زمان بین دو فرقه تصوف کُردستان، قادری و نقشبندی اختلاف و مشاجره در میگیرد و شیوخ طریقه قادری که در تمام کُردستان تکیه و خانقاه دارند بر علیه او تبلیغ میکنند و او را « خالد کذاب » لقب میدهند و نزد حاکم بابان، مولانا خالد را متهم به توطئه چینی و شورش علیه حکومت مینمایند، ناگزیر مولانا به بغداد فرار میکند و مورد حمایت داود پاشا والی بغداد قرار میگیرد. والی مدرسه « الاحسائیة » را برایش تعمیر نموده و آنرا « التکیة الخالدیة » مینامند و مولانا خالد در آنجا به ارشاد میردازد و موفق میشود بسیاری از علماء و بزرگان را بسوی خود متمایل سازد و وارد طریقت نقشبندی نماید. در این موقع به خواهش محمود پاشا حاکم سلیمانیه مجدداً به سلیمانیه مراجعت میکند و در تکیه خالدیه اقامت مینماید. چندی نمیگذرد که شیخ احمد اربیلی خلیفه خود را برای تبلیغ و اشاعه طریقت نقشبندی به شامات (سوریة) میفرستد که با استقبال مردم شام روبرو میگردد و به درخواست اهالی، مولانا خالد به شام میرود. در سال ۱۲۳۸ ه.ق به دمشق وارد میشود و سپس از آنجا به فلسطین میرود و پس از زیارت « قدس شریف » مسجد الاقصی در سال ۱۲۴۱ ه.ق برای بار دوم به زیارت خانه خدا مکه معظمه و مدینه النبی مشرف میگردد و در بازگشت به شام در سال ۱۲۴۲ ه.ق وفات میکند. پس از مرگ مولانا خالد به پایمردی شاگردان و مریدانش مرکزیت طریقت نقشبندی از خاور به باختر منتقل گردید. در کُردستان بهاء الدین محمد نقشبند را « خواجه مشکل گشا » لقب دادند.

بعد از مولانا خالد خلفا و مشایخ نقشبندی در اطراف و اکناف گُردستان پراکنده شدند و در شهرها و دهات تکایا و خانقاه ها بر پا کردند و به ارشاد مردم پرداختند.

خلفای نقشبندی در سلیمانیه

میگویند مولانا خالد چهار صد خلیفه داشته است و از خلفای معروف او:

۱- شیخ عثمان ته و یله ای

متولد سال ۱۱۹۵ ه.ق و متوفی بسال ۱۲۸۳ ه.ق ملقب به سراج الدین نقشبندی فرزند مولانا خالد و از مردم قصبه « ته و یله » شهرستان حلبچه گُردستان عراق نزدیک مرز ایران است.

۲- شیخ محمد ته و یله ای

متوفی بسال ۱۲۸۹ ه.ق ملقب به بهاء الدین و ارشد فرزندان شیخ سراج الدین است. بعد از فوت پدر خلیفه و جانشین وی گردید. این شخص در سلیمانیه در خدمت امور جمال مبارک (درویش محمد سیاح ایرانی) بوده و حسن رابطه او با جمال مبارک ممتد است

۳- شیخ محمد علی حسام الدین

بعد از شیخ محمد مذکور در مقام جانشینی او به ارشاد پرداخت ولی در سال ۱۳۱۸ شمسی وفات یافت و مقام رهبری به پسر بزرگ او شیخ محمد بهاء الدین رسید.

۴- شیخ عبدالرحمن کرکوی

فرزند دیگر شیخ عثمان ته ويله اى مذکور است كه « رساله چهار وادى » باعزاز و افتخار او از قلم جمال مبارك نازل شده است و شرح آن در اين كتاب خواهد آمد .

۵- شیخ عثمان سراج الدین ثانی

فرزند شیخ علاء الدین پسر شیخ عمر ته ويله اى ملقب به ضياء الدین در قصبه بیاره خانقاهی برای خود ساخته بود كه اکنون مسند نشین ارشاد طریقه نقشبندیّه گردستان است. وی در قریه صفی آباد جوانرود بدنیا آمد و در سال ۱۹۵۸ میلادی پس از اعلام جمهوری در کشور عراق به ایران پناهنده شد و مرکزیت ارشاد را از « بیاره » به « دوروه » مریوان منتقل کرد .

از ویژگیهای طریقت نقشبندی گردستان دخالت مشایخ این طریقه در امور سیاسی و شورش های سیاسی در منطقه است . ۱۰۳

آداب طریقه نقشبندی گردستان

به دراویش نقشبندی در گردستان صوفی میگویند. صوفیان نقشبندی ریش خود را نمیتراشیدند ولی موی روی گونه و زیر چانه را میتراشیدند، به اصطلاح « قلم » می نمایند. صوفی در مقابل مرشد، دست بسینه میایستد مگر به وی اجازه نشستن داده شود. صوفیان نقشبندی در مواقع بیماری و گرفتاری، از ارواح پیران نقشبندیّه استعانت میجویند و هر چه از جانب شیخ به دست آنها برسد تبرک است. نام شیخ را همواره با احترام و تکریم به زبان

می‌آورند. میکوشند اقلأً در سال یک بار هم شده به زیارت شیخ و مرشد خود بروند و با بوسه زدن بر دست او تبرک جویند (جمال مبارک دست بوسی را منع فرموده اند). زنان طریقت، بجای بوسیدن دست شیخ بر بازوی او بوسه میزنند. تقدیم هدیه و پیشکش خصوصاً پول و جواهرات به شیخ از واجبات است. به این دلیل شیوخ طریقه نقشبندی صاحب ثروت و مکنّت بسیارند.

ذکر یا ختمه در نزد صوفیان نقشبندی

صوفیان نقشبندی کُردستان به « ذکر » « ختمه » میگویند. ترتیب آن اینست که به هنگام ذکر گفتن دو زانوحلقه وار می نشینند و چشمها را می بندند و در باره مرگ، قبر، قیامت و سرنوشت و مجازات گناهان و التجاء و پناه بردن به درگاه خداوند جهت بخشش لغزشهای دنیوی مدّتی در تفکر فرو میروند و معتقدند که « تَفَكَّرُ السَّاعَةِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الْفِ سَنَةٍ » (یعنی یک ساعت تفکر بهتر از هزار سال عبادت است) و بعد فنا در شیخ میشوند. این حالت را « رابطه » میگویند زیرا مرید با مرشد یا حقیقت^۴ مربوط میشود. پس از آن پیر یا مرشد، هر کس را نیازمند ارشاد بداند در نظر گرفته و او دو زانو در برابرش می نشیند و قلب و فکر خود را متوجه او میسازد بعبارت دیگر به تعلیمات روحی او میردازد. این عمل را « توجه » مینامند. اگر این توجه مؤثر باشد مرید مرتعش شده گاهی منجر به نعره کشیدن او میشود. این حالت را « حال » یا « جذبہ » مینامند.

پس از انجام توجهات یکی از مریدان که دارای مقام خلافت و موسوم به « سرحلقه » میباشد شروع به تهلیل نموده از ارواح پیشوایان سلسله عرفای نقشبندیّه استمداد میجوید و با ذکر اوراد، جلسه روحانی خود را ختمه میدهند. تمام این آداب را در مجموع « ختم » یا « ختمه » میگویند.

ختمه اول، یکصد بار صلوات (صلی الله علی النبی محمد و اله و صحبه و سلم) و پانصد بار (رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین) مجدد یکصد بار صلوات پس از آن فاتحه ختمه دوم، یکصدبار صلوات، پانصد بار «لا حول و لا قوه الا بالله» و بدنبال آن یکصدبار صلوات و آنگاه فاتحه ۰ سپس اسامی سلسله خواجگان به طریقت نقشبندیّه به ترتیب از اول تا آخر بدون حذف نام هیچکدام از مشایخ طریقه خوانده میشود. پس از آن تلاوت آیاتی از کلام الله مجید، تهلیل انجام می گیرد ۰ ۱۰۴

خصائص مثبت فرقه نقشبندیّه

از خصائص مثبت فرقه نقشبندیّه اینست که تحصیل علوم را در عین سیر در طریقت، مدح گفته اند ولی اصل مقصود عرفان حضرت محبوب است. جامی گوید: ۱۰۵

«نمیتوان گفت که تحصیل علوم مکن اما بر وجهی باشد که از مقصود حقیقی مانع نیابد» مقام انسان در عالم خلقت به نحوی که شاعر معروف نقشبندی هند «میر درد» آنرا بیان میکند بسیار شبیه تصویر مقام انسان در امر مبارک است. «میر درد» از جمله میگوید که تجلّی صفات الهی در تمام موجودات منعکس است ولی در انسان به صورت کلی تجلّی میکند. انسان نمایانگر عالم کبیر است و تمام صفات الهی را منعکس میسازد. او طلسم و خاتم الهی است چه که خداوند او را به دست خود آفریده است (با تکیه به سوره ۳۸ آیه ۷۵ قرآن) ۱۰۶

برای ظهور این کمالات الهی انسان باید در جستجوی حقّ از سه مقام بگذرد از علم الیقین به عین الیقین سپس به حقّ الیقین برسد و بالاخره کمال مطلق را در «فناء فی الله» بجوید تا بتواند در خدا باقی بماند و به «بقاء الله» فائز گردد و به مقامی رسد که مصداق این شعر شود:

در خرابات مغان نور خدا می بینم
این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

دیگر از خصائص فرقه نقشبندیّه ممنوعیت رهبانیت است چه که خواجه غجدوانی گفته:
« دَرِ خلوت را ببند و دَرِ صحبت را بگشای » و این نیز با ممنوعیت انزوا و ریاضت که در
آثار مبارکه بهائی است تطبیق دارد. ۱۰۷

فرقه یا سلسله خالدیه

فرقه خالدیه در حقیقت شعبه ای از سلسله نقشبندیّه به شمار میاید که بنیان گذار آن مولانا
خالد بغدادی است که بسال ۱۸۲۷ میلادی برابر ۱۲۴۲ ه.ق وفات یافت که مقارن زمان
جمال مبارک بوده است. مولانا خالد در دهلی (هند) خرّقه درویشی نقشبندی را از دست
غلام علی دهلوی گرفت .

از دوران پیشوائی مولانا خالد، پیروان او به جای نقشبندی، خالدی نامیده شدند. از
دوران مولانا خالد به بعد نقشبندیّه توانستند نفوذ خود را در ترکیّه گسترش دهند و بعد از
انحلال رسمی مکاتب و تکایای صوفیه در ترکیّه نفوذ خود را در بین گُردهای ایران و
ترکیّه باقی نگاه داشتند .

نمونه این نفوذ در دوران اولیه امر مبارک از جمله قیام گُردهای در سال ۱۸۸۰-م بود که
به رهبری شیخ عبیدالله شمدنیان صورت گرفت .



حواریون حضرت بهاء الله

- ۱- جناب میرزا موسی کلیم ۲- آقا بزرگ نیشابوری (بدیع) ۲- سید حسن (سلطان الشهدا) ۴- ملا ابوالحسن اردکانی (امین)
- ۵- میرزا ابوالفضل گلهایگانی (ابوالفضائل) ۶- میرزا محمد علی ورقا ۷- میرزا محمود فروغی ۸- ملا علی اکبر (حاجی آخوند)
- ۹- ملا محمد قاننی (نبیل اکبر) ۱۰- حاجی میرزا محمد تقی افغان (وکیل الدوله) ۱۱- میرزا محمد تقی (ابن ابهر)
- ۱۲- یار محمد زرنندی (نبیل اعظم) ۱۳- شیخ کاظم سمندر ۱۴- میرزا محمد مصطفی ۱۵- میرزا حسین اصفهانی (مشکین قلم)
- ۱۶- میرزا حسن ادیب ۱۷- شیخ محمد علی قاننی ۱۸- ملا زین العابدین (زین المقرین) ۱۹- میرزا علی محمد (ابن اسدق)

عده ای از این حواریون در بغداد بحضور حضرت بهاء الله مشرف شدند

بخش چهاردهم

خادمان و مهاجران امر مبارک

در سلیمانیه

خادمان و مهاجران امر مبارک در سلیمانیه

مطالب این بخش مربوط به ایام نزدیک اقامت جمال مبارک در کُردستان نمیباشد و در آن سالها هنوز اظهار امر علنی جمال قدم در بغداد صورت نگرفته بود و اجبای الهی در آن زمان در حول شمع جمال مبارک در سیر و حرکت بودند و بغداد و استامبول و ادرنه و عکا مورد توجه اجباء بود لذا تصور نمیروود در آن ایام افرادی از اجبا برای خدمت امر به سلیمانیه اعزام شده باشند. حرکت خیل مهاجرین و خادمین بسوی سلیمانیه در زمان قیادت حضرت ولی امرالله صورت گرفته است.

آنچه در این بخش ملاحظه میشود شرح احوال نفوسی است که به سلیمانیه هجرت نموده و یا اوقاتی را به خدمت امر مبارک در سلیمانیه مصروف داشته اند *

دو نفر از مهاجرین شرح مختصر احوالشان در کتاب عالم بهائی اشاره شده است که از آن بهره گرفته شد و از شرح احوال برخی از مهاجرین که در ایام هجرت خود در سلیمانیه خاطرات خود را به رشته تحریر در آورده اند استفاده گردید * از برخی مکاتبات بستگان مهاجرین نیز مطالبی بدست آمد که همراه اطلاعات شخصی و منابع دیگر شرحی تهیه شد و زیب اوراق این کتاب گردید *

شرح حال مهاجرین عزیزی که در شهر کرکوک که منطقه کُرد نشین است و در همین دوره بخدمت امر مألوف بوده اند و موفق به تشکیل محفل روحانی در شهر کرکوک گردیده اند در دسترس نگارنده قرار نداشت که بدان هم اشاره نماید * لذا فقط به درج عکسی از اعضای محفل روحانی شهر کرکوک و اسامی اعضاء و عکس عائله های مهاجرین عزیز آن سامان که بدست آمده است * در بخش ضمائم کتاب اکتفا گردید *

شرح احوالی از جناب علی صبور

« صبور » که به این نام از طرف حضرت ولی امرالله یاد شده است. از احبای با وفای بغداد بود که در سوّم ماه اگوست (اوت) ۱۹۴۶ در شهر سلیمانیه صعود نمود.^۰ در تویع مورّخ ۲۷ اکتبر ۱۹۴۶ حضرت ولی امرالله در باره ایشان چنین مرقوم فرموده اند: « او یکی از خدّام صمیمی و شجاع و وفادار... و صبور در مصیبت ها و راضی به آنچه خداوند برای او مقدر کرده بود میباشد و در سبیل امر حضرت رحمان بیمی از ستیزه گران و سرزنش کنندگان بخود راه نمیداد » ترجمه

در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۳۴ « صبور » در پریشانی و اندوه از وضع مادی و مرگ همسر و فرزندانش قرار داشت و رجاء و دعاهاى ولی محبوب را تمنا مینمود و چندین مکتوب آرام کننده از جانب مبارک دریافت داشت که به او وعده نعمت و برکت در آینده را عنایت فرموده بودند که این وعده مبارک بعداً جامه عمل بخود پوشید. « صبور » در عین حالیکه سالخورده و جسماً ضعیف شده بود عازم مهاجرت گردید و در سال ۱۹۴۲ برای تأسیس اولین محفل روحانی بهائیان شهر کرکوک بآن صوب هجرت نمود. در سال ۱۹۴۵ محفل ملی بهائیان عراق او را به شهر عمره AMARA در جنوب عراق اعزام نمودند که به جمعیت بهائی آنجا ملحق شود در آنجا بود که تحت تضيیقات مردم و پلیس قرار گرفت و به بغداد معاودت نمود. در ۲۳ می ۱۹۴۶ مکتوب عنایتی حضرت ولی امرالله سبب سرور و تقویت قوای روحانی او گردید و در ۲۸ جون (ژوئن) ۱۹۴۶ به شهر سلیمانیه هجرت نمود که به جمعیت بهائی آن شهر پیوندند. یک ماه بعد در ۳ اگوست (اوت) ۱۹۴۶ دار فانی را وداع گفت و جسدش در بالای تپه سنگی شهر سلیمانیه بخاک سپرده شد. تکریم حضرت ولی امرالله بر روی سنگ مرمر آرامگاه او حک گردید که یاران و احبّاء بخوانند و بخاطر آورند که او از اولین بهائی مهاجری بوده که به شهر سلیمانیه هجرت نمود^۰ (کتاب عالم بهائی صفحه ۴۹۴)



جناب علی صبور

شرح احوال جناب نورالدین عباس

جناب نورالدین عباس در اگوست سال ۱۹۰۲ دیده بجهان گشودند. ایشان یکی از فعال ترین و با علاقه ترین بهائیان کشور عراق بشمار میرفتند. پدرشان عباس رضا مشهدی است که به امر مبارک ایمان آورده بود.

جناب نورالدین عباس از جمله وجودات خجسته ای بشمار می آیند که همواره تشنه عدالت و نیکوکاری بودند. در ایام جوانی ایشان کتب و آثار منتشره بهائی اندک بود و علاقه وافر داشتند که هر کتاب و نوشته ای که در باره امر مبارک بدست آید و در تبلیغ امرالله مساعدت کند مطالعه نمایند. پشتکار و استقامت و فداکاری را از پدر بزرگوار خویش به سهم برده بود.

علاقه وافر ایشان به امر مبارک و حضرت ولی امرالله مرهون زیارت های مکرر ی است که از اعتاب مقدسه علیا در ارض اقدس داشته اند.

شغل ایشان معلمی بود که بیشتر ایام حیاتشان در استخدام وزارت فرهنگ عراق گذشت و این فرصت مناسبی بود که بتوانند به مهاجرت بروند. جناب نورالدین عباس در خلال هفت سال اخیر عمر خود به اتفاق همسر به سلیمانیه مهاجرت نمودند و در مدارس سلیمانیه هر دو بتدریس پرداختند. علاقه ایشان به گردها عملی متقابل بود.

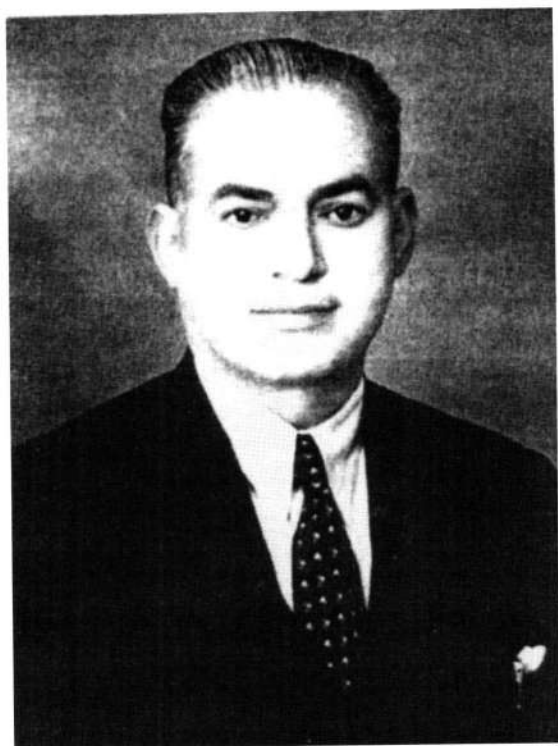
یکی از خدمات تاریخی و برجسته جناب نورالدین عباس اقدام به ترجمه و چاپ و نشر کتاب بهاء الله و عصر جدید (دکتر اسلمنت) به زبان کردی است که توسط آقای محمود جودت MAHMUD JAWDAT ترجمه آن به کردی صورت گرفت و برای معرفی و انتشار امر مبارک در صفحات کردستان در میان قبائل کرد اقدام بسیار مهم و مؤثری

بشمار می‌آید و ایشان موفق شدند که این کتاب نفیس را در سطح وسیع در میان کردها توزیع نمایند.

جناب نورالدین عباس جزوه ای که حاوی بیانات ماری ملکه رومانی که در باره امر بهائی بوسیله جرج تاووزند تهیه شده بود به زبان عربی ترجمه نمودند و به تعداد زیاد توزیع کردند

ایشان محبوب القلوب دانشجویان خود و سایر کسانی که ایشان را میشناختند بودند. نگارنده در ایام اقامت در سلیمانیه در خانه ای که در جوار خانه جناب نورالدین عباس قرار داشت و به کمک ایشان اجاره آن ممکن شده بود مسکن داشته و مشمول الطاف بی پایان آن وجود گرامی قرار می‌گرفتم.

جناب نورالدین عباس در تشکیل اولین محفل روحانی بهائیان شهر سلیمانیه شرکت داشتند و عضو فعال محفل بودند و در هیأت عامله ریاست محفل را عهده دار گردیدند. برای استقرار مهاجرین در سلیمانیه و رفع اشکالات آنان در نزد پلیس زحمات بسیار کشیدند. فرزندان کلیه مهاجرین را در مدارس سلیمانیه ثبت نام کردند و از هر گونه مساعدتی دریغ نداشتند.



جناب نورالدین عباس

شرح احوالی از جناب عبدالحسین ایمانی و خاطراتشان

جناب عبدالحسین ایمانی تاریخچه زندگانی پر از حوادث خود را به رشته تحریر در آورده اند که مشحون از خدمات باهره روحانیّه ایشان به امر مبارک و شهادت و استقامت و پایداری در برابر اعداء و مخالفین امر و حمایت از امرالله و یاران الهی در طیّ اسفار عدیده ای که در شهرهای مورد مأموریت خویش در ایران داشته اند و قیام به تبلیغ علنی امر مبارک در شهرها و نقاط مختلف مهاجرتی و ارسال اخبار و بشارات امریّه بحضور مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله است که مورد عنایت حضرتش بوده اند. جناب عبدالحسین ایمانی در سال ۱۳۱۱ ه. ق برابر ۱۸۹۲ میلادی که سال صعود جمال مبارک است دیده بجهان گشودند. ایشان در عنفوان جوانی نام بابی و بهائی را شنیدند و در کمال جدیت به تحقیق امر جدید پرداختند و به امر مبارک مؤمن شدند و با بلاغ کلمه الله در میان بستگان و دوستان خود قیام کردند. افسری عالیرتبه ابتدا در ارتش و سپس در شهربانی بودند. برای تأسیس شهربانی و اداره امور آن به شهرهای یزد، کرمان، سیرجان، رفسنجان، اراک، مازندران (ساری و بابل) و سبزوار و سمنان مأموریت یافتند و علناً در لباس پلیس به تمشیت امور امری در شهرها و تقویت روحیه احبّاء و تشویق و ترغیب آنان بخدمت و تبلیغ امر مبارک پرداختند و بالاخره بعنوان بهائی محاکمه شدند و از خدمت پلیس اخراج گردیدند (سال ۱۳۱۶ شمسی مطابق ۱۹۳۷ میلادی)

در جواب عریضه ای که بحضور مبارک نگاشتند و از جریان استنطاق و ابراز عقیده بهائی خود به کمال وضوح و صراحت و اخراجشان از خدمت پلیس اشاره نمودند مرقوم رفته که: این مراتب در محضر اطهر معلوم و ثبوت و رسوخ آن حبیب روحانی مورد تحسین و تمجید از لسان شفقت و عنایت گردید. از حقّ می طلبند تا ابواب فضل و رحمت رحمانی از جمیع جهات بر وجه آن بنده آستان مقدّس الهی باز شود و کار و شغلی بهتر و خوشتر فراهم آید. ملاحظه گردید ۰ بنده آستاش شوقی

در یکی دیگر از توقیعات مبارکه بافتخار ایشان به خط مبارک چنین مرقوم فرموده اند:
« این عبد در احیان توجّه و مناجات، عنایات حضرت خفی الالطاف را از برای آن یار
معنوی استدعا و تمنا نمایم تا به ترویج این امر عظیم و آئین مبین بقدر وسع و استطاعت
خویش موفق گردید و به آسایش حقیقی نائل و فائز شوید.»
۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۶ امضای مبارک بنده آستانش شوقی

در توقیع دیگری به خط مبارک در حق ایشان و همسرشان مرقوم فرموده اند:
« این عبد از اعماق قلب نجاج و فلاح و سرور و آسایش آن دو نفس زکیه را از آستان ربّ
البریه تمنا و استدعا دارم تا بخدمت این امر عظیم و استحکام بنیان امر ربّ کریم مؤید
گردید. حقایق امر را اعلان و اثبات فرمائید و ترویج وحدت عالم انسانی نمائید و بآنچه
لا یق و سزاوار این کور اعظم الهیست مؤید و نائل گردید. مطمئن به تأییدات لاریبیه
خفیّه الهیه باشید.

شعبان ۱۳۴۷ - ۲۸ ژانویه ۱۹۲۹ امضای مبارک بنده آستانش شوقی

ایشان در بانک ملی ایران شغلی بدست آوردند و با زیارت توقیع عمومی مبارک که
خطاب به یاران میفرمایند.. و اهجروا اوطانکم وانفقوا اموالکم و انصرفوا اما لدیکم..
از خدمت بانک ملی استعفاء کردند و به عنوان اولین مهاجر با خانواده خود پیش آهنگ
شده عازم کشور عراق، بغداد گردیدند و در مسیر راه محافل روحانیه را مژده دادند که
بزودی خیل مهاجرین بسوی عراق حرکت خواهند نمود لذا آماده راهنمایی و پذیرائی آنان
گردند. در بغداد آدرسی از احباء نداشتند، متوکلاً علی الله حرکت نموده بودند در هتلی
که وارد شدند خود را بهائی معرفی کردند و از رئیس هتل خواستند که یک نفر بهائی در
بغداد برایشان پیدا کند. بفوریت خود را در هتل در میان حضور نمایندگان محفل
روحانی ملی عراق یافتند و بآنان مژده دادند که در انتظار ورود مهاجرین از ایران باشند.
پس از چند روز جناب عبدالله انور باتفاق خانم و فرزندان وارد بغداد شدند و متعاقباً جناب
مظفر برجیس با خانواده و جناب عباس یاورم و خانواده و خانم اختر خاوری و فرزندان که

همسرشان قبلاً در مکه تشریف داشتند و جناب دکتر مسیح فرهنگی و جناب فضل الله فائز و همسر و جناب ابوالقاسم فیضی با همسرشان گلوریا خانم و جناب کیخسرو مقبل و خانواده و جناب وحیدی و جناب نصرت الله روحانی و قرینه محترمه و جناب رشید هزاری و قرینه و جناب عارف خادم و جناب مهربان پیمان و سرکار قدسیه خانم ممتازی، خیل مهاجرین یکی بعد دیگری وارد بغداد شدند و به کوشش جناب ذکراالله خادم که در آنوقت منشی سفارت عراق در طهران بودند تحصیل ویزای اقامت محدود میسر شد.

داستان و جریان حضور فوری جناب خادم در بغداد برای گرفتن ویزای اقامت مهاجرین
جالب است. حکومت بغداد به این مهاجرین ویزای اقامت نمیداد و دستور اخراجشان صادر شده بود. لذا جمیع مهاجرین در اطاقی گرد هم آمدند و از سر شب تا سحر نالان به دعا و تضرع پرداختند و دست به دامان جمال مبارک شدند و طلب تائید در رفع این مشکل نمودند. فردای صبح آن شب ملاحظه نمودند که جناب ذکراالله خادم از طهران وارد بغداد شدند و سؤال از مشکلات مهاجرین نمودند. مهاجرین در تعجب ماندند که چگونه جناب خادم ناگهانی به کمک آنان شتافته اند. جناب ذکراالله خان خادم بیان داشتند که دیشب در عالم رؤیا حضرت ولیّ امرالله به ایشان امر فرمودند که فوراً به بغداد حرکت کنند و به کمک مهاجرین بشتابند. در همان لحظه همسرشان نیز از خواب بیدار شدند و به جناب خادم گفتند که حضرت ولیّ امرالله در عالم خواب به ایشان فرمودند که به جناب خادم تأکید کنید که فوراً به بغداد حرکت کنند. اینست که چون حضرت ولیّ امرالله در عالم رؤیا به من و به همسرم دستور حرکت مرا به بغداد صادر فرمودند این بود که فوراً حرکت کردم (واقعاً درک این روابط معنویّه روحی آسان نیست) باری جناب خادم با اقداماتیکه فرمودند موفق شدند برای هریک از مهاجرین ویزای اقامت ۶ ماهه دریافت دارند.

جناب عبدالحسین ایمانی شرحی به حضور مبارک معروض داشتند و اشاره به حضور و

اقدامات جناب ذکرالله خادم در اخذ ویزای اقامت مهاجرین نمودند و رجای تأیید و توفیق از برای همه مهاجرین کردند که در جواب این عریضه، توفیق مبارک زیر واصل شد.

بغداد جناب آقا میرزا عبدالحسین ایمانی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند

عریضه تقدیمی آن نفس عزیز روحانی بساحت اطهر حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه واصل و مشرف و مطالب معروضه راجع بترک طهران و ورود بعراق باتفاق خانواده محترمه امة الله فخرالسادات و مهرانگیز خانم و امیر فرهنگ و آزر دمخت و مسرور و فدرس جهت توطن در اقالیم دیگر همچنین قصد عزیمت جناب آقا میرزا ابوالقاسم فیضی و حرمشان گلوریا خانم و جناب آقا عبدالله انور و قرینه شان و دو فرزند و جناب آقا کیخسرو مقبل و جناب آقای وحیدی بجهت اخیری و کذلک جناب آقا نصرت الله روحانی و جناب آقای رشید هزاری و جناب آقای برجیس و جناب آقا عارف خادم و آقا مهربان پیمان و جناب آقا عباس یاورم و امة الله قدسیه خانم ممتازی بسمت حجاز کل در محضر انور اقدس معلوم و واضح گردید.

فرمودند بنویس حرکت بحجاز پس از مشورت تام با امنای محفل ملى عراق و یا نقاط مجاوره حال لازم و واجب و مقدم است. سائرین نیز باید رأساً باقالیم مجاوره متوکلاً علی الله حرکت نمایند و متوطن گردند و استقامت نمایند و اما راجع بتشرّف و زیارت فرمودند زیارت اماکن مقدسه در ارض مقصود حال نظر بانقلابات مناسب و موافق نه من بعد اسبابش فراهم خواهد گشت نوایای خالصه آن حبیب معنوی و نفوسیکه محض نشر نجات الله و اعلاء کلمه الله ترک اوطان نموده مورد تحسین و تقدیر در بساط لطف و عنایت واقع لحاظ مکرمت حضرتشان بلا انقطاع متوجه و شامل فارسان میدان خدمت امر محبوب عالمیان بوده و هست و از الطاف رحمانیه سائلند تا تأییدات ملکوت ابهی و توفیقات ملاء اعلی از هر جهت احاطه نماید. اقدام و اهتمام آقای ذکرالله خان خادم در تسهیل و تمشیت امور عزیمت دوستان بشرف قبول و استحسان مشرف و فائز مزید تأییدات الهیه را در حق آن خادم صمیمی درگاه الهی سائل و آملند. حسب الامر مبارک مرقوم گردید ۱۰ شهر القول ۹۸، ۲ دسامبر ۱۹۴۱ نورالدین زین

ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی

به امر محفل ملی بهائیان عراق مقرر شد که جناب عبدالحسین ایمانی و عائله و جناب مظفر برجیس و عائله به شهر سلیمانیه کردستان عراق عزیمت نمایند و سایر مهاجرین در شهرهای دیگر عراق و کویت و بحرین و احسا و مکه مهاجرت کنند.

جناب عبدالحسین ایمانی در خاطرات خود نوشته اند که باتفاق جناب مظفر برجیس و عائله وارد شهر سلیمانیه شدند بعداً جناب اردشیر تیرانداز و عائله و جناب حسین خدادوست و خانواده هم با جناب میرزا علی اکبر رستمی نژاد و جناب اسعد الحکماء قزوینی و جناب فضل الله مجیدی و عائله و جناب گهرریز و عائله از ایران و جناب سلمان حلیم و قرینه و جناب جمیل ناجی و عائله از احبای عراق از بغداد برای مهاجرت به سلیمانیه وارد شدند.

دو دفعه امة الله بهیه خانم صبیّه جناب فرج الله ذکی گردی همراه با والده مکرّمه خویش به امر مبارک مولای عزیز از بغداد به سلیمانیه تشریف آوردند و با مقامات حکومت در باره مهاجرین ایرانی مذاکره نمودند که اینها بهائی هستند و رفع برخی مشکلات آنانرا با حکومت نمودند و اجازه اقامت عموم صادر شد و اجازه کسب و کار دادند.

اهالی سلیمانیه در باره ایرانیها تصوّر داشتند که آنها شیعه و رافضی هستند و لذا تماس نمی گرفتند وقتی بهیه خانم که خودشان گرد بودند به اهالی گفتند که این ایرانیها بهائی هستند احباً آزادانه به کار مشغول و با اهالی سلیمانیه بخوشروئی بمعامله و معاشرت پرداختند و باب تبلیغ امر مبارک باز شد بخصوص که عرفاء و شخصیتهای گرد حضرت ایشان درویش محمّد را می شناختند و پدرانشان از ارادتمندان جمال مبارک بودند.

جناب عبدالحسین ایمانی با جناب اردشیر تیرانداز به شراکت یکدیگر مغازه ای گرفته بکار مشغول شدند. اجناس را ارزاتر از نرخ فروش سایرین عرضه میکردند و مردم با رغبت استقبال و خرید مینمودند. در مغازه وسایل پذیرائی از مشتریان روشنفکر از حیث صندلی

و میز و پذیرائی چای فراهم بود و اشخاصیکه آماده شنیدن تعالیم مبارکه بودند جناب ایمانی آنان را به منزل خود میبردند و مذاکرات امری با آنان ادامه می یافت بدینطریق نفوس بسیاری از گُردها با امر مبارک آشنا و نفوسی از آنان نیز مؤمن شدند.

جناب ایمانی عریضه ای در مراتب خلوص و بندگی احبّاً و رجای تأیید و توفیق به حضور حضرت ولیّ امرالله تقدیم داشتند. جواب مرحمتی هیکل اطهر به مهاجرین چنین است:

سلیمانیّه جناب آقا میرزا عبدالحسین ایمانی جناب آقا میرزا مظفّر برجیس جناب آقا اردشیر تیرانداز جناب آقا میرزا نورالدین رأفت جناب آقا میرزا سلمان حکیم جناب آقا میرزا حسین خدادوست جناب آقا میرزا علی اکبر رستمی نژاد و عائلات محترمه شان علیهم و علیهنّ بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند.

تحریر منیر و نامه دلپذیر آن وجودات زکیّه نورانیّه روحانیّه مورّخه ۱۹ شهرالمسائل سنه ۹۹ در این اوان بساحت قدس مبارک حضرت ولیّ امرالله ارواحنا فداه واصل و مضمون که دلیل بر تعلّقات قلبیه و انجذابات روحیه بشرّ آن جمال احدیّه و شوق و اشتیاق فائقه نامتناهیّه اندوات مخلصه منجذبه بنفحات رحمانیّه در خدمات امریّه و جانفشانی و فداکاری در اعلاء کلمه الهیّه بود علّت مسرّت و ابتهاج خاطر وجود اطهرمبارک و اظهار مکرمّت و مودّت از لسان شفقت و عنایت گردید یقین است نفس عمل و قیام و اقدام و ترک اوطان و اختیار غربت حبّاً لوجه الله العزیز المستعان برهان بر تأییدات ربّ منّان و قابلیت و مقبولیت آن ذوات کرام و فائزین بموهبت محبوب انام است فرمودند بنویس این مهاجرت اجرش عندالله عظیم است عظیم حال وقت تأسیس است باید بکمال اتّحاد و اتّفاق و متانت و بعزمی متین و قلبی مطمئن و روحی مستبشر و انقطاع و ثباتی بی نظیر بایجاد وسائل جهت تشکیل اولّین محفل روحانی در آن دیار قیام نمایند و بتأسیس حظیره القدس در مدینه مبارکه سلیمانیّه نیز مباشرت نمایند امید چنانست که باین امر موقّق و مفتخر گردند. فرمودند بمحفل مرکزی عراق تأکید گشت بقدر امکان مساعدت و رهنمائی و تشویق و تأیید نمایند جزاکم الله احسن الجزاء.

حسب الامر مبارک مرقوم گردید ۱۴ شهرالسلطان ۹۹ - ۱ فبرواری ۱۹۴۳ نورالدین زین
ملاحظه گردید. بنده آستانش شوقی. امضای مبارک.

کتاب بهاء الله و عصر جدید (دکتر اسلمنت) که بهمت جناب نورالدین عباس توسط آقای
محمود جودت به زبان کردی ترجمه و چاپ شده بود از طرف محفل ملی عراق در
دسترس مهاجرین نیز برای تبلیغ امر مبارک قرار گرفت.

این کتاب چون به زبان کردی بود مورد توجه و علاقه خاص کردها قرار داشت و به نفوس
مستعد که عده ای از آنان از قراء و قصبات اطراف سلیمانیه برای خرید اجناس به شهر
آمده بودند داده میشد که انتشار امر علاوه بر سلیمانیه در قراء و قصبات مجاوره نیز صورت
گرفت.

روزی رئیس پلیس (شرطه) شهر سلیمانیه جناب عبدالحسین ایمانی را به اداره پلیس احضار
مینماید که شما کتاب بهائی به مردم میدهید. ایشان جواب میدهند کتاب دکتر اسلمنت
به زبان کردی است و به طالبین به امانت داده میشود که پس از مطالعه عودت دهند و یک
جلد از این کتاب را نیز به رئیس پلیس میدهند که مطالعه نماید و از مفاد کتاب مطلع گردد.

رئیس پلیس با مطالعه کتاب بهاء الله و عصر جدید (اسلمنت) بافکار و نظرات بهائی آشنا
شده نظر خوبی نسبت به احبای ایرانی پیدا کرد و برخی از مهاجرین که در شهرهای دیگر
به آنان اجازه اقامت ندادند اجازه اقامت از طرف پلیس سلیمانیه به ایشان داده شد.

جناب ایمانی در خاطرات خود نوشته اند که چه ایام خوشی را در کمال شادمانی و سرور
در تبلیغ امرالله و نشر نجات الله و اعلاء کلمه الله میگذراندند.

تاسیس اولین محفل روحانی تاریخی بهائیان شهر سلیمانیه

بر اثر توفیق مبارک و اراده حضرتشان در شب ۲۱ آپریل ۱۹۴۳ مطابق اول اردیبهشت ۱۳۲۳ (۱۳ شهرالجلال سال ۱۰۰ بدیع) با حضور جنابان عزیز صبور و فضل الله فائز که از شهر کرکوک آمده بودند تشکیل و تأسیس تاریخی اولین محفل روحانی بهائیان سلیمانیه انجام پذیرفت و راپورت تشکیل محفل سلیمانیه باستحضار محفل ملی عراق رسانیده شد خانم روحانیه تیرانداز نیز وسائل خرید زمین حظیره القدس شهر سلیمانیه را فراهم آوردند و تبرّع کریمانه خود را در اختیار محفل ملی عراق قرار دادند .

اسامی اعضای اولین محفل روحانی بهائیان سلیمانیه و اعضای هیئت عامله محفل

سال ۱۰۰ بدیع

جناب عبدالحسین ایمانی - جناب مظفر برجیس - جناب اردشیر تیرانداز

جناب سلمان حلیم - جناب حسین خدادوست - جناب نورالدین رافت

جناب علی اکبر رستمی نژاد - جناب نورالدین عباس

اعضای هیئت عامله:

جناب نورالدین عباس رئیس محفل - جناب حسین خدا دوست منشی محفل - جناب مظفر

برجیس خزانه دار محفل

عکس اعضای اولین محفل مقدّس روحانی تاریخی بهائیان سلیمانیه

سال ۱۰۰ بدیع

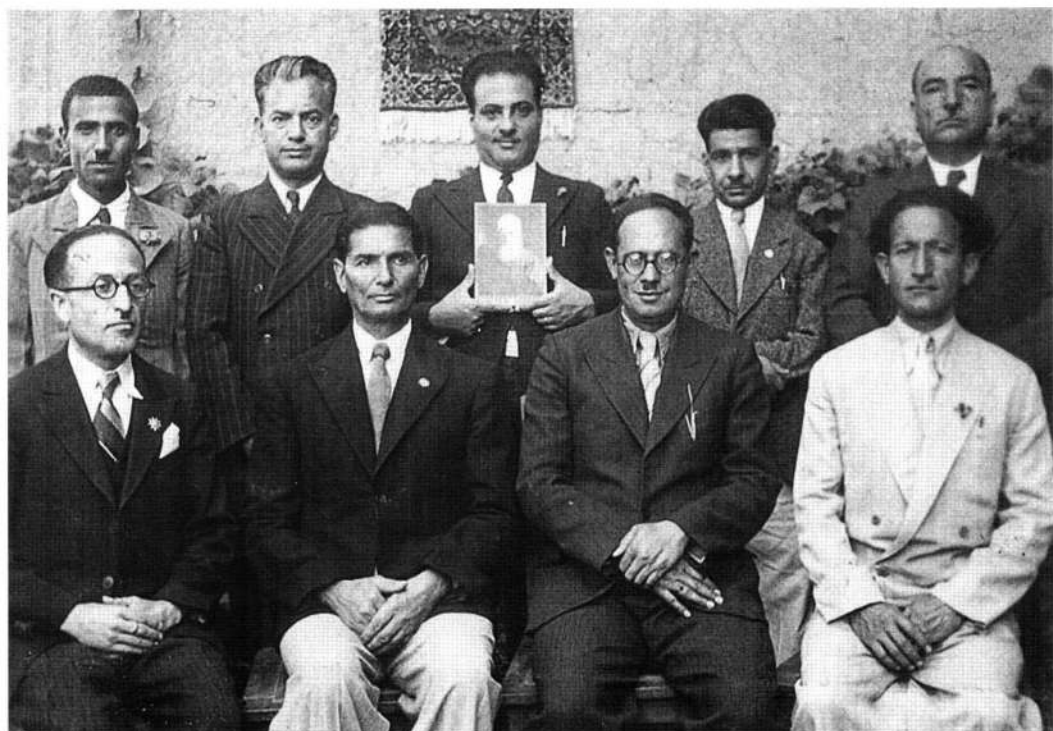
شرح عکس اعضای محفل

ردیف ایستاده از راست به چپ: جناب اردشیر تیر انداز - جناب جمیل ناجی - جناب

سلمان حلیم - جناب نورالدین عباس - جناب علی اکبر رستمی نژاد.

ردیف نشسته از راست به چپ: جناب نورالدین رأفت - جناب مظفر برجیس - جناب

عبدالحسین ایمانی - جناب حسین خدا دوست *



اعضای محفل روحانی سلیمانیّه
در سال ۱۰۰ بدیع

تاسیس کلاسهای درس اخلاق در سلیمانیه

محفل روحانی بهائیان سلیمانیه اقدام به تشکیل کلاسهای دروس اخلاقی و معارف امری برای فرزندان مهاجرین نمودند

یک کلاس به معلمی خانم روحانیه تیرانداز

کلاس دیگر بمعلمی خانم بدریه عباس حلیم.

عکس محصلین دو کلاس دروس اخلاقی سلیمانیه سال ۹۹-۱۰۰ بدیع





عکس دیگری از شاگردان کلاسهای دروس اخلاقی سلیمانیه سال ۹۹-۱۰۰ بدیع



عکس تاریخی کلیه مهاجرین سلیمائیه و فرزندانشان در سال ۹۹-۱۰۰ بدیع

که عبارتند از افراد عائله های : جناب عبدالحسین ایمانی - جناب مظفر برجیس - جناب اردشیر تیرانداز - جناب جمیل ناجی - جناب سلمان حلیم - جناب فضل الله مجیدی - جناب عطاء الله گهر ریز - جناب عباس منشادی - جناب علی اکبر رستمی نژاد - جناب نورالدین رافت - جناب ذکراالله میثاقیان - جناب حسین خدادوست و جناب نورالله حقیقی *

حکم اخراج مهاجرین ایرانی بهائی از عراق

حکومت عراق در سال ۱۹۴۳ میلادی دستوری به مقامات پلیس (شرطه) شهرها ابلاغ نمود که ایرانیان بهائی را فوراً از خاک عراق اخراج نمایند.

جناب عبدالحسین ایمانی در خاطرات خود اشاره می‌نماید که جریان اخراج اجبّاء از عراق تقدیر الهی است و بواسطه جنگ بین الملل وضعیّت امنیّت عراق مورد نگرانی بود و حکومت عراق به اشتباه افتاد و حکم تبعید فوری مهاجرین بهائی ایرانی را به مدّت کوتاه سه روز بسرحدّ ایران صادر کرد که در هر شهر فوراً اجرا گردد. در شهرهای عراق چنین کردند. لیکن چون حکومت در شهر سلیمانیه از مهاجرین بهائی ایرانی رضایت کامل داشت به آنان فرصت داد که در ظرف مدّت یکماه مغازه و اموال خود را بفروشند و یکماه هم فرصت اضافی داد که در عراق گردش کنند و بعد به ایران برگردند. مهاجرین شروع به حراج اموال و امتعه مغازه های خود نمودند.

هیاهوی تبلیغ امر مبارک بلند شد. به اهالی اعلام شد که چون بهائی هستیم حکومت عراق ما را به اخراج از عراق داده است. ناله اغیار بلند شد که ما پیغمبر ایرانی می‌خواهیم نه عرب. صبح موعده مقرر که به قصد بازگشت سوار اتومبیل شدیم نماینده اداره سیاسی شرطه (پلیس) که مسئول حرکت دادن ما بود در پای اتومبیل ما به گریه افتاد و مردم نیز گریه میکردند لکن ما خندان بودیم و با صدای بلند می‌گفتیم ای مردم محترم گریه نکنید عنقریب یا خود ما و یا آنکه برادران روحانی ما به این شهر خواهند آمد و با اهالی خداحافظی نموده بطرف بغداد حرکت کردیم. در بازگشت به بغداد به طواف بیت اعظم جمال قدم نائل و باتفاق جناب تیرانداز به دیدار و زیارت اعتبار مقدسه اسلامی در کر بلا و نجف و کوفه پرداختیم و از طریق بصره بایران برگشتیم.

توقیع مبارک حضرت ولی امرالله

در ایامی که دستور خروج بهائیان از جانب حکومت صادر شد در تاریخ ۱۹ شهرالمشیه سنه ۱۰۰ بدیع (۱۹۴۳ میلادی) عریضه ای از طرف محفل روحانی بهائیان سلیمانیه به حضور مبارک حضرت ولی امرالله معروض و ما وقع اشاره گردید، در جواب این توقیع از حضور مبارک واصل شد و قبل از سفر بازگشت از عراق مهاجرین آنرا زیارت نمودند.

سلیمانیه

محفل مقدّس روحانی شیدالله ارکانه

۱۵ شهرالشرف سنه ۱۰۰ - ۱۴ جنوری سنه ۱۹۴۳

نامه گرامی آن امنای رحمانی مورّخ ۱۹ شهرالمشیه سنه ۱۰۰ به ساحت مقدّس مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه واصل و مشروحات مرقومه در محضر انور معلوم و واضح گردید. فرمودند بنویس:

این عبد از آنچه واقع گشته بسیار متأثر و متأسف ولی این تأسیس اجرش عظیم است و در تاریخ امرالله من بعد مذکور و ثبت خواهد شد. اجر این خدمات و همم عالیه ضایع نگردد مطمئن باشند. امید چنانست پس از رفع موانع و تغییر سیاست اولیای امور که بقا و ثباتی نداشته و ندارد موقّق بادامه خدمات و تأسیسات اعظم از قبل گردند.

دوستان و یاران عزیز با وفای جمال رحمن جناب آقای عباس مشادی، جناب آقای عبدالحسین ایمانی، جناب آقای اردشیر تیرانداز، جناب آقای مظفر برجیس، جناب آقای نورالدین رأفت، جناب آقای ذکراالله میثاقیان، جناب آقای نورالله حقیقی، جناب آقای فضل الله مجیدی، جناب آقای عطاء الله گهرریز، جناب آقای علی اکبر رستمی نژاد و جناب آقای حسین خدا دوست و متعلّقین آن وجودات نفیسه فرداً و جمعاً که در سیل محبت آن طلعت احدیه تحمل زحمات و مشقت و خسارات نمودند بذکر بدیع منیع از لسان اطهر مذکور گشتند و هر یک مورد مرحمت و عنایت مخصوصه شدند. امیدواری حضرتشان چنان که الطاف و تأییدات رحمانیه شامل و فیض سعادت و برکت از هر جهت احاطه نماید. حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین

ملاحظه گردید - بنده آستانش شوقی

در خاطرات جناب عبدالحسین ایمانی آمده است که پس از بازگشت از هجرت عراق به ایران، در شهر اهواز مجدّد به خدمت بانک ملی ایران در آمدند و مدّت سه سال در اهواز در عضویت محفل و لجنات امریه و اداره بیت تبلیغ به خدمت امر مبارک مشغول بودند و نفوسی به ظلّ شریعه الهیه وارد گشتند.

آن ایام مقارن جشنهای منوی (قرن) اظهار امر حضرت ربّ اعلی بود و جناب طرازالله خان سمندری علیه بهاء الله نیز در اهواز تشریف داشتند و از محضرشان کسب فیض می گردید.

جناب عبدالحسین ایمانی در دنباله خاطرات خود اشاره مینمایند که پس از سه سال اقامت و خدمت در اهواز به طهران منتقل شدند و به قریه رستم آباد هجرت کردند و به عضویت محفل روحانی رستم آباد در آمدند و سپس به درّوس رفتند و به عضویت محفل درّوس و خزانه داری محفل و مسئول کتابخانه به خدمات روحانی خویش ادامه دادند.

از خدمت بانک ملی ایران کناره گرفتند و اوقات زندگانی را وقف اسفار تبلیغی و تشویقی در ایران نمودند و از جانب محفل ملی ایران مأموریت های مکرّر یافتند و در منطقه فارس به شیراز و سروستان - نی ریز - فسا - آباده - ده بید و توابع فارس و در خراسان به مشهد و بیرجند و توابع و نیشابور و تربت حیدریّه و توابع و در بلوچستان به شهرهای زابل - خاش - ایرانشهر و سراوان و به نقاط مرکزی از جمله کاشان و توابع سفر کردند و یاران را به قیام به هجرت و تبلیغ امرالله و استقامت تشویق و تحریض نمودند و در کانونشن های محلی و منطقه ای به نمایندگی محفل ملی ایران حضور یافتند و بایفای وظائف مرجوعه پرداختند.

در سنین بالای عمر نیز با همسر خود بامریکا برای دیدار فرزند خود سفر کردند و مطالبی در معرفی امر مبارک و تعالیم آن تهیه نمودند که بزبان انگلیسی ترجمه و در روزنامه شهر

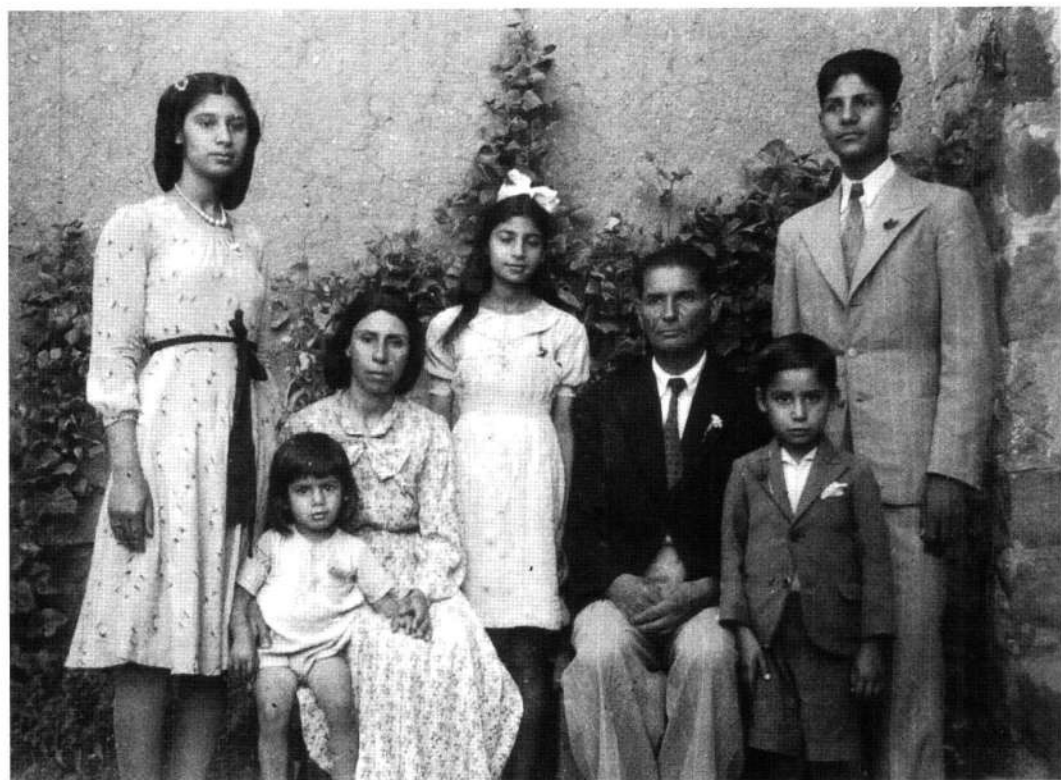
المهورست درج گردید. در مدارس تابستانه از فیض دیدار احبای عزیز امریکا برخوردار شدند. بزیارت اعتاب مقدسه علیا در ارض اقدس نائل گشتند.

در بازگشت بایران همراه فرزند دیگر خود (امیر فرهنگ) به افریقا ساحل عاج مهاجرت نمودند و سپس به کشور فرانسه آمدند و در ملاقاتها یاران را به تبلیغ امرالله تشویق مینمودند و بالاخره در ۹۵ سالگی در ۴ نوامبر ۱۹۸۶ سالروز صعود حضرت ولی امرالله در بیمارستان شهر مونت کارلو - موناکو دیده از جهان فرو بستند و قلبی که یک عمر طولانی برای خدمت بآستان الهی می طپید از حرکت باز ایستاد.

در فرانسه با تجلیل به خاک سپرده شدند و بیت عدل اعظم الهی برای ارتقاء روح پرفتحشان در اعتاب مقدسه علیا دعا فرمودند و بازماندگان را مورد عنایت قرار دادند.

قرینه ایشان خانم فخرالسادات ایمانی نیز که در خدمات امریه معاضدو شریک همسرشان بودند در ۲ ژوئن ۱۹۷۰ در کشور ایتالیا صعود کردند و در آنجا با تجلیل بخاک سپرده شدند و معهد اعلی برای ارتقای روح پرفتحشان درعوالم ملکوتی در اعتاب مقدسه علیا دعا فرمودند.

فرزندانشان در ممالک فرانسه - امریکا - ایتالیا و پرتغال بخدمت امر مبارک مألوفند



جناب عبدالحسین و خانم فخرالسادات ایمانی و فرزندان

عکس در سلیمانیه برداشته شده است

شرح احوال و خدمات جناب اردشیر تیرانداز و قرینه روحانیه خانم

جناب اردشیر و خانم روحانیه تیرانداز در طهران در لجنات امریه از جمله لجنه ضیافات طهران عضویت داشتند و در تشکیل جلسات پرشور برای نفوس کم حشر، صرف وقت فراوان مینمودند.

در یکی از این جلسات ایادی عزیز امرالله جناب طرازالله سمندری دستور مبارک مولای عزیز را دایره ترک اوطان و انفاق اموال و گذشتن از علائق دنیوی را اعلام داشتند و چنان شوق و ذوق مهاجرت در این عائله بوجود آمد که ترک تمام علائق مادی نمودند و عازم عراق عرب و شهر سلیمانیه شدند و در این نقطه مهاجرتی که مورد علاقه خاص هیکل مبارک بود به خدمت امر مبارک و نشر نفحات مسکیه الهیه پرداختند.

جناب اردشیر تیرانداز به عضویت اولین محفل روحانی تاریخی شهر سلیمانیه انتخاب شدند که عکس ایشان همراه سایر اعضای محفل روحانی سلیمانیه در این کتاب درج شده است. نظر باینکه در توفیق مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به اعضای اولین محفل روحانی سلیمانیه که تشکیل آن اهمیت تاریخی داشت اشاره ای به لزوم خرید حظیره القدس گردیده بود، خانم روحانیه تیرانداز در اجرای این امر مبارک پیشقدم شدند و موجبات خرید زمینی را برای ساختمان حظیره القدس سلیمانیه فراهم آوردند.

خانم روحانیه تیرانداز علاوه بر معاشرت با زنان گُرد بجهت نشر نفحات الله، سرپرستی و معلمی کلاس درس اخلاق و معارف امری فرزندان مهاجرین را در سلیمانیه عهده دار بودند که عکس ایشان همراه شاگردان کلاس درس اخلاق در این کتاب درج شده است.

در بازگشت از عراق که به تصمیم دولت کلیه مهاجرین ایرانی از آن کشور اخراج

شدند، این عائله محترمه چندی در اهواز مقیم و به خدمت امر مبارک مألوف گردیدند و سپس برای معالجه یکی از فرزندان به توصیه اطباء به طهران معاودت نمودند.

در نقشه ۴۵ ماهه احبای ایران بدستور محفل روحانی ملی بهائیان ایران به شیراز مهاجرت کردند و در آن سامان بمدّت سه سال بخدمت امر مبارک مشغول و به نقاط مجاوره سفر می نمودند. جناب اردشیر تیرانداز در شیراز بیمار شدند. جناب طرازالله سمندری از حضور مبارک برای ایشان رجای دعاو شفا کردند که مژده شفا عنایت شد.

در بازگشت به طهران مجدّد خود را آماده هجرت به خارج از کشور نمودند و به توصیه مبارک عازم کشور تونس شدند. (نوامبر ۱۹۵۴) و در آنجا مصدر خدمات شایسته امریه گردیدند. جناب تیرانداز مجدّد در آنجا بیمار شدند و قلبشان که بخاطر خدمت و اعتلاء امر مبارک می طپید از حرکت باز ایستاد. بهمت یاران آنسامان دولت تونس زمینی برای گلستان جاوید بهائی اختصاص داد که این موضوع موجب مسرت خاطر مبارک مولای عزیز گردید و جناب تیرانداز اولین شخص بهائی بودند که در چنین محلی به خاک سپرده شدند.

جناب لوری آیواس منشی مبارک مکتوبی از طرف هیکل مبارک به این عائله مرقوم فرمودند که ترجمه فارسی آن چنین است:

« مکتوب محبت آمیز شما به تاریخ اول نوامبر به موقع خود رسید و به محضر انور ولی عزیز امرالله تقدیم شد. از خبر عروج برادر عزیز جناب تیرانداز حقیقتاً خیلی متألم شدیم. ایشان از خادمین مخلص امرالله بودند و مصالح آنرا در نهایت جانفشانی و شایستگی خدمت نمودند. روح فداکاری ایشان سرمشقی است از برای جمیع یاران، امیدواری مبارکشان چنان است که یاران دیگر قیام نمایند و خدمات جلیله ایشان را تعقیب کنند. خبر تعیین زمین مخصوص جهت گلستان جاوید بهائی سبب سرور قلب

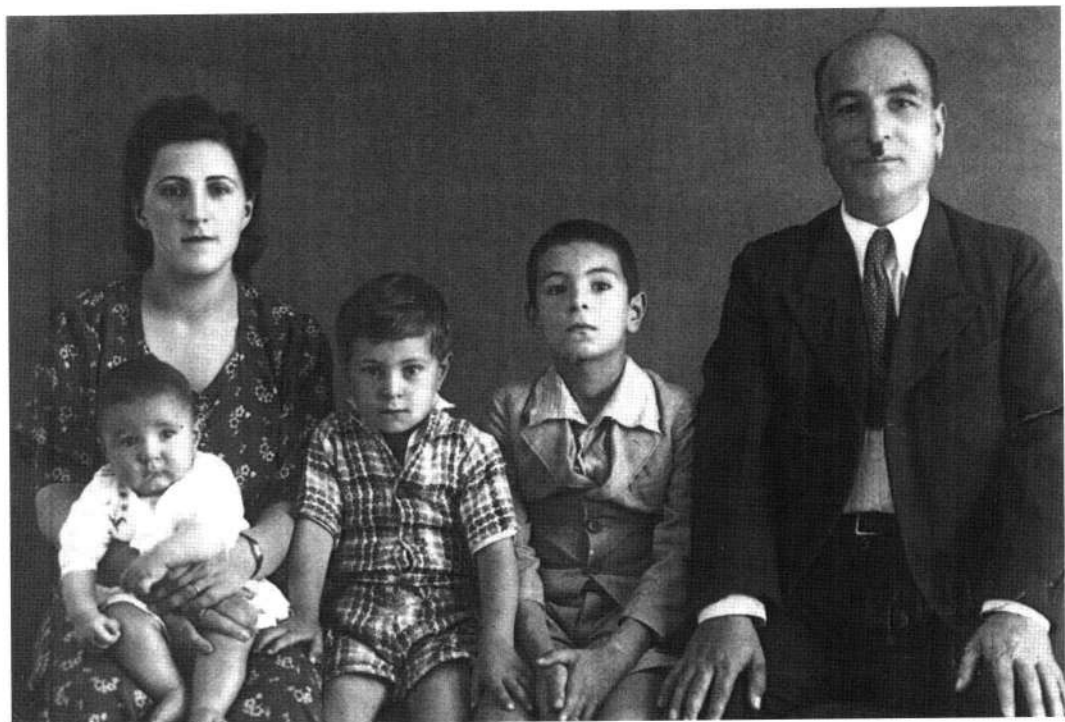
مبارک شد و اینکه اولین شخص بهائی که در چنین محلی دفن شدند جناب تیرانداز بودند، دارای مزیت مخصوص و اهمیت تاریخی است. اما در خصوص عائله جناب تیرانداز نظر مبارک بر اینست که این مسئله را باید با مشورت محفل روحانی تونس ترتیب داد. البته اگر بتوانند در تونس بمانند اجرشان عظیم خواهد بود. هیکل مبارک امر فرمودند که شما آن عائله را به ادعیه مبارکه در حق آنان اطمینان دهید و تحیت محبت آمیز مبارک را ابلاغ فرمودند • (لوری آیواس)

خانم روحانیه تیرانداز پس از صعود همسرشان در شهر سوس تونس ساکن شدند و به خدمات روحانیه مألوف گشتند. بالاخره پس از سه سال استقامت و خدمت در نقطه مهاجرتی به لزوم عمل جراحی و تأمین تحصیل آتیه فرزندان برای ورود به دانشگاه که در تونس فراهم نبود با مشورت محفل روحانی تونس به کشور فرانسه مهاجرت نمودند.

سفری شش ماهه برای تشویق یاران عزیز ایران به اجرای نقشه پنجساله معهد اعلی عازم ایران شدند و شور و نشوری روحانی در احبای عزیز بوجود آوردند و به نزد فرزندان خود به فرانسه مراجعت کردند. از فرانسه سالی دو بار به ممالک فرانسه زبان افریقائی برای تشویق یاران و نشر نفحات الهی سفر کردند و مراحم بیت عدل اعظم الهی همواره شامل حال ایشان بود. اینک این خانم محترمه در کهولت سن در خانه سالمندان فرانسه مقیم هستند •

حضرت حرم مبارک امة البهاء روحیه خانم باتفاق سرکار علیّه خانم ویولت نخجوانی در خانه سالمندان از ایشان دیدن فرمودند و پیام محبت آمیز بیت عدل اعظم الهی را به ایشان ابلاغ فرمودند • روحانیه خانم در جواب با صدای بلند این خط شعر را خواندند:

گر طیبیانه بیائی بسر بالینم به دو عالم ندهم لذت بیماری را



جناب اردشیر تیر انداز و عائله

شرح احوالی از جناب مظفر برجیس و عائله

جناب مظفر برجیس شرح حال مهاجرت خویش و برخی از مهاجرین شهر سلیمانیه را در ۵۲ صفحه به رشته تحریر در آورده اند و نسخه ای از آنرا به ارض اقدس ارسال داشته اند که خاطرات جالبی از روابط و تماسهای دائمی ایشان و سایر مهاجرین با بزرگان و شخصیت‌های شهر سلیمانیه را در بر دارد. نسخه ای از این خاطرات را جناب دکتر مسعود برجیس فرزند ارشد ایشان برای نگارنده فرستاده اند که از لطف ایشان سپاسگزارم. از لحاظ رعایت اختصار به ذکر مواردی از خاطرات ایشان که بیشتر حائز توجه است اشاره مینماید:

جناب مظفر برجیس در اکتبر سال ۱۸۹۹ میلادی برابر مهر ماه ۱۲۷۸ شمسی هجری دیده بجهان گشودند. ایشان در طهران به تجارت فرش اشتغال داشتند. در زیارت اعتبار مقدسه علیا حضرت ولی عزیز امرالله بایشان مأموریت دادند که احبای ایران را برای قیام به هجرت تشویق و ترغیب نمایند. جناب برجیس در شهرهای طهران - قزوین - کاشان - آران - سنگسر - سمنان و غیره احبای الهی را در جلسات منعقدہ ملاقات کردند و آنرا به قیام به هجرت به خارج از ایران تشویق نمودند * خود در اجرای این امر مهم سرمشق و پیشقدم شدند و با قرینه خویش سرکار علیّه خانم منیره ساجد و پنج فرزند شامل دو پسر که پسر ارشد شان آقای مسعود برجیس بعدها در آلمان به سمت منشی محفل ملی بهائیان آلمان بایفای خدمات باهره روحانیه موفق بودند و پسر دوم سعید خان و سه دختر مهین خانم، پروین خانم و بهیه خانم قیام بهجرت نمودند و فرزند دیگرشان که در راه بود بنام فضل الله در سلیمانیه متولد شد *

در آبانماه ۱۳۲۰ بود که بیغداد وارد شدند و بامر محفل روحانی ملی بهائیان عراق باتفاق عائله ی جناب عبدالحسین ایمانی عازم شهر سلیمانیه شدند و در آنجا مستقر گردیدند *

جناب برجیس با خانواده قفطان که توسط خانم بهیه فرج الله ذکی گردی معرفی شده بودند باب مراوده را باز کردند، دخترشان معلّم مدرسه ای بود که فرزندان مهاجرین در آنجا تحصیل میکردند.

بهیه خانم فرج الله ذکی که در اصل گُرد بودند، در بغداد رئیس دارالمعلمات بودند و گُردها احترام خاصی به ایشان داشتند و هر وقت به سلیمانیه تشریف میآوردند اکثر اشراف گُرد از ایشان دیدن میکردند و حکومت برای ایشان ضیافت ۶۰ نفری تشکیل میداد. بهیه خانم که مهاجرین را به بزرگان گُرد معرفی کرده بودند باب معاشرت و مراوده آنها با مهاجرین باز شد.

جناب نورالدین عباس و خانمشان هر دو در شهر سلیمانیه معلّم بودند و ایشان را بعنوان بهائی میشناختند. ایشان بزبان فارسی و عربی و انگلیسی تسلط داشتند و نام فرزندان عائله مهاجرین را در مدارس ثبت نمودند که تحصیل نمایند.

جناب مظفر برجیس مستقلاً مغازه و دفتری در سلیمانیه باز کردند و با بغداد و ایران روابط تجاری داشتند.

بتدریج سایر مهاجرین وارد سلیمانیه شدند و شبهائی که با گُردها رفت و آمدی نبود احبّاء دور هم جمع می شدند و در نهایت الفت و محبّت و یگانگی ایام را با مسرت و شادمانی میگذراندند. محافل ملاقاتی با احبّاء و تلاوت دعا در هر پنجشنبه ها بر قرار بود.

در آن ایام که مقارن جنگ جهانی بود نفوس بسیاری از گُردها و مأمورین برای تحقیق با مهاجرین زیاد تماس میگرفتند که بدانند علت آمدن آنها به سلیمانیه برای چیست! این سوء ظن همیشه برای مأمورین و گُردها و اعضای حکومت وجود داشت که بتدریج اثر آنها

تخفیف یافت و حکومت با احبّاء مساعد گردید و اجازه اقامت و کسب و کار داد.

سالمندان گُرد به زبان فارسی آشنائی داشتند لذا با آسانی صحبت با آنها صورت میگرفت.

دولت ایران در سلیمانیّه قنسولگری داشت و قنسول ایران شخصی بود بنام وافی که احبّاب برای پاسپورت و تمدید آن با او آشنا شدند و به دیدن ایشان می رفتند. خانم ایشان از اهالی روسیه بودند. آقای وافی مردی بسیار مؤدب و خوش رفتار بود و تعصّبی نداشتند. آقای قنسول بوجود بهائیان ایرانی در سلیمانیّه افتخار میکردند زیرا برای اولین بار بود که افراد تاجر و کسبه ایرانی که افرادی با شخصیت بودند به شهر سلیمانیّه آمده بودند، بهر حال با احبّاب روابط دوستانه داشتند.

جناب برجیس می نویسد که اداره شرطه پلیس دائماً مواظب رفتار و کردار ما ایرانی ها بود و بتدریج فهمیدیم که وقتی از خانه بیرون میآئیم یک نفر مفتش دائماً بدنبال ما است و این مفتش در باره ما مرتّب از این و آن سؤال میکرد. بالاخره وقتی فهمیدند که ما بهائی هستیم و در سیاست دخالتی نداریم کوتاه آمدند.

در سلیمانیّه یک باغ ملى بزرگ و پر از گل برای گردش مردم تأسیس کرده بودند، باغبان آن از اهل ایران بود، در اثر معاشرت و مذاکرات امری او و خانمش تصدیق امر مبارک را نمودند.

یک نفر ایرانی کلیمی بنام آقا مهدی همدانی در سلیمانیّه بود که اقوام او در طهران خانواده امیدواران بهائی بودند، این شخص وسیله شده بود که جناب برجیس با تجّار کلیمی و اشخاص مهمّ سلیمانیّه آشنا شوند و بدیدار آنها بروند و مذاکرات امری نمایند و کتاب دکتر اسلمنت عبری را برای مطالعه آنها تهیّه و به ایشان بدهند که با امر مبارک آشنا شوند.

جناب برجیس مینویسند: از جمله کسانی که با ما مانوس بودند و ایشان را ملاقات میکردیم قاضی شهر سلیمانیه و خواهر شان بود که از نواده «مولانا خالد» و مردمان بسیار خوبی بودند و مرافقه با ایشان برقرار بود. خانمها بمعیت خواهر قاضی سلیمانیه به مسجد (تکیه) خالدیه رفتند و اطاق سکونت جمال مبارک را در تکیه خالدیه زیارت کردند.

تولیت نامه ای که جمال مبارک به خط مبارک برای خالد و جانشین شدن فرزندش مرقوم فرموده اند در نزد قاضی سلیمانیه است که قاب کرده و در اطاق مهمانخانه خود نصب نموده و بهیچ قیمتی اصل آنرا از دست نمیداد و آنرا باعث برکت خانه خود میدانست. ایشان بامر مبارک علاقه داشتند و گفته بودند روزی که ۱۰ نفر بهائی گُرد در سلیمانیه داشتید نفر ۱۱ و ۱۲ من و خواهرم بهائی خواهیم شد.

جناب مظفر برجیس در خاطرات خود آورده اند که از جمله نفوسی که بدیدن ایشان در محل کارشان آمده بود آقای حسن بیک نامی، رئیس قبیله جاف بود. وی ساکن حلبچه شهر مرزی ایران و عراق بود و همراهش گارد مسلح حرکت میکرد. وی صاحب قریحه ادبی بود فارسی را خیلی خوب میدانست و با اشعار شعرای ایران چون سعدی و حافظ و عطار و غیره بخوبی آشنائی داشت و تعجب نموده بود که ما چرا ایران را ترک کرده ایم و در سلیمانیه مقیم شده ایم. جواب شنید که شهر سلیمانیه شهر مقدّسی برای ما است چون حضرت ایشان دو سال در سلیمانیه و کوه سرگلو تشریف داشتند و بعد فرصتی دست داد که حضرت ایشان را که حضرت بهاء الله هستند با تاریخ زندگی ایشان به او معرفی کنیم.

آقای حسن بیک گفت که من طفل بودم و بصورت عشایری در صحرا زیر خیمه زندگی میکردیم. مادر بزرگ من از صفات و کرامات حضرت ایشان (حضرت بهاءالله) تعریف میکرد مادر بزرگم میگفت که از کرامات حضرت ایشان از جمله این بود که وقتی در معابر

یا جائی تشریف میبردند مثل اینکه یک تگه نوری همراه ایشان است و بحالت تلتلوه از وجود مبارک درخشان بود. آقای حسن بیگ از جناب مظفر برجیس خواسته بود که از بیانات حضرت بهاء الله مطالبی برای او بیان کنند. وی آنچه می شنید سبب سرور خاطرش می شد کتاب دکتر اسلمنت به زبان کردی را نیز از ایشان برای مطالعه دریافت داشته بود. آقای حسن بیگ اشیائی هم از ایشان و از مغازه پهلو، از جناب حسین خدادوست خریداری کرده رفت و بعد از ششماه مجدداً به سلیمانیه آمد.

جناب مظفر برجیس در خاطرات خود آورده اند که یکی از اتفاقات خوبی که برای ایشان و احباده داد بود اینست که قبل از افتتاح مدارس، اداره معارف سلیمانیه برای جمع آوری وجوه و لوازم التحریر برای محصلین بی بضاعت جلسه ای ترتیب داده بود و سه نفر از ایرانیها، آقای مظفر برجیس، آقای حسین خدا دوست و آقای عبدالحسین ایمانی را نیز دعوت کرده بود، ما ایرانیها علاوه بر دادن مقداری کتاب و لوازم التحریر مبلغ پنج پوند هم نقدی کمک کردیم که برای ابراز تشکر با صدای بلند اعلان داشتند که ایرانیهای تاجر مبلغ پنج پوند هم کمک کرده اند، همه حاضرین با سرور و شادی دست زدند. جناب تیرانداز نیز بعداً یک پوند با مقداری لوازم التحریر برای آنان فرستادند که بیشتر موجب مسرت خاطر اداره معارف سلیمانیه گردید.

ایام جنگ بین الملل بود، مأمورین حکومت انگلیس که در عراق بودند و مأمورین حکومت عراق هر دو از حضور ما ایرانیها نگران بودند. حتی برای مدت مدیدی پاسپورتهای ما را ضبط کردند و مرتب از جانب مأمورین تحت باز جوئی بودیم که بدانند کیستیم و چه میکنیم! توضیحات و جوابهای ما بود که بالاخره سوء ظن آنها را رفع نمود و دانستند که ما بهائی هستیم و در امور سیاسیّه دخالتی نداریم.

یکی از احبای کرمانشاه آقای نورالله حقیقی به سلیمانیه آمدند، ایشان به زبان کُردی تسلط داشتند و خود را کُرد معرفی کردند لذا خیلی مورد توجه اهالی سلیمانیه قرار گرفتند و چون به زبان کُردی سخن میگفتند، مذاکرات در باره امر مبارک با اهالی سلیمانیه بیشتر صورت می گرفت.

جناب مظفر برجیس در یادداشتهای خود مینویسند که آقای حقیقی دفترچه ای داشتند که محتوی الواح خطی بود و از قرار چند لوح از جمال اقدس ابهی که در ایام سلیمانیه برای شیوخ ارسال داشته بودند در آن ملاحظه میشد و جناب برجیس در کتب امری آن الواح را زیارت نکرده بودند برای خود استنساخ کردند ولی در یادداشتهای تاریخی خود آن الواح را درج نکردند که بتوان بآنها دسترسی یافت و حالیه که جناب برجیس و قرینه ایشان و فرزند ارشدشان مسعود خان صعود نموده اند، جستجوها و مطالعات و کوششهای نگارنده برای دست یابی به آن الواح با اخذ تماس با دیگر فرزندان ایشان بجائی نرسید.

در یادداشتهای جناب مظفر برجیس ذکری از آقای حسن بیک رئیس ایل جاف شده بود حال که آقای حسن بیک مجدد به سلیمانیه آمدند با جناب مظفر برجیس ملاقات کردند. جناب برجیس ایشانرا به منزل خود دعوت نمودند در آن شب کلیه اعضای محفل روحانی سلیمانیه نیز حضور داشتند. آقای حسن بیک از آقای سلمان حلیم که پهلوی ایشان نشسته بودند به عربی سؤال کرد ند که آیا شما سنی بودید یا شیعه. ایشان جواب دادند هیچکدام، بنده یهودی بودم و بهائی شده ام، بسیار تعجب کرد که چگونه یهودی ها هم بهائی میشوند. از آقای عبدالحسین ایمانی پرسیدند، ایشان گفتند آخوند زاده بودم و بهائی شده ام از آقای اردشیر تیرانداز پرسیدند، ایشان گفتند زردشتی بودم و بهائی شده ام. ناگهان آقای حسن بیک از جایش برخاست و آقای تیرانداز را در آغوش گرفت و بوسید و گفت که او فقط به دو پیغمبر در عالم اعتقاد دارد یکی حضرت زردشت است که ایرانی است و دوم

حضرت بهاء الله است که او هم ایرانی است و به محمد که عرب است اعتقاد ندارد... خلاصه سایرین خود را معرفی کردند که یا یهودی بوده اند و یا مسلمان که بهائی شده اند.

جناب برجیس توضیح میدهند: که پس از ملاقات با آقای حسن بیگ یکی دو ماه بعدیک روز آقای وافی قنسول ایران در سلیمانیه که با بهائیان ایرانی تماس دوستانه داشت ایشان را به قنسولگری خواسته و به ایشان گفته بود که قائمقام حکومت در شهر حلبچه برای حاکم سلیمانیه که از امرالله کاملاً اطلاع داشته و با سرکار بهیه خانم فرج الله ذکی نیز صحبت کرده بود و فارسی را هم خوب میدانست و با آقای نورالدین عباس رئیس محفل نیز مذاکراتی در باره امر مبارک کرده بود، پیغام داده است که آقای حسن بیگ (رئیس قبیله جاف) با حضرات ایرانی رابطه معاشرت دارد با گردها در شهر حلبچه صحبت بهائی کرده است و تا بحال ۲۴ نفر یا بهائی شده اند و یا فقط با آنها صحبت کرده است و تذکر به حکمران داده که بیدار باشد. حکومت هم چون علاقه زیادی به قنسول ایران داشت، او را ملاقات کرده که وی پیغام حکومت را بما برساند و اظهار داشت که من میدانم بهائی نمیتواند با مردم صحبت نکند و منهم شماها را از صحبت منع نمیکنم ولی سفارش بما این بود که کتاب حتی یک ورقه امری بهائی به احدی ندهیم در غیر اینصورت حکمران مجبور است که شما را اخراج کند.

اما خو بست حقیقت مطلب هم ذکر شود. آقای حسن بیگ به امر مبارک ایمان پیدا نکرده بود و از این دو جلسه ملاقات فقط بامر مبارک محب شده بود و علاقه وافر به ایرانیها داشت بخصوص آنکه مردمانی سالم و بهائی باشند.

بنظر میرسد که آقای حسن بیگ نزد دوستان و رفقاییش از ما تعریف و تمجید کرده باشد و امکان دارد بار رفقاییش در باره ما مطالبی اظهار کرده و یا فقط سفارش کرده باشد که وقتی به شهر سلیمانیه میروند از ما دیدن کنند. البته از شهر حلبچه هیچکسی بدیدن ما نیامد

در هر حال ایشان به قنسول ایران قول دادند که کتاب به کسی ندهند و امر حکمران را اطاعت نمایند.

باری احبّاء و مهاجرین در ایام جنگ در سلیمانیه در کمال رفاه و شادی زندگی میکردند و جلسات محفل روحانی و احتفالات عمومی دعا همواره برقرار بود.

از محسّنات بلده طیّبه سلیمانیه اینست که اکراد خود را ایرانی الاصل میدانستند و علاقه وافر بما ایرانی ها ابراز میداشتند. آنچه برای اداره شرطه، پلیس شهر مسلم بود این بود که تمام عائله های ایرانی که به سلیمانیه آمده اند بهائی هستند.

در ابتدای ورود دو عائله بودیم بعد نه عائله شدید و پلیس که ابتدا مظنون بود حالا بما اعتماد دارد و میدانند که بهائیان در امور سیاسی دخالت ندارند.

جناب برجیس مینویسند در مورد مردمان سلیمانیه که با ما تماس داشتند و حتی برای کارهای تجاری خود ما را مورد مشورت قرار میدادند، در این مدّت ۲۱ ماه که ما مقیم سلیمانیه بودیم و در این شهر زندگانی میکردیم بخوبی دستگیر مان شده بود که آنان نسبتاً مردمان سالم و بشر دوست و درست کاری هستند و با ما محبّت دارند آنها از اهل سنّت و شافعی مذهب بودند و مقایسه رفتار آنان با رفتار برخی ایرانیان شیعه که ما سالیان دراز در کوچه و بازار و محلات مشاهده میکردیم تباین و تفاوت کلّی داشت. در ایران دیده بودیم که گاهی افرادی در حال نزاع و ناسزا گوئی با یکدیگر بودند و کلمات رکیک بین جهّال خلق یا مردم عادی در بازار مبادله میشد و گاهی کتک کاری و مراجعه به پلیس و کلانتری برایشان پیش میامد، ما در تمام مدّتی که در سلیمانیه زندگی میکردیم ابداً چنین اعمال و رفتاری که نزد برخی در ایران مشاهده میکردیم هرگز

ندیدیم حتی یک مورد هم یافت نشد. در کافه ها و قهوه خانه ها که حدود ۱۰۰ تا ۳۰۰ نفر ساعتی چند بسر میبردند و چای و قهوه میخوردند و به بازی ورق یا تخته نرد مشغول بودند هرگز از این مردمان سر و صدائی و یا اختلاف و نزاعی دیده نشد حتی در کوچه و بازار.

هنگام نماز ظهر مغازه ها را همینطور باز میگذارند و در کمال آرامی به مسجد میرفتند و کسی مزاحم اموال آنها که سرپرستی نداشت نمیشد.

جناب مظفر برجیس در خاطرات خود آورده اند که در تابستان ۱۳۲۲ در منزل یکی از اعیان شهر جشن مفصلی بر پا بود و با سابقه آشنائی که با آنها داشتیم، جناب عبدالحسین ایمانی و فرزندشان امیر فرهنگ و بنده و فرزندم مسعود، این ۴ نفر را نیز دعوت کرده بودند که بر آنها وارد شدیم، جا برای ما تعیین کردند، گردها صندلی نداشتند و روی زمین می نشستند، پذیرائی مفصل بود اهل مجلس سرگرم نوشیدن شراب بودند و بما هم تعارف کردند و این بما فرصتی داد که راجع به امر بهائی در این جمع صحبت بداریم، به آنها گفتیم که ما بهائی هستیم و در دیانت بهائی صرف مشروبات الکلی مجاز نیست، از مضرات الکل که از انگور تهیه میکنند کمی صحبت داشتیم و گفتیم که ترجیح میدهم بجای الکل انگور خود انگور را بخوریم لذا رفتند و برای ما انگور آوردند.

دکتری در آن جمع بود و مکرر از ما سؤال میکرد که آیا از نژاد سامی هستیم (آنها نژاد سامی را دوست نداشتند) به ایشان گفتیم که قصد شما را خوب نمی فهمیم ما ایرانی و از نژاد آریا هستیم. حدود دو ساعت در بین این جمع بودیم نسبت بما احترامی خاص قائل بودند که ما دعوت آنها را اجابت کرده ایم و در جمع آنها حضور یافته ایم. تمام بهائیان ساکن سلیمانیه به حسن اخلاق و رفتار نیک و صفات پسندیده و انسانی نزد آنان معروف بودند.

در ماه سپتامبر کلاسهای مدارس باز شده بود، در هنگام ظهر بود که پسر مسعود و امیر فرهنگ پسر آقای عبدالحسین ایمانی خبر دادند که حکم اخراج ما آمده است و باید خاک عراق را ترک کنیم، ما همگی زیاده از حد ناراحت و غمگین و متأثر و متألم بودیم. فردای آنروز از طرف شرطه (پلیس) آمدند و حکم اخراج را بما ابلاغ کردند که در ظرف ۲۴ ساعت باید خاک عراق را ترک کنیم. از این خبر ناگهانی که در این موقع جنگ بین المللی باید شهری را که حدود دو سال بارفاهیت در آن زندگی کرده بودیم ترک نماییم، سخت دچار شگفتی شدیم باری با روابط خوبی که با پلیس سلیمانیه داشتیم از آنها مهلت خواستیم که مغازه و وسائل زندگی خود را بفروشیم، پلیس یکماه بما مهلت دادند و گفتند منشاء این حکم اخراج، از بغداد است و شامل تمام بهائیان مقیم عراق که در این مدت دو سال از ایران به عراق آمده اند میباشد.

قبل از بازگشت به کمک قاضی سلیمانیه به زیارت تکیه خالدیه و اطاق جمال مبارک نائل شدیم. اطاق مبارک در طرف شمالی و طرف گوشه تکیه واقع شده است و وقتی وارد (تکیه) شدیم اطاق دیگری را نیز نشان دادند که برای اقامت خود «خالد» بوده و در آن ایام جمال مبارک را خدمت میکرده است.

قبل از بازگشت ما، برخی از اعیان گُرد جلسه تودیع و خداحافظی برای ما گرفتند از جمله: آقای اسمعیل حقی که علاقه به امر مبارک داشت و اجبای بغداد ایشان را بما معرفی کرده بودند و با هم دوستی داشتیم ما را برای تودیع و شب نشینی بمنزلش دعوت کرد.

ضمن پذیرائی چای و شیرینی اظهار داشت که ما مسلمان هستیم ولی عقیده محکم به حضرت محمد نداریم زیرا حضرت محمد بما تمدن و علم نداد. مطالب ایشان زیاد بود و آنچه را اظهار میکرد ما در سلیمانیه ملاحظه میکردیم.

از جمله اسم گزاری فرزندانشان بود که اسامی محمد حسن یا حسین برای بچه‌ها نمی‌گذاشتند، اغلب اسامی ایشان کلمات فارسی و ایرانی بود امثال مزدا - روز - رستم - اردشیر. خیلی از کردها متمایل به حضرت زردشت بودند، خیلی از کردها خود را از اهل ایران و ایرانی خالص میدانستند.

بعد از صحبت‌های زیاد بالاخره ایشان اظهار داشتند که دولت عراق هر چه افراد ناسالم مانند قاچاقچی، حمال و امثال آنها از ایران به عراق بیایند آنها را راه می‌دهد و نگاه می‌دارد ولی شماها که بهائی هستید و برای راهنمایی و تربیت اولادهای ما باین مملکت آمده اید شما را اخراج می‌کند.

شبی دیگر در منزل یکی از اعیان کرد برای تودیع و خداحافظی دعوت داشتیم. او نیز اظهار کرد که حضرت محمد بما چیزی یاد نداد نه تمدن و نه معلومات، ما از او استفاده نبردیم. برای ما تعلیمات حضرت ایشان (حضرت بهاء الله) بهتر است.

جناب برجیس مینویسند که کردهای آشنا، همسایگان و کارگرانی که برای ما کار می‌کردند همه از رفتن ما متأثر بودند و برخی گریه می‌کردند و علاقه غریبی بما ابراز می‌داشتند، ما هم همه کردها را دوست داشتیم و آنها بنظر احترام بما مینگریستند.

باری محبت جمال مبارک در دل اکراد تقویت و تحکیم گردید و بذر تعالیم الهی در آن سرزمین بیش از پیش کاشته شد تا سنبلات علم و حکمت الهی بتدریج در آسمان بروید

عریضه ای در مورد صدور حکم اخراج مهاجرین بهائی به ساحت اقدس حضرت ولی امرالله عرض کردیم و توقیعی از حضرتشان رسید که اظهار تأثر فرموده بودند و خطاب به کلیه مهاجرین اظهار عنایت فرمودند و اجر این هجرت راعظیم دانستند. متن توقیع مبارک در ضمن خاطرات جناب عبدالحسین ایمانی آمده است.

خاطرات جناب مظفر برجیس را که شیرین و خواندنی است بهمین جا پایان می‌دهیم.



جناب مظفر برجیس و قرینہ منیرہ خانم

تلخیص حیات جناب حسین خدا دوست و عائله

بدرخواست نگارنده، فرزند جناب خدا دوست شرح احوال تفصیلی والدین خود را فرستاده اند که ملخص آن در اینجا درج میگردد.

جناب حسین خدادوست در سال ۱۲۸۲ شمسی ۱۹۰۵ میلادی در طهران در خاندانی مسلمان دیده بجهان گشودند. کودکی خردسال بودند که پدر خود آقا محمد باقر را از دست دادند و در سایه مادر مهربان خود خانم معصومه اعتماد که بعدها به امر مبارک ایمان آوردند نشو و نما یافتند.

جناب خدادوست تحصیلات خود را در دارالفنون طهران پایان رسانیدند و دیپلم یک دوره تخصصی در رشته شیمی و رنگ شناسی را از طریق مکاتبه از فرانسه دریافت داشتند و بعداً باخذ لیسانس تلگرام بی سیم از فرانسه نائل آمدند مدت کوتاهی به تدریس ریاضی در مدارس دولتی پرداختند و سپس در اداره گمرک طهران و گمرک زاهدان بخدمت مشغول شدند. چندی در یک شرکت بلژیکی برای تثبیت رنگ در الیاف مصرفی در قالی بافی بخدمت درآمدند و به بیرجند خراسان منتقل شدند.

در خراسان بود که با امر مبارک آشنا شدند و در تیرماه سال ۱۳۰۷ به شریعة الهیه ایمان آوردند و همراه مادر خویش راهی کرمان شدند و عضو فعال جامعه بهائی کرمان بشمار آمدند.

با خانم فروغیه مظفری نژاد در کرمان ازدواج کردند و به استخدام بانک ملی ایران درآمدند و جمعاً ۳۳ سال در بانک ملی ایران در شهرهای کرمان و تربیت حیدریه و طهران سابقه خدمت یافتند و همچنین پستهای حساسی چون نمایندگی در شورای عالی اقتصاد و ریاست بانک کارگشائی و ریاست بانک بیمه بازرگانان و معاونت بانک ایرانیان و ریاست

اعتبارات بانک ملی را بعهده داشتند و با صداقت و درستی بایفای وظائف محوله ساعی بودند.

جناب حسین خدادوست در هیئت مدیره شرکت سهامی نونهالان عضویت و افتخار خدمت داشتند در بیمارستان میثاقیه و شرکت امناء نیز خدماتی را ایفا می نمودند.

در بیرجند، کرمان، تربت حیدریه، طهران و دروس شمیران و مالا در سلیمانیه گوردستان افتخار عضویت در محافل روحانیه را دارا بودند. در لجنه های محلی طهران و لجنه ملی مهاجرت ایران و لجنه مهاجرت قاره آسیا عضویت و افتخار خدمت یافتند.

در انجمن شور روحانی ملی ایران افتخار نمایندگی اجبای طهران را داشتند. در کنفرانسهای بین القارات دهلی نو (هند)، سنگاپور، پاریس (فرانسه) افتخار حضور یافتند. بزیارت اعتبار مقدسه علیا در ارض اقدس به همراه قرینه خویش نائل آمدند، در جواب عرایض تقدیمی به هیکل مبارک طی دو تویع مورد عنایت حضرت ولی امرالله قرار گرفتند. نظر باینکه در متن تویع مورخ ۷ شهر الجلال ۹۹ (۴ می ۱۹۴۲) ذکر اسامی عدّه ای از مهاجرین عزیز و عنایت مبارک در حق آنان آمده است تویع مذکور درج میگردد:

طهران - جناب میرزا حسین خدادوست علیه بهاء الله ملاحظه نمایند.

« عریضه تقدیمی آن دوست معنوی روحانی مورّخه اوّل شهر البهاء سنه ۹۹ به محضر اقدس مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه واصل و مضمون که دلیل بر خلوص و انقطاع صرف و شوق و اشتیاق خدمت امر مالک احدیت بود مورث سرور خاطر شریف نورانی وجود مبارک و مورد قبول و مکرمات واقع. از الطاف سبحانیه سائلند تا وسائل مهاجرت بنوع دلخواه فراهم گردد و با کمال روحانیت و توکل بر نصرت و امدادات غیبیه الهیه بمقصد نائل شوند. از برای آقا علی اکبر رستم نژاد نیز همین موفقیت را طالب و

سائلند و کذلک در حقّ والده استدعای فوز بایمان و شمول موهبت آن طلعت سبحان میفرمایند. امیدواری حضرتشان چنان که این غربت مفتاح کنز فیض عنایت گردد و این مهاجرت از برای آنجناب و عائله طاهره خانم و ایرج خان و معصومه خانم و فروغیه خانم موجب عزّت و برکت و حسن عاقبت و رضایت مالک احدیّت شود.

چون مقصد اصلی اطاعت و اجرای اوامر الهی و نشر نفحات رحمانی است البته ابواب تأیید مفتوح گردد و از هر جهت موفقیت حاصل شود، خدمات جناب آقا ذکّرالله خان خادم در بساط مرحمت معروف و مشهور و مساعی حمیده شان بیدایع مکرمت موصوف و مذکور. اسامی مذکوره در نامه آقایان؛ آقا محمد علی فیضی، دکتر داود معتمد، آقا میرزا نورالدین ممتازی، آقا هرمز یار ثابت، آقا عبدالله وحید طهرانی، آقا خسرو خسروی، امة الله نجمیه خانم علانی، امة الله مهرانگیز خانم وحید، آقای سرگرد آوارگان، آقای سروان رسائی و امة الله ضلع محترمه شان و آقا غلامعلی عبّادی طراً بذکر بدیع و ثنای لمیع از لسان اطهر مذکور شدند. آن آیات هدی و ناشر لواء عزّت و عظمت آن طلعت مختار را در مقامات مقدّسه علیا یاد فرمایند و از ملکوت انوار استدعای تأیید و توفیق و شمول الطاف نمایند.

حسب الامر مبارک مرقوم گردید • نورالدین زین

امضای مبارک بنده آستانش شوقی ۷ شهرالجمال ۹۹ - ۴ می ۱۹۴۲

جناب خدادوست در درّوس شمیران طهران خانه بزرگی ساخته بودند که سالن وسیع آن مرکز تجمّع احبّاء در انعقاد جلسات بزرگ و جشن ها و احتفالات جوانان و کنفرانسها بود که بعداً قبل از انقلاب اسلامی آنرا به خانه سالمندان بهائی تخصیص دادند •

جناب خدادوست با استماع امریه مبارک مصمّم به هجرت به عراق عرب شدند و در شهر سلیمانیه کُردستان بهمراه همسر خویش فروغیه خانم و والده گرامی معصومه خانم و دو فرزند خردسال و خدمتگار عائله آقای علی اکبر رستمی نژاد مستقر گردیدند و بکسب و کار مشغول شدند و روابط حسنه ای با اهالی سلیمانیه برقرار نمودند •

در سلیمانیه بخدمت و تبلیغ امر مبارک و انعقاد جلسات ملاقاتی یاران و تهیه برنامه های روحانی جلسات پرداختند و در تشکیل اولین محفل روحانی شهر سلیمانیه با آقای علی اکبر رستمی نژاد عضویت یافتند (در آن زمان عضویت خانمها در محافل روحانیه عراق معمول نبود و اختصاص به رجال داشت)

جناب حسین خدادوست در هیئت عامله محفل روحانی سلیمانیه سمت منشی محفل را داشتند و بایفای وظائف خطیره روحانیه مألوف بودند.

در بازگشت اجباری مهاجرین از عراق به ایران، جناب خدادوست و عائله به طهران معاودت نمودند و بخدمت امر مبارک و سفرهای تبلیغی و تشویقی مشغول گردیدند. بعد از انقلاب اسلامی در منزل خود در کرج سکونت داشتند. یکی از مغرضین خانه کرج ایشان را تصاحب و تصرف کرد و ناچار جناب خدادوست به خانه خود در دروس شمیران بازگشتند. دیری نگذشت که در اوایل دهه ۱۹۸۰ از طرف کمیته های اسلامی به منزل دروس ایشان حمله آوردند و تمام هستی ایشان را به تاراج بردند و خانه ایشان را تصرف کردند و ایشان و همسرشان را از خانه بیرون راندند و حتی اجازه ندادند کیفشان را همراه ببرند. جناب خدادوست و قرینه شان که در سنین کهولت عمر بودند بعد از ساعتها پیاده روی خود را بمنزل یکی از اجباء رساندند و تا آخر عمر در گاراژ منزل این فامیل که به اطافی تبدیل شده بود زندگی کردند در حالیکه همیشه شکر گزار آستان الهی بودند.

خانم فروغیه خدادوست صعود نمودند و ۴ ماه بعد در ۱۲ آوریل ۱۹۹۰ جناب حسین خدادوست نیز صعود کردند. روح آن دو وجود گرامی در عوالم الهی مستبشر باد.

از دارالانشاء بیت عدل اعظم مؤرخ ۳۰ می ۱۹۹۰ شرحی خطاب به فرزند ارشد جناب خدادوست در باره صعود والدین ایشان صادر که عیناً زیب این شرح حال میگردد:

« یاران ایران باطلاع معهد اعلی رسانند که پدر بزرگوار جناب حسین خدادوست چندی قبل بملکوت الهی عروج فرمودند. معهد اعلی مقرر فرمودند مرقوم گردد که آن هیئت نورا عواطف قلبیه خویش را بآن دختر باوفا و سایر بازماندگان آن جان پاک ابلاغ فرموده خدمات مستمره لایقه آن روح پاک را که دهها سال در مهد امرالله بآن مفتخر بودند متذکر گشتند. فی الحقیقه خدمات متنوعه ای که جناب خدادوست در تبلیغ و تعلیم و امور اداری چه در محافل روحانیه و چه در شرکت نونهالان مبذول داشتند هرگز فراموش نمیگردد آن نفس بزرگوار در اواخر ایام مورد ایذاء اهل عناد گردیده و با همسر ارجمند فروغیه خانم در نهایت استقامت و شجاعت جمیع این مشکلات را بمحبت جمال ابهی قبول فرمودند و حال آن دو روح پاک آزاد و سرافراز راه باشیانه بقا یافتند و الی الابد نتیجه ایشار و استقامت خویش را در سبیل امر الهی ملاحظه کرده باجر جزیل خویش واصل گردیدند. آن خواهر مهربان را نیز مطمئن میفرمایند که در مقامات علیا جهت تعالی روح پاک آن دو متصاعد بملکوت اعلی دعا و مناجات کنند »

بازماندگان این عزیزان شامل ۶ فرزند و ۱۴ نوه است که همگی در ظل امر مبارکند. خانم فروغیه مظفری نژاد همسر جناب خدادوست که همواره در خدمات امریه معاضد ایشان بوده و در محافل روحانیه و لجنات امریه نیز عضویت یافتند طبع شعری روان داشتند و اشعارشان در نزد بستگانشان موجود است *

خانم معصومه اعتماد مادر جناب خدادوست که از متعصبین مسلمان بودند و همواره از اینکه فرزندان بھائی شده است رنج میبردند در عالم رؤیا هیکل مبارک را که به کمک او آمده بودند بخواب دیدند و به امر مبارک مؤمن گردیدند و در کمال سرور و نشاط همراه عائله و فرزند خود جناب خدادوست راهی مهاجرت شهر سلیمانیه شدند و در بازگشت بایران صعود نمودند روحشان در عوالم الهی مستبشر باد *



جناب حسین خدادوست و قرینہ فروغیہ خانم

سایر مهاجرین و خادمین امر مبارک در سلیمانیه

خاطرات سایر مهاجرین از ایام هجرت خود در سلیمانیه اگر به رشته تحریر در آمده باشد نگارنده از آن مطلع نشده است ولی برای اینکه در این بخش از کتاب ذکری از آنان و خدماتشان شده باشد از اطلاعات محدود شخصی و آنچه بدست آمده در این باره باختصار نکاتی را اشاره مینماید *

از همه مهم تر رضایت خاطر مبارک حضرت ولی امرالله از این مهاجرین عزیز سلیمانیه است که در تویع مورخ ۱۵ شهرالشرف سنه ۱۰۰ در باره آنان میفرماید:

« آن وجودات نفیسه فرداً و جمعاً که در سیل محبت آن طلعت احدیه تحمل زحمات و مشقات و خساراتی نمودند به ذکر رفیع منبع از لسان اطهر مذکور گشتند و هر یک مورد مرحمت و عنایت مخصوصه شدند. امیدواری حضرتشان چنان است که الطاف و تأییدات رحمانیه شامل و فیض سعادت و برکت از هر جهت احاطه نماید » « اجر این خدمات و همم عالیّه ضایع نگردهد. »

عکس دسته جمعی مهاجرین سلیمانیه در این بخش آمده است و خوانندگان عزیز با چهره های مهاجرین عزیز و فرزندان آنان که امروزه نهالی برومند شده اند و در اقطار شاسعه جهان به خدمت امر الهی مشغول و مآلوفند و این خود ثمره و پاداش مهاجرت والدین آنان است آشنائی حاصل میفرمایند *

شرح احوال جناب فضل الله مجیدی و عائله

جناب فضل الله مجیدی از جمله مهاجرین ایرانی بودند که به کشور عراق مهاجرت و در شهر سلیمانیه با خانواده خویش همسر و فرزندان مستقر شدند و در معیت جناب عطاء الله گهرریز که در سلیمانیه مستقر گردیده بودند به کسب و تجارت پرداختند *

جناب فضل الله مجیدی از احفاد و نواده های جناب حاجی میرزا جانی کاشانی هستند که نامشان در تاریخ امر مبارک آمده است. جناب مجیدی در لجنات امریه قائم به خدمت بودند. و در بازگشت اجباری به ایران بر طبق تصمیم دولت عراق، در ایران در نقاط مهاجرتی اطراف طهران مستقر شدند و بایفای وظائف روحانیه و نشر نوحات الله مشغول و مألوف گردیدند و در سن ۸۶ سالگی در قریه کاشانک شمیران صعود نمودند.

فرزندان ایشان تحصیلات عالی خود را پایان رسانیده و بخدمت امر مبارک مشغولند. فرزند ارشد ایشان هوشنگ خان که از مهاجرین خادم و فداکار در سلیمانیه بودند در بازگشت بایران تحصیلات عالی خویش را در دانشکده حقوق و شهربانی پایان رسانیدند. مدت ۲۰ سال افسر شهربانی بودند که در غالب شهرها بریاست شهربانی منصوب گردیده و چون بهائی بودند در فشار تحریکات مجتهدین، محل پست های خدمتی ایشان تغییر مییافت بالاخره اقدام به بازنشستگی خود از خدمت شهربانی نمودند و برای مهاجرت عازم پاکستان شدند و به عضویت محفل ملی پاکستان در آمدند و خدمات روحانیه خویش را ادامه دادند. در پاکستان بعلمت تحریکات مذهبی که علیه ایشان و عضو دیگر ایرانی محفل بعمل آوردند سفارت ایران گذرنامه های ایشان را ضبط و موجبات اخراجشان را از پاکستان فراهم آورد.

ایشان در بازگشت بایران خدمات روحانیه خویش را در لجنه های ملیّه از جمله لجنه ملی مهاجرت خارجه و سایر خدمات روحانیه ادامه دادند و چندی در سوریه اقامت یافتند و سپس عازم کشور اسپانیا شدند و مدت ۳۱ سال در این کشور بخدمات روحانیه و عضویت در محافل محلّیه که خود موقّق به تشکیل دو محفل روحانی در دو شهر گردیده بودند مشغول و بالاخره در سمت عضو هیئت معاونت خدمات روحانی خویش را ادامه دادند و به سفرهای تشویقی و تبلیغی عیدیه پرداختند و داوطلبانه در برنامه های تبلیغی امر مبارک در اروپا شرکت یافتند و مدت چند ماه در کشور آلبانی نیز به تبلیغ امر مبارک پرداختند.



جناب فضل الله مجیدی و جناب هوشنگ مجیدی

جناب نورالدین رأفت و عائله

جناب نورالدین رأفت و قرینه محترمه از جمله مهاجرین خدوم سلیمانیّه بودند و برای استقرار کامل در آن شهر مغازه ای گرفتند و به شغل خیاطی مشغول شدند. اولین لباسی را که دوختند لباس نگارنده این کتاب بود که لطفشان از یاد نخواهد رفت .

در خروج کلیّه مهاجرین از عراق ایشان با اقداماتی که نموده بودند موفق شدند در بغداد بمانند و بخدمت امر مبارک پردازند. فرزندان ایشان در کشورهای مختلفه جهان بخدمت امر مبارک مألوفند .

قرینه محترمه ایشان در طهران در واقعه سقوط سقف سالن فرودگاه طهران متأسفانه در زیر آوار جان سپردند و روح پاکشان به عوالم الهی شتافت. این خانم محترمه دوشادوش همسر گرامی خود در خدمات امریّه شریک و سهم و قائم بودند .

جناب ذکراالله میثاقیان و قرینه

از جمله مهاجرین عزیز سلیمانیّه بودند که در کمال نشاط به نشر نفعات الله قائم و در بازگشت از سلیمانیّه دگر باره آماده مهاجرت گردیدند و در کشور اسپانیا مستقر شدند و در آنسامان خدمتگذار امر مبارک گشتند .

جناب عباس منشادی و عائله ایشان

ایشان از جمله مهاجرین عزیز سلیمانیّه بودند. در شهرهای مختلف عراق در کوتاه مدّت اقامت داشتند و خدمت مینمودند ولی اداره پلیس اقامت ایشان را تمدید نمیکرد و مهر

خروجی روی پاسپورتشان زده بود و چون جناب منشادی علاقه شدیدی به مهاجرت عراق داشتند و مایل به معاودت به ایران نبودند. به سلیمانیّه تشریف آوردند و مهاجرین سلیمانیّه که با مقامات پلیس شهر آشنائی و دوستی داشتند برای عائله جناب منشادی اجازه اقامت گرفتند و ایشان در کمال اطمینان و سرور به خدمت امر مبارک و نشر نفعات الله مألوف گردیدند.

نظر باینکه نگارنده با این عائله محترمه دوستی داشت جناب عباس منشادی شرح حال زندگی خود را که مفصل است برای بنده بیان داشتند که چون درس زندگی برای همه ما است مختصری از آنرا اشاره مینماید:

فرمودند در یزد کودکی بسیار فقیر و درمانده بودم البسه ام کهنه و پاره بود از خانه پدر بیرون آمدم و از یزد فرار کردم و همراه قافله ای که بطهران میرفت پیاده راهی طهران شدم، در حمام نادری (طهران) بکارهای سرپائی و با دستمزدی بسیار کم مشغول کار شدم و روی بام حمام می خوابیدم، از دستمزدم اندوخته جالبی در طی سالیان دراز کنار گذاردم، صاحب حمام در مضیقه مالی قرار گرفت، پولهای مرا گرفت و مرا در حمام شریک خود کرد و بالاخره صاحب حمام شدم.

روزی رضا شاه با اسب از خیابان نادری عبور میکرد حمام مخروبه بود دستور خراب کردن آنرا صادر کرد فوراً از حمام بیرون جستم و دهنه اسب شاه را گرفتم و گفتم حمام را خراب نکنید زیرا ثمره یک عمر زندگی من است تقاضا دارم به من کمک مالی کنید تا آنرا تجدید بنا نمایم، رضا شاه را دل به رحم آمد و ۱۰۰ تومان آنروز به من کمک کرد و حمام را نوسازی کردم تا جائی که بهترین حمام طهران شد.

پولدار شدم خانه و باغ و ده خریدم، همه اینها از عنایت جمال مبارک بود ولی لباسهای

کهنه و پاره ایام کودکی خود را در بقیچه ای محفوظ نگهداشته ام و هر ماه آنرا باز میکنم و به آن البسه کهنه دوران کودکی خود خیره میشوم و بخود میگویم مبادا خودت را گم کنی، بیاد آر که طفل فقیر و در مانده ای بودی، مبادا غرور ترا بگیرد.

فرزندان ایشان تحصیلات عالی نمودند و هر یک در ممالک مختلفه اروپا و افریقا بخدمت امر مبارک و نشر تعالیم الهی مشغولند.

جناب عباس منشادی تبرّعات کریمانه تقدیم امر مبارک مینمودند زیرا هر چه داشتند از الطاف مبارک بود. تواضع و فروتنی و عشق ایشان به امر مبارک برای همه ما درس زندگی است.

جناب عطاء الله گهرریز وقرینه

جناب گهرریز در سال ۱۹۱۶ در طهران متولد شدند. دوران تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شهر گذراندند. در مهرماه سال ۱۳۱۶ شمسی وارد دانشگاه افسری شدند ولی بعَلّت بهائی بودن ایشان را خلع درجه ساختند و لباس سربازی بر تنشان کردند. دومین مرحله از امتحانات را با سربلندی گذراندند و آن وقتی بود که در سنه ۱۹۴۰ میلادی ازدواج کردند و چون در آنزمان دولت ازدواج بهائی را برسمیت نمی شناختند ایشان را به دادگاه حاضر و یکسره روانه زندان نمودند ولی در همه این وقایع با نهایت شجاعت استقامت ورزیدند و از تهدیدات اهل عدوان ترسی بخود راه ندادند.

پس از ۱۴ ماه که از ازدواجشان گذشت در حالیکه از سن فرزندشان فقط ۹ ماه میگذشت باتفاق همسر و طفل نوزاد در نقشه مهاجرتی ۴۵ ماهه عازم کشور عراق شدند و در شهر

سلیمانیه سکنی گزیدند ولی دولت عراق که با اقامت مهاجرین بهائی ایرانی موافقت ننموده بود خاک آن کشور را ترک و دست خالی بایران بازگشتند. ایشان در وزارت فرهنگ استخدام شدند و بعنوان دبیر دبیرستانهای طهران و شمیران به تدریس مشغول گردیدند.

پس از چند سال اقامت در طهران مجدداً عشق رفتن به مهاجرت به قلوبشان شعله زد و این بار در نقشه ۱۰ ساله کبیر اکبر راهی دورترین کشور جهان یعنی مملکت شیلی که در جنوبی ترین اقلیم جهان قرار دارد و امتدادش در نزدیکی قطب جنوب است در شهر پونتا آرناس مقابل قطب جنوب که منطقه ای سرد و ۱۰ ماه از سال پوشیده از برف و همراه با طوفانهای قطبی است مستقر شدند زیرا این نقطه مورد نظریکل مبارک حضرت ولی امرالله بود و با ورودشان بآن شهر محفل روحانی محلی آن تشکیل گردید.

شرح خدمات این عائله در آن نقطه دور افتاده از جهان را ایادی امرالله جناب فیضی در کتاب داستان دوستان نوشته اند. جناب گهرریز در سال ۱۹۶۲ بعنوان نماینده کانونشن ملی شیلی انتخاب و مأمور سفرهای تبلیغی گردیدند. در سال ۱۹۶۸ عضویت محفل ملی شیلی انتخاب و برای شرکت در کانونشن بین المللی برای انتخاب دومین دوره اعضاء بیت عدل اعظم راهی ارض اقدس شدند.

زمانیکه ایادیان عزیز امرالله حضرت حرم مبارک و جنابان فیضی و دکتر مهاجر و جلال خاضع از کشور شیلی دیدن فرمودند همه جا جناب گهرریز مأمور همراهی ایشان بودند تا اینکه در سال ۱۹۷۳ بانگلستان آمدند در چند نقطه این کشور مهاجرت نموده و آخر الامر در نقطه اخیر در شهر ساتن گلد فیلد در یوم ۲۰ جولای بملکوت ابهی صعود نمودند و در جوار رحمت کبری مستریح گشتند. بیت عدل اعظم الهی طی مرقومه ای جهت ترقی و تعالی روح پرفتحشان در عوالم الهی و برای تسکین آلام و غموم منتسبین در اماکن متبرکه دعا فرمودند علیه رضوان الله و بهانه.

جناب نورالله حقیقی

ایشان ظاهراً اهل سنندج بودند و در آن نواحی ویا در طهران سکونت داشتند به زبان کُردی آشنا بودند و خود را به سلیمانیه رسانیده و از خدّام امر مبارک در سلیمانیه گردیدند . بخصوص چون به زبان کُردی آشنائی داشتند در نشر نفعات الهی بیشتر موفق بودند و راه معاشرت با اکراد را برای خود و مهاجرین باز می کردند .

روزی صحبت از شعرات مبارک شد ایشان این داستان را که مربوط به دوران کودکی خودشان بود برای نگارنده بیان داشتند که در زمان حیات حضرت عبدالبهاء طفل بودند و در ارض اقدس با سایر اطفال بازی میکردند و مورد عنایت مبارک بودند .

در آن ایام ایشان دیدند که اعضاء عائله مبارک شعرات حضرت عبدالبهاء را جمع آوری می نمایند . در عوالم طفولیت ایشان هم ب فکر آن افتادند که وقتی حضرت عبدالبهاء مشی میفرمایند از پشت سر مبارک عبور کنند و یکی از موهای مبارک را که روی شانه ایشان افتاده است برای خود بردارند و چنین کردند ولی موئی که روی شانه مبارک افتاده بود ، از سر مبارک هنوز جدا نشده بود و در کندن مو ، سر مبارک به عقب کشیده شد ولی هیکل اطهر سر خود را برنگردانند که او خجل نشود . جناب حقیقی گفتند مو را برداشتم و فرار کردم .

ایشان جزوه ای بهمراه خود داشتند که در آن سه قطعه از الواح مبارکه درباره کُردستان رابخط خودشان نوشته بودند و جناب مظفر برجیس سواد آن الواح را برداشته ولی در خاطرات خود نیاورده اند که آن الواح در این کتاب درج گردد .

جناب علی اکبر رستمی نژاد

در شرح احوال جناب خدادوست اشاره ای به نام ایشان شد که از همسفران جناب خدادوست بودند و مغازه ایشانرا در سلیمانیه اداره میکردند و مشتریان را با امر مبارک آشنا مینمودند. ایشان به عضویت اولین محفل روحانی تاریخی شهر سلیمانیه در آمدند.

جناب جمیل ناجی و عائله

ایشان از احبای بغداد بودند و برای تقویت جامعه بهائی سلیمانیه به آن شهر مهاجرت کردند که تشکیل محفل روحانی میسر شود. در آن ایام در عراق رسم بر این بود که فقط رجال عضو محفل گردند و با حضور ایشان تشکیل اولین محفل سلیمانیه میسر شد. شغلشان سلمانی بود، و مغازه ای گرفتند و بکار مشغول شدند.

ایشان نسبت به نگارنده سمت استادی زبان عربی را داشتند که محبتشان هرگز فراموش نخواهد شد در نشر نفعات الله سعی بودند و مشتریان خود را با امر مبارک آشنا میکردند.

در خاطرات جناب اشراق خاوری آمده است که در سال ۹۱ بدیع که ایشان به امر مبارک برای نشر نفعات الله به سلیمانیه تشریف برده بودند، جناب جمیل ناجی هم برای خدمت امر مبارک، از طرف محفل ملی عراق به سلیمانیه آمده بودند.

مهاجرت مجدد ایشان به سلیمانیه به اتفاق قرینه و فرزندان برای امکان تشکیل محفل روحانی در سلیمانیه بود.

جناب سلمان حلیم و قرینه بدریّه خانم عباس

جناب سلمان حلیم از احبّای بغداد بودند که برای تشکیل محفل روحانی سلیمانیّه و کمک به مهاجرین، به سلیمانیّه هجرت کردند و مصدر خدمات باهره روحانیّه شدند. و به کسب و کار مشغول گردیدند. قرینه ایشان بدریّه خانم خواهر جناب نورالدین عباس عضو محفل روحانی سلیمانیّه، معلّمی کلاس درس اخلاق اطفال بهائی را برعهده گرفتند. خوشبختانه این مهاجرین عزیز عرب بعد از خروج بهائیان ایرانی در سلیمانیّه ماندند و به نشر نفعات الله پرداختند.

جناب اسعدالحکما

جناب اسعدالحکما از متقدّمین امر مبارک بودند که برای دیدار و تشویق مهاجرین وارد سلیمانیّه شدند حضورشان سبب دلگرمی احبّا بود متأسّفانه بعلت عارضه کسالت و نبودن وسائل مداوای ایشان در سلیمانیّه راهی بغداد شدند. در ایّامی که در سلیمانیّه تشریف داشتند از محضرشان کسب فیض شد.

جناب سرهنگ سرالدین علائی

جناب سرالدین علائی از جمله مشوقّین و خادمین امر مبارک بودند که در ایران مصدر خدمات باهره روحانیّه بودند و در مؤسّسات امریّه و جوانان و اداره کلاسهای معارف امریّه نقشی ارزنده داشتند برای تشویق و ملاقات مهاجرین به بغداد و سلیمانیّه تشریف آوردند در سلیمانیّه چندی رحل اقامت افکندند که از محضرشان کسب فیض بعمل آمد. جناب علائی پس از ازدواج خدمات مهاجرتی و تبلیغی خود را در ایتالیا ادامه دادند و بسیار در نشر

نفحات الله در میادین مختلفه موفق بودند . بعد از صعودشان در ایتالیا، قرینه ایشان طاهره خانم شرح حالشان را تهیه نمودند و در مجله پیام بهائی شماره ۳۲۱-۳۲۲ درج گردیده .



عکس جناب سرالدین علائی

سفر چهار ماهه جناب عبدالحمید اشراق خاوری به سلیمانیه

احبای ایران بخوبی این استاد و دانشمند بزرگ را می‌شناسند. مجله پیام بهائی شماره ۱۵۸ مورخ ژانویه ۱۹۹۳ خود را به زندگینامه و ذکر آثار این دانشمند و فاضل بی‌مانند اختصاص داده است که مجموعه ای بسیار جالب و خواندنی است.

در این کتاب به درج مقدمه ای که هیأت تحریریه مجله پیام بهائی بیاد این دانشمند بزرگ به رشته تحریر آورده است اکتفا مینماید و خوانندگان عزیز را به ملاحظه شماره ۱۵۸ ژانویه ۱۹۹۳ مجله پیام بهائی مراجعه میدهد.

در این شماره از مجله جناب علی اکبر فروتن ایادی امرالله شرحی در باره این فاضل جلیل نگاشته اند. فرزند ارجمند جناب عبدالحمید اشراق خاوری، جناب مهندس هوشنگ شرح حال پدر بزرگوار خود را از بدو طفولیت تا زمانی که امر مبارک را تصدیق کرده اند به رشته تحریر درآورده اند.

جناب عبدالحسین بشیر اللهی شی‌ی‌نغز و دلپذیر در وصف ایشان سروده اند که وصف الحال صفات و خصوصیات جناب اشراق خاوری است.

جناب مولوی نژاد به تفصیل به شرح آثار جناب اشراق خاوری پرداخته اند که از جمله آثار ایشان تقویم تاریخ امر، تبیان و برهان، آثار قلم اعلی، قاموس کتاب ایقان، مجموعه مانده آسمانی، رحیق مختوم، محاضرات، اسرار ربّانی و پیام بهاء الله و غیره است.

جناب عبدالحمید اشراق خاوری این راد مرد بزرگ در سن هفتاد و یک سالگی دار فانی را وداع گفتند و یادشان در دلها جاودان است.

به یاد دانشمندی بزرگ عبدالحمید اشراق خاوری

این (شماره پیام بهائی) بنام راد مردی منتشر میشود که نامش همواره در تاریخ دیانت بهائی جاویدان خواهد ماند مردی بزرگ همت در کمال خرد و دانش و نکته سنجی و دقت که ادب و فضل و عقل و حلم را تمام داشت به حزم و احتیاط که شیوه هر عالمی است آراسته بود و جانش به پرهیزگاری و ایمان روشن آنگاه همه فضائل خود را در خدمت امر الهی بکار گرفت و با ناتوانی چشم و اختلال سلامت دست به تألیف آثاری جاودانی گشود و کاری بر عهده گرفت که جز به دست بلند همتانی چون او از کسی دیگر بر نمی آمد. عبدالحمید اشراق خاوری دانشمند دل آگاه و بلند پایه در انجام کارهایی که فایده اش به امر میرسید حریص و کوشا بود و از هیچ خدمتی هر قدر جانکاه و مشکل هرگز ملال نمی آورد. هیچ تحفه ای به نزد او مقبول تر از آن نبود که درسی از حکمت و دانائی پیش دلها باز کند. وقتی که موج گوهر بار اقیانوس بیکران معارف امری را با چشم بصیرت دید دریغش آمد که از این سعادت الهی و بهاء و علم و سخا و مجد ربّانی تشنگان را بهره ای نرساند. از این رو با همه نیروی خود دست به تألیف کتابها و رسائل و همزمان به تعلیم تربیت شیفتگان دانش گماشت و بر کتب مقدسه و توقیعات مبارکه قاموس ها نگاشت و کتابها در شرح و بیان رموز و اسرار پنهان در گنجینه الواح و آثار از قلم پر مایه او به تحریر آمد تا هر کس بتواند از این دریای پر لؤلؤ گوهری بدست آورد و از این درخت برومند میوه ای برچیند. خطیبی بود توانا و سخنرانی چیره دست و بی همتا که آنقدر در و مرجان و گوهرهای آبدار در اختیار داشت و به حافظه نیرومند خود سپرده بود که نمی دانست کدام را نثار شنوندگان نماید و یا از دهها و صدها مثالهای تاریخی و شواهد علمی چه را پشتوانه بیانات خود سازد و شنوندگان را از کدام دریا سیراب سازد. اما از هر سوئی و سری که سخن می گفت سرانجام آن را به اقیانوس بی کران تعالیم الهی پیوند میزد و جان

شنوندگان را با دانائی و حکمت می پروراند و به آگاهی با نور دانش زنده مینمود *

سوی فضائل علمی در دوستی و مردمی و لطافت و یگانه دلی بی مانند بود و هرگز پا از جاده فروتنی و افتادگی بیرون نگذاشت. بهمین خاطر آنانکه قدر او را دانستند رو به سوی او نهادند و دل و جان به محبت وی دادند. برخی او را که روز و شب در هیچ فکری و اندیشه ای جز گسترش دانش و حکمت و معارف بهائی نبود مصاحب نزدیک شدند و از خرمن دانشش بهره ها بر گرفتند که خوشا به حال فرخنده آنان *

پیام بهائی امیدوار است با انتشار این شماره سوی بزرگداشت آن دانشمند بلند پایه ، خوانندگان را بدین نکته نیز راهبر گردد که امروزه دست یازیدن به مطالعات جدی امری و تألیف و تصنیف رسائل و کتبی که در زمینه آثار گهربار بهائی باشد از اهمیت خاصی برخوردار است *

اشراق خاوری و بزرگانی مانند او چون ابوالفضل گلپایگانی و اسدالله فاضل مازندرانی یا دیگران با همه پشتکار و کوشش و تلاش خود فقط به قطره ای از دریای معرفت و حکمت امر الهی رسیدند و باید امیدوار بود که امثال این بزرگمردان باز هم در آسمان دانش و پژوهش ظهور کنند و آفتاب وار بر فرهنگ و معارف بهائی پرتو افکنند *

سخن را با نقل بخشی از سخنان دکتر علیمراد داودی که امیدواریم روزی بیاد عزیز او نیز دفتری منتشر کنیم به پایان می آوریم که چه خوش نوشته است:

«... قدم را چنانکه بودند بشناسیم، نعمتی را که بما رایگان داشته اند سپاس داریم، راهی که رفته اند باز یابیم، از همان جا که آنان از سیر بازمانده اند دنبال راه را بگیریم، با قدم که از پیکر جوانتری است، بدلی که سرشار از خون تازه ای است، با سری که شور

مستی و شیدائی در آن است، با عقلی که پشتیبانی آن نیروی ایمان است در همان مسیر رو به مقصد بشتاییم و تا بدانجا پیش رویم که دیگر تاب و توان در تن و جان نماند. آنگاه کسانی بیایند که ما را از قدمای خود بدانند، رشته کار را از دست ما خارج سازند و بدست خود بیندازند، آنان بما تأسی کنند و ما به آنان افتخار کنیم کارهای ناتمام را به تمامی رسانند و برای وصول بمقصد اصلی چند قدمی دیگر بردارند بدین ترتیب قدم ها بهم پیوندند، کارها بدنبال یکدیگر آیند، کوشش ها بر هم مزید شوند و در فرجام کار فرزندان گمشده آدم بر سر خوان ملکوت که بساط وحدت و اخوت است به همدیگر رسند و آنجا که سعادت و حقیقت به یک معنی است شاهد عصر ذهبی کورجمال قدم باشند» هیأت تحریریه پیام بهائی *

شرح سفر چهار ماهه جناب عبدالحمید اشراق خاوری به سلیمانیه

در شرح اسفار جناب اشراق خاوری ذکر سفر ایشان به سلیمانیه نیز آمده است. جناب اشراق خاوری این دانشمند شهیر بر طبق امریه حضرت ولی امرالله در سال ۱۳۱۴ شمسی برابر ۱۹۳۵ میلادی سفری به سلیمانیه جهت تبلیغ امرالله نمودند و با بسیاری از اعاضم مسلمین گرد مذاکرات تبلیغی داشتند و امر مبارک را معرفی نمودند و بعضی از نشریات امری را به تعداد زیاد در بین ساکنین سلیمانیه پخش کردند و کار این دعوت جهری و ابلاغ کلمه الله بجائی رسید که بلوا و اغتشاش در سلیمانیه روی داد و قضیه به حکومت بغداد کشیده شد و حتی در مجلس شورای بغداد مطرح گردید و سر انجام حکم به اخراج جناب اشراق خاوری دادند. این سفر چهار ماهه با خروج ایشان از صفحات سلیمانیه به پایان رسید *

با آنکه این سفر بیش از چهار ماه بطول نینجامید اما از نظر کیفیت سفری در نهایت اهمیت

بود زیرا در این مدّت کوتاه جناب اشراق خاوری به نشر نفعات الله در بین کثیری از مردم آن صفحات توفیق یافتند *

بنظر میرسد که ایشان در خاتمه سفر چهار ماهه خود گزارش شرح این سفر پر ثمر را به عرض هیکل مبارک حضرت ولی امرالله رسانیده باشند. با مراجعه نگارنده به ارض اقدس از وجود این گزارش احتمالی اطلاعی بدست نیامد *

اما گزارش دیگری که جناب اشراق خاوری در دهم شهرالجمال سنه ۹۱ پس از سی و پنج روز توقف خود در سلیمانیه به عرض حضرت ولی امرالله رسانیده اند یافت شد که به برخی مطالب عمومی آن اشاره مینماید:

(بفضل الهی و عنایات جمال قدم با ضعف و عجز و جهل این عبد تأییدات غیبیه در مرور و تا کنون بنفوسی بسیار کلمه الله بنصرت و کمک ربّ قدیم ابلاغ و پس از استماع کلمه برخی مدهوش و بعضی مضطرب و پریشان و گروهی متحیر و سرگردان مشاهده میشوند *

در هفته چند جلسه با فقهای بلده ملاقات حاصل و همین منکرین را جمال قدم جلّ جلاله منادیان امر خود ساخته روز و شب آرام نگیرند و دمی نیاسایند و لوله اسم اعظم در اطراف این بلده افتاده و صیت عظمت امر جمال مبارک جلّ شأنه غلّم بر اکناف افراخته *

چندین مجلد از کتب امریه نیز در نزد نفوس است که هر یک خواننده بدیگری میدهد و از این راه هم انتشار امر مبارک بقوه الهیه و تأییدات غیبیه در جریان است *

مردم این بلده عموماً از جمال قدم جلّ جلاله به «حضرت ایشان» و برخی هم به «درویش محمد» تعبیر مینمایند و هر یک خوارق عادات و معجزاتی از هیکل مبارک که از پدران خود شنیده نقل و روایت میکنند ولی در این ایّام که صیت امر اعظم در انتشار و

ارتفاع است بعضی هیکل مبارک را از راه عناد ساحر مینامند و بروز خوارق را از حضرتش به سحر تعبیر میکنند)

تردیدی نیست که این بذره‌های افشانده توسط ایشان در قلوب نفوس آنسامان روزی در محیطی مناسب سرسبز خواهد شد و شکوفه‌ها و ثمرات عالیه بار خواهد آورد.

سلیمانیه شهری است که بقدم جمال مبارک مشرف شده و چندی محل سکونت و مأوای مظهر ظهور بوده و بذر ظهور در دل‌های مشتاقین آن کوی بدست حضرتش کاشته شده است و در آینده نزدیک امر مبارک در آن سرزمین چنان خواهد درخشید که فصل جدیدی از تاریخ امر را بخود اختصاص خواهد داد.

باش تا صبح دولتش بدمد

کاین هنوز از نتایج سحر است

جناب دکتر نصرت الله محمد حسینی در کتاب حضرت باب نیز آورده اند که جناب اشراق خاوری در سال ۱۹۲۶ بامر حضرت ولی امر الله مقيم گُردستان عراق شده و چند سال در نقاط مختلف به تبلیغ و تعلیم اشتغال داشته و پس از صعود حضرت ولی امر الله اسفاری به کشورهای کنار خلیج فارس و اروپا نمودند.



جناب عبدالحمید اشراق خاوری

خانم بهیه ذکی گردی - گیولیک

بهیه خانم در ۹ دسامبر ۱۹۱۷ میلادی در قاهره از پدر و مادری ایرانی دیده بجهان گشودند پدرشان جناب فرج الله ذکی گردی اهل مریوان کردستان ایران بودند و برای تحصیل علوم مقدماتی عازم بغداد شدند و سپس در جامعه الازهر مصر به ادامه تحصیل پرداختند.

سفری به غزه نمودند و در آنجا با شیخ غازی از بهائیان معروف ملاقات و به امر مبارک ایمان آوردند. در بازگشت به مصر در جامعه الازهر، مسلمین از ایمان ایشان به امر بهائی آگاه شدند و موجبات اخراجشان را از دانشگاه الازهر فراهم آوردند. شیخ محمد عبده از علمای مصر از شیخ فرج الله گردی حمایت کرد. ایشان در مصر چاپخانه (مطبعه کردستان العلمیه) را تأسیس کردند و کتب و آثار امری را در مطبعه خویش به هزینه خود چاپ می نمودند و مورد عنایت حضرت عبدالبهاء بودند.

حضرت عبدالبهاء در روی صفحه داخل کتاب مکاتیب مبارک جلد دوم به خط خویش چنین مرقوم فرموده اند:

این مجموعه را جناب آقا شیخ فرج الله طبع و نشر فرموده فی الحقیقه در آنچه باید و شاید قصور ننموده. از حق تأیید اورا می طلبم. ع ع

جناب شیخ فرج الله در مصر با دختر زیبای حاج علینقی شیرازی از تجار معروف شیراز بنام شوکت خانم که همراه پدر به مصر آمده بود عقد اقتران بستند و ثمره این ازدواج تنها دختری بود که بهیه خانم نام گرفت.

بهیه خانم تحصیلات مقدماتی و دانشگاهی خود را در مصر در دانشگاه امریکائی قاهره در رشته علوم اجتماعی و تعلیم و تربیت پایان رسانیدند و سپس با کسب اجازه از حضرت

ولی امرالله ساکن کشور عراق شدند و مکرر به‌مراه پدر خویش برای دیدار دوستان گُرد از کردستان دیدن کردند .

علاقه وافر ایشان به کردستان منجر به تألیف کتابی گردید که به زبان انگلیسی نگارش یافته و عنوان کتاب (O BELOVED KURDISTAN) (ای کردستان محبوب) است که هنوز به زیور چاپ آراسته نشده (ظاهراً مقامات امری چاپ کتاب را به آینده موکول فرموده اند) . بهیه خانم کتاب را در پشت نویسی تقدیم پدرشان شیخ فرج الله ذکی کردی مریوانی کرده اند و در ذیل آن اضافه نموده اند آنکسی که مرا هدایت کرد که انسانها را دوست بدارم و به کردستان عشق بورزم .

کتاب مذکور متضمن شرحی در باره پدر و مادرشان و ذکر علاقه وافر که به کردستان دارند و اشعار نغزی که در باره کردستان سروده اند و همچنین فصلی در باره معرفی امر بهائی و هجرت جمال مبارک به آن صفحات می باشد .

بهیه خانم عضو فعال و خادم جامعه بهائی بودند و از هر موقعیتی برای ابلاغ امر مبارک استفاده میکردند . بهیه خانم در مصر و عراق و امریکا به عنوان معلم و مترجم زبان عربی و انگلیسی و تدریس علوم تربیتی و اجتماعی و خدمات فرهنگی شاغل بودند و در بغداد سمت ریاست دارالمعلمات را داشتند .

ایشان در ایام اقامت در بغداد بمدت ۸ سال در برنامه رادیویی برای کودکان برنامه هائی اجراء مینمودند. در زمینه خدمات امری به ترجمه برخی از الواح و آثار مبارکه از زبان فارسی به زبان عربی برای استفاده احبای عربی زبان اقدام نمودند و در روزنامه های بغداد مقالاتی غیر مستقیم محتوی اندیشه های بهائی برای راهنمایی مردم عراق درج می نمودند از جمله مقاله «العدل الاجتماعی» است همچنین برخی از کتب و مقالات انگلیسی را به عربی ترجمه کرده اند . مانند کتابی دربار اطفال که نام عربی آن «طفلك مستقبلک» میباشد که به زیور چاپ در آمده و منتشر شده است .

در دو تابتستان در معیت مادر گرامی خود شوکت خانم شیرازی بامر مبارک ساکن سلیمانیه شدند و چون گرد هستند هیکل مبارک مایل بودند که ایشان با کردها تماس بگیرند و نیز به مهاجرین و معرفی و استقرار کامل آنان کمک نمایند. که اقداماتشان بسیار ارزنده و موثر بود.

حاکم سلیمانیه پدر بهیه خانم شیخ فرج الله کردی را بخوبی می شناخت و بخود بهیه خانم احترام بسیار می گذاشت. حکومت سلیمانیه بافتخار و تجلیل این خانم محترمه اجتماعات پر شکوهی از شخصیت‌های برجسته سلیمانیه بر پا داشت. ایشان محبوب القلوب همگان بودند. چهره خندان و روحانی ایشان همه را مجذوب کرده بود. بهیه خانم مهاجرین ایرانی را به مقامات حکومتی و شخصیت‌های گرد به عنوان بهائی معرفی کردند و راه گشای خدمات روحانی و اجتماعی مهاجرین بهائی شدند و باب معاشرت مهاجرین با اکراد مفتوح شد.

همسر حاکم سلیمانیه با بهیه خانم دوستی نزدیک داشت و لباس کردی به تن ایشان نمود و عکسی از بهیه خانم در لباس کردی برداشت که عکس ایشانرا برای معرفی لباس زنان گرد در این کتاب درج کرده ایم.

بهیه خانم با یکی از احبای خدوم امریکائی بنام آقای رابرت گیولیک ازدواج نمودند و مشترکاً بخدمات امریه در امریکا و سایر ممالک پرداختند.

بهیه خانم در ۲۷ فوریه ۲۰۰۵ در امریکا صعود نمودند. در تلگراف مورخ ۴ مارچ ۲۰۰۵ بیت عدل اعظم الهی خطاب به محفل ملی بهائیان امریکا از صعود بهیه خانم اظهار تأثر فرمودند و خدمات ایشان را بعنوان مبلغ بهائی و مترجم آثار امری ستودند و تلاشهای مهاجرتی ایشان و همسرشان رابرت گیولیک را در ممالک غربی یاد آور شدند و برای ارتقاء روح پر فتوحشان در عوالم ملکوتی دعا فرمودند.



عکس خانم بهیّه فرج الله ذکی کُردی

مآخذ کتاب

- ۱- کتاب تحقیقی تاریخی در باره گُرد و گُردستان تألیف پرفسور محمّد امین زکی - ترجمه و توضیح از حبیب الله تابانی - تبریز از انتشارات مؤسسه آیدین سال ۱۳۷۷
 - ۲- کتاب تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای گُردستان - تألیف میرزا شکرالله سنندجی (فخرالکتاب) - مقاله از دکتر حشمت طیبی چاپ اول ۱۳۶۶ چاپخانه سپهر طهران
 - ۳- همان مأخذ
 - ۴- کتاب تحقیقی تاریخی در باره گُردستان از محمّد امین زکی انتشارات آیدین ۱۳۷۷
 - ۵- تاریخ مشاهیر گُرد جلد سوّم تألیف بابا مردوخ روحانی متخلّص به « شیوا » چاپ اول ۱۳۷۱ از انتشارات سروش صص ۴۵۱-۴۶۵
 - ۶- کتاب عشایر العراق جلد ۲ صفحه ۱۰۰
 - ۷- کتاب شرفنامه تألیف امیر گُرد شرف الدین بدلیسی سال ۱۰۰۵ هجری صفحه ۳۶۳
 - ۸- دائرة المعارف تشیع بنیاد فرهنگی شط طهران ۱۳۷۱
 - ۹- تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای گُردستان صفحه ۴۶۲ تألیف میرزا شکرالله سنندجی چاپخانه سپهر طهران ۱۲۶۶
 - ۱۰- فرهنگ لغات منتخبه چاپ دوّم - دکتر ریاض قدیمی چاپ دانشگاه تورنتو - کانادا
- سال ۱۹۸۶
- ۱۱- کتاب قرن بدیع ترجمه گادپاسز بای از حضرت ولی امرالله ترجمه جناب نصرالله مودّت چاپ مؤسسه ملی مطبوعات امری سال ۱۲۵ بدیع
 - ۱۲- همان مأخذ
 - ۱۳- همان مأخذ
 - ۱۴- همان مأخذ
 - ۱۵- همان مأخذ

- ۱۶- رحیق مخنوم جلد اول قاموس لوح قرن تألیف جناب عبدالحمید اشراق خاوری
نشر سال ۱۳۰ بدیع مؤسسه ملی مطبوعات امری طهران صص ۳۴۶-۵۷۲-۶۵۹
- ۱۷- کتاب ایقان اثر جمال مبارک در بغداد - نسخه اصلی آن به خط حضرت عبدالبهاء
ناشر مؤسسه ملی مطبوعات امری در آلمان ۱۵۵ بدیع - ۱۳۷۷ شمسی - ۱۹۹۸ میلادی
- ۱۸- همان مأخذ
- ۱۹- اسرار الآثار جلد ۴ تألیف جناب فاضل مازندرانی - مؤسسه ملی مطبوعات امری سال
۱۲۴ بدیع صفحه ۴۷۷
- ۲۰- ادعیه حضرت محبوب طبع اولیه در مصر سال ۱۳۳۹ هجری طبع بعدی در مؤسسه ملی
مطبوعات امری سال ۱۳۲ بدیع تجدید نشر در لجنه ملی آثار امری در آلمان غربی سال ۱۴۳
بدیع ۱۹۸۷ میلادی
- ۲۱- کتاب قرن بدیع ۲ صفحه ۲۳۶
- ۲۲- همان مأخذ
- ۲۳- همان مأخذ
- ۲۴- کتاب بهاء الله شمس حقیقت تألیف جناب حسن موقر بالیوزی به سال ۱۹۸۹ ترجمه
از انگلیسی بفارسی توسط خانم دکتر مینو درخشان ثابت راسخ نشر توسط Ronald
Oxford چاپ انگلستان
- ۲۵- کتاب قرن بدیع ۲ صفحه ۱۰۵
- ۲۶- همان مأخذ صفحه ۲۴۰
- ۲۷- همان مأخذ صفحه ۲۴۰
- ۲۸- کتاب رحیق مخنوم جلد اول تألیف جناب عبدالحمید اشراق خاوری صص ۷۰-۷۱
نشر مؤسسه ملی مطبوعات امری طهران سال ۱۲۰ بدیع
- ۲۹- کتاب اقتدارات اثر جمال مبارک بخط مشکین قلم در ۱۳ رجب ۱۳۱۰ هجری ناشر
نامعلوم صفحه ۸

- ۳۰- همان مأخذ صفحه ۲۱
- ۳۱- کتاب قرن بدیع ۲ صفحه ۲۴۲
- ۳۲- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ ناشر لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی در آلمان - چاپ اول سال ۱۵۷ بدیع - ۲۰۰۰ میلادی صص ۲۱۰-۲۱۱
- ۳۳- همان مأخذ صفحه ۲۰۶
- ۳۴- کتاب قرن بدیع ۲ صفحه ۲۴۲
- ۳۵- همان مأخذ
- ۳۶- همان مأخذ
- ۳۷- همان مأخذ صفحه ۲۴۳
- ۳۸- همان مأخذ صفحه ۲۴۳
- ۳۹- همان مأخذ صفحه ۲۴۵
- ۴۰- همان مأخذ صفحه ۲۴۶
- ۴۱- همان مأخذ صفحه ۲۴۶
- ۴۲- همان مأخذ صفحه ۲۴۷
- ۴۳- همان مأخذ صفحه ۲۴۷
- ۴۴- همان مأخذ صفحه ۲۴۷
- ۴۵- همان مأخذ صفحه ۲۴۹
- ۴۶- کتاب رحيق مختوم تألیف جناب عبدالحمید اشراق خاوری نشر ۱۳۰ بدیع مؤسسه مطبوعات امری طهران صص ۴۱۶-۴۲۵
- ۴۷- همان مأخذ صص ۹۰۵-۹۰۶
- ۴۸- لوح مریم نازله از جمال مبارک - آثار قلم اعلی
- ۴۹- کتاب محاضرات جلد اول تألیف جناب اشراق خاوری نشر مؤسسه مطبوعات امری طهران سال ۱۲۰ بدیع صص ۳۲۶-۳۲۷

- ۵۰- کتاب قرن بدیع ۲
- ۵۱- ادعیه حضرت محبوب از جمال مبارک نشر لجنه ملی آثار امری به لسانی فارسی و عربی در لانگهاین آلمان غربی سال ۱۴۳ بدیع - ۱۹۸۷ میلادی
- ۵۲- کتاب قرن بدیع ۲
- ۵۳- همان مأخذ صص ۲۵۲-۲۵۳
- ۵۴- تاریخ مشاهیر گرد ج ۱ از بابا مردوخ روحانی شیوا چاپ اول ۱۳۶۴ چاپ دوم ۱۳۸۲ از انتشارات سروش ص ۴۰۹
- ۵۵- کتاب عهد اعلی تألیف جناب ابوالقاسم افغان - نشر اکسفورد جولای ۱۹۹۸ ناشر One World Oxford, England صفحه ۵۰۶
- ۵۶- تاریخ مشاهیر گرد از بابا مردوخ روحانی شیوا صص ۴۳۷
- ۵۷- همان مأخذ
- ۵۸- همان مأخذ صص ۴۶۱-۴۶۲
- ۵۹- اسرار الآثار جلد ۵ از جناب فاضل مازندرانی نشر مؤسسه مطبوعات امری طهران ۱۲۴ بدیع ص ۱۸
- ۶۰- کتاب مشاهیر گرد تألیف بابا مردوخ روحانی شیوا جلد اول صص ۴۴۰-۴۴۱ - انتشارات سروش چاپ اول ۱۳۶۴ چاپ دوم ۱۳۸۲
- ۶۱- کتاب قرن بدیع ۲ صص ۲۵۴-۲۵۵
- ۶۲- همان مأخذ صفحه ۲۵۶
- ۶۳- کتاب بدایع الآثار جلد اول صفحه ۱۷۵ تألیف میرزا محمود زرقانی چاپ بمبئی هندوستان سال ۱۳۳۲ ه - ۱۹۱۴ شمسی
- ۶۴- سفینه عرفان دفتر ۷ مؤسسه چاپ و نشر کتاب عهد جدید دارمشتات آلمان مقاله جناب فرید رادمهر
- ۶۵- کتاب قرن بدیع ۲ صفحه ۲۵۷

- ۶۶- همان مأخذ صفحه ۲۵۸
- ۶۷- همان مأخذ صفحه ۲۵۸
- ۶۸- همان مأخذ صفحه ۲۵۹
- ۶۹- همان مأخذ صفحه ۲۵۹
- ۷۰- کتاب بهاء الله. نشر لجنه ملی نشر آثار امری به لسان عربی و فارسی لانگهین آلمان غربی سال ۱۴۷ بدیع ۱۹۹۰ میلادی صفحه ۱۰۲
- ۷۱- شرح حال محی الدین عربی مقاله مجله ادبی یغما شماره ۹ سال ۳۱ آذر ۱۳۵۶ در دیار صوفیان اثر علی دشتی نشر سازمان انتشارات جاویدان چاپخانه گلستانیان پائیز ۱۳۶۳ صص ۲۶۵-۲۷۲
- ۷۲- خاطرات خطی از حضرت ورقه مبارکه علیا - ترجمه جناب ابوالقاسم فیضی
- ۷۳- کتاب عهد اعلی تألیف جناب ابوالقاسم افغان نشر انگلستان سال ۲۰۰۰ صص ۵۰۷-۵۰۹
- ۷۴- همان مأخذ صفحه ۵۰۹
- ۷۵- از رساله قشیری - نفحات الانس - تذکره الاولیاء (نفحات الانس از عبدالرحمن احمد جامی مهدی توحیدی پور طهران ۱۳۳۶) نقل از کتاب در دیار صوفیان از علی دشتی سازمان انتشارات جاویدان ۱۳۶۳
- ۷۶- کتاب در دیار صوفیان نوشته علی دشتی نشر سازمان انتشارات جاویدان چاپ چهارم ۱۳۶۳
- ۷۷- تذکره الاولیاء جلد اول صفحه ۱۰۱ نقل از کتاب در دیار صوفیان از علی دشتی انتشارات جاویدان ۱۳۶۳
- ۷۸- بیان حضرت عبدالبهاء در باره بی مزه گیهای صوفیه از جمله مکاتیب حضرت عبدالبهاء
- ۷۹- آثار قلم اعلی جلد سوم صفحه ۱۱۵ نشر مؤسسه ملی مطبوعات امری طهران ۱۲۹ بدیع
- ۸۰- کتاب مستطاب مفاوضات اثر حضرت عبدالبهاء چاپ مصر صفحه ۱۱۵

- ۸۱- از الواح جمال مبارک در درّ عقیده طرفداران وحدت وجود، آثار قلم اعلی
- ۸۲- کتاب صحیفه عدلیّه از آثار حضرت ربّ اعلی، کتاب حضرت باب نصرت الله محمّد حسینی مؤسسه معارف بهائی ۱۵۲ بدیع - ۱۹۹۵ میلادی
- ۸۳- هجویزی در کشف المحجوب صص ۲۱۸-۲۴۱
- ۸۴- طرائق الحقایق از نایب الصّدر شیرازی جلد ۳-۱
- ۸۵- کتاب ادعیّه محبوب چاپ قاهره صص ۳۹۲-۳۹۳
- ۸۶- کتاب شرح التعریف لمذهب التّصوّف از مستملی بخاری
- ۸۷- کتاب مستطاب اقدس از جمال مبارک نشر حیفّا معهد اعلی
- ۸۸- همان مأخذ بند ۳۳ صفحه ۲۹
- ۸۹- کتاب امر و خلق جلد ۳ نگارش فاضل مازندرانی نشر سوّم ۱۴۲ بدیع ۱۹۸۶ میلادی
ناشر لجنه نشر آثار آلمان لانگهاین
- ۹۰- کتاب مستطاب اقدس نشر Baha'i World Center, Haifa تاریخ نشر نامعلوم
- ۹۱- کتاب امر و خلق از جناب فاضل مازندرانی جلد ۳ صفحه ۳۵۲
- ۹۲- کتاب اقتدارات از جمال مبارک صص ۲۷۹-۲۸۵
- ۹۳- کتاب تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیائی گُردستان تألیف میرزا شکرالله سنندجی
صفحه ۵۵ انتشارات امیر کبیر طهران ۱۳۶۶
- ۹۴- رساله مرآة الخلق نسخه خطّی از سید طاهر هاشمی از مشایخ طریقه قادری و ارزش میراث صوقیّه صفحه ۸۰ از دکتر عبدالحسین زرین کوب طهران ۱۳۵۶ نقل از کتاب تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای گُردستان صص ۵۷-۵۹ چاپ اوّل ۱۳۶۶ چاپخانه سپهر
طهران
- ۹۵- کتاب اقتدارات صص ۱۸۶-۱۸۷ از جمال مبارک
- ۹۶- کتاب ارزش میراث صوقیّه از دکتر عبدالحسین زرکوب طهران ۱۳۵۶ صفحه ۳۳۸ نقل
از کتاب تحفه ناصری تاریخ و جغرافیای گُردستان صفحه ۶۱

- ۹۷- کتاب نفحات الانس از جامی عبدالحسین احمد - مهدی توحیدی پور طهران ۱۳۳۶ نقل
از کتاب تحفه ناصری صفحه ۶۲
- ۹۸- کتاب قدسیه از خواجه محمّد احمد طاهری عراقی طهران ۱۳۵۴ به نقل از انیس الطّالین
صفحه ۵۵ نقل از کتاب تحفه ناصری تاریخ و جغرافیای گُردستان صفحه ۶۲
- ۹۹- همان مأخذ صفحه ۱۲-۲۰
- ۱۰۰- رشحات عین الحیوه جلد اوّل صفحه ۹۵ تألیف علی بن حسین علی اصغر آهنیان و
واعظ کاشفی طهران ۱۳۵۶ نقل از کتاب ناصری در تاریخ و جغرافیای گُردستان صفحه ۶۴
- ۱۰۱- کتاب تحفه ناصری صفحه ۶۴ در تاریخ و جغرافیای گُردستان - میرزا شکرالله
سندجی انتشارات امیر کبیر طهران ۱۳۶۶
- ۱۰۲- تاریخ مشایخ گُرد تألیف بابا مردوخ روحانی شیوا - سروش طهران ۱۳۸۲ صفحه
۲۹۷
- ۱۰۳- کتاب تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای گُردستان صص ۶۶-۶۷ میرزا شکرالله
سندجی (فخرالکتاب) انتشارات امیر کبیر طهران ۱۳۶۶
- ۱۰۴- همان مأخذ
- ۱۰۵- کتاب سلسله های صوفیه ایران سال ۱۳۲۴ ه ش - صص ۶۵-۶۶
- ۱۰۶- ابعاد عرفانی اسلام در شرح عقاید و تاریخ تصوّف اسلامی صفحه ۵۳۲
- ۱۰۷- کتاب سلسله صوفیان ایران صص ۶۵-۶۶ سال ۱۳۲۴
- ۱۰۸- دائره المعارف اسلامی بزبان انگلیسی جلد هفتم ص ۹۳۵
- ۱۰۹- همان مأخذ
- ۱۱۰- اسرار الآثار از جناب فاضل مازندرانی جلد ۴ صفحه ۲۹۱ نشر مطبوعات امری طهران
- ۱۱۱- کتاب قرن بدیع ۲
- ۱۱۲- کتاب قرن بدیع جلد ۲ صفحه ۲۵۸
- ۱۱۳- همان مأخذ

- ۱۱۴- همان مأخذ صفحه ۱۰۰
- ۱۱۵- کتاب امر و خلق جلد ۳ تبیع و تدوین از فاضل مازندرانی نشر سوّم سال ۱۴۲ بدیع ۱۹۸۶ میلادی لجنه نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی لانگهاین آلمان غربی
- ۱۱۶- همان مأخذ صفحه ۳۵۳
- ۱۱۷- کتاب اقتدارات صص ۱۸۶-۱۸۷
- ۱۱۸- کتاب تذکره الوفا اثر حضرت عبدالبهاء صفحه ۶۶
- ۱۱۹- اسرارالآثار جلد سوّم از جناب فاضل مازندرانی صفحه ۲۹۱
- ۱۲۰- کتاب مانده آسمانی تألیف عبدالحمید اشراق خاوری جلد چهارم مؤسسه مطبوعات امری طهران سال ۱۲۹ بدیع صص ۱۷۶-۱۹۶
- ۱۲۱- لئالی الحکمة جلد ۲ از انتشارات دارالنشرالبهائیه در برزیل مجموعه ای از آثار حضرت بهاء الله نشر اوّل ۱۴۶ بدیع- ۱۹۹۰ میلادی
- ۱۲۲- کتاب قرن بدیع ۲ صص ۱۰۳-۱۰۴
- ۱۲۳- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۳ لجنه ملی نشر آثار امری آلمان-لانگهاین
- ۱۲۴- کتاب اسرارالآثار جلد ۴ از جناب فاضل مازندرانی صفحه ۴۹۱
- ۱۲۵- کتاب تاریخ ظهورالحق بخش سوّم از بخشهای نه گانه از جناب فاضل مازندرانی تاریخ نشر نامعلوم صفحه ۴۵۳
- ۱۲۶- همان مأخذ
- ۱۲۷- کتاب مصابیح هدایت جلد ۲ تألیف جناب عزیزالله سلیمانی نشر مؤسسه مطبوعات امری طهران صص ۱۲۱-۴۹۲-۴۹۴
- ۱۲۸- کتاب تاریخ ظهورالحق جلد ۳ از فاضل مازندرانی صفحه ۲۲۵
- ۱۲۹- تاریخ نیل زرنندی نشر مؤسسه مطبوعات امری طهران سال ۱۰۳ بدیع
- ۱۳۰- همان مأخذ
- ۱۳۱- کتاب تاریخ ظهورالحق جلد ۳ صفحه ۴۵۸

- ۱۳۲- تاریخ مشاهیر گرد نوشته مردوخ روحانی متخلص به شیوا از انتشارات سروش
- ۱۳۳- کتاب مصابیح هدایت جلد اول تألیف جناب عزیزالله سلیمانی نشر مؤسسه مطبوعات امری طهران صفحه ۲۴۳
- ۱۳۴- کتاب تذکره الوفا از حضرت عبدالبهاء صص ۱۴۲-۱۴۶
- ۱۳۵- همان مأخذ
- ۱۳۶- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۴ لجنه نشر آثار امری آلمان
- ۱۳۷- کتاب محاضرات جلد اول و دوم صفحه ۱۷۳ از جناب عبدالحمید اشراق خاوری مؤسسه مطبوعات امری طهران ۱۲۰ بدیع
- ۱۳۸- همان مأخذ
- ۱۳۹- از کتاب مأخذ اشعار در آثار بهائی از جناب دکتر وحید رأفتی صص ۲۳۱-۲۳۲
- ۱۴۰- کتاب داستانهای دلنشین تألیف جناب عزیز روحانی صفحه ۴۱ چاپ کانادا
- ۱۴۱- کتاب اسرار الآثار ۳ صفحه ۲۴۲
- ۱۴۲- کتاب رحیق مختوم تألیف جناب اشراق خاوری صفحه ۷۸۳
- ۱۴۳- کتاب بدایع الآثار جلد ۱ صفحه ۳۲۷
- ۱۴۴- کتاب خاطرات دکتر ضیاء بغدادی استنسیل شده
- ۱۴۵- خاطرات حضرت ورقه مبارکه علیا جزوه خطی ترجمه جناب ابوالقاسم فیضی
- ۱۴۶- خاطرات دکتر ضیاء بغدادی صفحه ۲۲۱
- ۱۴۷- کتاب رحیق مختوم از جناب عبدالحمید اشراق خاوری صص ۴۱۵-۴۱۶
- ۱۴۸- کتاب بهاء الله شمس حقیقت صفحه ۱۵۴ تألیف جناب حسن موقر بالیوزی ترجمه از انگلیسی از خانم مینو ثابت سال ۱۹۸۹ ناشر George Ronald Oxford. UK
- ۱۴۹- کتاب رحیق مختوم صص ۴۱۵-۴۱۶
- ۱۵۰- تاریخ مشاهیر گرد جلد اول - بابا مردوخ روحانی شیوا صص ۴۶۷-۴۶۸
- ۱۵۱- کتاب رحیق مختوم صص ۴۱۳-۴۱۴

- ۱۵۲- کتاب مائده آسمانی جلد ۸ صص ۱۳۹-۱۴۰ از جناب عبدالحمید اشراق خاوری نشر مؤسسه مطبوعات امری طهران سال ۱۲۹ بدیع
- ۱۵۳- کتاب بهاء الله تألیف جناب محمد علی فیضی صفحه ۱۱۱ ناشر مؤسسه ملی مطبوعات امری سال ۱۲۵ بدیع
- ۱۵۴- تاریخ کواکب الدرّیه صفحه ۳۵۴ تألیف عبدالحسین آیتی چاپ مصر
- ۱۵۵- کتاب اسرار الآثار جلد ۵ صص ۱۶-۱۸ از جناب فاضل مازندرانی
- ۱۵۶- کتاب ریح مختوم صص ۴۱۱-۴۱۳
- ۱۵۷- همان مأخذ
- ۱۵۸- کتاب قرن بدیع ۲
- ۱۵۹- همان مأخذ
- ۱۶۰- کتاب محبوب عالم صفحه ۲۷۵ از انتشارات مجله عندلیب سال مقدّس ۹۳-۱۹۹۲
- ۱۶۱- کتاب خوشه های خرمین ادب و هنر شماره ۵ صفحه ۶۱ نوشته تحقیقی خانم ناهید روحانی
- ۱۶۲- کتاب قرن بدیع جلد ۲
- ۱۶۳- همان مأخذ صفحه ۱۰۱-۱۰۲
- ۱۶۴- کتاب خوشه های خرمین ادب و هنر ۵ مقاله تحقیقی خانم ناهید روحانی
- ۱۶۵- کتاب قرن بدیع
- ۱۶۶- همان مأخذ
- ۱۶۷- ادعیه حضرت محبوب صفحه ۳۲۰
- ۱۶۸- کتاب خوشه های خرمین ادب و هنر ۵ صفحه ۷۳ مقاله تحقیقی خانم ناهید روحانی
- ۱۶۹- قرن بدیع ۲ صص ۲۵۲-۲۵۳
- ۱۷۰- کتاب مائده آسمانی جلد ۴ صفحه ۱۷۹ اشعار جمال مبارک در باره عشق
- ۱۷۱- همان مأخذ صص ۱۷۹-۱۸۰

- ۱۷۲-همان مأخذ صص ۱۸۱-۱۸۲
- ۱۷۳-همان مأخذ صص ۱۸۸-۱۸۹
- ۱۷۴-همان مأخذ صص ۱۹۲-۱۹۳
- ۱۷۵-همان مأخذ صص ۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶
- ۱۷۶-همان مأخذ صص ۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱
- ۱۷۷همان مأخذ صص ۱۷۶-۱۷۷
- ۱۷۸-همان مأخذ صفحہ ۱۸۶
- ۱۷۹-کتاب قرن بدیع ۲
- ۱۸۰-همان مأخذ صفحہ ۱۲۴
- ۱۸۱-لوح مریم از آثار جمال مبارک
- ۱۸۲-کتاب قرن بدیع ۲ صفحہ ۱۲۴
- ۱۸۳-همان مأخذ
- ۱۸۴-کتاب عهد اعلیٰ تألیف جناب ابوالقاسم افغان صص ۵۱۰-۵۱۱
- ۱۸۵-کتاب قرن بدیع ۲
- ۱۸۶-کتاب بهاء الله تألیف جناب محمد علی فیضی صص ۱۱۶-۱۲۱
- ۱۸۷-مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی صص ۱۱۶-۱۱۹ چاپ مصر
- ۱۸۸-مقاله شخصی سیخ اثر حضرت عبدالبهاء ربیع الثانی سال ۱۳۰۸
- ۱۸۹-کتاب بهاء الله تألیف جناب محمد علی فیضی صص ۱۲۴-۱۲۵
- ۱۹۰-همان مأخذ صفحہ ۱۲۶
- ۱۹۱-همان مأخذ صفحہ ۱۱۷
- ۱۹۲-اسرارالآثار صص ۱۱۲-۱۱۳
- ۱۹۳-ادعیہ حضرت محبوب صص ۹۹-۱۰۰-۱۰۱
- ۱۹۴-اسرارالآثار صص ۱۰۹-۱۱۲

- ۱۹۵- کتاب قرن بدیع صفحه ۲۸۵
- ۱۹۶- کتاب مستطاب ایقان اثر جمال مبارک
- ۱۹۷- همان مأخذ صفحه ۱۳۶
- ۱۹۸- منتخبات آثار حضرت بهاء الله صفحه ۱۵۳
- ۱۹۹- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۲ صص ۲۶۵-۲۶۶
- ۲۰۰- کتاب رحیق مختوم صفحه ۶۹۶
- ۲۰۱- کتاب نفحات ظهور حضرت بهاء الله صفحه ۹
- ۲۰۲- ادعیه حضرت محبوب صص ۴۷۰-۴۷۲
- ۲۰۳- اسرار الآثار جلد ۵ صص ۳۶-۴۰ مائده آسمانی جلد ۲ صفحه ۳۷
- ۲۰۴- توفیق دور بهائی از حضرت ولی امرالله صص ۳۶-۳۷
- ۲۰۵- کتاب رحیق مختوم صفحه ۶۹۷
- ۲۰۶- همان مأخذ صفحه ۶۹۸
- ۲۰۷- کتاب محاضرات جناب عبدالحمید اشراق خاوری صص ۹۸۷-۹۹۰
- ۲۰۸- تاریخ تصوّف در گردستان صص ۱۵۶-۱۵۷
- ۲۰۹- قرن بدیع جلد ۲ صص ۱۵۳-۱۵۴
- ۲۱۰- هفت وادی صفحه ۱۳۶ آثار قلم اعلی جلد ۳ مؤسسه ملی مطبوعات امری سال ۱۲۹
- بدیع

۲۱۱- همان مأخذ

۲۱۲- همان مأخذ

۲۱۳- همان مأخذ صفحه ۱۳۳

۲۱۴- همان مأخذ

۲۱۵- همان مأخذ ص ۱۲۸

۲۱۶- همان مأخذ

- ۲۱۷- همان مأخذ
- ۲۱۸- دریای دانش صفحه ۱۶۲ نشر مؤسسه مطبوعات امری هند ۱۹۸۵
- ۲۱۹- قرآن مجید نازله حضرت محمد انتشارات مؤسسات مختلف
- ۲۲۰- از توقیعات حضرت ولی امرالله
- ۲۲۱- کتاب مستطاب اقدس (بزرگ) صفحه ۱۹۲
- ۲۲۲- همان مأخذ صفحه ۳۷۵
- ۲۲۳- کتاب فرائد صفحه ۵۵-۵۷ تألیف جناب ابوالفضائل گلپایگانی چاپ سنگی قاهره
۱۳۱۵
- ۲۲۴- کتاب رحیق مختوم جلد ۱ صفحه ۵۷
- ۲۲۵- همان مأخذ صفحه ۱۰۶
- ۲۲۶- کتاب محبوب عالم صفحه ۸۷
- ۲۲۷- منتخبات آثار حضرت بهاء الله صص ۱۲-۱۳
- ۲۲۸- کتاب دریای دانش صفحه ۴۱
- ۲۲۹- همان مأخذ صفحه ۶۶
- ۲۳۰- همان مأخذ
- ۲۳۱- کتاب مائده آسمانی صفحه ۱۵۷
- ۲۳۲- لوح کرمل از آثار نازله جمال مبارک در حیف - آثار قلم اعلی
- ۲۳۳- دور بهائی اثر حضرت ولی امرالله صفحه ۱۱ ترجمه لجنه ملی ترجمه آثار امری طهران
۱۱۱ بدیع مؤسسه نشر آثار
- ۲۳۴- همان مأخذ
- ۲۳۵- نقل از توقیع مبارک ۱۰۱ بدیع لوح قرن احبای شرق صفحه ۹ مؤسسه ملی مطبوعات
امرئ ۱۲۳ بدیع
- ۲۳۶- دور بهائی صفحه ۲۱

۲۳۷- همان مأخذ

۲۳۸- کتاب بهاء الله شمس حقیقت صفحه ۱۳۵

۲۳۹- کتاب محاضرات صفحه ۴۲

۲۴۰- خاطرات لیدی بلامفیلد کتاب شاهراه منتخب از گفته های حضرت ورقه مبارکه علیا

ترجمه کتاب Chosen Highway

۲۴۰- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی صص ۲۶۴-۲۶۵ چاپ مصر

۲۴۲- همان مأخذ صص ۱۲۳-۱۲۵

۲۴۳- همان مأخذ صص ۲۶۵-۲۶۶

۲۴۴- همان مأخذ صفحه ۲۶۵

۲۴۵- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد چهارم صفحه ۲۳

۲۴۶- همان مأخذ صفحه ۲۳

۲۴۷- همان مأخذ صفحه ۲۹

۲۴۸- همان مأخذ صفحه ۵۳

۲۴۹- همان مأخذ صص ۲۵۵-۲۵۶

۲۵۰- همان مأخذ صفحه ۱۲۲

۲۵۱- همان مأخذ صفحه ۱۲۵

۲۵۲- کتاب مطالعه معارف بهائی ۸ مظهریت شالوده الهیات بهائی از دکتر نادر سعیدی

چاپ مؤسسه معارف بهائی کانادا ۱۵۱ بدیع ۱۹۹۵ میلادی

۲۵۳- صورت الواح نازله جمال مبارک در طهران و بغداد جزوه راهنمای مطالعه آثار قلم

اعلی دوره بغداد ۱۸۶۳-۱۸۵۳ میلادی تهیه کنندگان جنابان دکتر وحید رافتی - دکتر

شاپور راسخ - دکتر ایرج ایمن - جناب حبیب ریاضتی

۲۵۴- قصیده رشح عماء - مائده آسمانی جلد ۴ صص ۱۸۴-۱۸۶

۲۵۵- لوح مبارک نازل در کرند حدیقه عرفان کانادا عندلیب ۱۹۹۴ میلادی صص ۶۰-۶۳

- ۲۵۶- لوح تفسیر آیہ نور (تفسیر حروف مقطعه) - گنج شایگان تألیف جناب عبدالحمید اشراق خاوری ص ۲۱
- ۲۵۷- لوح حروفات عالیٰ - ادعیہ محبوب صص ۲۱۷-۲۸۵
- ۲۵۸- لوح حور عجاب - ایام تسعه صفحات ۲۵۱-۲۵۴ و نفحات ظهور حضرت بہاء اللہ جلد اول صفحہ ۲۳۶
- ۲۵۹- زیارتنامہ اولیاء - لمعات الانوار جلد ۱ جناب محمد شفیع روحانی نیریزی صص ۳۴۷-۳۴۸
- ۲۶۰- سورۃ اللہ - آثار قلم اعلیٰ جلد ۴ صص ۶۸-۷۲
- ۲۶۱- سورہ ذکر - آثار قلم اعلیٰ جلد ۴ صص ۲۳۶-۲۴۵
- ۲۶۲- سورہ صبر (لوح ایوب) - ایام تسعه جمع آوری جناب اشراق خاوری صص ۲۶۲-۳۰۴ و نفحات ظهور حضرت بہاء اللہ جلد اول صص ۲۸۲-۲۹۲
- ۲۶۳- سورہ قدیر (سورۃ القدیر) - آثار قلم اعلیٰ جلد ۴ صص ۳۱۷-۳۲۰
- ۲۶۴- سورہ نُصَح - لمعات الانوار جلد اول صص ۳۵۰-۳۷۹ نفحات ظهور حضرت بہاء اللہ جلد اول صص ۱۵۲-۱۶۳
- ۲۶۵- لوح صحیفہ شطیہ - مائدہ آسمانی جلد ۴ صص ۱۴۲-۱۴۹
- ۲۶۶- لوح بلبل الفراق - قلم اعلیٰ جلد ۴ صفحہ ۳۲۴ (قسمت عربی) و قلم اعلیٰ جلد ۴ صص ۳۶۴-۳۶۷ (قسمت فارسی) - گنج شایگان - جناب عبدالحمید اشراق خاوری صص ۴۲-۴۵
- ۲۶۷- لوح حق - گنج شایگان - جناب عبدالحمید اشراق خاوری صص ۳۷-۴۰
- ۲۶۸- لوح حوریہ - آثار قلم اعلیٰ جلد ۴ صص ۳۴۲-۳۵۰ و نفحات ظهور حضرت بہاء اللہ جلد ۱ صفحہ ۱۳۹
- ۲۶۹- لوح سبحان ربی الاعلیٰ - گنج شایگان - جناب عبدالحمید اشراق خاوری صفحات ۶۱-۶۴

- ۲۷۰- لوح شکر شکن - دریای دانش صص ۱۴۴-۱۵۰ نفعات ظهور حضرت بهاء الله جلد ۱ صص ۱۶۳-۱۷۰
- ۲۷۱- لوح غلام الخلد - ایام تسعه صص ۹۲-۹۹ نفعات ظهور حضرت بهاء الله جلد ۱ صص ۲۳۱-۲۳۵
- ۲۷۲- لوح فتنه - مائده آسمانی جلد ۴ صص ۲۶۱-۲۶۵
- ۲۷۳- لوح کلّ الطّعام - مائده آسمانی جلد ۴ صص ۲۶۵-۲۷۶ نفعات ظهور حضرت بهاء الله جلد ۱ صص ۶۵-۷۰ کتاب قرن بدیع یک جلدی فصل ۷ صص ۲۴۵-۲۴۶
- ۲۷۴- لوح ملاح القدس - آثار قلم اعلی جلد ۵ صص ۱۷۶-۱۸۵ مائده آسمانی جلد ۴ صص ۳۱۳-۳۴۲
- ۲۷۵- لوح مدینه التّوحید - مائده آسمانی جلد ۴ صص ۳۱۳-۳۲۹
- ۲۷۶- لوح مدینه الرّضا - آثار قلم اعلی جلد ۴ صص ۱۳۵-۱۳۹
- ۲۷۷- لوح هله هله یا بشارت - گنج شایگان جناب عبدالحمید اشراق خاوری صص ۳۳-۳۵
- ۲۷۸- کتاب منتخباتی از آثار حضرت ربّ اعلی صفحه ۶۸
- ۲۷۹- کتاب عالم بهائی صفحه ۴۹۴ سال ۱۹۵۰
- ۲۸۰- کتاب عالم بهائی صفحه ۵۰۶ سال ۱۹۵۰
- ۲۸۱- پیام بهائی شماره ۱۵۳ - ۱۵۸ ژانویه ۱۹۹۳
- ۲۸۲- تاریخ نبیل صفحه ۷۳ مؤسسه مطبوعاتی مرآت هندوستان
- ۲۸۳- رحیق مختوم جلد دوم صفحه ۱۱۴۹



فَتَسْلِكُ بِنُورِهِ عَيْنًا
دَارَ رَوْضِ الْجَنَّةِ

ضمائم کتاب

لوح مبارک حضرت بهاءالله

نازله در کرد کرمانشاه

خطاب به صدر اعظم ناصرالدین شاه میرزا آقا خان نوری ملقب به

اعتمادالدوله که از خویشاوندان دور جمال مبارک بود

در هنگام سفر و سرگونی حضرتشان و عائله مبارکه به بغداد

که در بین راه سفر نازل گردیده .

احرف حمد حقائق در قاف حمد مخصوص ساحت تدس قرب حضرت سلطانی است
 که از لطائف بدایع عنایت خود کل من فی الملک را رخسار کا فوز بر حصه ظهور آورد و جمیع
 موجودات را از بهیستی در عرصه هستی برای ظهور معصود موجود فرمود و عیاض هستی
 موجودات را تبعاً بهیستی مطلق قائم و مشرف نمود تا کل موجودات را غیب و مشهور از رحمت و اسعه باز
 نماید و از استوای عرش محروم گردد و در هر وجود زمینی و از هر زمینی امری مقرر داشت
 که ساجد حیات مجردات حیات اکوان بحركات گوناگون حرکت نمایند تا در هر ملکوت او در عرصه
 ناسوت ظاهر و پدید گردد و بهر شیئی وضعی بخشد و بقدر وسع او قدرت بخشد و بعد تکلیف امر دینی
 عرضه داشت تا طغیان ایمان کل معلوم شود و ثمرات اعمال و افعال خود بر سر بند و پانچ کاسب
 نموده اند سرزاده شوند لقمان بر پسرش نمان میفرماید یا بنی انما ان تک متعال حبه من
 خردل فکن فی صحره و فی السموات اونی الارض یات بها ان الله لطیف خبیر چگونه میشود
 از برای اهدی مغزی و مقترمی، کل در قبضه قدرت او اسیرند همچنانکه سرفضا و حرف ا
 امیر المؤمنین ع میفرماید کل شیئی قبضه قدرتک اسیر و ان ذلک عنک سلیر سبحان

الدئی سیده ملکوت کل شی و از قد کان علی کل شی قدیر . یا الهی سیدی و رحمانی
 چگونزه وصف نمایم آیات قدس ترا باین بانی که کمال است از ذکر ادنی محامد سلطان
 ازلیت تو و چگونزه ملاحظه نمایم آثار انس ترا باین چشمانی که کور است از نشا بدیه مقص جل
 ملکیت ابدیت تو و چگونزه استماع نمایم احسان طبع ترا باین گوشانی که کر است از نغمه
 حمائم سرمدیت تو و چگونزه ادراک نمایم لطائف مدایح حکمتهای ترا باین هوشی که مدبوش
 است از نغمه ظهورات تدابیر حضرت قیومیت تو . چه لطیف است مکرمت و مرحمت تو که
 فرو گرفته جوهر ساز جنیبات اکوان را و چه بدیع است رحمت در آفت تو که فرا گرفته
 اعلی مراتب هویات امکان را پاک و منزه فی ارضه بر جوهر مجردی متعالی و مقدسی
 از لغت هر منزله و مقدسی کل نعمتها در ساحت قدس تو کذب صرف است و جمیع وصفها
 در فحای انس تو افک محض است قرار نغمه نمودی برای اهدی طریق برای معرفت خود
 جز عجز نجات و مقرر نداشتی برای نفی مغربی جز نیستی بات . الکی حضرت الالسن
 عن بلوغ شاکم و عجزت العقول عن ادراک کلمه جالک با تمام این نقص و عجز نماند
 میکنم ترا بیدای اصفیای تو که ای سلطان من و محبوب من مطمئن فرما قلب ذره فایز
 بر جوع بسوی طلعت باقی خود در روشن فرما چشمانی مرا بشاره به جمال حضرت دابیت خود

و از نوازهای نور خود رشحات سروری عطا فرما و از کاسهای بلور خود طغیان کافوری
 عنایت نما و از حیاض محبت بید ملاحظت شراب انس کرامت فرما تا مستراح
 شود نواد من در ساحت حضرت محبوبیت تو مضعق شود عقل من در بساط سلطه مجدود
 تو بچی که عمار کافور و صرف ظهور و هیوه نور سید الموحدين سید الساجدين وحی فدا
 میفرماید و جعلی من الذین اطمئنت بالرجوع الی رب الارباب تفهیم و قدرت بالنظری
 محبوبم اعینم و من الذین تعزت اشجار الشوق الیک فی حدائق صدور هم و اخذت لوعه
 محبت بمجامع قلوبهم و هم الی او کار الاکار یا ون و فی ریاض القرب و المکاشفه یزینون
 خلق فرمودی این ذره و کار بقدرت کلمه خود و پروردیدی به ایادی باسطه خود و بعد
 مقرر داشتی بر او بلایا و محن بجهشتی که وصف آن میان نیاید و در صفحات الواح
 نگنجد. گردنی را که در میان پرند و پریشان تربیت فرمودی آخر در علمای محکم بسی بیزا
 که لباس حریر و دیبا راحت بخشیدی عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی قلده تنی
 و تضامک قلابه لاجل و طوقتی اطرافاً لانتک چند سینه میگذرد که به تلباش باران
 رحمت تو در جبر نیست و بلایا از ارض قضا طاهر و بان و در این ایام مقصد انس و محفل
 امنی برای این بند مقدر فرمودی. در اول بخدمتکاران با رحمت و رافت برت

نمودی و در آخر با صاحب غضب و رجال سطوت و اگداشتی با شهاب که اگر گرامی
 غل و زنجیر آسود و بنودم و چه روز از صدقات ایدی و السن آرام مگر فتم چندی آب مان
 که بر حمت دلسجه بکویان صحر احوال فرمودی بر این بند حرام نمود و آنچه را بر خراج جایز
 بنود بر این عبد جایز داشتند تا اینکه عاقبت حکم قضا نازل شد و امر مضایح و روح این
 بند از ایران در رسید با جمعی از عبا و ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت
 برودت امکان تکلم نداشتند و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیت بعضی اطفال
 از مفارقت اختیار آیات فراق قرانت مینامید و برخی بعثت یاس از وطن دیگر کمتل
 السیم ناله میکشند و در میان حیرت سرگردان میگرددیم و در صحراهای حسرت بجای

ترا میطلبیم که شاید نسیم رحمت تو آید و احسان قدیم تو در رسد فلک الحمد

علی حسن طلبت و بسوغ نعمت و ظهور استلانت و انانت

انت لله لا اله الا انت و انما نحن فضلت

سائون .

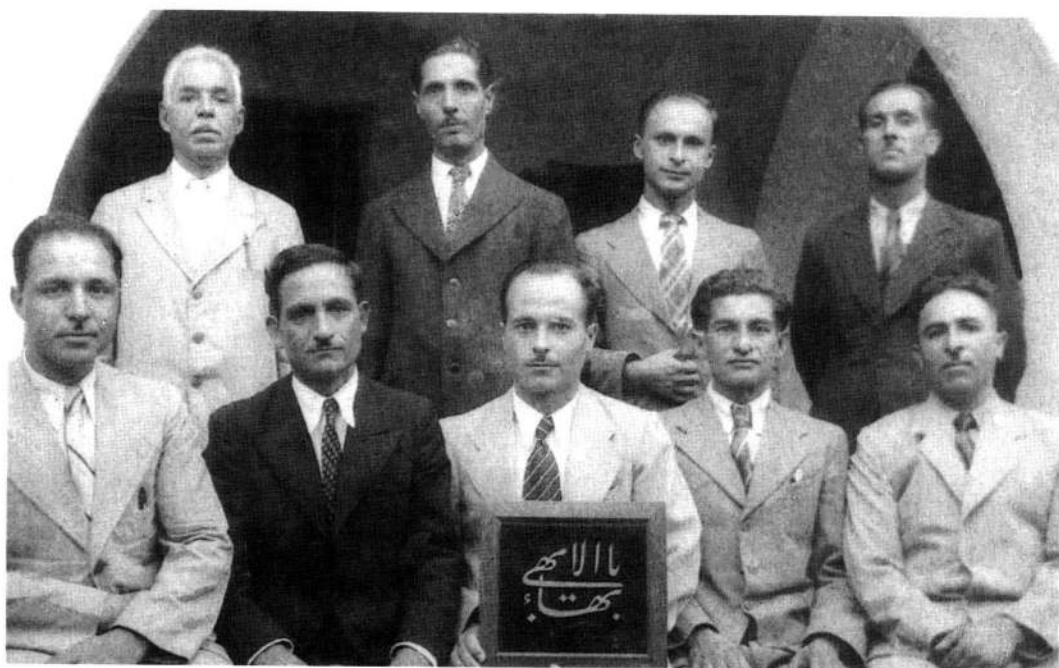
لوح مبارک حضرت بهاء‌الله نازلہ در بغداد
در ایام اظہار علنی امر و رسالت حضرتشان

هو العسی العالی الاعلی

ای مبلان آسمی از خارستان فلت بگستان معنوی بشاید و ای یاران ترابی قصد آسین
رجانی فرماید مژده بجان بید که جانان تاج ظهور بر سر نهاده و بوابهای گلزار قدم گشود چشما لبشارت
و بید که وقت مشاهده آمد و گوشمار مژده بید که هنگام استماع آمد دوستان بوستان شوق را
خبر و بید که یار بر سر زار آمد و پند بدان صبا آید که گنبد که نگار اذن بار داد ای عاشقان روی
جانان غم فراق البسر و در صال تبدیل نمایند و ستم هجران را بشک تقابا میزید اگر چه تاحال عاشقان
از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان در این ایام فضل سجانی از غم رجانی چنان
احاطه فرمود که معشوق طلب عشاق مینماید و محبوب جوئی ای احباب گشته این فضل را عنایت شمرید
و این نعمت را کم شمرید نعمتهای باقیه را نگذارید و با شمای فانیه قانع نشوید برقع از چشم قلب
بر دراید و پرده از بصیرت بردید تا جمال دوست بی حجاب ببینید و ندید ببینید و نشنید
بشنید ای مبلان فانی در گلزار باقی گلگی شکفته که همه گلها نزدش چون خار و جوهر حال
نزدش بمقدار پس از جان بخروشید و از دل بسروشید و از روان بنوشید و از تن بکشید

که شاید بوستان وصال در آید و از گل بمثال بویید و از لقای بیروال حصه برید و از این نسیم
 خوش صبای معنوی غافل نشوید و از این رایحه قدس روحانی بی نصیب نمانید این پند بند
 بگسلد و سلسله جنون عشق را بجنبانند و لها بدهد و رساند و جانها را بجانان سپارد و قهص بشکند
 و چون طیر روحی قصد آشیان قدس کند چه شبا که رفت و چه روز که در گذشت چه وقتها
 که با حذر رسید و چه ساعتها که بهتها آمد و جز با شغال دنیای فانی نفسی بر نیاید سعی نماید تا این
 چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عمر تا چون برق میگذرد و فرقا بر بستر تراب مقر و منزل گیرد و اگر
 چاره از دست رود و امور از پشت شمع باقی بمانوس روشن نمیرگشته و تمام حجابات فانی را سوخته
 ای پروانه گان بی پروا بشتابید و بر آتش زنید و امی عاشقان بیدل جان بر مشوق بیایید و
 بی رقیب نزد محبوب دوید گل مستور ساز آید بی سترو حجاب آید و کل ارواح معده ندای
 وصل میزند چه نیکو است اقبال مقبلین فنیما للفاخرین بانوار حسن بدیع .





عکس اعضای محفل روحانی بهائیان شهر کرکوک کردستان در سال ۹۹-۱۰۰ بدیع

اسامی اعضاء:

نشسته از راست به چپ

جناب فضل الله فائز - جناب رضا ایمانی - جناب دکتر جمیل احسان - جناب احمد مظلوم
- جناب عزیز صبور *

ایستاده از راست به چپ:

جناب کیخسرو مقبل - جناب دکتر مسیح فرهنگی - جناب فریدون مقبل - جناب علی صبور



عکس خانواده های مهاجرین کرکوک کردستان در سال ۹۹-۱۰۰ بدیع

باتوجه به بیانات جمال مبارک در کتاب ایقان که اشاره فرموده اند . . :
 «در همه اوقات سبب سدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیّه علمای عصر بودند که زمام
 آن مردم در کف کفایت ایشان بود»
 بیان ذیل که از جمال مبارک در باره علمای جاهل عزّ نزول یافته و در مجموعه الواح جناب
 سمندر به خطّ جناب عندلیب مندرج است، زیب اوراق میگردد .

قلم اعلی فرموده اند:

«عالم را شئونات دنیا و محبّت آن از صراط الهی منع نمود و از فراغت و آزادی که از
 نعمتهای بزرگ ربّانیست محروم ساخته به سلاسل ظنون و اوهام مقیدند تا به مقام خود
 راجع شوند.

جزای اعمال اهل عالم متکوّن شد و به صورت علمای جاهل منکر ظاهر، ایشانند قاطعان
 طریق الهی و مضلّ عباد، از حقّ بطلید کُلّ را از شرّ این نفوس حفظ فرماید، نار این نفوس
 از نار نمرود مشتعلتر مشاهده میشود. ربّ احفظ عبادک من شرّ هولاء ثمّ انصرهم بجنود
 الاعمال والاخلاق انک انت القوی الغالب القدیر

بخشی از سروده های جناب نبیل زرنندی
 در توصیف سفر و هجرت جمال مبارک به سلیمانیه و کوه سرگلو
 و بازگشت حضرتشان به بغداد
 در معیت جناب شیخ سلطان و آقا جواد

نظر باینکه مطالب مندرجه در این اشعار با مطالب مذکوره در خاطرات
 حضرت ورقه مبارکه علیا مطابقت دارد و هر دو کلام مؤید یکدیگرند
 بنا بر این در بخش ضmann کتاب این اشعار درج میگردد .

از سروده های مورّخ عالیقدر بهائی جناب نبیل زرنندی در باره هجرت حضرت بهاء الله
به سلیمانیه و کوه سرگلو .

یک دلی میخواست از عالم تهی	تا در او مسکن نماید آن بهی
در تمام ما سوی یکدل نیافت	خلق را جز عاطل و باطل نیافت
زان گذشته دید بغضای قلوب	رو بصحرا کرد کشف الکروب
اهل عصمت را نشاند اندر فراق	خود مسافر گشت از ارض عراق

غیبت جمال قدم از دار السلام

با تن تنها سوی صحرا شتافت	دیگر از یاران کسی اورا نیافت
رفت یکن همرهش با صد امید	لیک او هم بعد چندی شد شهید
سمت دیگر رفته بود از نزد شاه	بی خبر کشتند دزدانش براه
ز اهل همدان بود بوالقاسم بنام	باد روحش شاد از ربّ انام
تا دوسال آنشاه جان سیار بود	مطلعش چون شمس در کهسار بود

ذکر سلیمانیه و سرگلو

در سلیمانیه از کهسار او	یک مکانی بود نامش سرگلو
اندر او یک قبه از سنگ سیاه	آدمیرا هر گز آنجا نیست راه
جز بهر سالی دوبار از افتقاد	چند تن آید پی زرع و حصاد
بسکه موخش بسکه از معموره دور	دزد هم کمتر کند آنجا عبور
شاه ساکن بود آنجا مدّتی	آزمانش بود عالی بهجتی

بی انیس وی جلیس و یار و عون
آن مکان جز شاه یک دیار نی
تا که شیخی پیرمردی منحنی
شیخ عبدالقادر اورا بود نام
دیده در خواب او رسول الله را
چون شده صبح آمده آن پیرمرد
دیده از شه آنچه نتوان دید کس
از صفا بوسیده خاک راه او
آمدی یکبار در هر روز و شب
باری از تفصیل آن ابهی سفر
هیچ کس جز ذات او آگاه نیست

فارغ از قال و مقال هر دو کون
با همه کون و مکانش کارنی
گشته خالص از غم ما و منی
واندران اطراف بود اورا مقام
که باو بنموده وجه الله
دیده وجه الله را تنها و فرد
شاهد او هست وجه الله و بس
گشته از جان خادم درگاه او
نزد شه آن شیخ با صد کون ادب
کاندران کهسار بد شه را مقرر
بیش از این این بینوارا راه نیست

مشرف شدن شیخ سلطان در سلیمانیه به لقای جمال قدم و ذکر احوالات شیخ

اندر آخر یک تن از احباب شاه
بود آن عالی مقام با یقین
قدوة اشراف اهل کربلا
از طفولیت بحب آن پاکدین
بعد از آن در اول امر بدیع
فیضیاب از وجه ذکره الله شد
بعد از آن از امر آن وجه اله
چند گه با طلعت طا مستقر

با هزاران جهد سویس برد راه
شیخ سلطان آن رئیس العاشقین
زبده اعراب آن نور ولا
بوده با بدر هدی کاظم قرین
سوی ارض فاشد آن نجم لمیع
از بسی اسرار حق آگاه شد
سوی ارض خویشتن پیموده راه
هم باو تا ارض قزوین هم سفر

ثابت اندر امرحق در هر مقام
تا زمانی کامده دارالسلام
منقطع گردید از کون و مکان
با وفا و با صفا و برد بار
کوکبی از برج خود کرد آن سلیم
کز وقوع آن مبارک اقتران
باد بامجد و علو و بالقا
در همه احوال آن سلطان روح
باب بسته بر محبان باز کرد
لیک آخر سینه اش از هجر خست
شاه او شد جانب روم از عراق

دائماً از یاد دلبر شاد کام
طلعت محبوب ابهی را مقام
عشق شاهش آتش افکنده بجان
واز رخس نور فتوت آشکار
مقترن با بدر رخسار کلیم
گشت ظاهر بس منور اختران
تا ابدشان رفعت و عز و بقا
بوده بهر عاشقان کنز فتوح
عاشقان را با بها دمساز کرد
بر رخس آن باب را تقدیر بست
ماند او در حبس و زندان فراق

شیخ سلطان پس از هجرت طلعت مبارک از بغداد به پنج سال وفات نمود

پنج سال اندر فراق یار سوخت
مرغ جانش از قفص آزاد شد
صد هزاران رحمتش بر روح باد
الغرض آن شیخ با صدق و صفا
چونکه شه را دید غائب از دیار
هم جمال امرحق را بر غبار
زان سبب ناری بجانش برفروخت
گفت من هم میشوم سوی سفر

تا که از این جسم فانی دیده دوخت
و از لقای دائمی دلشاد شد
لا یزال این در بر او مفتوح باد
وان مهین سلطان اقلیم وفا
واز غمش اهل حرم را اشکبار
هم همه احباب حق را تار و مار
کاشتعالش خرمن طاعت بسوخت
شاه خود را میروم اندر اثر

یا که می یابم ز شاه خود نشان
مدتی گردید در صحرا و دشت
چونکه صادق بود اندر جستجو
بیش از این مهموم و مغمومش نکرد
چونکه آن شیخ وفا دار سعید
قرب یک مه بود اندر قرب یار
بهر حزن و فرقت یاران شاه
بهر اغصان و حریم شاه خود
لیک شیخ از هیبت آن شهریار
چونکه آگه بود از او قیوم حیّ
گشت راضی بر قضای لا یرام

یا که میبازم براه دوست جان
شاه جو بر هر دیاری میگذشت
لاجرم وجه الهش بنمود رو
واز جمال خویش محرومش نکرد
در حضور دلبر خود آرمید
لیک هر دم از غم دل اشکبار
بود هر لحظه قرین اشک و آه
داشت قلبی پر زخون همراه خود
درد خود را می نکردی آشکار
رحمش آمد بر دل بریان وی
تا شود راجع سوی دارالسلام

جواد هیبة الملک همراه شیخ سلطان به سلیمانیه رفت در پی طلعت مقصود

یک نف هم از احبای عراق
کو هم از دیدار ابهی گشت شاد
بعد از آن آن سرور دنیا و دین
زانکه میدید آنچه وارد میشود
سویش از هر سمت طغیان میشود
الغرض آن مقصد کلّ اّنام

بود با شیخ آن سفر با اتّفاق
هیبة الملک بها نامش جواد
گشت راجع زان سفر اّما حزین
وانچه بروی از خلائق میرود
از بلا بغداد طوفان میشود
شد مکین در روضه دارالسلام

ورود جمال قدم از سلیمانیه به دارالسلام
و ارتفاع امر مبارک در آن ارض

باب رحمت بر همه مفتوح کرد
مرتفع فرمود امرالله را
زانکه بودی هر یک از اهل بین
بدتر از عاد و ثمود افعالشان
محض احسان و عطا آن شاد فرد
در نظر اهل بیان بس بود خار
تا تمام عالمان خاضع شدند
لیک هر روزیکه می بخشید نور
گاه اعدا را بشه عزم قتال
با همه باسا که بود اندر ظهور
از بلا یکدم نیاسود این وجود
رغم انف مشرکین ربّ انام
که ندیده چشم شاهانش بخواب
بود هر جا در همه عالم دلی
بر جهان پیچید مشکین موی او
عاشقان جمله ی روی زمین
چونکه بیرون میشد آن شه از حرم
بود اگر در شهر یا در باغ و دشت
هر کجا کان شاه جان پامی نهاد
زانکه جانی خالی از ایشان نبود

موج زن بغداد را از روح کرد
گشت هادی فرقه گمراه را
در دوصد سوراخ مستور و نهان
گریه کردی دیو و دد بر حالشان
جمله ی اعمالشان اصلاح کرد
فضل او این اسم را داد افتخار
در بر عبّاد او خاشع شدند
یک بلای تازه می کردی ظهور
گاه از احباب بر وی صد ملال
ظاهر از وجهش نبودی جز سرور
با وجود این بسی مشعوف بود
یک بساطی چید در دارالسلام
در جلال و عزّت و در کلّ باب
نور آن شه گشت در وی منجلی
منجذب گشتند دلها سوی او
جملگی گشتند در کویش مکین
عاشقانش ریختندی در قدم
هر طرف میرفت و هر جا میگذشت
بر سر عشاق شیدا می نهاد
جز خروش آن وفا کیشان نبود

از نفوس عاری از علم رسوم
کاندر آنها جمله عالم مات بود
زانکه آن بحر قدم مواج بود
روز و شب ناطق به آیات جلال
گر حرم گرکوچه گر بازار بود
سازج آیات بیش از صد کرور
که نیامد ثبت از آنها نیم حرف
ارض بغداد از دمش منصور سان
جمله ذرات تراب آن زمین
کاشته سلطان سرّ در آن دیار
عن قریب آن بذرها سنبل کند
یک تن از عشاق آن شاه انام
از شعاع آفتاب روی او
خادم آن نور بخش خافقین
در هوای عشق آن محبوب فرد
زاین قبیل از آن ملیک لاینام
که اگر خواهی بتقریر آوری
در کنار دجله ی دارالسلام
منظر آن طلعت بشاش بود

ظاهر آمد بس مطالب بس علوم
این همه از پرتو آن ذات بود
نور وجهش دائماً وهاج بود
کز قدم نشنیده سمعی تا بحال
جام لعلش دائم و سرشار بود
یافت از آن طلعت رحمان ظهور
زانکه در کاسه ننگجد بحر ژرف
بر انا الحق جمله بگشاده لسان
حامل اسرار چون روح الامین
ای بسا اسرار بیحدّ و شمار
جمله عالم را پر از غلغل کند
که بُد اورا سید اسماعیل نام
سربرید از خویشان در کوی او
که بُدی نامش غلام و هم حسین
خویشان را فانی و مسموم کرد
دیده شد بسیار در دارالسلام
می ننگجد هر یکی در دفتری
در بیابان بود شه را یک مقام
نام آن عالی مکان وشاش بود

اکثر اوقاترا هنگام عصر

سوی آنجا میشدی سلطان نصر

درج آمار پیشرفت جهانی آئین بهائی در پایان این کتاب، بدین مناسبت است که اگر نسخ این کتاب بنظر شیوخ و عرفای معاهد سلیمانیّه و کرکوک برسد که از بستگان عرفا شیوخی هستند که با جمال مبارک (درویش محمد، سیاح ایرانی) در سلیمانیّه در تماس بودند و از محضرشان کسب معارف عالیّه عرفانی می نمودند و حضرتشان را به القاب و عناوین،

یکی از رجال الغیب، قطب امکان، واقف بر اسرار وجود و صاحب مقام مکاشفه و شهود،
دارای مقام انبیای الهی و سفرای رحمانی

ستوده بودند اینک مطلع گردند که حضرت بهاءالله، موعود جمیع ملل و اقوام و ادیان سلف، همان درویش محمدی هستند که در کوه سرگلو و خانقاه سلیمانیّه معتکف بودند و در میقات معین در بغداد و ادرنه رسالت خویش را علناً اظهار و طیّ الواح مهمینه، سلاطین و زمامداران ممالک و رؤسای ادیان را به قبول رسالتشان دعوت فرمودند.

همچنین توجه نمایند، مظهر ظهور آئینی بزرگ و جهانی که در ایام سلیمانیّه، به حکمت، با آنان از مقام و موقف خویش، پوشیده سخن میگفتند در میقات معین اظهار امرعلنی فرمودند و حال در کوتاه مدت، آئین جهان آرایش در شرق و غرب عالم انتشاری سریع یافته و پیروان ادیان سلف در ظلّ شریعت غرایش، به نام بهائی، وارد شده اند و پایه های مدنیّت جدید و وحدت عالم انسانی را بر اساسی نوین بر پا میدارند.

آمار پیشرفت جهانی آئین بهائی مربوط به سال ۷ - ۲۰۰۶ میلادی

۷,۵۰۰,۰۰۰	تعداد بهائیان در قارات جهان هفت ملیون و پانصد هزار
۱۸۲	تعداد محافل روحانیه ملیه و منطقه ای
	تعداد ممالکی که آئین بهائی در آنها استقرار یافته است شامل :
	تعداد ممالک مستقل ۱۹۱
	تعداد نواحی و جزائر مهم ۴۶
۲۳۶	جمع ۲۳۶
۱۲۷۳۸۱	تعداد مراکزی که بهائیان در عالم ساکنند
۱۱۷۴۰	تعداد محافل روحانیه محلیه در شهر ها و قراء
۸۰۲	تعداد زبانهاییکه آثار و نوشتجات بهائی به آن زبانها ترجمه ونشر شده
۲۱۱۲	تعداد قبائل و نژادها و دستجاتی که جامعه جهانی بهائی را تشکیل میدهند
۷	تعداد معابد و مشرق الاذکار های بهائی
۱۲۳	تعداد قطعات اراضی که برای ساختمان معابد دیگر تهیه شده است
۳۳	تعداد مؤسسات انتشارات کتب و نشریات بهائی
۹۵۰	تعداد مدارس بهائی و مؤسسات آموزشی
۷	تعداد ایستگاههای رادیوبهائی
۱۳۵۰	تعداد طرحهای اجرایی توسعه اقتصادی



**ANQÁ-YI BAQÁ
DAR QÁF-I VAFÁ**

*IMMORTAL PHOENIX ON
THE MOUNT OF FAITHFULNESS*

**THE SOJOURN OF
BAHÁ'U'LLÁH
IN SULAYMÁNÍYYIH AND SARGALOO
KURDISTÁN.
EVENTS OF BAGHDÁD AND KURDISTÁN.**

By
AMIR-FARHANG IMÁNI

Year 163 of the Bahá'í Era.

First Printing : February 2007.
Second Printing : November 2007.

Printed by
MULTIPRINT - MONACO

